

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مجموعه
نام کتاب طب منصوری و حفظ الصحه منصوری
مؤلف
موضوع تألیف
شماره
۳۳۲۰
شمارهٔ دفتر
۲۳/۷۲
خطی «فهرست شده»
۲۳۲۰
بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
بازدید ۱۳۴۰
بازدید شد
۱۳۸۲

بسم الله الرحمن الرحیم

دقایق

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان حکمتها و بی پایان است و
حمد بی عدد و ثنای بی قیاس مر پادشاهی را که نعم او و احسان او در
حق انسان بیرون از حد و نهایت است گواه بر کمال قدرت او طبایع اصول
و صورة ارکان است و دلیل بر رافت و رحمت او احوال امزجه ابدان است
قادری که از کمال افاضت قوی و ارواح در اعضا جاری گردانید و
صحت و مرض را باسباب مقرر و مقدر داشت و از فضل بی منتهای
خود به تدبیر حفظ صحت ارشاد فرمود و خلعت وصورکم فاحسن صورکم
بر قامت زیبای ایشان انداخت و سماط و رزقکم من الطیبات جهة
نزل ایشان مرتب ساخت ذلکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و
تحیات و صلوة و صلوات مر دانی را که منهاج او اسباب قانون

نکات

نکات و اشارات او و ذخیره اغراض کلیات و ارکان خمسه او چون شفای
ضروری نزد عموم غنی و مغنی است و چون سبعه طبیعی جامع مغنی و حاوی
شفاعت اغنی سید کونین و خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما
خلقت الافلاک نگین خاتم و مدار سلک تکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اتباع او باد که رهروان جادهٔ یقین
و رهنمایان شرع و دین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب
بصیرت و بصر ارباب سریرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود
کلی از انشاء اجرام علوی و ابداع اجسام سفلی آفرینش آدمیت که در عقد
وجود و زبدهٔ موجودات است و قادر علیم و عالم حکیم تقدست اسماؤه او را
بشرف خلعت ولقد کرمنا بنی آدم نواخته و ترکیب امزجه مختلفه و کیفیات
متضاده آراسته و او را اجل و سیاست و طاعت و عبادت فرموده
که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور افعال
بی وجود صحت که مبدأ قابل و موضوع له کامل است متصور نیست و بر
هر شخصی لازم است که در محافظت صحت حاصله و استرداد زایله آن
کوشد تا از سعادت دارین و کمال در منزلین محروم نماند و چون مزاج انسان
بنا بر اختلاف فصول و ازمان و تغییر و تبدیل ماکول و مشروب فی کل اوان
بر یک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز می ماند

لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر مصنوعی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده
و در هر ادویه فواید نامحصور درج کرده و هر دردی را دوایی آفریده
و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی صلوات الله
وسلامه علیه در حالت مرض التجات بدو ا صنیفه نموده بااو ندا کردند که ای
موسی میخواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرایب اسرار ما از خلق پوشیده داری
بعد از آن موسی علیه السلام امت خود را بمعرفت ادویه دلالت فرموده و بدان
امر کرده و نیز از حضرت رسالت پناه محمد علیه افضل الصلوات و التسلیمات
که اشاره فرموده که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان را
که اعلاها مرتبه و اسناها درجه است مقدم داشت زیرا که علم ادیان و اشتغال
بدان موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان بنا بر این
مقدمه حکماء دهر و علماء عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان
ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل وافی کرده اند و چون اضعف عباد الله
و اعجز الناس منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس شیرازی احسن الله
له عواقب داریه و غفر له برین علم و مطالعه این قسم اشتغال می نمود بحکم
خذ العلم من افواه الرجال درر فواید و غرر فراید آنرا از السنه اساتذه
این فن می ربوده متوجه شد با قصور فکر و خمول ذکر و توزع خاطر و تفرقه باطن
و ظاهر مختصری جامع که در هر باب شارتی رفته باشد و منتخبی نافع که

مفید

مفید خاص و عام و مطلوب طوایف انام گردد تالیف کند بعد الاستخاره من
الله العلیم در آن شروع نمود و آنرا در قید کتابت کشیده بکفایه مجاهدیه موسوم
گردانیده و دیباچه آنرا مزین گردانید بالقاب همایون حضرت اسکندر ثانی
واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد ظلم و بدعت
شعر آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست ∴ کشف اسرار قضا
موقوف بر فرمان اوست ∴ عقل کل طفل دبیرستان ابجد خوان اوست
جام جم رسمی ز عکس خاطر رخشان اوست ∴ آیه نصرت همیشه همزه رایات
اوست ∴ گوی دولت دایما اندر خم چوگان اوست ∴ السلطان الاعظم
الاعدل الاعلم الاکرم افتخار سلاطین العرب و العجم المنعوت فی عالم الملکوت
بغوث الامم المؤید من السماء المنصور علی الاعداء راعی بلاد الشرق و الغرب
والی ممالک العزل و النصب ظل الله فی الارض مالک ازمة البسط و القبض
نظم ستاره جیش زحل هیبه سهیل تمکین ∴ شهاب رمح سها ناوک هلال
کمان ∴ بزرگ همت و قدر بلند افسر و تخت ∴ خجسته رایت و رای
گزیده نام و نشان ∴ لازال فی عرصة الممالک مرفوع اللوا خلد الله
ملکه و سلطانه مظفرا علی الاعداء که خورشید رافتش بر مشارق و مغارب
عالم درخشانست و سایه همای همتش بر جنوب و شمال جهان تابان و کوس
دولتش بر کنگره قصر سعادت درششجهت هفت اقلیم نواخته اند و صیت

معدلت و آوازه موهبتش در اطراف و اکناف ربع مسکون انداخته و جناب
سلطنت مآبش با شواغل جهانداری و دواعی کامکاری همواره اوقات
شریف بتربیت اصحاب فضل و بر تقویت ارباب عقل و اعلاء معالم دین
و احیاء قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی یقین و
افاضت سجال نوال و اشاعت آیات افضال مصروف گردانیده لاجرم
السنه دانی و قاصی و ناطقه مطیع و عاصی بثنا و فایح این جاه و دعای صباح
این درگاه جاری گشته و امداد فتح و نصرت و اعداد بخت و دولت لحظه
فلحظه از حضرت صمدیه فایض شده بنده نیز دست در فتراک سعادت زده
این بضاعت مزجاة را وسیله ساخت و متوجه بارگاه کیوان رفعت شد
تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار حضرت و نقاد ارباب
فطنت است مشرف گشته بشرف قبول ممکن گردد و مأمول از کمال عاطفت
آنکه چون بر سهو و زلل و نسیان و خلل این مقالت بی عبارت اطلاع افتد
اشارت رود تا برقم اصلاح مزین فرموده برین کمینه مواخذه نفرمایند
و ذیل اغماض بر زلل اقلام اسبال فرمایند فانی للخطا بالمعترف و بالتقصیر
لمعترف عیون الکرام عن المعایب محفوظة و السنتهم عن المساوی محفوظة
والله ولی التوفیق و منه الهدایة و التحقیق و صلی الله علی رسوله محمد و آله الطیبین
الطاهرین فهرست کتاب این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در قسمی

وسنونات وغراغر باب شانزدهم در اطلیه وضمادات باب هفدهم در
ادویه جبن باب هجدهم در مراهم وذرورات باب نوزدهم در حلاوی
ومسمنات باب بیستم در متفرقات فن اول در قسمی از طب یعنی
نظری وعملی چون شروع در شی لابد است از معرفت وشعور بآن شی
بوجهی از وجوه اشارتی بتعریف این علم میرود پس بدانکه طب علمی
است که بدو احوال بدن انسان معلوم کند از جهت صحت ومرض یعنی
علم باستقامت مزاج واحوال بدن یا تغیر آن حاصل شود تا بدین علم حفظ
صحت کند حال الحصول واسترداد آن در حال زوال واین علم منقسم
بدو قسم است برای آنکه اگر مفید اعتقاد است بأموری که مجرد است از
بیان کیفیت عمل آن را نظری گویند چنانکه علم بارکان که چهار است
وامزجه که نه است واگر مفید اعتقاد است بأموری چند با بیان کیفیت
عمل آن را عملی گویند چنانچه در اورام مثلا باعتبار زمان ووقت از جهت
ردع وتحلیل چنانچه گفته شود پس این علم بدو قسم شود نظری وعملی وچون
معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیته او سبب زیادتی شعورست بدان
علم وموجب امتیاز مسایل آن علم می شود از غیر او وعلما را عادت بدان
جاری شده است که بعد از بیان ماهیته موضوع را بیان می کنند تا از
دو جهت شعور بآن علم حاصل شود پس ازین جهت موضوع هر یک ازین

تصرف م

دو قسم اینجا مذکور می شود ومعلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث
کند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که بحث از او کنند از آن جهت
که منسوب بصحت است حفظا او ردا او ما یتوقف الصحة علیه او موضوع
این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسانست
از جهت صحت ومرض واحوال ودلایل از برای آنکه طبیب بحث از
عوارض ذاتی این امور می کند از آن جهت که منسوبند بصحتی که غایت
مطلوب این علم است وموضوعات قسم عملی تصرفست در اسباب
سته ضروری وتدبیر آن واعمال ید وعلاج بادویه وهر یک ازین بحسب
احتیاج طبیب بدان گفته شود ان شاء الله وچون اصل علم است وعمل
بی علم کلا عمل است شروع کنیم در قسم علمی طب متوکلا علی العلیم الحکیم
قسم نظری مشتمل بر مقدمه وچهار مقاله مقدمه چون مقصود بالذات ازین
علم محافظت صحت حاصله واسترداد زائله است وحفظ شی بعد از علم
بدان شی بود وعلم باسباب او ومعرفت او در بیان احوال بدن
گفته خواهد شد وچون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود
آن شی باشد حال اسباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت
سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه
سبب در عرف عام آن چیزی را گویند که بدان توصل کنند برای حصول

در سبب

امری دیگر بود در عرف خاص که اصطلاح حکمات ما یتوقف علیه الشی بود.
اعم از آنکه توقف برای ماهیته بود یا از برای وجود واین سبب بر چهار
قسم است زیرا که سبب یا داخل بود یا خارج اگر داخل بود بالقوه آنرا سبب
مادی گویند چون چوب نسبت با سریر واگر داخل بود بالفعل آن را سبب
صوری گویند چون صورت سریر که مربع باشد یا مسدس واگر خارج
باشد از سبب اگر موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار
واگر ایجاد برای آنست آنرا سبب غایی گویند همچون جلوس بر سریر
چون این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت آن است
که صحت در آن مقرر می شود واین یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است
ارکان واگر مرکب است یا غلیظ بود وآن اعضاست ویا لطیفه وآن
ارواح است یا متوسط وآن اخلاطات واسباب صوری صحت اعتدال
مزاج بود وقوی که بعد از او حادث شود والتیام اعضا که عبارت از عدم
تفرق اتصال و سوء ترکیب است واسباب فاعلی صحت اسبابست
که اگر بر وجه شکلت واعتدال وارد گردد حافظ و موجب صحت بود
والا موجب مرض واین امور اگر محتاج الیه بود در جمیع زمان وجمیع افراد
بدان محتاج باشند آنرا سته ضروری می گویند واگر بعضی افراد
محتاج باشند بدان خلقیه واگر در بعض زمان جمیع افراد بدان محتاجند

انسان

انسان واگر بعضی افراد صناعات وعادات واگر محتاج الیه نباشد
واردات خارجی واسباب غایی صحت سلامت افعالست که از
قوی حاصل شود یعنی سلیم وصحیح صادر گردد ووقوع آن از هر عضوی بر
وجه اعتدال بود وسبب غایی در ذهن مقدم بود ودر وجود مؤخر

مقاله اول

در اسباب مادی صحت وچون این اسباب چهارست این
مقاله منقسم شود بچهار باب

باب اول

در ارکان وآنرا اصول وعناصر
واسطقسات گویند وان اجسامی چند بسیطاست که اجزاء اول بدن
انسان وغیران از او مرکب شود وآن چهارست زیرا که یا متوجه مرکز
یا متوجه محیطاست وبر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهة
آنچه طالب غایت جهة محیط بود آتش است وطبع او گرم وخشک ومحل
او بالاء دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره او مماس مقعر فلک قمر
باشد وفایده او در مرکبات انضاج وتلطیف وکسر برودت عنصرین
باردین وتفریق مختلفات وجمع متماثلات بود وآنچه متوجه جهة محیطست
نه غایت آن هواست وطبع او گرم وتر بود وفایده او در مرکبات
تخفیف وتخلخل است ومحل او زیر کره آتش است وآنچه متوجه جهة
مرکزست آبست وطبع او سرد وترست وفایده او در مرکبات سهولة
قبول اشکال وترک آنست ومحل آن زیر کره هواست وآنچه طالب غایت

مرکز بود خاک طبع او سرد و خشک است و فایدهٔ او در مرکبات حفظ اشکال
و هیات و استمساک بود والله اعلم بالصواب **باب دوم** در ارواح در
عرف اطبا روح جسمیست لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل چپ
امتزاجی مخصوص متکون شود بواسطهٔ شرایین باعضا منتشر گردد و اعضا را آمادهٔ
حیوة و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و آنرا روح
حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قایم است و از این روح چون بعضی بدماغ رسد
کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطهٔ محل او را امتزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی
گویند و قوهٔ نفسانی بدو قایم است و مراد بدین روح نفس ناطقه است
و این روح مفیض حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را
کیفیت دیگر حاصل شود و آنرا روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم بود
از تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد پس بتحقیق و بقول معلم اول و
محققان حکما روح واحد است که در هر محلی و مظهری از و صورتی و اثری
پیدا می شود و بحسب ظاهر قول اطبا است که هر یک باستقلال روحی اند
والله اعلم **باب سیوم** در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن می شود تا آنوقت
که جزو تام اعضا میگردد او را چهار استحاله لاحق می شود و هر یکی را از ان
نضجی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهة تغذیه
محفوظ و فضله بطریق اسهل مندفع شود **هضم اول** از ان زمانست که دهن

چنانچه در کتب الٰهی مراد
بروح نفس است چو

او را مضغ می کنند تا در معده قرار گیرد و مشابه کشک ثخین شود و آنرا کیلوس
میگویند لطیف آن بطریق ماساریقا که عروقی چند شعری است میان
کبد و معده بکبد میرود و کثیف آن بطریق امعا مندفع شود و آنرا براز گویند و
هضم دوم در کبد است و آن عبارتست از استحالهٔ کیلوس باخلاط و آنرا
کیموس گویند خلاصهٔ آن باورده رود و فضلهٔ آن که مائیه است بطریق کلیه
و مثانه مندفع گردد و آنرا بول گویند **هضم** سیم در عروقست و آن عبارت
است از استحالهٔ اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط **هضم** چهارم در اعضاست
و آن عبارتست از استحالهٔ رطوبه و ماده که مشابه اعضا شود باعتبار هیات
و صورت هر دو و مغتذی شود بالفعل هر یک از اعضا در قوام تام و فضله
این دو هضم مثل عرق و وسخ مندفع شود پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبهٔ
اولیست که عبارت از اخلاط اربعه است و عمل هضم سیم ایجاد رطوبهٔ ثانیه
است از ماده و معمول خود و آن رطوبه یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول
باشد بدن را بآن احتیاجی نباشد و اگر اخراج نکنند متعفن شود و
آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول باشد چهار صنف است
یکی آنکه در عروق صغار و دقاق موجود است دوم آنکه مستحیل می شود بجوهر عضو
بحسب مزاج سیم آنکه بمنزلهٔ طل در اعضا منتشر است چهارم آنکه التیام و
التصاق اعضا بواسطهٔ آنست اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیال است

که کیلوس را بدان مستحیل شود و آن چهار است زیرا که آنچه نضج تمام یافته است
آنچه از وی لطافتی بود صفراست و آنچه رسوب شود سوداست و آنچه متوسط بود
یا نضج تمام یافته باشد یا نه آنچه نضج تمام یافته باشد خون و آنچه نضج
تمام نیافته بلغم و هر یک ازین چهار طبیعی و غیرطبیعی بود اما خون طبیعی رنگ
او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه جمیع بدن بدو باشد
تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیرطبیعی از وی یا بنفس خود فاسد شده باشد یا
بسبب واردی و در تقدیرین بصفراویه یا سوداویه یا بلغمیه مایل بود اما بلغم
طبیعی او مایل بود بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایده او آنست که در جمیع
بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون شود و غذا بدن
گردد و ازین جهة او را مفرغه نیست و با خون در جمیع عروق جاریست و فایده
دیگر آنکه با خون ممتزج گشته غذا دماغ شود و دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند
و بلغم غیرطبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر متفق القوام بود یا رقیق
بود آنرا مایی گویند یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در رطوبتی مانده باشد زجاجی
گویند و اگر رطوبه بتحلیل رفته جصی گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر
اخلاط او محسوس بود مخاطی گویند و اگر غیرمحسوس بود خام و غیرطبیعی باعتبار
طعم چهار است عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح از اضافه بلغم است
اما صفرا طبیعی لون او احمر ناصع است و طبع او گرم و خشک است و او در

کبد

کبد به دو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهة ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ
ضیقه و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذا بعض اعضا شود
مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد جهة غسل امعا و تنبیه بر دفع براز و صفرا
غیرطبیعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره سوداوی گویند
و اگر در معده محترق شده کراثی گویند و کراثی چون محترق شود زنگاری
گویند و آن بمنزله سم باشد و آنچه بسبب واردی متغیر شده باشد اگر
وارد بلغم رقیق بود مره صفراوی گویند و اگر بلغم غلیظ بود محی و اگر سودا
بود صفرا سوداوی اما سودا طبیعی دردی خون طبیعی باشد و طعم او
بعفوصت و حموضت مایل باشد و طبع او سرد و خشک بود و او
در جگر به دو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهة تمتین و تغلیظ دم و
غذا بعضی اعضا شود مثل عظام و قسمی بطحال رود جهة تنبیه و دغدغه غذا
بمعده ریزد و غیرطبیعی از وی هر خلطی باشد که محترق شود و اگرچه سودا
طبیعی بود و آنرا رمادیه و مره سودا گویند والله اعلم **باب چهارم** در اعضا
مشتمل بر مقدمه و دو فصل **مقدمه** در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبیل اجمال
بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل
شود و ارسطو بر آنست که اول عضوی که متکون می‌شود دل است و بعضی
گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون ماده منی

بمقررسد و در و غلیانی پیدا شود و چهار نقطه در وی پدید آید یکی در محل دل
و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ قرار گیرد و یکی بر همه محتوی گردد اما تقسیم
اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود همچون دل ۱ بعد
بعضی ۲ یا قابل مطلق بود همچون لحم ۳ یا معطی و قابل همچون کبد ۴ یا نه معطی
و نه قابل همچون عظام و وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس
مرؤوس یا نه رئیس و نه مرؤوس [خادم رئیس] زیرا که اگر مبدا قوتیست که محتاج الیه است
در بقاء شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و انثیین آنرا رئیس گویند و
اگر ممد و متمم فعل عضویست آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا
مهیی بود چون ریه قلب را و معده کبد را و آلات غذا و شبکه دماغ را [کبد را]
و اوعیه منی انثیین را یا مؤدی بود چون شرایین قلب را و اورده
و اعصاب دماغ را و احلیل انثیین را و اگر نه مبدا قوت و نه ممد او
بود و اگر قابل فعل رئیس باشد آنرا مرؤوس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد
نه رئیس و نه مرؤوس [خادم] چون عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود و آنرا اعضاء
متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود و آنرا اعضاء آلی گویند و بیان هر یک
در فصلی گفته میشود ان شاء الله تعالی **فصل اول** در اعضاء مفرده و اقسام
آن ده است **اول** عظم و آن اساس بدن و دعامت حرکات بود و اقسام
آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود **اما جمجمه** مخلوق است از هفت عظم چهار

بمنزله

[illegible] ۲ که اعطای قوه [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] قبول [illegible] داد
[illegible]
[illegible] ۵ [illegible]

بمنزله دیوار یکی بمنزله سطح که آنرا قاعده دماغ گویند و دو بمنزله سقف
که آنرا قحف خوانند و فک اعلی مرکب از چهارده عظم که عظام خنک
دو جبهه و چشم و گوش و انف است و بیکدیگر متصل شده و مفاصل آنرا
درز گویند و انف از دو عظم مرکب و در میان انف غضروفیست
که او را بدو قسم می‌کند **فک اسفل** از دو عظم و در فکین سی و دو دندان
مرکوز است از فوق دو ثنیه و دو رباعی جهت قطع اشیا و دو ناب
جهت کسر و از هر جانبی پنج ضرس جهت طحن و در اسفل مثل این بود و عنق
مرکبست از هفت عظم که آنرا فقرات عنق گویند و بعد از دوازده فقره
ظهرست و چهار ضلع که از طرفین در آن مرکوز است و بعد از و فقرات
قطن و آن پنج فقره است و بعد از و سه فقره عجز است و بعد از و سه فقره
عصعص است و ترقوه دو عظم است و از آن سینه هفت عظم که آنرا
عظام قص گویند و در اطراف آن محاذی فم معده عظمی غضروفیست که آنرا
عظم خنجری گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزو
است جزو قدام را عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم ورک و جزو
طرف وحشی را خاصره و حرقفه و جزو اسفل را حق ورک **اما دست** مرکبست
از کتف و عضد متصل بدوش و بعد از و ساعد که مولف است از دو
عظم که او را زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از و هشت عظم است

که در دو صف نهاده‌اند که آنرا ارساغ گویند و بعد از و چهار عظم است
که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع هر یکی را سه عظم و پای مرکبست از
فخذ که آن بزرگترین عظام است و دو رحی و رگ مرکوز است و متصل بدو ساق
است مولف از دو عظم که آنرا قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم
رکبه که آنرا رصفه خوانند و قدم مرکبست از کعب و عقب و عظم زورقی
و اخمص که آنرا زورقی گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه
عظم الا ابهام که دو عظم است ⁂ عدد عظم چو خواهی که بدانی یقین ⁂
می برون آید از آنجا که برون می آید ⁂ عدد استخوان بوجه صحیح از جرم
صیدکن بهمان تشریح **دوم** از اعضاء مفرده غضروف است و آن جسمی است
شبیه بعظم اما از آن سست ترست و فایده آن منع اصطکاک عظمی
بعظمی بود و تدریج و ترکیب اعضاء صلبه با لینه و قایم مقام عظم است در
عضوی که عظم در و مفقود باشد **سیم** عصب است و آن جسمی است لین
در حس و انعطاف و صلب در انفصال و فایده او بالذات افاده حس
و حرکت بود و بالعرض شده و توثیق اعضا و عصب دو نوع است نوعی
از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهره باطنه و
حس و حرکت اعالی اعضا بدان حاصل است و نوعی از نخاع رسته است
و آن سی و یک زوج است و فردی و حس و حرکت اعضا که دون عنق

است

است بدان حاصل شود **چهارم** عضل است و آن عضویست مولف از لیفات
عصب و وتر و شظایا رباط که با هم منتسج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم
است و غشا برو محیط شده و فایده او تحریک اعضاست بواسطه
تشنج و استرخاء او و عضل اگرچه مرکب است اما او را از اعضاء مفرده
گرفته‌اند **پنجم** وتر است و آن جسمی است که مشابه جوهر عصب است
و باطراف عضل و اعضا متصل است جهة تحریک اعضا **ششم** رباط
است و آن جسمی است شبیه بعصب اما بی حس است و فایده او
ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضوی دیگر بود و آن را عقب نیز گویند **هفتم**
شریانست و آن عروق متحرکه باشد و مخلوق از لیف عصب بود
و از بطن ایسر قلب رسته و در آن انبساط و انقباض تابع اوست و فایده
او ایصال روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شراین دو طبقه باشد
الا شریان وریدی که یک طبقه است و به ریه میرود **هشتم** ورید است
و آن عروق ساکنه است که از محدب جگر رسته است و روح
طبعی بجمیع بدن میرساند و تغذیه و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع
اورده یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است و به ریه میرود
نهم غشا است و آن جسمیست عصبانی از لیفات عصب منتسج گشته
جهة حفظ شکل و هیات اعضا و شدید و توثیق و اشتراک آن

حرکت ه

با دیگر اعضا و افاضه حس در اعضا، عدیمة الحس مثل کبد و طحال و این قسم از
منی متکون شوند و چون منفصل گردند التیام نپذیرند مگر بعضی از آن
در زمان طفولیت و آنچه غیر این بود مثل لحم و شحم از خون متکون می شوند و
چون منفصل گردند التیام پذیرند دهم لحم است و آن عضویست که از دم
طبیعی متولد شود و خلل و فرج اعضا را مملو و محشو گرداند و عاقد او حرارت
بود و بعضی بدین اقسام شحم و سمین و شعر و ظفر ضم کرده اند و از اعضا
مفرده شمرده و در آن نظر است زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر و ظفر
از زواید و فضلات شد و جلد مرکب است نه مفرد و بیان هریک گفته آید
اما شحم جسمی است ابیض که از ماده مائی دم در اعضای عصبانی مثل
ترب و امعا متولد شود و بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقد او برودت
است و سمین مشابه لحم است و از دمی دسم متولد شود و او مرکب است
از لحم و شحم و شعر جسمی است که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بحسب
فضله آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچو حاجب
و لحیه و بعضی زینت و وقایت را همچون موی سر و مژه و ظفر جسمی است
غضرونی عدیم الحس که متصل است بسلامیات انامل و فایده آن از حک
و لقط و مانند آن مخفی نیست و جلد عضویست منسج از لیفات و شظایا
عصب و خلل آن بلحم محشو شده و همچو غشائی بود جمیع بدن را و فایده آن

حفظ شکل و هیأت و افاضه حس و ادراک ملموسات بود **فصل دوم**
در اعضاء مرکبه و اورا اعضای آلی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیوة و
تنفس است و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل
اما اعضاء حیوة و تنفس قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضاست و
رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است از لحم صلب و انواع
لیفات و غشای غلیظ و ان محتوی که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او
صنوبریست و قاعده ان از بالاست و ان عضو جنیست بر باطات وثیقه
مربوط و محل او در میانه سینه است مایل بطرف چپ و او را دو بطن است
بطن ایمن محاذی کبد است و در و خون بیشتر از روح بود و از کبد وریدی
بدو متصل است جهة رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر از بزرگتر است و
در و روح بیشتر از خون بود و آنرا اسعاف قلب گویند و از وی شریان
طالع شده است یکی از شریان وریدی که بریه میرود جهة جذب نسیم از وی
و رسانیدن دم لطیف بدو و یکی دیگر شریان بزرگ است که اصل جمیع شرایین
بود و آنرا ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن منفذیست همچون
قمعی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن به بطن ایسر میرود و آنرا دهلیز خوا
ند و از طرفین قلب قریب بقاعده او از موضع دخول دم و از موضع دخول
نسیم دو زایده هست که آنرا اذن قلب گویند حجاب عضویست مرکب از

جوهر لحم و غشا و عصب حساس و محرک و ممد ریه است در انقباض و انبساط و حاجز است میان الات غذا و الات تنفس **ریه** مخلوق است از لحم وردی سخیف و از شعب شریان وریدی و شعب ورید شریانی و شعب قصبه ریه و غشای ذو الحس بر مجموع کشیده و او باو دو شق شده است شق طرف ایمن به سه شعبه منقسم شده است و شق طرف ایسر بدو شعبه و مجموع گرد قلب بر آمده و فایده آن ترویح قلب بواسطه جذب نسیم و احاله آن با کیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبدا صوت است **الات حلق** اما حلق عبارت از مجموع مجرا بین بود که ان مری و قصبه ریه است و مری در اعضا غذا یاد کرده شود و قصبه ریه عضوی است غضروفی شکل مولف از غضاریف و غشای بر ان کشیده و او از قدام مری نهاده است و فایده ان تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای او حنجره است و ان عضوی غضروفی است که الت اتمام صوت و حصر نفس بود و او مرکب است از سه غضروف یکی از طرف قدام که انرا درقی و ترسی نیز گویند و دو دیگر از طرف خلف که مایل مری باشد و این دو گو چسپیده یکی را نام نیست و یکی را ابکی گویند برای انکه در حالت بلع بر ان می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود و انفتاح و انغلاق حنجره بدو حاصل می شود و در جوف حنجره جسمیت شبیه بلبان مزمار که انضمام و انفتاح برد

وصوت بدان حاصل شود و لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره اویخته و فایده او تقطیع هوا بود از دخان و غبار و ممد صوت باشد و لوزتین دو عضو اند از لحم غصبانی شبیه بغده که از اصل زبان رسته اند و فایده آن منع هوا است از انکه دفعتا نفوذ کند اما الات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی است **دماغ** عضوی رئیس و محل روح نفسانی بود و او مرکب است از مخ و اورده و شراین و غشایی رقیق که ملاقی نفس او است و غشایی صلب که همچو بطانه این غشا است و مماس قحف است و شکل دماغ بر هیئت مثلثی مخروطی بود و قاعده او مقدم راس است و الین از مؤخر است زیرا منبت اعصاب حس است و راس او از مؤخر دماغ است و او صلب بود زیرا که منبع اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر به سه قسم می شود و این را بطون دماغ می گویند و او سه بطون بطن مقدم است و دو بطن اوسط تجویفی است که آنرا معصره گویند فضلات دماغ انجا جمع می شود و بجنک فرو می آید و غشایی که مماس جوهر دماغ است مانند ترازین و عصون برهم افتاده است و از ان صورتی همچون کرمی پیدا شده و بواسطه حرکت انبساط و انقباض شراین آن نیز متحرکست **نخاع** مشابه جوهر دماغ است و خلیفه اوست و او را سه غشا است و او همچون دنباله دماغ بود که در

ز جمع البطون بطن اوسط است و او مانند زنار زنبه بردم افتاده است از شکل کرم مانند شده و او را دودهخوانند از این جهت و او همچو دهلیز میان البطن مقدم و مؤخر بطن ۳

فقرات منحدر شده تا بعجز بسد چشم از اعضای شریفه است و مرکب
است از سه رطوبت و هفت طبقه و دو و اعصاب و شرایین و اورده متفرق
شده شعر کرد آفریدگار تعالی بصنع خویش ⁂ چشمت بهفت پرده و
سه آب منقسم ⁂ صلب و مشیمه و شبکه زجاجی و پس جلید ⁂ پس عنکبوت
و بیض و عنب قرن و ملتحم ⁂ طبقه اول که مماس هوا بود ملتحم گویند و
جوهر آن لحم دسم است و متصل است بعضلات محرکه و طبقه دویم را
قرنیه و او بعد از ملتحمه است و طبقه سیم که بعد از قرنیه است عنبیه است و
لون او مختلف است و در بعضی از اشخاص سیاه و در بعضی اشهل و در بعضی
ازرق بود و بعد ازین طبقه رطوبة بیضی است و آن رطوبتی سفید شفاف
بود و طبقه چهارم بعد از وست و آن را عنکبوتیه گویند و آن غشائی
رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد از و رطوبتی جلیدی بود و آن جسمی
است مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر او پهن است جهة انطباع
مرئیات و طرف باطن او مخروطیست تا در ثقبه عصبه مجوفه که حس الابصار
بران بود مرکوز گردد و بعد از و رطوبت زجاجیست که شبیه با بگینه
گداخته باشد و طبقه پنجم را شبکیه گویند و او بعد از رطوبت زجاجی
بود و طبقه ششم را مشیمه گویند و آن همچو غشائی است که بر جمیع محتوی
شده است طبقه هفتم صلبه گویند و آن غشائی غلیظ است که ملاقی عظم

عین بود و بحقیقت ابصار برطوبت جلیدی حاصل می شود و باقی آلات و معدات
اواند چه رطوبة بیضی حافظ اوست تا بواسطه او شعه و فضا در جلیدی منطبع
نگردد که موجب افزار او شود و زجاجی مغذی اوست و طبقات از
قدام و خلف همچون وقایه او فتبارک الله احسن الخالقین گوش
عضوی غضروفیست و هوا متموج در و مجتمع می گردد و در ثقبه عظم حجری
نفوذ می کند و چون مصادم عصبه می شود که در صماخ مفروش است و قوت
سامعه در وست ادراک اصوات حاصل می گردد انف بدانکه منخرین
چون ببالای بینی رسد به و تجویف منقسم می شود قسمی با فضا و قسم منتهی
شود جهة تنفس و استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه بمصفاه است
منتهی گردد جهة دفع فضلات دماغی و تادیه کند بدان دو عصبه که شبیه
بدو سر پستانند و ادراک روایح بدشان حاصل می شود اما اعضاء
الات غذا اول آن مجری دهن است که فایده آن ظاهرست و دندان
جهة سحق و طحن در ان موجود است زبان مولف است از لحم ابیض و
شرایین و اورده و اعصاب و در اصل او قطعه لحم غددی هست جهة
انسکاب لعاب تا مطعوم مختلط گردد و زبان در اساغت و ازدراد
و تقلیب ممضوغ ممد فم است و حس ذوق و تکلم از و حاصل شود لب
مخلوقست از عصب و لحم و عضل و شریان و وریده و فایده او ستر دهن

وحفظ ممضوغ وحبس لعاب واعانه تکلم است مری مرکب است از لحم و غشا
دو طبقه است ومتصل نهایت فم وبدایت معده است وچون برابر
عظم خنجری رسد فراخ گردد وآن را فم معده گویند وحس او بغایت
بود معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهة حس وخارج آن لحمانی
جهة هضم وتکون حرارت واز فم معده بتدریج فراخ شود تا بنهایت
ان که نزدیک ناف است وبر شکل کدوئی باشد وغذا در وی مستحیل
بکیلوس شود امعا مخلوقست از اغشیه واورده وشرایین ولیفات عصبانی
وامعا شش قسم است اول آنرا اثنی عشری گویند متصل بقعر معده باشد
وبواب نیز گویند زیرا که در وقت هضم متعلق بود وچون هضم
تام شود منفتح گردد ودوم را صایم گویند واو بعد از بوابست وعروق
ماساریقا از و نیز جذب لطیف کنند وصفرا از مراره بر و منصب شود
وسیوم را دقاق گویند واو بعد از صایم بود ودرو لیفات بسیار باشد
واین هر سه را امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند واو همچون
کیسی است که مدخل ومخرج آن یکیست وپنجم را قولون گویند وششم را
معاء مستقیم خوانند واو آخر همه است وبمقعد متصل است ثرب از شعب
عصب واورده وشرایین منتسج بود ورطوبتی دهنی بر آن مترشح
شده وبسبب برودت محل منجمد گشته واز جمع هیچو پرده حاصل شود وگرد

معده بر آید برای تکون حرارت ومعاونت هضم جگر عضوی رئیس است
وجوهر آن لحمانی بود وبی حس وغشایی ذو الحس مجلل او شده ومحل او
طرف ایمن است ومحدب او برباطات قویه با ضلاع مربوطاست
ومقعر او مماس طرف ایمن از مقعر معده است واو را پنج زایده
است نیز لیکن اصبع بر معده محتوی شده واز مقعر کبد عرقی رسته
که آنرا باب گویند بعض در نفس کبد متشعب شده است وبعضی بیرون
آمده جهة جذب غذا وان را ماساریقا گویند از معده وبعضی از امعا
تا لطیف غذا جذب کند ودر شعب داخل جمع گردانند تا نضج یابد و
اخلاط از هم متمیز شود واز محدب کبد عرقی رسته که آنرا اجوف
گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده جهة جذب دم وآنچه
از و خارج شده است اصل اورده است وبدو قسم می شود قسمی
صاعد شود وباعلی بدن متشعب گردد وقسمی هابط گردد وباسافل بدن
متفرق شود مراره عضوی عصبانیست همچون کیسی وفم آن بمقعر کبد متصل
است جهة جذب صفرا واز و رگی بیرون می آید وبدو قسم می شود
قسمی بمجاری صایم متصل شود جهة رسانیدن صفرا بدو وقسمی بقعر معده
متصل است جهة انصباب صفرا برو طحال عضوی لحمانیست بر شکل
زبانی ومحل او جانب ایسر است محدب او مماس اضلاع ومقعر او مماس

قعر معده و عروق و شرایین دره و منتشر شده است و او را دو مجری است
یکی متصل بکبد جهة جذب سودا از و دیگری متصل بقعر معده جهة انصباب
سودا بدو **کلیه** عضویست مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شرایین
و غشایی غلیظ حساس بر آن محتوی شده و او مانند نیمه دایره است
و کلیه دو است و برباطات قویه بطرفین صلب مربوط است و
کلیه یمنی بلندتر از یسری بود و فایده ایشان آنست که فضله
کبدی بر ایشان ریزد و دمویتی که در آن باشد جهة غذا خود جذب
کنند و باقی بمثانه ریزد **مثانه** کیسی مربوط بشکلی است مؤلف از
لیفات دو طبقه است و بول در و مجتمع می شود و دفعتا بفصل دفع
می کرده و او را عنقی است که بول بدان طریق دفع شود اما اعضای
تناسل انثیین و قضیب و رحم گرد او بر آمده اند و لیفات بسیار
در و پیدا شده و غشایی بر آن کشیده و منی از فوهات این عروق
بانثیین میریزد و جمع می شود **انثیین** مرکب است از لحم سفید غددی
و در و منافذ بسیار است و اورده و شرایین و اعصاب بدو متصل
و غشایی بر و کشیده و منی در و جمع می شود و نضج می یابد و بواسطه
بیاض و جوهر انثیین سفید می گردد همچنانکه در پستان دم بحالت شیر
میشود و منی از فضله هضم رابع متولد شود و با انثیین آید تا او را اصلاح

تولید و استعداد او حاصل آید و انثیین رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر
بود و انثیین نسا صغیر و پهن باشد و در طرفین فرج پنهان باشد
قضیب مرکب است از اعصاب و شرایین و اورده و خلل آن
بلحم محشو شده و در مجری بول و منی و دو دی است و او از عظم عانه
رسته است و اصل او رباطی مجوف بود و نعوظ آنست که تجاویف او
بریح ممتلی شود و شرایین او بروح و اورده او بدم و حس حشفه بغایت
بود تا انسان از مجامعت ملتذ شود و موجب بقاء نوع بود و فایده
قضیب ایصال ماده زرع است بمستقر خویش **رحم** عضویست مؤلف
از لیفات عصبانی و دو طبقه است و او همچو قضیبی مقلوبست و موضع
او ورای مثانه و قدام معا مستقیم بود و فوهات عروق بدو
متصل شده است جهة دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و آنچه او را مجری
هست محاذی فم فرج برای خروج طمث و جنین از و و وصول
منی بدو و رحم در حالت علوق منضم می شود و در حالت ولادت
فراخ می گردد و فضله طمثی در حالت آبستنی غذاء جنین می شود و در
حالت رضاع مستحیل بشیر می گردد و رحم را شوق بجذب منی است
و ازین جهت در وقت مجامعت مایل می شود بطرف فرج و منفعت رحم
آنست که منی در و قرار گیرد و جنین از و متولد شود **کیفیت** تولد جنین

بدانکه منی مرد و زن اگر باهم در رحم قرار گیرد و از جمیع سوء المزاجات
خالی باشد و رحم صحیح و نقی بود و از واردات خارجی خالی باشد یعنی
از اسباب بادی هیچ مانعی نباشد از قوت عاقده که در منی مرد است
و در قوت منعقده که در منی زن است در آن امتزاجی پیدا شود و چهار
نقطه در آن مانند حباب درو پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل
دماغ و یکی در محل جگر و یکی در مجموع محتوی شود و حافظ حرارت غریزی
و مداقی اعضا بود و فوهات عروق بدو متصل گردد تا از ان مجری غذا
بآن رسد و این را حالت اولی گویند و بهفته تمام شود و بعد از ان
ظهور نقطهای سرخ در آن شود و منافذ عروق پیدا آید و بشره
جنین خون طمث جاری شود و این را حالت ثانیه گویند بچهار
روز تمام شود و بعد از ان علقه شود و آنرا حالت ثالثه گویند و این
بشش روز شود و بعد از ان مضغه گردد و بعضی اعضا از هم متمیز شود
و قسطی صالح از دم حیوانی و طمثی بدو مترشح شود و مستعد آن گردد
که واهب الصور تعالی و تقدس بروح حیوانی بدو مفیض شود و این
را حالت رابعه گویند بدوازده روز تمام شود بعد از ان مزاج
ذکوری یا انوثی ظاهر شود و اعضاء اصلی تمام شود و آنرا حالت
خامسه گویند بسه روز تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و

عروق و مجاری و مفاصل بظهور شوند و این را حالت سادسه گویند در
پنج روز تمام شود و این حالات مذکوره در ذکران بمدت اقصر باشد و
در اناث بمدت اطول چنانچه گویند خلقت پسر بسی روز تا چهل روز تمام
شود و از ان اناث بچهل روز تا پنجاه روز و بعد از ان نما یابد تا مدت
ششماه که اقل مدت حملست و جنین در ضعف ایام تمامی خلقت
متحرک گردد و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر بسی و پنج
روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود و بدویست و ده روز که هفت
ماه باشد بوجود آید و غالب آن باشد که بماند و اگر بچهل
روز تمام شود بهشتاد روز حرکت کند و بدویست و چهل روز که
مدت هشتماه باشد برآید و نماند و دلیل گفته که مولود در ماه هشتم در
اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و قوی حال باشد
خرق اغشیه کند و باذن باری تعالی عز اسمه بیرون آید و اگر ضعیف
بود و قوت خرق و خروج ندارد از ان حرکت متالم گردد و اگر مهلت
یابد تا بماه نهم رسد خستگی او زایل شود و قوت گیرد و در ماه نهم بوجود
آید و بماند و اگر بغایت ضعیف و رنجور بود یا در شکم بمیرد یا در ماه
هشتم برآید و از ین حرکت خستگی او زاید شود و هوا خارج نسبت با
او غریب بود پس هلاک شود و اگر در چهل و پنج روز تمام شود در ماه

نهم بوجود آید و باقی ماند و اگر چنین واقع شود والعلم عند الله **مقاله ثانیه** در اسباب
صوری صحت و آن دو باب است باب اول در مزاج و آن کیفیتی ملموسه است که
از امتزاج جسمی مرکب از ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعال
که میان صور و مواد منصوره ارکان واقع شود بحیثیتی که حدت صورت و
سورت هر یک از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که آنرا
مزاج گویند و آن کیفیت یا در حاق وسط افتاده باشد چنانکه بهیچ
طرف از کیفیات مایل نباشد و آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقة
اعتدال این باشد و معتدل بالفرض گویند برای آنکه وجود او در خارج
محالست یا آنکه مایل باشد بکیفیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست
که بیکطرف مایل بود یا بدو طرف آنچه بیکطرف مایل بود چهار قسم است
احر یعنی یا ابرد یا ایبس یا ارطب یا بدو طرف مایل بود و این نیز
چهار قسم است احر و ارطب ابرد و ایبس ابرد و ارطب و این
هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است
و این کیفیت که بدین نه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال
باعتبار قسمت عقلی است اما اعتدالی که مبحوث عنه اطبا است و پیش
ایشان معتبر است آنست که بر هر مرکبی از ارکان قسطی از این کیفیت که نسبت
با این مرکب اولی و الیق بود متوفر و محصل گردد برای عدل قسمت و نسبت

ملموسه

و این

و این اعدل نه از تعادل و تکافو مشتق است همچنانکه در قسمت عقلی بلکه از
اعدل در قسمت مشتق است و این اعتدال را هشت اعتبار عارض شود
زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسانی یا بحسب صنف
بود مثل ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنفی که باشد یا بحسب عضو
همچو اعتدال جلد و هر یک ازین بقیاس یا داخل بود یا خارج بود پس
اعتبارات ثمانیه متصور شود اما علما را اختلافست که اعدل اصناف کدامند
شیخ رئیس برآنست که سکان خط استوا اعدل اصنافند زیرا که شب
و روز در آنجا یکسانست و سوره کیفیت هر یک از آن بیکدیگر منکسر می شود
پس ابقاع عدل بود و نیز موازی معدل النهارند و امام رازی برانست
که سکان اقلیم رابع اعدلند برای آنکه وسط اقالیمست و توالد
و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال بحسب شخص اعدل شخصی بود از
اعدل صنفی و بحسب عضو گفته میشود **تتمه** فی امزجة الاعضاء بدانکه
گرمتر چیزی در بدن روحست پس قلب است پس منی پس خون پس
جگر پس لحم پس طحال پس کلیه پس شراین پس اورده پس جلد
و سردترین آن بلغم است پس شعر پس عظم پس غضروف پس رباط
پس غشا پس وتر پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس جلد و ارطب
آن بلغم است پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ثدی

و اینچنین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و اپس ان
شعر است پس استخوان پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شریانین
بود و اورده پس عصب محرکه پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب
جالینوس نهاده است پس برین تقدیر جلد اعدل اعضا باشد و اعدل
از جلد کف و اعدل از جلد سبابه و اعدل از جلد انمله باب
دوم در قوی و افعال قوت در عرف اطبا مبدا جسمانی فعل است
و صدور او و اگر با شعور است قوت نفسانی و اگر بی شعور است یا مختص
بحیوان باشد و آن قوت حیوانی بود و یا مختص بحیوان نباشد و آن
قوت طبعی بود که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی منبعث از دل
می شود و مرکب او روح حیوانیست و بواسطه شرایین در جمیع بدن منتشر
و این قوتیست که قلب و شرایین را تحریک بانبساط و انقباض می کند
تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین اعتبار حس
فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا منفعله گویند و قوت
نفسانی از دماغ منبعث می شود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر گردد
و افاضه حس و حرکت کند باذن باری و این قوت به دو قسمت می شود
مدرکه و محرکه اما مدرکه بدو قسم می شود اول مدرک امور ظاهری و
آنرا حواس ظاهر گویند و آن پنجست اول قوة باصره و آن قوتیست که

در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ
بعینین می آید و ادراک الوان و اشکال برو حاصل می شود و حکمت
درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد و مدرک ایشان یکی
بود و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه است برطوبت
جلیدی میرسد تا ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت شامه و آن
قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در دو عصبه که شبیه بحلمتی الثدی
است که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک رایحه مشمومات کند
سیم ذایقه است و آن قوتیست که بواسطه عصبی که در زبان مفروش
است و بمعونت لعاب ادراک طعوم می کند چهارم سامعه است و آن
قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش شده است موجود است تا بواسطه
وصول هوا ادراک اصوات می کند پنجم لامسه است و آن قوتیست که
موجود است در لیفات و شظایای اعصاب که در بدن منتشر است و
بدن بملاقات اجسام از کیفیات ایشان متاثر می شود قسم دوم مدرک
امور باطن است و آنرا حواس باطنه می گویند و آن هم پنج قوتست اول
حس مشترک گویند و محل او بطن اول دماغست دوم خیالست و او را خزانه
حس مشترک گویند زیرا که هرچه در یابد بدو سپارد و محل او موخر این
بطنست سیوم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند

جمیع م

در صور محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف بترکیب بود همچون تصور
انسانی دو سر و تفصیل بود همچون تصور انسانی بی سر و متفکره نیز گویند
چون مطاوع عقل باشد چهارم متوهمه است و آن قوتیست که ادراک
معانی جزئیه کند که بمحسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و
محل او هم بطن اوسط است پنجم حافظه است و آن قوتی بود که معانی
که متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد نگه دارد و او را مذکره
نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده را یاد آرد و همچنانکه
متخیله و متوهمه است و محل او بطن مؤخر دماغست اما محرکه بر دو قسم است
باعثه و فاعله و باعثه بر دو قسم است شهوانی و غضبانی شهوانی
آنست که باعث شود بتحرک جهت نافعی و غضبی آنست که باعث شود
بتحرک جهت دفع مضرتی و این منفعت و مضرت اعم از آنست که فی الواقع
بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه
او عضل متشنج و مسترخی شود و بقبض و بسط آن اعضا متحرک گردد و
فاعله مطیع و تابع باعثه باشد و قوت طبیعی در جگر است و مرکب او
روح طبیعیست یا مخدومه باشد برای بقا نوع یا شخص غاذیه و نامیه است
و غاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند و آنرا مشابه بجوهر بدن گرداند
و متصل و ملتصق باعضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده

باشد

باشد در اقطار بدن بر وضع و تناسب طبیعی صرف می کند تا بکمال مقداری
و غایت نمائی که نوع و مزاج او مقتضی آنست برساند و مخدومه که
متصرفه است برای بقاء نوع هم دو قسم است مولده و مصوره مولده
آنست که از خون صالح و رطوبات ثانیه تحصیل منی کند و آنرا مستعد قبول
صورت انسانی کند و مصوره آنست که باذن خالق خود تعالی اسمه اعضا را
مشکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا گرداند اما خادمه
چهار است اول جاذبه و آن قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه
مناسب و مفید باشد جذب کند دوم ماسکه و آن قوتیست
که مناسب مجذوب را نگاه میدارد تا هاضمه در و عمل کند سیم هاضمه
است و آن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مهیای آن
سازد که غاذیه آنرا تصرف کند چهارم دافعه و آن قوتیست که آنچه
بعد از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد دفع
گرداند و کیفیات اربع خوادم آن چهارند اما حرارت بالذات همه
را خادم است زیرا که این افعال حرکاتست و آن بی صورت حرارت
نتواند بود اما برودت بالعرض خادم ماسکه است جهت استحکام و
خادم دافعه باشد جهت منع تحلل ریحی که ممد دفع بود و یبوست بالعرض
خادم ماسکه است جهت قبض و خادم جاذبه و دافعه است جهت تقویت

استمساک

روح که حامل قوت و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهت تسبیل و تنفیذ و
احاله غذا و خادم دافعه بود جهت تسبیل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه
و دافعه خادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند والعلم
عند الله **مقاله ثالثه** در اسباب فاعلی صحت و آن مشتمل است بر مقدمه و
دو باب **اما مقدمه** در بیان اسبابی که بعرف اطبا متداول و منقسم است
بدانکه اطبا گویند سبب آنست که اولا او موجود شود پس از و حالتی از
احوال بدن حادث گردد بر سبیل وجوب و اثر او مغیره گویند یا از و
ثبات حالتی از احوال موجوده لازم آید و آن را حافظه گویند پس بدانکه
هر حالتی را از احوال بدن سببی هست بادی و سابق و واصل زیرا
انکه یا سبب بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی مثل حرارت
آفتاب و برودت هوا و این را خارجی گویند یا همچو غضب و
فرح آن را نفسانی گویند و سبب غیر بدنی را بادی می گویند و سبب
بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو امتلا که اولا حاصل
شود و سبب عفونت بود و آن را سابق گویند و اگر بیواسطه سبب حالتی
شود آن را واصل گویند همچو عفونت که سبب حمی شود و بدانکه فعل و تاثیر
سبب بالذات بود همچو تبرید آب سرد باستعمال آن و بالعرض بود
همچو تسخین آب سرد بحقن حرارت و هر سببی از اسباب خالی نیست

که نفضی و تباعد ازو ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر
ضروری و این قسم یا مضاد طبیعت بود همچون غرق و حرق و قتل و تفرق اتصال یا
مضاد نبود همچون نضحی بآفتاب و استحمام پس شروع کنیم در بیان اسباب
ضروری **باب اول** در اسباب ضروری و او را از آن جهت ضروری گویند
که مادام که انسان در حیات باشد از آن لابد بود و اسباب عامه
گویند از برای آنکه احتیاج بدان عموما دارد در حالت صحت و مرض و این
اسباب شش اند زیرا که اگر وارد بنفس میشود اعراض نفسانیست و اگر
وارد بروح میشود هواست و اگر وارد باعضا می گردد اگر این عروض
بالذات ماکول و مشروب و اگر بالعرض است استفراغ و احتباس
و اگر وارد بروح و عضو هر دو می شود اگر بی شعور باشد خواب و بیداری
و اگر با شعور باشد حرکت و سکون و مجموع در شش فصل گفته شود **فصل
اول** بدانکه هوائی که محیط است بابدان محتاج الیه است از جهت ترویح
و تعدیل روح باستنشاق آن و دفع فضلات دخانی از و چه هوا چون
باندرون میرود موجب تقویت و ترویح روح می شود و بسبب حرارت روح
می سوزد و دخان می گردد پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی
بود و با بخار و دود نیامیخته باشد و از مواضع آجامی و خنادق و
مقابر و از بقول ردیه مثل پیاز و گندنا و جرجیر و کرنب و از معادن ردیه

مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار متعفن مثل انجیر و جوز و بید انجیر دور بود و در میان
سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتی که هوا را فساد تمام حادث
شود و موجب وبا گردد و نعوذ بالله که در آن وقت هوا محبوس بهتر
از هوا گشاده بود و تغیراتی که هوا را حادث شود طبیعی بود یا غیر طبیعی
یا مضاد طبیعی اما تغیرات طبیعی آنست که بواسطه فصول و انتقالات آن
لاحق هوا شود و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب در ربعی
از فلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر
سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول جدی تا
آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود در
حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف
زمانیست که در مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و ثمار و سقوط اوراق ظاهر
شود و شتا آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آن گاه که
گرما غلبه کند و شاید که فصول طبیبان با فصول منجمان موافق بود و باشد که
تقدم و تاخر کند اما هوا ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول
باشد و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب
کثرت خون بود و اخلاطی که در بدن بواسطه سرمای زمستان بسته باشد
در ربیع بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال

آید

آید اما هوا تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و
موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت بافراط باشد موجب
کثرت خون و حمره وجه و شدت اشتها شود و اگر مفرط بود موجب
صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف آنست
که هوا صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت
نبود اما هوا خریف چون بطبیعت خود باشد سرد و خشک بود و آن بد
ترین فصول نهاده اند از آن جهت که در مقابل ربیع افتاده است و او
موجب تیزی اخلاط و نحافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی
و حمیات عفنه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و باد
و شبانگاه بغایت سرد نباشد و پیشین گاه بغایت گرم نبود
اما هوا زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر باشد و موجب
تکاثف و عدم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب
کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود اما امراض بارده
نیز حادث شود و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال
و استرخای اعصاب و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین
زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر آید اما تغیرات
غیر طبیعی که مضاد طبیعی نبود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی یا ارضی

بدین سبب فصول بر طبیعت خود تمام نماند چنانچه مثلاً ربیع بهوا شتا گردد
یا صیف بطریق ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات و اقترانات
کواکب و کثرت دراری فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن بود و امور
ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب بود
بمحاذات احدی المنقلبین یعنی نقطه صیفی و شتوی در شمال و جنوب
آن بلد در غایت سخونت بود و اگر ازین محاذات دور بود اگر بخط استوا
قریب بود معتدل باشد والا بارد بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد
باشد اگر نجد بود یعنی مرتفع بود بارد باشد و اگر غور بود گرم باشد
سیوم آنکه بواسطه مجاورت جبال بود و این بدو وجه باشد یکی
آنکه جبل موجب زیادتی و توافر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت
شود یا بالعکس این واقع شود و موجب برودت گردد دوم آنکه
جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجب
آن گفته می شود پس تغیر بسبب جبال در هوا حادث شود بالعرض
چهارم آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند
اما اگر شمالی بود تبرید نیز کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر شرقی بود ترطیب
فقط و اگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح
مشهوره چهار است شمالی و آن بارد یابس است و موجب تقویت

قوی

قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح هوا فاسد کند و اعضا عصبانی را اما
مضر بود و جنوب و آن حار رطب است و موجب انفتاح مسام
و ثوران اخلاط و ارخا قوت و ثقل حواس و صداع و حمیات بود
و بهترین او آنست که در روز آید و صبا معتدلست و در غایت لطافت
و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او
آنست که در اول روز آید و دبور بنسبت با صبا ارطب و اغلظ
بود و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب یکی
از آن ریاح در او اکثر باشد هوا آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر
شود ششم آنکه بواسطه تربت بود هوا بلد صخری سرد و خشک بود
و از عفونت دور باشد و هوا بلد سبخی و رملی گرم و خشک بود و
طینی برطوبت مایل بود و صحیح و سلیم باشد و نزدیکی عفنها شود و تغیر
هوا موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن بحسب طبیعت آن معدن
بود و باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدالست در ارتفاع و انخفاض
و بهترین جهات مهب شمالی و صبا بود و خانه باید که مهب او
ازین دو ریح گشاده بود و در جهت جنوب و دبور بسته باشد و این
در موضعی بود که اعدل بقاع باشد و الا تخیل کند که عکس این باعتدال
اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی که منافی طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه

تغیر فساد در جوهر هوا پدید آرد و آن وقتی باشد که هوا بر بساطت خود
نماند و بسبب اجزاء ارضی و بخارها و دخانی که بواسطه مجاورت بطایح ردیه
و خنادق و آجام و مقابر و جیف قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا متعفن
کند و موجب وبا شود و بیشتر در خریف و اواخر تابستان حادث گردد
و فساد وبا دو مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود
و بواسطه آنکه هوا و وبائی رطوبات را متعفن گرداند و فساد آن
بجمیع بدن برسد و مرتبه دوم موجب هلاک حیوانات و فساد
نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند
هر آینه انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا می سازند و هر غذا که
از آن ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این
صورت متمادی شود موجب هلاک گردد و قسم دویم آنکه تغیر
در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد زرع و نسل گردد و این
تغیر یا موافق مزاج فصل بود چنانکه گرما در تابستان در موضع معین
بحدی زیاده شود که افساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل همچون
زمهریر که در تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد

فصل دوم

در حرکات نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب
تحریک روح بود و این حرکت یا بجنبه خارج بود یا داخل اگر بجهت

خارج و دفعتا حرکت کند غضب بود و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر
بجهت داخل بود اگر دفعتا بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود
حزن و غم و آنچه از هر دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس
خارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرق میان غم و هم آنست
که غم در مکروهی گویند که هنوز حادث نشده و هم در مکروهی
که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوء المزاج بود و سوء المزاج
نیز تابع این عوارض بود و تصورات نفسانی نیز موجب تاثر و انفعال
می گردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت هر صورتی که در خیال مجامع
آید نطفه بدان صورت متشکل شود و از تصور حموضات و تصور آن
کندی دندان پیدا شود

و مشابه آن

فصل سیوم

در حرکت و سکون بدنی اما حرکت
چون در وقت خود باشد موجب تحلل فضلات و بقایا اغذیه
و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش
حرارت غریزی و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضت
است و آن حرکتی ارادی بود که انسان را مضطر گرداند بتنفس
عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن
و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل قرائت
اعضاء صدر را و آواز بلند گوش را و نظر در اشیاء دقیق چشم را

واعتدال در مجموع موجب صحت باشند وافراط در ان مضر بود و تدبیر آن در
حفظ صحت گفته شود انشاء الله تعالی **فصل چهارم** در خواب و بیداری
خواب مشابه سکونست و در و حرارت غریزی متوجه باطن شود جهة نضج
و هضم چیزی که آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و او تقویت قوت
طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی را استراحت و تسکین
گرداند بسبب تصاعد بخارات و افراط در و موجب ترطیب بدن و تبلد
نفس و تهیج وجه و ضعف اعضا عصبانی بود و اشتها ببرد و رنگ روی
تباه کند و از خواب روز بیشتر این افعال صادر می شود و بیداری مشابه
حرکت است و موجب اضداد خواب و افراط در و موجب اختلاط عقل
و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و از ان امراض
سوداوی تولد کند **فصل پنجم** در ماکول و مشروب و آن دو قسمست
قسم اول در ماکول و مشروب بدانکه چیزی که وارد بدن می گردد و میان او
و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا می شود از شش قسم بیرون نیست
یا غذاء مطلق یا غذاء دوایی یا دواء مطلق یا دواء معتدل یا دوایی سمی یا
سم مطلق اما غذاء مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر گرداند
تغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذاء دوایی آنست که
از بدن متغیر شود و او را متغیر کند بکیفیت احسن و مشابه او شود و غذائیت

او بر دوائیت غالب بود اگر دوائیت غالب بود دوای غذایی گویند و
دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و مشابه او نشود و
و دواء سمی آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و افساد بدن
کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و افساد کند
اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد بود با جماد و موجب هلاک شود و
ماکول را بوجه دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود بکیفیت
فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود آنرا غذا گویند و اگر بصورت
فقط بود ذو الخاصیه گویند و این ذو الخاصیه اگر مرکبی موافق بود تریاق
گویند و اگر مفردی موافق بود پادزهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود
سم گویند و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دواء غذایی و اگر بکیفیت و صورت
بود سم ذو الخاصیه و اگر بماده و صورت بود غذاء ذو الخاصیه و اگر اثر آن
بماده و کیفیت و صورت بود آنرا دواء غذایی ذو الخاصیه گویند و بدانکه
غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل هر یک از ان بکثیر الغذا
و قلیل الغذا و معتدل و هر یک ازین مجموع بحسن الکیموس و ردی الکیموس
و معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب سه در نه **قسم**
دوم در مشروب و در و دو بحث است **بحث اول** در آب بدانکه
چون غذا وارد بدن گشت ناچار آنرا مبدرقی و مرققی باید تا صلاحیت

دوای معتدل آنست که از بدن
متغیر شود و تغیر بدن کند و
مشابه او نشود صح

قبول هضم و نفخ در معده پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیز که از وی این فواید
حاصل شود دو قسم است یکی آب باشد و آن نیز فواید دیگر است مثل حفظ رطوبت
اصلی و نضارت و صفاء لون و بدن و ترطیب و تبرید اعضا و تطفیه حرارت و منع
عفونت و آب غذا نشود و افراط در وی موجب ضعف اعصاب و قوی و
شهوت شود و بهترین آب آب چشمه بود که بر گل خالص یا بر سنگ جاری
گردد و منبع آن دور بود و از بلندی منحدر شود و تیز رود و زود سرد و گرم
شود و زود کدر و صافی گردد و شمال یا صبا بر آن وزد و آفتاب بر آن
تابد و هر چه در وی جوشانند زود مهرا شود و موجب ثقل معده نشود و یکبار
که بیاشامند تشنگی بنشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب
باران لطیف بود خصوص که در تابستان از ابر رعد بارد اما از جهت کثرت
رطوبت و لطافت زود متعفن شود و اصلاح آن طبخ است آب کاریز
ثقیل بود و آب چاه از آن اثقل و مضر بود آب تری را جامی مضر بود
آب معدنی اگر حدیدی بود تقویه احشا کند و شبی منع سیلان و نفث
دم کند و نوشادری مطلق و مجلی بود و فضی و ذهبی تقویت معده و دل
و احشا کند و بورقی و ملحی مهزل و قشف آرد و کبریتی تلیین طبع و تنقیه
جلد کند آب گرم مفسد معده و غاسل او بود و قولنج بگشاید و طبع نرم
کند آب سرد مقوی معده و منبه شهوت و مسکن عطش بود آب برف

و بیخ اعضاء عصبانی را مضر بود **بحث دوم** در شراب اگرچه کلام مجید
منع و تحریم آن نازل گشته است و مباشرت آن از جمله کبایر است و
اخبار و احادیث در خباثت آن وارد شده است اما چون طبیب در
معالجات و قضایا بآن محتاج می شود خصوص که شرع نیز به شرطی مخصوص
رخصت فرموده است و اکثر خلایق در آن شروع می نمایند و بدلیل منافع
للناس طالب منفعت اند و او را مضرت بسیار است بنا برین مقدمه
در انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رایحه و قوام شروع میرود اما
بحسب زمان بدانکه از ابتداء ظهور سکر در او تا شش ماه حکم نو دارد
و تا تمامی یک سال متوسط گویند و بعد از یک سال حکم کهنه دارد و شراب
نو غذا بسیار دهد و فربه کند و مناسب محرورمزاج و اوقات حاره باشد
اما کبد را زیان دارد و اسهال و نفخ از وی تولد کند و کهنه زود نفوذ
کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند و بلغمی مزاج را و امراض بارده
بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام
متوسط بود اما باعتبار لون بهترین شراب احمر ناصع است پس یاقوتی
و آنچه زرد بود حاد و کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آرد و
ابیض نیکو غذا دهد و ترطیب کند و اسود بدترین انواع بود اما باعتبار
طعم شراب شیرین و مقوی و منقطع بود و دیر گذرد و جگر و سپرز را مضر

بود و شراب تلخ حاد باشد و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب
قابض تقویت معده و احشا کند و ثقل آلات سینه را مفید بود و حامض
درستی کند و دماغ را مضر باشد اما باعتبار رایحه شراب حاد طیب
الرایحه تقویت و نشاط بیشتر کند و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب
مصدع باشد و عدیم الرایحه دیر مستی آرد و منتن نهایت بد باشد
و موجب فسادها بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ و کدر دیر گذرد و
سده آرد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و مستی و خمار
آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما چند رنجی جگر و معده را مقویه
بود لیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آرد و دوشابی گرم و تر و مسمن بود
عسلی حاد و منقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آرد و درد مفاصل
را مفید باشد اما صداع و تب آرد خرمایی مصدع و مغلظ اخلاط
بود و ریاح و سودا ازو تولد کند اما تسمین بدن کند و آنچه از حبوب مثل
ذرت و الم سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در آن منفعتی
نباشد و موجب مضرتها شود اما اسکار کند اما منفعت شراب
فرشی گوید که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که در وی است
و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی اما منفعتی که نفسانی است سرور
و نشاط و ازاله افکار فاسده و ترغیب شجاعت و سخاوت و

منع وحشت و دفع سوء ظن و جودت ذهن و ذکا و صفاء خاطر بود و اما آنچه
بدنی بود تحسین لون و رافت و اشراق آن و انتعاش حرارت
غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و
ترقیق و تصفیه اخلاط و استحاله بلغم با خون و کسر غایله سودا و معاونت
طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت
او آنست که ازاله عقل می کند که اشرف مخلوقات است و انفع ملکات
و تمیز انسان و دیگر حیوانات بدوست و قوی را ضعیف می کند و منع
ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع و ارخاء اعصاب
و مفاصل و حدوث غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغییر کلام
و صورت و شکل و ثقل حواس و غیر آن ازو تولد کند

فصل ششم

در احتباس و استفراغ بدانکه اعتدال استفراغ و احتباس موجب
حفظ صحت است و استفراغ مفرط موجب تبرید و تجفیف و ضعف
و نحول بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات
و مسقط شهوت طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغات
معتاده جماع و حمام است درون شروع میرود اما جماع فضیلت که
بر صحت بدن و قوت جمیع افعال و قوی موقوفست زیرا که مبدأ آن
قوت متخیله و باعثه شهوانیت و محرکه که تمدد آن عضلات می کند و قوت

حیوانی که ارسال حرارت و روح و ریح بدان عضو می کند و قوة طبیعی تولید
ماده منی و احالهٔ آن و دفع آن می کند و انثیان خود مخصوص باین فعلست
بنا برین باید که درین اعضا هیچ نوع ازین امراض نباشد و جمیع
افعال که بهریک متعلق است بر نهج طبیعی بی آفت صادر شود چه اسراف
ازین موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و احسن
اوضاع و اشکال استعمال کند موجب انتعاش حرارت غریزی و
تفریح و تقویت اشتها و دفع وساوس و امراض سوداوی و رطوبتی
بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب
حدوث اضداد این باشد و افراط در آن موجب ضعف قوی و
ذبول بدن و امراض بارده بود و اعضای عصبانی را مضر بود حمام
فعل طبیعی او تسخین است بواسطهٔ هوا و ترطیب کند بواسطهٔ آب
و استعمال حمام و انفعال بدن ازان بحسب بیوت و امکنه سه مرتبه
دارد بیت اول مبرد و مرطب بود و بیت دوم مسخن و مرطب و
بیت سوم مسخن و مجفف بود و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب
نضج فضلات و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انتعاش
حرارت غریزی و شهوة غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن
بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل

وضعف قوی و عدم شهوة جماع و انصباب مواد باعضا ضعیف کرد
و استحمام باب سرد موجب تبرید و ترطیب و نشاط و قوت اعصاب
و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان محروری مزاج باشد
والله اعلم بجمیع الامور باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر
دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه بسته ضروری و آن پنج است اسنان
و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی اسنان از آن
جمله است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی از اشخاص
در سنی ضعیف و مریض باشند و چون انتقال کنند بسنی دیگر قوی و صحیح
گردند و بالعکس چنانچه محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود و
در سن کهولت قوی گردد و سرد مزاج بعکس آن بود و درجات سن
چهار است اول سن نمو و آنرا سن حداثت گویند ابتدا آن سن
طفولیت است و آن زمانیست که مولود را استعداد حرکت نباشد
و بعد ازان سن صبی و آن بعد از نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضا و
بعد ازان سن ترعرع و بعد ازان سن غلامیه و آنرا رهاق گویند
و این وقت بلوغ باشد و بعد ازان سن فتی تا قریب سی سال که سن
شباب است دوم وقوف و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضاء
سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت و رطوبت بر صبی و شباب

برای جالینوس در کمیت متساوی باشد اما در صبی بواسطهٔ کثرت رطوبت
شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت شدید و حاد بود چنانچه
هیزم تر و خشک را علیحده مشتعل گردانی و در نار این متساوی اند اندر کمیت
سیم سن کهولت و آن از انقضاء سن وقوف است تا قریب شصت
سال و درین سن حرارت در نقصان و یبوست در تزاید بود چهارم
شیخوخیت است و ان از انقضاء سن کهولت تا آخر عمر بود و درین
سن یبوست غالب شود و برودت بسبب رطوبات غریبه و این مجموع
که گفته شد بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت
گردد چنانکه گویند در حبشه و زنگبار استنان تا چهل سال و سی سال
منقضی می شود اما اجناس مزاج ذکور بحرارت و یبوست مایل بود
و مزاج اناث برطوبت و برودت و آن نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه
کل واحد من الذکور نسبت با کل واحد من الاناث چنین بود اما صناعات
هر قسمی از ان موجب امری شود و مثل آنکه صناعتی که مباشر و مجاور آب
باید بود همچو قصاری موجب ترطیب شود و صناعتی که مجاور آتش باشد
بود موجب تسخین و تجفیف بود و افراط در آن بسبب کثرت تحلیل
موجب تبرید شود و صناعتی که مجاور گل باشد موجب یبوست گردد
مثل اکاری و طیانی اما عادات از ان جمله است که ترک او متغیر مزاج

بود و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات
مذمومه مثل آنکه کسی عادت بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده
خواهد بود اگر بکلی از ان دفعتاً باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج شود پس
بتدریج از ان باز آیند و ازین جهت گفته اند که العادة طبیعة خامسة اما واردات
خارجی مثل ضمادات و اطلیه و کمادات و مشمومات بود که هم حافظ صحت
و هم متغیر مزاج می باشد و تغیری که از مشمومات حاصل می شود از دیگران
نمی شود آنچه طیبه است بواسطهٔ مناسبت با روح و سرعت نفوذ مقوی و
حافظ صحت بود و آنچه کریهه بود بالعکس و از ان جمله تضمیخ با قضبان آس
که موجب تحلیل رطوبات و استسقا بود و در بود و صداع بارد را مفید
افتد و همچنین اذخر غنی در ... ملی گرم امراض رطوبی را نافع می باشد و
استنقاع و زرنب و تنضیح و اعیار را مفید است و مثل رش آب بر
رویی که موجب انعاش قوة و ازالهٔ کرب و لهیب می شود و بخصوص
که با گلاب بود **فصل دوم** در تعدید اسباب عوارض بدنی بدانکه
اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی همچو حرکت ریاضی
و علاجات مسخنات از اغذیه و ادویه چون تحجب داخل بود و خواه
تحجب خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت
حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات داخلی و خارجی

و نضج اخلاط و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و
اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل با جودت هضم
و سکون و نوم و اجتناب از محللات و مجففات و اسباب یبوست استعمال
محللات مفرط و مجففات بود بحسب داخل یا خارج اسباب ملاسه از
داخل مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه لزجه بود از خارج
مثل استعمال موم روغن و اطلیه مملسه و هوا نرم و اسباب خشونت
ملاقات محللات و مجففات بافراط و قابضات بود خارجی و داخلی
و اسباب استفراغ قوت دافعه و ضعف ماسکه و رقت ماده و
توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس قوت ماسکه و ضعف
دافعه و غلظ و لزوجه ماده بود و توجه طبیعت بطرفی دیگر اسباب فساد بشکل
قصور قوة مصوره با رداءت منی بود و اصل خلقت با رداءت انفصال
شکل از رحم با رداءت تمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت خویش
یا ضربه یا سقطه و مثل آن بود اسباب سده حدوث چیزی غلیظ بود در
مجاری از خلط و ثفل یا التحام منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضاغطی
یا یبس مجاری اسباب اتساع مجاری ضعف ماسکه باشد یا شدت
حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه اسباب زیادتی مقدار و عدد
کثرت ماده و شدت قوة جاذبه باشد اسباب نقصان مقدار و

عدد

عدد در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت
سببی از اسباب خارجی بود مثل قطع و تاکل اسباب فساد وضع
مفارقه عضوی بعضوی تشنج یا التحام بود یا ولادی باشد و مباعده
عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا از قرحه بود یا ولادی باشد اسباب
تفرق اتصال از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا امتلای
ممدد یا شده دافعه نه بر مجرای طبیعی یا حرکتی عنیفه یا انفجار ورمی بود
از خارج مثل قطع سیف و کشیدن ریسمان و سوختن بآتش بود.
اسباب: قرحه جراحتی بود که متقیح گردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره که
متاکل شود اسباب ورم امتلا از اخلاط یا از ماده ریحی یا مائی بود
و قوت عضو دافع و ضعف عضو قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید
بود اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیلکه از رطوبتی مرخیه پیدا
شود یا امری خارجی بود مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت
از احساس و ادراک منافی بود مثل ضربه من حیث هو سوء المزاج
مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد است
اسباب آن نیز مختلف و متعدد بود و اوجاع مشهوره پانزده است
اول حکاکت و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم خشن است
و سبب آن خلطی خشن بود سیم ناخس است و سبب آن ماده

تیز بود یا ریحی که ممدد غشا بود از جهة عرض چهارم ممدد است وسبب آن
خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب و یا عضل بود از جهة طول پنجم ضاغط است
وسبب آن ماده یا ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم منفسخ است
وسبب آن ماده بود که میان عضل و غشا او حادث شود هفتم مکسر است
وسبب آن ماده ریحی بود که میان عظم و غشا او حاصل شود هشتم
دخواست وسبب آن ماده بود که ممدد لحم عضله باشد نهم ثاقب است
وسبب آن ماده ریحی یا غلیظ بود که میان طبقات اعضا واقع شود دهم
مسلی است وسبب آن همین سبب ثاقب است و فرق میان او
و ثاقب آنست که ماده ثاقب را نفوذی بود چنان محسوس شود
که عضو را سوراخ کند و ماده مسلی در آن موضع محتبس بود یازدهم
خدر است وسبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ روح نفسانی
دوازدهم ضربانی است وسبب آن ورمی حار بود در عضوی
حساس سیزدهم اعیائی است وسبب آن یا تعب بود و آنرا اعیائی
تعبی گویند یا خلطی ممدد و آنرا اعیائی تمددی گویند یا خلطی لاذع
و آنرا اعیائی قروحی گویند یا سبب ریحی باشد و آنرا اعیائی
ریحی گویند چهاردهم لاذع است وسبب آن خلطی حار بود پانزدهم
ثقیل است وسبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا

معلق بود یا غشا گرد او در آمده و بواسطه انجذاب غذا احساسی
ثقیل کند یا بسبب ورمی بود که در عضو حساس واقع شود و حس عضو
را باطل کند همچو سرطان نعوذ بالله اسباب سکون وجع قطع سبب موجع
است بمحللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب نیز از مسکنات
وجع بود و بحقیقت مسکن وجع قطع سبب است اسباب تخمه و امتلا
از هر دو بیرون نیست یا امر خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا نوع
رطوبت فضلی و موافق تحلل یا امری داخل بود مثل ضعف هاضمه یا
دافعه یا شده ماسکه یا ضیق مجاری اسباب ضعف انواعست
زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو شود یا وارد روح یا وارد ذات
قوی اگر وارد عضو شود سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق اتصال
بود و اگر وارد روح می شود سوء المزاج بود و تحلل بکثرة استفراغ
و اگر وارد قوت شود کثرت صدور فعل از ان قوت بود و اگر اعتبار
اسباب بعیده کند فساد هوا یا بوکل و شرب نیز از اسباب
ضعف بود اسباب حرکات غیر طبیعی یا عصبی مضعف بود همچون رعشه
یا لبه یا پوستی متشنج همچو فواق یا لبس یا فضولی سودی تبرید همچون
نافض یا سودی بلغم همچون قشعریره یا ریحی که طالب خروج بود همچو
اختلاج مقاله رابعه در احوال و اعراض و علامات و این مقاله مشتمل بر

دو بابست باب اول در احوال و اعراض بدانکه احوال بدن انسان بمذهب
جالینوس سه حالت صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی
طبیعی بود که با وجود آن افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود
و مرض هیئتی غیر طبیعی باشد که بی واسطه موجب آفت افعال بود و حالت
ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت بر وی صادق باشد و نه حد مرض زیرا که
حالیست که افعال مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم هم نیست چون
حال شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند در وقتی
واحد نسبت با شخصی در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمع اند در شخصی اما
در دو جنس همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض
مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در تابستان یا در
سن شباب صحیح باشد و در زمستان یا در سن طفولیت مریض
و بالعکس اما افعال پیش شیخ الرئیس صحت و مرض است و میان
ایشان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه در حدی که او گفته است
خللی نیست اما مرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب آفتی
شود و او تابع مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود مرض باشد
همچو صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرض باشد و باشد که عرض
سبب مرض شود همچون وجع قولنج که سبب غشی می شود و باشد که

چیزی هم سبب و هم عرض و هم مرض باشد همچو حمی و سعال که
عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود منقلب به مرضی باشد
و سبب انصداع عرق می شود و بواسطه اقتضاء حرکت عنیفه و سل که
عرض قرحه ریه است و سبب ضعف معده می شود و بنفس خود مرضی
باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است جنس
اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم است که خارج بود
از اعتدال و این سوء المزاج ساذج بود و مادی بود جنس دوم
امراض ترکیب است و آن چهار قسم است امراض خلقت و مقدار
و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار است اول مرض شکل و آن آنست
که شکل از مجرای طبیعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم
و استقامت معوج دوم امراض مجاری به آنکه فراخ شود مثل انساع
عصب مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که از تنگ شدن منافذ نفس
یا منسد گردد و مثل انسداد عروق کبد و غیره سیوم امراض تجاویف
بدانکه بزرگ شود همچو کیسه انثیین یا کوچک گردد همچو صغر معده یا خالی
شود [۳] همچو صرع و سکته چهارم امراض صفایح است همچو ملاسه معده و
خشونت قصبه ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضوی خاص بود همچو عظم اللسان
و داء الفیل و بزیادتی عام بود همچو سمن مفرط یا نقصان خاص بود همچو

[۲] همچو خلو تجاویف قلب
در فرح مهلک یا ممتلی
و ممتد و منسد شود [۳]

ضمور سان و تمام بود همچو هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبیعی بود
همچو اصبع زایده یا غیر طبیعی همچو سلع یا نقصان بود همچو قطع اصبع یا نقصان
ان در اول خلقت اما مرض وضع همچو زوال عضوی بود از موضع
خود بخلع و غیر خلع جنس سیم از امراض مفرده تفرق اتصالست و
اسم این مرض بحسب موضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد
خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند و اگر متقادم
و متقیح شده باشد قرحه گویند و اگر در عظم واقع شده باشد
کسر گویند اگر بعرض بود و صدع گویند اگر بطول بود و تفرق در
غضروف اگر بعرض بود فسخ گویند و اگر بطول بود تفتت و در عصب شق
و شدخ گویند و در عروق بر و شق اما مرض مرکب آنست که از اجتماع
امراض حادث شود همچو سل که از حمی دق و قرحه ریه مرکبست و
تسمیه بعضی امراض بحسب مشابهه بود همچو داء الفیل و داء الثعلب
یا بحسب محل همچو ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض بود
همچو صرع و بدانکه مرض اصلی باشد و بشرکت باشد و آنچه اولا
حادث شود اصلی باشد و آنچه بسکون اول ساکن گردد بشرکت
بود و این که مجاورت بود یا بواسطه آنکه بشرکت باشد یا بواسطه
آنکه از عضو ماوف طریقی بدو بود یا آنکه میان دو عضو خادم و مخدومی بود

چون عصب و دماغ یا مبدا فعل او بود چون حجاب و ریه یا محل مجاور
عضو ماوف بود چون دماغ معده را یا معبر مواد عضو بود چون
بغل قلب را و پس گوش دماغ را و اربیه کبد را و بدانکه اوقات
و ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی می‌شود چهارست ابتدا و تزاید
و انتها و انحطاط ابتدا مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که
در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد نه زاید شود و نه کم
زمان انتها گویند و چون نقصان یابد زمان انحطاط والله اعلم بالصواب

باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه و هشت فصل اما مقدمه بدانکه
علامات آنست که بدان استدلال کنند با حوال بدن و افعال که از قوی صادر
می‌شود و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کند همچو سرعت و
اختلاف نبض منشاری که دلیل ورم کرد دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل
مرض کند همچون نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب
مرض کند همچون علامات امتلا یا علامات ملازم مرض چون تب حاد
و ضیق نفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهر بود چون
لون و ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل ترست و متوقف
بر معرفت تشریح است و استدلال در آن بچند چیز کنند اول افعال
اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود در مبدا افعال که قوی است و آفه

قوی دلیل آفت آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی
بر حال دماغ و دلالت نبض بر حال قلب و دلالت بول بر کبد و براز بر معده
و امعا دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود
و طرف ایسر دلیل ورم طحال بود سیوم شکل مرض همچو دلالت ورم هلالی
شکل بر آنکه ورم بر محدب کبد است چهارم استفراغ همچو بول و براز که در باب
خود یاد کرده آید و چون استدلال بانواع است در هشت فصل یاد کرده میشود
ان شاء الله **فصل اول** در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات
مزاج ده است اول ملمس است اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و
میل آن بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم سحنه اما
سمن لحمی دلیل حرارت و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت
بود و هزال از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم دلیل حرارت و یبوست
بود سیم لون بیاض لون دلیل برودت بود و حمرة و سمرة دلیل حرارت
و صفره دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم موی است کثرت و سواد
و جعودت آن دلیل بر حرارت مزاج کند و شقره و حمره بر اعتدال و سبوطه
و بیاض بر برودت پنجم هیات اعضاست سعت عروق و سینه و عظم
عظم و تمامی خلقت دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت ششم کیفیت
انفعالست سرعة انفعال از کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت بود

هفتم افعال طبیعی است از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه
مشوش بود و سریع دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد هشتم
نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت
و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانیست طیش و جرات و
ذهن و کثرت کلام و سرعة انفعالات دلیل حرارت بود و جبن و بلادت
و فرط حیا و وقار و بطؤ از انفعالات دلیل برودت بود دهم فضول منشفه
است شدة رایحه و صبغ آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت
و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست والله اعلم **فصل**
دویم در علامات امتلا زیادتی کمیت اخلاط ردیه و اخلاط صالحه بود
و علامات امتلا مجملا ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق
و امتلا نبض و انصباغ و غلظ قاروره و کلال بصر بود **اما** مفصلا علامات
غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت و بلادت حواس
و حلاوت دهن و حمره لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع سیلان
مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامات غلبه بلغم بیاض لون
و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف
هضم و جشاء ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل سرما و آب
و چیزهای سفید بود و علامات غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و

خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی
و صفرا و قشعریره و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود علامات غلبه سودا
و تیرگی و خشکی بدن و غلظ خون و شهوة کاذب و کثرت افکار ردیه و وسوسه
خوف و تخیل دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود **فصل سیم** در نبض آن حرکتیست
از اوعیه روح که عبارت از قلب و شرایین باشد و هر نبضه مرکبست از
انبساطی و سکونی و انقباضی و سکونی و قبض و بسط از جهة جذب نسیم و دفع
دخانست و اجناس نبض ده است در حال حرکت **جنس** اول ما خوذست
از مقدار انبساط و اقسام بسیطه آن نه است اول طویلست و او آنست که
اجزای او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدة حاجت بترویح بود و
کثافت لحم و صلابت جلد دوم قصیر و او در مقابل طویل بود سیم معتدل در
قصر و طول بود چهارم عریض و او آنست که اکثر اجزای او در عرض محسوس شود
و سبب آن خلو عروق و رطوبت آلت بود پنجم ضیق و آن در مقابل عریض بود
ششم معتدل در عرض و ضیق هفتم شاهق است و او آنست که اجزای
او در عمق محسوس شود و سبب آن شدة حاجت و مطاوعت آله بود
هشتم منخفض است و او در مقابله شاهق بود نهم معتدل در شهوق و انخفاض
و از ازدواج این به بیست و هفت قسم حاصل شود اما آنچه مشهورست و اسمی دارند
ششست اول عظیم است و او نبضی طویل عریض عمیق بود دوم صغیرست

یعنی ارتفاع

واو

و او در مقابل عظیم باشد سیوم معتدل در عظم و صغر باشد چهارم غلیظ است
و او آنست که در عروض و شهوق زاید بود پنجم رقیق است و او در مقابل غلیظ بود
ششم معتدل در غلظ و رقت بود **جنس** دوم ما خوذست از زمان
حرکت و آن سه قسم است اول سریع و او آنست که زمان حرکت او بغایت
کوتاه بود و سبب آن شدة حاجت بود دویم بطی و او در مقابل سریع بود
سیم معتدل در سرعت و بطوء **جنس** سیم ما خوذست از زمان سکون
و آن سه قسم است اول متواترست و او آنست که زمان حرکت او کوتاه بود
و سبب آن شدة حاجت و ضعف قوة بود دوم متفاوت و او در مقابل
متواترست سیم معتدل در تواتر و تفاوت **جنس** چهارم ما خوذست از
قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب بود و او آنست که انگشت با عنادی
تمام حرکت انبساط او فرونشاند و سبب آن یبوست جرم رگ باشد دوم
لین و او در مقابل صلب است سیم معتدل در صلابت و لین **جنس** پنجم
ما خوذست از لمس آلت و آن سه قسم است اول حار و سبب آن اسباب
سخنه بود دوم بارد است و او در مقابل حار بود سیم معتدل در حرارت و
برودت **جنس** ششم ما خوذست از امتلا و خلو و آن سه قسم است
اول ممتلی و آن چنان باشد که در اندرون عروق چیزی زاید از اعتدال
محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی و او در مقابل ممتلی بود سیم معتدل

و لین
غلیظ

در خلو و امتلا جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسم است اول قوی
و او آنست که در انبساط سخت باکشت بکوبد و سبب آن قوة مزاج بود و از غذا
و شراب و فرح معتدل دوم ضعیف و او در مقابل قوی بود سیم معتدل در قوت
و ضعف جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف و آن دو قسم است
اول مستوی و او عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات مساوی
بود دوم مختلف و او در مقابل مستوی بود و این مستوی بر دو قسم است منتظم
و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد یعنی در چند دور
که کند بر آن یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را
هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی ظاهر شود جنس نهم ماخوذ
است از حال وزن و آن یا جید الوزن بود یا ردی الوزن جید الوزن آنست
که بر مجری طبیعت بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض
بود و ردی الوزن سه قسم است اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از
وزنی که لایق سن صاحب نبض بود تجاوز کرده باشد چنانکه وزن نبض صبی
مثلا همچون وزن نبض شاب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از
وزنی که لایق سن صاحبش باشد قاصر بود چنانکه وزن نبض شاب مثلا همچون
نبض صبی باشد سیم خارج الوزن و آن نبضی بود که او مشابه هیچ وزنی از
اوزان نبض نباشد و بباید دانست که در حرکات نبض طبیعی [illegible]

موجود است زیرا که همچنانکه تالیف نغمات با دوار ایقاع و تقدیر ازمنه که
میان نقرات متخلل می گردد تمام می شود نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت و
تواتر نسبتی ایقاعی است اگر این نسبت متفق بود چنانکه در ازمنه آن هیچ
اختلافی نباشد آن را منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که آن را
نام نهاده اند و مشهور است اول غزالی است و آن نبضی بود که مختلف بود در
سرعت و بطو چنانچه اول بطی باشد پس ناگاه بسرعت مایل شود و بتدریج
هر بار بسر تغیر شود شبیه بحرکت غزال دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف
در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا او بطریق موج آب محسوس گردد سیم
دودی و آن نبضی بود همچو موجی اما او را عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر
بود چهارم نملی و آن صغیرتر از دودی بود پنجم منشاری و آن نبضی بود که مختلف
باشد در عظم و صغر و صلابة و لین شهوق و انخفاض چنان که بعضی از اجزا
او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار و او آنست که منصبه متحرک
شود و بتدریج ضعیف و صغیر می شود و باز بدرجه اول عود کند و بدین درجه
ضعیف شود هفتم مسلی و او همچون ذنب الفار است الا آنکه عود او
بدرجه اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شده باشد و در ذنب
الفار دفعتا عود کند هشتم ذو الفتره و او آنست که در زمانی که توقع
حرکت بود ساکن گردد نهم واقع در وسط و او آنست که در زمانی که توقع

سکون بود متحرک گرده وهم مرتعش واو آنست که حرکت او همچو حرکت رعشه بود
یازدهم ملتوی واو آنست که همچون ریسمانی پیچیده محسوس شود ودوازدهم
مطرقی وذوالقرعتین نیز گویند واو آنست که دو قرع کند چنانکه حرکت
وانقباض او محسوس شود شبیه بحرکت مطرقه سیزدهم مرتعد واو
آنست که حرکت او همچون حرکت رعد محسوس شود واین مجموع دلالت
بر سوء حال مریض کند والله اعلم **فصل چهارم** در نبض اسنانی واجناس و
فصول واعراض اما نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم واقوی بود از
نبض اناث اما نبض حبالی عظیم وسریع ومتواتر بود واما نبض باعتبار
اسنان نبض صبیان بسرعت مایل بود ونبض شبان مایل بعظم وقوت
بود ووزن لایق بهر دو آنست که صبیان را زمان انقباض وانبساط
مساوی بود ودر شبان زمان انقباض از انبساط اندکی زاید بود و
نبض کهول بصغر وبطوء مایل بود ووزن لایق بدیشان آنست که زمان
انقباض وانبساط کمتر بود باندکی ونبض مشایخ صغیر وبطی ومتفاوت بود
ووزن لایق بدیشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض
بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود ودر صیف سریع ومتواتر
ودر خریف مختلف وضعیف بود ودر شتا بطی ومتفاوت ونبض باعتبار
بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم ویقظه در ابتدای خواب نبض

مرتعد

صغیر

صغیر ومتفاوت بود ودر بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع وعظیم بود واگر
فجأة بسبب خارجی بیدار شود نبض سریع ومتواتر ومختلف باشد وباشد
که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی و
عظیم وسریع ومتواتر بود واگر بحد تعب رسد در عظم وقوت ناقص شود
ودر سرعت وتواتر زاید واگر بافراط بود نبض دودی ونملی شود اما باعتبار
استحمام اگر استحمام بآب گرم واعتدال باشد وبتحلیل نرسد نبض سریع
وقوی بود واگر بتحلیل رسد قوی صغیر ومتفاوت بود واگر تحلیل بافراط
بود سریع ومتواتر باشد واستحمام بآب سرد نبض در قوت زاید شود و
در سرعت وتواتر ناقص واگر بافراط بود ضعیف وبطی وصغیر ومتفاوت
گردد واما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم وسریع
ومتواتر شود ودر خوف وخجالت وبطی ومتفاوت بود ودر سرور وغم
صغیر وبطی وضعیف ومتفاوت بود ودر فرح سریع ومرتعش وغیر منتظم
بود اما نبض درد وجاع در ابتدا وجع نبض عظیم وسریع باشد و
اگر متمادی شود صغیر ومتواتر شود پس دودی ونملی گردد اما نبض در
ورم اگر ورم حار بود نبض منشاری وصلب ومرتعد بود ودر انتها در
سرعت وتواتر افزاید ودر ورم بارد نبض بطی ومتفاوت بود ودر ورم
لین موجی ودر ورم صلب منشاری بود والله اعلم بجمیع الامور **فصل پنجم**

بغض

عظیم

ورقا ر دوره و آنرا تقسره گویند و استدلال بدان باعتبار هفت جنس بود اول
لون و طبقات آن پنج باشد اول صفرة و مراتب آن شش است اول
تبنی و او دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج باشد
سیوم اشقر و او دلیل بر حرارت بود چهارم نارنجی و او دلالت بر شدت
حرارت کند پنجم ناری و او زاید از نارنجی بود ششم زعفرانی و او دلیل
حرارت مفرط بود دوم حمرة است و مراتب آن چهار باشد اول اصهب
و او دلیل غلبه دم باشد دوم وردی و حمرة او زاید از اصهب بود
سیم احمر قانی چهارم احمر اقتم و او در حرارت بکمال بود و مجموع دلیل
غلبه خون باشد سیم خضرت و مراتب آن پنج است اول فستقی
و آن دلیل برودت بود دوم اسمانجنی و آن دلیل برودتی سخت یا شرب
زهر باشد سیوم نیلنجی و آن دلیل برودت با فراط بود و این هر دو در صبیان
و مشایخ دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی و آن احتراق اخلاط بود پنجم
زنجاری و آن دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود چهارم
اسود است و مراتب او چهار بود اول اسودی که ماخوذ از زعفرانی بود
یعنی زعفرانی باشد که بسیاهی زند و او دلالت کند بر یرقان و تکاثف
صفرا دوم اسودی که از احمر اقتم بسیاهی زند و دلیل غلبه خون و احتراق
آن باشد سیوم اسودی که از خضرت حاصل شده باشد و آن دلیل

سودای

سودای صرف بود چهارم اسودی که از بیاض ماخوذ باشد و آن دلیل
بر احتراق بلغم کند و بول اسود فی الجمله دلیل حرقت سودا یا قوت غریزی بود
و بغایت بد باشد خصوص در مشایخ و زنان و ابتداء حمیات اما اگر تناول
چیزی سیاه مثل الکاله و آش موبز بود آنرا اعتباری نباشد پنجم بیاض است
و آن دو قسم است اول رقیق شفاف و آن دلیل برودت بود و دوری
از نضج دوم ابیض حقیقی و آن اصناف است اگر مخاطی بود دلیل غلبه بلغم باشد
و اگر به آن دسومتی بود که همچو شیر بود دلیل ذوبان باشد و این در اخر
دق باشد و فقاعی با بهره دلیل قروح آلات بول باشد و فقاعی
بی بهره دلیل حصاة یا مواد خام و رصاصی بی رسوب بغایت بد باشد
و اگر مشابه منی بود دلیل بحران امراض بلغمی باشد و آنچه مشابه بماست و
شیر بود در امراض حاده دلیل هلاک بود و از الوان بول یکی آنست که
مشابه غساله لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر
آنست که مشابه بلون زیت باشد و او دلیل بد باشد خصوص که
منتن بود جنس دوم از دلایل قوام باشد و آن سه قسم است اول
رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و آلات بول
دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج
مواد غلیظ یا انجماد اورام و انفتاح شده باشد و غلظ بول که تبدیج

کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات حاده بد باشد سیم
معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود والله اعلم جنس
سیوم رایحهٔ بول است و آن شش قسم است اول عدیم الرایحه و آن
دلیل برودت مزاج بود و نقصان حرارت غریزی دوم منتن و آن دلیل
قروح مجاری بود یا اخلاط عفنه سیم حامض الرایحه و آن در مرض حاد دلیل
فوت حرارت غریزی بود یا دلالت بر حدوث حرارت غریبه که از مواد ردیه
حادث شده باشد چهارم حلو الرایحه و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم حریف
الرایحه و آن دلیل فساد صفرا بود ششم زهیم الرایحه و آن زهومت بارگ
بود و آن دلیل فساد رطوبات باشد جنس چهارم زبد قاروره است و ماده زبد
رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی که در جوهر بول باشد و سواد و شقره
زبد دلیل یرقان بود و کبر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل
ریح و رطوبت جنس پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد
که می باید نسبت با مشروب دلیل مقدمه استسقا یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر
از آن باشد که می باید دلیل استفراغ رطوبات زایده بود و ذوبان
اعضا جنس ششم صفا و کدورت و آن غیر رقت و غلظ بود و بول کدر
دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت
بر عدم نضج کند جنس هفتم رسوبت و رسوب جوهری باشد که از مائیه

غلیظ تر بود و زود تمیز نشود خواه که مترسب شود خواه که معلق باشد و
استدلال بدو از چند وجه کند اول از جوهر او و آن یا طبیعی بود یا غیر
طبیعی اما طبیعی سفید یا زرد و متصل الاجزا و متخلخل و بی نتن و راسب بود و
چون تحریک کند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب شود و
دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی
را اسمی است خراطی و او همچون صفایح بود و کبار بود و صغار بود اما کبار
انچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر ثابت بود دلیل خراشیدن
اعضای بول بود و اگر کمد بود یا شبیه فلوس ماهی بود و آن بد بود و انچه
سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما صغار اگر سفید بود نخالی
گویند و دلیل جرب مثانه یا ذوبان اعضا بود و اگر سرخ بود آن را کرسنی
گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محرق بود دوم رشیشی و سویقی نیز گویند
و از نخالی خردتر بود اگر سفید باشد دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود
و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سیوم لحمی و آن شبیه بجوهر
گوشت باشد و سبب آن کرسنی بود چهارم دسمی و آن همچون چربی
باشد و دلالت کند بر ذوبان شحم یا سمین پنجم دمی و آن دلیل انفجار رگی
بود یا قرحه ششم مخاطی و آن از خلط خام بود هفتم شعری و او همچون
پارهای موی باشد و آن اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت غریبه

باشد هشتم شبیه قطعه‌های خمیر بود و آن از ضعف معده یا امعا بود یا از مثانه و بول
لبنیات نهم رملی و آن دلیل حصاة و رمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید
یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی و آن همچون خاکستر نماید دلالت بر
احتراق بلغم کند یا دمت که بطول لبث منعقد شده باشد یازدهم علقی
شبیه بخون بسته باشد اگر با مایه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد
و الا قروح مجاری بود دوم از فصل استدلال از مکان رسوب و آن سه قسم است
اول غمام و او آنست که طافی بود و بسر آمده دلالت بر قلت نضج و کثرت
ریح کند دوم معلق و او آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج
باشد سیوم راسب و آن اگر طبیعی بود به باشد زیرا که دلالت بر استحکام
سبب کند سیوم استدلال از وضع رسوب بود علامات و استوا رسوب
محمود دلیل نیک بود و در رسوب مذموم بعکس این بود و تشتت و پراگندگی
آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئت رسوب
شده مخالطه و ممازجه آن با بول دلالت بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد
و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند که از مثانه و ما یلی است پنجم
استدلال از زمان رسوب بود و اگر بظهور رسوب زود باشد دلیل
هضم نیک بود و اگر دیر بود بعکس این باشد و بباید دانست که بول
زنان آبستن صافی بود و در وسط آن چیزی همچو پنبه منفوش ظاهر بود

نیک باشد و اگر غیر طبیعی باشد ۲

سفید و غلیظ‌تر از بول مردان بود و بول زنان ۴

بول ایشان در ابتدا حمل مایل برقت بود و در انتها مایل بحمرت بود و بول
نفسا مایل بسودا باشد و بول صبیان سفید و غلیظ بود و بول شبان
مایل بنارنگی بود و معتدل القوام بود و بول کهول مایل ببیاض بود و بول
مشایخ سفید و رقیق باشد فصل ششم در براز استدلال براز از
چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زاید بود از فضله طعام دلیل کثرت اخلاط
یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف دافعه بود یا
احتباسی که در معا، قولون یا اعور حادث شده باشد دوم از قوام
آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط لزجه کند و در تب حاد دلیل
ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف
مجاری یا سوء هضم یا شرب مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبات نیامیخته
باشد از تحلل و حرارت یا بس اغذیه یا طول مکث بود و اگر برطوبت
مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت براز بود سیوم استدلال
از لون او بدانکه لون براز طبیعی آنست که ناری بود و شدت آن دلالت
بر غلبه صفرا کند و نقصان آن دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن
از سده منفذ مجری مراره باشد و هم یرقان بود و اگر بوی دیم ازان
آید دلیل انفجار قرحه بود و خضرة آن از مره زنجاری و کراثی باشد و
بانی دیگر الوان همچون الوان بول‌ها باشد چهارم استدلال از هیات آن

و هیأت طبیعی او آنست که جلی بود پس اگر منتفخ بود همچون زبل گاو دلیل کثرت
ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج
سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تأخیر کند و بطئ الخروج باشد
از ضعف هاضمه یا دافعه یا برد امعا یا تناول قابضی بود ششم استدلال
از رایحه اگر نتن آن زاید باشد از آنچه معتاد بود از عفونت اخلاط
یا ذوبان اعضا بود و باقی همچو اعتبار در ریح بول باشد هفتم استدلال
از زبد کند و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح و براز طبیعی آنست که
متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود و
منتن و عدیم الرایحه نباشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع فصل هفتم
در بحران بحران عبارتست از تغیری عظیم که دفعة واقع شود از مقاومت
طبیعت با مرض تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن
یاغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز
سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و بر وی غالب
آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند و این بحران موجب
صحت شود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانچه دشمن را
بکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومتی دیگر آنرا بحران ناقص جید
خوانند و دلیل طول مرض باشد و اگر لغوذ باشد دشمن غالب شود و سلطان

بشکند و مملکت بدست فرو گیرد آنرا بحران تام ردی گویند و بغایت بد باشد
و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا
مملکت را مسخر گرداند آنرا بحران ناقص ردی گویند و بدانکه انتهای مرض
یا ببحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا بانتقال ماده از
عضوی بعضوی و این را بحران انتقالی خوانند پس اگر ماده از عضو رئیس
بخسیس نقل کند انتقال جید گویند و اگر از عضو خسیس برئیس نقل
کند ردی گویند و بحران محمود آنست که در انتهاء مرض بعد از نضج تام
در روزی باحوراوی واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در
عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذموم بعکس این باشد و
همچنانکه در روز جنگ و مصاف که از طرفین تهیه اسباب قتال
بستن مشغول می باشند امور باید مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در
روز بحران نیز امور باید مثل اضطراب و سوء الحال مریض واقع میشود
و بحرانی که بدفع ماده بقی یا باسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده
کند و هر یکی را ازین علامتی باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام
جهة دفع ماده خواهد کرد اما علامات قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهن
و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامت اسهال
ثقل بطن و قراقر و درد پشت بود و عدم علامات قی بود و علامات رعاف

صمم و طنین گوش و اشتعال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علامت
ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی دیدن و فوت
و انتفاخ بشره بود و بحران که بعرق و ادرار واقع می‌شود ماده رقیق و دفع کند
ازین بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحران که در
ابتدا مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت تزاید ناقص بود و در ابتدا تنها
تام باشد و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای بحران طبیب را باید
که مریض را بهیچ نوع تحریک نکند در روزهای بحران را که ایام باحوری
می‌گویند اول آن چهارم مرض است و باشد که در امراض حاده تقدم
کند و در سیوم واقع شود و بحران چه در روز چهارم منذر باشد به بحران
هفتم و روی منذر باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع
شود بد باشد و اگر در پنجم بحران واقع شود نیک باشد و روز هفتم
روز بحران است و درین روز بحران چه قوی واقع شود و روز نهم منذرست
بحران در یازدهم و اگر در روز دهم بحران واقع شود بد باشد و در روز
هشتم نادر بحران واقع شود و اگر نشود بد باشد و روز یازدهم روز
بحران است و منذر بحران در چهاردهم است و در دوازدهم بحران بد
باشد و در سیزدهم همچون روز ششم باشد روز چهاردهم روز بحران است
و درین روز بحران قوی و جید و بسلامت بود و در روز پانزدهم بحران

جهت

بد باشد روز هفدهم روز بحران است و منذر است بحران بیستم و در
هجدهم و نوزدهم بحسب نادر بحران واقع شود بد باشد روز بیستم و بیست
و یکم روز بحران است اما بیستم اقوی باشد روز بیست و چهارم روز بحران است
و درین روز بحران قوی واقع شود و روز بیست و هفتم روز بحران است
و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم و هر بحران که بعد ازین واقع شود
اثر او قوی نباشد و روز سی و هفتم روز بحران است و بعد ازین روز
چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در
شصتم و هشتادم و صد و بیستم نیز واقع شود **فصل** هشتم در علامات
ردیه و محموده بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و سختی و اشتها
و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات بود و در حمیات ظهور
بثرات بر لب و بینی و بحران چه در روز بحران و خواب شب و اول
روز خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک
باشد و علامات ردیه برخلاف این بود و چشم در گو افتاده و
گشادن دهن و تنفس بالای و حدت سر بینی و سرد شدن گوش و
تیره شدن چشم و دوام نظر بر یک جای داشتن و بسیار انگشت در
بینی کردن و پیچیده شدن لب و به پشت باز افتادن و روی از مردم
گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت

بسیار گوی و بسیار گفتن کم گوی و اضطراب در غیر روزهای بحران و هر لحظه
بر جستن و نشستن و از مرگ ترسیدن و یرقان پیش از نضج و رعاف
مفرط پی ظهور نضج و عطسه در اول مرض همه علامات بد بود و در حمیات حاده
بر هم سودن دندان و برودت اطراف با حرارت و سبات و ضعف
نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان و نشور مدسی سیاه
و بنفسجی و رعاف سیاه اندکی و بول سفید و سیاه مجموع علامات بد
و نتن منی و حدوث خناق در غیر ایام بحران و طلب جای تاریک و
سواد و خضرة و تیرگی لون و هذیان گفتن با سکون و دو قار و سیاه
و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی
و گوش و بول رقیق ابیض در سرسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر
با حرقت باطن و گشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود
که نزد مرگ مرض و وجع ساکن شود دفعة بی سببی ظاهر و آن بجهة
آن باشد که طبیعت از حیات نومید گردد و ترک تصرف کند و آن
نیز دلیل مرگ باشد و علامت نکس ساکن شدن تب باشد بلی
وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها و غثیان و خبث نفس و فساد هضم
و خواب بسیار و تهییج روی و پشت چشم و صبغ بول و علامات طول
مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتدا مرض بود والله

اعلم **خاتمه** فی الانذار بالحوادث والانتقال من علة الی اخری اما انذار بحوادث
چنان باشد که کسی را تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوت
طعام و جماع و بول و براز و عرق یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف
و سیلان دم بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دایم منذر
باشد بمرگ مفاجاة و کابوس و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار
بتشنج و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج وجه بلقوه و ثقل و کلال بدن
با کثرة عرق منذر باشد بسکته و فالج و حمرة روی و سیلان دمعه و
نفرة از روشنی منذر باشد بسرسام و خون بی سبب و کثرت ذکر [illegible]
رعوف
منذر باشد بمالیخولیا و سرخی روی با گرده و غلط منذر باشد بجذام
و تهیج دو پشت چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه بنزول آب در چشم و
انتشار و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل
و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف و قولنج
و حکه مقعد که نه بسبب کرمهای خورد باشد منذر باشد ببواسیر و
حدوث قوبا بسیار ببرص و بهق ابیض منذر بود ببرص و سیلان طمث
در زمان حمل باسقاط و سخت شدن و بر آمدن ساق بداء الفیل و دوالی
و کثرة زکام و نزله بذات الجنب و ذات الریه و سل و عرق و بول
منتن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر

چنان باشد که اگر در حمیات حادهٔ صمم حادث شود و بعد از ان اسهال
صفراوی دست دهد صمم زایل شود و همچنین ردی با اسهال صفراوی زایل
گردد و اسهال صفراوی نیز بصمم زایل شود و استسقا با اسهال بلغمی و
مایی و تشنج رطب بحمی و جنون ببواسیر و سعال بورم خصیتین و دوالی
امتلایی بعطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب و درد گرده و دیگر اعضا
به دوالی و داء الفیل زایل گردد والله اعلم **قسم دوم** در طب عملی مشتمل بر
پنج مقاله **مقاله اولی** در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر دو باب **باب اول**
در حفظ صحت است و مشتمل است بر ده فصل **فصل اول** در تدبیر حبلی و مولود
بدانکه هرگاه که علامات آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت
و قی و اسهال و فزع و اصوات هایله و ریاضت و تعب و بوهای تند
احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از ان اگر چیزی از اینها بسبب اضطرار
واقع شود مضر نباشد و چون بماه هفتم رسد همان احتراز را رعایت
دارند و سکنجبین و گلنگبین تلطیف غذا و اسقاط شهوه کلی کنند اما
مولود باید که در خانه که معتدل باشد برآید و چون جدا شود ناف او را
بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن چالایند و بر آن نهند و
مولود را بآب و خاک بشویند چنانکه آب بدهن و بینی او نرسد و اگر
بآن آب سماق و شادنه و حلبه و قسط باشد بهتر بود و بعد از ان

بآب فاتر عذب بشویند و انگشتی عسل در دهان او نهند و در قماط بپیچند و هر
عضوی را بجای خود نهند و برفق ببندند و در خانه تاریک پرورش دهند
و هر روز برفق او را تحریک کنند و هر چند روز در آب فاتر بشویند **اما** رضاع
بدانکه شیر مادر نسبت با طفل مناسب تر می افتد اگر مادر صحیح المزاج باشد
لیکن تا چهل روز نگذرد شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل
روز بگذرد و اگر خواهند که دایه بگیرند احتیاط مرضعه کنند خوش شکل نیکو خلق
که بتفوق بود و سال او میان بیست و پنج و سی و پنج بود و معتدل المزاج بود
و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر
پسر بهتر از شیر دختر است و چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته
باشد و غذاهای لطیف معتدل تناول کند و در بامداد پستان را اندکی
بدوشد پس در دهن طفل نهد و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب
نماید و با او مجامعت نکند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کند مثل
سکنجبین ساده یا بزوری و سعتر و نانخواه و در ریاضت معتدل مشغول بود
و اگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظ مثل هریسه و ثرید تناول کند و اگر شیر
بسیار بود چنانچه موجب تعب شود تقلیل غذا کند و تضمید پستان
بزیره و عدس و سرکه کنند و اگر امری خارجی عارض او شود شیر طفل
ندهد تا اثر آن عارض زایل شود و مدت رضاع او دو سال است چون یک

فطام باشد آب بدهند و بتدریج معتاد بطعام کردانند و نان در شیر و
عسل آغشته می دهند و چون اثر برآمدن ثنایای او ظاهر شود روغن بابونه
و عسل در لثه او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان
او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن او را بماء العسل و نمک بشویند و قطعه
ونیح نمک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن دندان او را می مالند
و در امراض که او را حادث می شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن و
مرضی که اطفال را بسیار وقوع می شود ذکر می کنند اما در استطلاق شکم
او را انکمون و انیسون و ورق گل و سعد که گرم کرده طلا کنند چنانچه متمادی نگردد و
زرده تخم مرغ نیم برشت بدهند و بت شود نیز مفید بود و اگر متمادی شود دوائی
چیزها به بزغاله بآب سرد بدهند و در احتباس شیافی از عسل و پودنه و شیر کمون
موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در سوء تنفس بن گوش
بروغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بپاشامند و در زکام
سر طفل را گرم دارند و اندکی عسل بدهند و سعی کنند تا قی کند بانکه انگشت
یا پر مرغ چرب کرده بگلوی او فرو برند چنانچه اذیتی باو نرسد و در سعال
صمغ عربی و کتیرا و دانه به و فانید با شیر یا روغن بنفشه بدهند و در وجع
گوش خضض و سعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند
و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف بعسل و شب یمانی و زعفران

آلوده

آلوده کرده در گوش او نهند و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندکی
پوست پسته بدهند و معده را بضمادات طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم
بدهند تا بیاشامند و در شکم مرزنند و روغن زیت در شکم بمالند و در
قلاع که عبارت از بثراتی بود که در دهن حادث شود و از آن هر چه سیاه
باشد قتال باشد باید که دهن را بماء العسل بشویند و بنفشه و گل و کشنیز
بسایند و بدان افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود و اگر او
عطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج او باید کرد
و اگر علامات ورم نباشد بادروج بسایند و در بینی او دمند و اگر
از قطع ناف در آن موضع ورم حادث شود سنگدان و علک البطم
در روغن بجوشانند و دوائی در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند
و اگر دیر بند مل شود عروق و خون سیاوشان و انزروت و اشنه
و مر بسایند و بر آن افشانند و در اضطراب و بی خوابی او روغن خشخاش
در سر بمالند یا پوست خشخاش با کاهو در آب بجوشانند و در سر بمالند
و شراب خشخاش بدهند تا لقی کند و در فواق جوز هندی و شکر بدهند
و در ورم حلق تلیین کنند بشیاف و رب توت و شراب بنفشه بدهند
و در خرخره خواب بزرگ بگویند و با عسل بدهند و در ریح الصبیان که
عبارت از علتی است که شبیه بصرع بود و سعد و جند بیدستر و کمون و عود

الصلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست
انار و شب یمانی بجوشانند و در آن آب نشانند یا آن آب بر کوپلی برجی چند
و برانجا می نهند یا آب و سماق یا زاج بر مقعد مالند و در ترخری که از سر نافو
کمون و سپندان با روغن گاو بدهند و آجری گرم کنند و نمدی بر سر آن
نهند و زنند چنانچه روی آجر پوشیده شود و بر آن نشانند یا زرده های تخم مرغ
تا نیم برشته بر سر نمدی نهند و بر سر آن نشانند چنانچه آن زرده بمقعد او رسد و
در تولد کرمهای خورد در نواحی مقعد زراسن دعوه ق و شکر بدهند و ناف
بسته نزند دارو بحب تلخ داشته شفتالو یا برگ آن استعمال کنند و در کرم
دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهره گاو و شحم حنظل طلا کنند
و طفل چون از شیر باز گیرند باید که ابتدا اطعمه لطیف لین کنند و تا قوت نگیرد
بجماع نبرند و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و بی خوابی نگه دارند و
چون قوت کم دیدن و بازی کردن باز وید آید رها کنند تا بلعب مشغول
شود چه آن همچو ریاضت ایشانست و چون شش ساله شوند مودب سپارند
و در آسایش دادن بتدریج کم می کنند و بر ریاضت می افزایند نه بجدی
که از کار و شغل ملول شوند و خیر الامور رعایت کنند تا باخلاق حمیده
بالیده شوند **فصل دوم** در تدبیر فصول ربع مواد که در زمستان افسرده
باشد در حرکت آید و منبسط گردد و تدبیر آنست که آنرا کم کنند بتقلیل و

تلطیف غذا یا استفراغ و آن قی یا فصد یا اسهال کنند بحسب عادت و
غلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام و کثرت
اکل لحوم و حلاوی و شراب احتراز باید کردن و از اشربه مثل شراب حماض
و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه زرشک و سماق
و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان با سایش و راحت
مشغول باید بود و در جهت شمال قریب باب روان که از بخار و دخان
و غبار دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت
مجامعت و اکل و شرب شراب صرف و مسخنات اجتناب نمایند و
بر حمامی که بغایت گرم نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه
سرد و مرطب باشد خورند و از جامهای کتان پوشند و استفراغ
بقی کنند و در فصل خریف از سرمای بامدادها و گرمای میانهای روز خود را
نگاه باید داشت و از خواب روز و مجامعت و کثرت اکل و شرب شراب
و اکل فواکه و استحمام باب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد
در ابتدا خریف استفراغ بقی شاید کرد و در وسط آن استفراغ
بمسهل و در زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضات
و کثرت اغذیه و لحوم و شراب درین فصل مفید بود و قی و استحمام و
استعمال مسخنات شاید کرد و اگر جامه حریرینه و پشمینه باید پوشید و اما

در وبا نخورند بایدتا که هوا از مجری طبیعی بگردد و تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبات
کنند بتقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح هوا مسکن کنند بریاحین مطیبه
مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک و بخورات
مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و لادن و اشنه و
سعد و اذخر و اهلیلج و پوست انار و مورد و آبنوس و زعفران و باید که
خانه بگلاب و سرکه یا سرکه و انگره جوشانیده مرشوش دارند و گوشت
و غذا و شراب خورند و از قی و فصد و مجامعت و ریاضت و استحمام احتراز
نمایند و در مواضع نگشوده ساکن نشوند و قطعا توهم نخود راه ندهند و از [illegible]
شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه اقتصار بحموضات
کنند و آب سرد بسیار نخورند و گل رمنی با شراب در وبا آورده اند
که مفید بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس پیش از علت و با مفید افتد
و صبر و زعفران و مر بکوبند و با عسل قرص سازند و بامدادان یک درم بخورند

فصل سیوم در تدبیر ماکول و مشروب و در دو بحث است **بحث اول**

در ماکول و مشروب بهترین غذا آنست که از و خون نیک حاصل شود و
لذیذ باشد چون نان گندم آفت نرسیده و گوشت گوسفند یکساله
و از میوه آنچه قریب بغذا باشد انگور رسیده و انجیر و رطب و [illegible]
ماکولات در فن دویم گفته خواهد شد و بهترین وقت غذا آن زمان باشد

که اشتها

که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت بود و بی اشتها چیزی نباید خورد
و اشتها را بچه دفع نباید کرد و از ادخال و تطویل زمان اکل اجتناب
باید نمود و اندک هنوز شهوت طعام باقی باشد که ترک کنند و موافق
ترین غذا آنست که عند الطبع لذیذ باشد و جمع میان الوان اطعمه نکنند
که موجب تحیر طبیعت شود و بیک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بحموضات
ضعف و نحافت آرد و اعصاب را مضر بود و غذاء تفه موجب کسالت
باشد و اشتها ببرد و شیرینی و چربی اشتها باطل کند و بدن گرم گرداند
و غذاء مالح هزال و خشونت آرد و چشم را مضرت آرد و دفع مضرت
حلو و دسم بچاشنی کنند و بالعکس و از آن تفه بمالح و حریف و بالعکس
و عادت باخما کردن دایما مزاج را ضعیف کند و مناسب مزاج صفراوی
اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر قابضه مثل
تمر هندی و نارنج و غوره باشد و دموی مزاج را مبردی که قامع
رطوبات بود مناسبتر بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن بلطف
مثل گوشت گنجشک و کبک و طیهوج باشد و سوداوی مزاج را
مرطبی معتدل در حرارت مثل مرق گوشت بره و زرده بیضه و بهترین
ترتیب غذا آنست که روزی دو نوبت و روزی یک نوبت اتفاق
افتد و آب در عقب غذا و میان غذا تا توانند نخورند و در عقب غذا

خواب بجهة هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهة انحدار مطلوبست اما حرکت عنیفه
نشاید کرد و شراب و شیرینی بر سر غذای هضم نشده مضر بود و هضم شده بود
و در عقب غذائی که برد و مائیة باشد ریاضت مناسب بود و صاحب
معده ناری را اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب سکون و دعت و
معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف مرتاض که
او را اغذیه غلیظ کثیرة الغذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا جماع
حرارت حرکت کند غذا به فجات اندک اندک باید خورد و مطلقا از تخمه
احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس باشد و غذا هنوز در معده باشد
قی باید کرد و الا تلیین طبیعت ضروری بود و صبر و دراکوارش کمونی
و شهریاران و محرور را اطریفل و گلقند موافق باشد و اگر هیچ از این
تدبیرات نکنند خواب باید کرد و شبانروزی امساک نمودن و بعد از آن
استحمام و اصلاح اغذیه حاره بسکنجبین کنند و از آن بارده بعسل و دفع
مضرت اشیاء غلیظ مثل هریسه و پاچه و فالوده و نان فطیر باشیاء
ملطفه باید کرد مثل آب کامه و کبر سرکه و پیاز سرکه و برگ ترب و همچنین
دفع مضرت هر چیزی بدان کنند که در مزاج ضد او بود و جمع میان
لبنیات و حموضات و ماهی تازه و لبنیات نباید کرد و ماست و ترب
و مرغ نخورند و لت با برنج و شیر و انار بر سر هریسه و انگور بر سر

یعنی بر سر برنج

برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سبزه و پیاز و عسل با خربزه و شیر و ترشی
و باقلی و ماست با هم جمع نکنند و از کبابی که با چوب خروع کرده باشند
و بریانی که پوشیده باشند احتراز نمایند و از دسومات و حموضات که
در ظرف مسین باشد اجتناب نمایند خصوص که در آن بمانده باشند و
در زمستان غذائی باید خورد که بحرارت مایل بود و بالفعل حار بود و در
تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف معتدل مناسب بود

بحث دوم در مشروب اما آب بعد از آن خورند که غذا شروع در هضم
کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته‌اند هرگاه که غذا آب بطلبد
بباید خوردن خصوص که در میان غذا خوردن عادت کرده باشند و آب
ناشتا نباید خورد اما مخموران و جوانان را و محروری مزاجان را
از آن منع نباید کرد اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه
خصوص خربزه و در اثنا خواب قطعا آب نخورند خصوص آب سرد
و اگر صبر نشوند کرد اندکی مضمضه کنند و مطاوعت عطش کاذب نباید
کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مضر بود و اصلاح آب فاسد
بطبخ کنند یا به آب خاک پاک بیامیزند پس صافی کنند و آب غلیظ
و کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند و آب شور را بسکنجبین و
آب زاجی را بانجیرهای نرم و آب تلخ را بانجیرهای چرب و شیرین و تریاق

همه آبهای مخالف بپزند خصوص آب که پرورده **اما شراب** فرشی در موضع
گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل
القوام باشد و اگر اندکی از آن در ظرفی کنند و چند روز بنهند فاسد
نشود و باید که تا چهارده سال و بقول افلاطون تا هجده سال نرسند در
شراب شروع ننمایند و مشایخ و سوداوی مزاج را شراب احمر و
اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوانان را ابیض
یا اصفر ممزوج یا مروق اما باید دو ساعت پیش از شرب ممزوج
باید کرد و کهول را صرف باید خورد در زمستان و بلاد بارده بیشتر
محتمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار صرف و
اندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب آنگاه خورند که
غذا هضم شده باشد و بعد از غذای ردی الکیموس نخورند و غذائی
که مناسب آنست زرشک و سماق و انار دانه و آب گوشت و امثال آن
بحسب مزاج و در میان غذا و در عقب آن پیش از شروع در هضم نباید
خورد و اگر برای اعانت هضم معتاد باشند اندکی شاید خورد و در غذا
در میان شراب نباید خورد و ناشتا نخورند و مادام که سرور و نشاط
در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بکمال خود بود از کثرت شراب خوفی
نباشد و حد اشباع او این باشد که نگذارند که طافح شود و چون خواب غلبه

کند

کند و غشیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش و حرکت
سست گردد قی باید کرد و ترک شراب و بخواب مشغول باید شد آن
و بر شراب اندک قی نباید کرد و شرب بکاسها اکوچکتر مناسبتر بود و
پیاپی نخورند و بیکدفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود و
کسی که خواهد که بسیار شراب تناول کند غذا اندک باید خورد و در غذای
او باید که چیزی از مدرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز باید
کرد و کسی که خواهد که زود مست شود عود و زعفران و جوزبوا در شراب
کند **اما** نقل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد
و معتاد باشد محروری مزاج را سیب و به و امرود و انار و زعرور
و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو
و خیار و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت باشد
قرص کافور رخصت داده اند و مزاج سرد را نقل بجوارش مصطکی
و عود و زعفران و کلقند و فندق و پسته و بادام بریان کرده بنمک
شور کرده و یابس مزاج را الفواکه و مرطبات نقل باید کرد و شرب
در مجلس فراخ و روشن و در تابستان در کنارهای آب شراب
خورند و با اصدقا و احبا و کسانی که از ایشان نفرتی نباشد نشینند
و آداب صحبت آنست که تزیین بدن کنند بآنکه اندام را از وسخ

پاک کنند و جامهای لطیف پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش
کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس از چیزی که موجب تنفر
باشد مثل قی و نفث و بینی پاک کردن احتراز کنند و اگر غثیان
شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند با مجلس معاودت ننمایند
کلمات ظریف و حکایات لطیف بیان نمایند و از حکایتی که موجب غم و
حزن باشد احتراز نمایند و اگر مجلس بهم بر آید زود متفرق باید شدن
و اگر جماعتی مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید
و در مجلس ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش
طبع و خوش آواز باشد و خلوط و الوف و متمیز بود و در مستی افراط
نباید نمود و در مستی مجامعت نکند که موجب ضعف اعصاب شود اما
شراب اندک در خمار مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا
سه نوبت بیش تناول نباید کرد و در اقل مقدار آن رطل باشد و
به آنکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل بود یا حرارت مزاج
یا تقدح پیاپی یا قوت شراب یا تناول مبخرات و مجففات مثل زعفران
و جوزبویا و قرنفل و بطوء سکر از عکس اینها بود و تناول دسومات و
حلوا و عسل چرب و به دیگر و گشنیز و نمک و سداب و زیره و دوغ و آب
سرد یا سرکه از آن جمله است که دیر مستی آرد و گویند اگر کسی پیش از

شراب

شراب نیمه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی
و تخم کاهو و تخم کرنب و گل سرخ هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند
و حب سازند بمقدار نخودی و پیش از تشرب یکی از آن بخورند
دیر مست شوند و شراب با عرق گاوزبان تفریح زیاده کند و با گلاب
آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی محرور را و
جگر گرم را مناسب بود و اما خمار عبارت از ارتقای بخارات شراب
بود به دماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال نفسانی مضطرب
گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیه شراب باشد
که منهضم و منحدر نشده باشد و خمار از امتلا و کثرت فضول بود و از
ضعف هاضمه و دافعه و کثرت تشرب و شرب شرابهای مختلف
نیز بود و بهترین علاج خمار است که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک
کند یا تلیین طبیعت کند و مشمومات بارده مقویه ببویند و آب برف
و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مناسب باشد
و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب از اشربه شراب ریباس
و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه
حموضات و اسفیدباجات رقیق و گویند اگر دو سه کاسه شراب
جهت تنقیه و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گفته ⁂ و کاس

شربت علی لذة ∴ واخرته اویت منها بها ∴ ومجنون بنی عامر گفته
تداویت من لیلی بلیل من الهوی ∴ کما یتداوی شارب الخمر
بالخمر ∴ واین را بهترین مصالحات خمار نهاده اند واگر کسی خواهد که
از مستی با هوش آید دلک اطراف وپای شوره کند وآب برف
بپاشد وبروی زند وسرکه وگلاب وصندل وکافور بوید وآب
بصل وغوره ودوغ وسکنجبین وآب انار ترش وامثال آن با
برف مناسب بود وآب گشنیز وبه وخیارکه ودو عرق طلع ونبات چینی
بر پیشانی وسر مالد مفید بود وآنچه را که شراب کم کند گشنیز وزرنباد
وعود ودارچینی وقرفه وکبابه ودارسن وحب المسک مقشر بود و
سرکه وآب غوره هم مفید بود **فصل چهارم** در تدبیر خواب و
بیداری بهترین خواب آنست که متفرق بود ومتصل ومعتدل المقدار
گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت نباشد ووقت خواب
آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند وشاید که برای اعانت
هضم خواب کند پس اول بطرف راست خسبد تا غذا در قعر
معده قرار گیرد ودر هضم شروع کند پس بر طرف چپ گردد تا
کبد بجملت بر معده مشتمل گردد وبواسطه تسخین او هضم کامل شود و
بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت تا انحدار غذا کند اسهل

باشد وپیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد وبر شکم خفتن ممد هضم
باشد وبه پشت باز خفتن موجب ضررها شود مثل نزله وسل ودرد پشت و
کابوس وصرع وخواب بر خلو معده مضر بود وضعیف گرداند واوازها
که نزدیک نباشد وحکایت کردن وکتاب خواندن خواب آورد
فصل پنجم در تدبیر استفراغ واحتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست
که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضله لیلی ونهاری مندفع گردد
پس اگر در طبیعت حبس واقع شود بمثل اسفیدباجها وچرب یا اسفاناخ
وحلیم گندم وجو وامثال آن طبیعت را نرم باید کرد واز قابضات احتراز
باید نمود واگر احتیاج افتد بشیافات وحقنها نرم مدد دهد خصوص
مشایخ را چه قوی ایشان ضعیف باشد ومحتاج بمددی بود واگر طبیعت
زیاده از معتاد مجیب شود ونه بسبب امتلا باشد از اخلاط غذاها
تناول اغذیه مختلفه بود سعی باید کرد که زیاده نشود وبمثل سماق وزرشک
وقلیه سیب حبس تامی کنند وخیر الامور رعایت کنند وباقی علاج
اسهال وحبس طبیعت در باب خود گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل**
ششم در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده
باشد ودر وقتی بود که معتدل باشد وبدن ممتلی نبود وجماع در خلو
معده مضرتر بود از آنکه در امتلا وباید که آنگاه شروع کند که شهوة و

شره بجد کمال باشد نه آنکه بتکلف و تصور و تخیل خود را بدان دارند
و مجامعت با عجایز و کریه اللقا و کسی که از و متنفر باشند و با حایض و
صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض عصب و ضعف
بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال و فصد
و حجامت مجامعت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج بود یا قلب یا
معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد و
کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرة بود و ضعف ندارد با وجود
کثرت استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زبر زن در
آید و بدترین هیئت آن بعکس این بود زیرا که تمام مستفرغ نشود
و شاید که منی زن با حلیل مرد در رود و موجب تعفن و ورم قضیب
گردد و به پهلو خفته هم نشاید و بپای ایستادن ضعف آورد و بباید
دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعلت و بر رطوبت
که منفعل است پس اگر هر دو نقصان یابند تدارک آن مشکل بود و اگر
یکی باقی بود و یکی ناقص تدبیر آن نیز آسان تر باشد و آنچه بواسطه پیری
باشد تدبیر آن نتوان کرد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق
اعتدال موجب تقویت این امر باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک
استعمال و نسیان بود چنانچه در فطام یا از تخیلات فاسده و اوهام بود

چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آن کس که با او جماع می کند در نفس
متمکن گردد یا وهم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشق نیز باشد
که موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع این تخیلات بود و مطالعه
کتبی که در قسم جماع و حکایتی که بدان تعلق دارد و استماع کلام نسا و نظر در
تسافد حیوانات موجب هیجان این قوت بود و چون معالجه این قسم در
باب خود گفته خواهد آمد برین مقدار اکتفا کرده شد

نوشته اند م

فصل هفتم

در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان او
فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم و بسرگین گرم نکرده باشند و
معتدل بود و وقت استحمام آنگاه باید که غذا هضم شده باشد و
بتدریج باندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی توقف کنند پس
در خانه دوم پس بخانه سیم روند و آب بر زمین ریزند و بنشینند
و اگر مرطوبی مزاج باشد اول بنشیند و آب بر خود نریزد تا هوای حمام
در او اثر بکند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود
اول آب بر بدن بریزد و پس بنشیند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و
بتدریج از حمام بیرون باید آمد و رعایت بیشتر باید کرد تا هوای [illegible]
و کسی که او را ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنه بود که نضج نیافته باشد بحمام
نباید رفت و در عقب حمام غذا خوردن فربه گرداند و در عقب غذا بحمام رفتن

همچنین بود اما با آن خوف سده باشد و تخلو معده بگاه رفتن بهر او حاجت
آرد و مرطوبی را چنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر
کند استحمام معرق باید کرد اما اغتسال بآب سرد جوان و محرور مزاج
را در تابستان مناسب باشد و صبی و شیخ را و کسی را که او را اسهال
باشد یا نزله بآب سرد شستن مضر بود و اغتسال بآب گرم گرمی
تحلیل فضلات کند و امراض جلد زایل گرداند و رعشه و فالج و تشنج رطب
را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورک را نافع بود **فصل**
هشتم در تدبیر حرکت و سکون بدانکه بعد از استقرار غذا در معده
حرکتی مناسب بود تا ممد بود بر هضم و انحدار و وقت ریاضت آن زمان
باشد که فضله بدنی از بول و براز دفع شده باشد و غذا هضم
گشته و هنوز وقت غذا نیامده باشد و ریاضت بامتلا مضر بود و
تا حمرت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلانی عرق پدید نیامده ریاضت
مفید بود و چون تغییر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کند و بر خلو
معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید کرد و اعضاء
مألوف را همچنین ریاضت نباید داشت و مثل کسی که او را دوالی بود
ریاضتی باید کرد که پای را در آن حرکت نباید داد و علی هذا و ریاضت
بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل کشتی

گرفتن و اسب دوانیدن و پیاده رفتن و شتاب کردن و تیر انداختن
و دولاب برگرفتن و گوی زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و
بعضی لطیف و نرم باشد و مناسب ناقهان و ابدان ضعیفه بود همچون
سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضات
نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضوی خاص بود همچو افکار که ریاضت
خاص دماغ است و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه که ریاضت گوش
بود و حد نظر در اشیاء دقیق که ریاضت چشم بود و ریاضت آلات
کلام و نفس بقرائه بود و دلک نیز نوعی از ریاضت است و او را تأثیری
تمام هست و دلک سخت بدن را قوی گرداند و دلک نرم خستگی زایل
کند و دلک بسیار هزال آورد و دلک بخرقهای درشت جذب خون
کند و بخرقهای نرم یا دست نرم حبس خون کند و پیش از ریاضت
و بعد از آن دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را بباید کشید
و دلک از اعالی بنیاد باید کردن و با سافل قطع کردن و بعکس این
نشاید کرد **فصل نهم** در تدبیر مشایخ بدانکه در سن شیخوخت برودت
و یبوست غالب می شود تدبیر ایشان بمسخنات و مرطبات کنند و دلک
و ریاضت و استحمام معتدل مناسب ایشان بود و تقلیل غذا کنند
و اگر بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند و استعمال

طیب مثل عنبر ولادن و غالیه و تدهین بروغن نرگس و یاسمین و زنبق
مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت چرب و حسو و حلیم گندم و
شیر و عسل خورند و از میوه‌ها انجیر و رطب و موز و از شرابها شراب
کهنه و متوسط غیر ممزوج و از بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز و باید که
طبیعت ایشان محتبس نباشد و الا تلیین کنند بآب کرنب و لبلاب
و شیره خشک دانه و کشک جو و مرق مرغ با کرنب و سلق و اگر دو درم علک
البطم با شکر بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک در ماء العسل جوشانند و
بخورند همچنین بود و اگر احتیاج افتد حقنهاء نرم مسهل بکار دارند و ایشان
را فصد مضر بود مگر که بدان محتاج شوند و در زمستان احیانا تناول
اطریفل کبیر و نوشدارو و ماده الحیوة و قرص مصطکی و عود و عنبر و امثال
آن کنند **فصل دهم** در تدبیرات مسافران کسی که بسفر خواهد رفت باید

تناول کنند

که اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید
و بجوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر بدان احتیاج
می باشد عادت کند و در سفر برفق سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی
آرد احتراز کنند و دفع تشنگی بتخم تورک کنند و یا سرکه و آب بهم آمیخته
و اگر در گرما سفر کنند سر را از آفتاب پوشیده دارند و روغن بنفشه
بر سر مالند و سینه را بلعاب بنکو و تخم تورک طلا کنند و اگر خواهند که

رنگ

رنگ روی متغیر نشود لعاب بنکو بر روی مالند و شراب حماض و لیمو
و سکنجبین خورند و در هر موضعی که سموم باشد دهن را ببندند و پیاز با

و پیاز با دوغ خوردن هم

خود داشتن و خوردن مفید باشد و اگر کسی را سموم بزند اطراف را بآب
سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب سیب و کدو در سر
مالند و اطعمه بارده خورند و تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نباشد
اندک مص کنند و تورک و کاهو و خیار بخورند و اگر تب نباشد شیر و
دوغ مناسب بود و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از
سرما احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند و باید از طعامی که در وی سیر
بسیار باشد بخورند پس سوار شوند و به آتش عادت نکنند و اگر سرما
یابند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج نزد آتش روند و سیر و جوز
بخورند و شراب نیز مفید بود و اگر سرما سخت رسیده باشد باید حلتیت
با رطل شراب بخورند و اطراف را بروغن زیت و یا سمین و شونیز
چرب کنند یا در آب شلغم نهند یا در آبی که در آن انجیر و بابونه پخته باشند
و از آتش دور نشینند و بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید نهاد
و اگر رنگ بگردد رگ بزنند و علاج آن در باب خود گفته می شود و مضرت
آبهای مختلف را بطبخ و تقطیر زایل کنند و پیاز بسرکه یا غیر مخلل و سیر و کاهو
جهة مضرت آب مختلف بغایت مفید بود و آب شور را بسکنجبین اصلاح

کنند و آب شبی را بچیزهای نرم و آب غلیظ و تیره را لیبر که و اگر ممکن باشد که
آب بلد خود مصاحب دارند و با آبهای مختلف بیامیزند و با کل مملکت خود
نگه دارند و با آب می امیزند و صافی می کنند بغایت نیک باشد و کسی که در
کشتی نشیند اگر او را غثیان حادث شود و دفع نکنند قی کردن مفید بود اما قی اگر
بحد افراط رسد بمثل سیب و به و انار و شراب منع کنند و سرکه و عدس
خورند و تخم کرفس و افسنتین نیز از دافعات قی بود و سوراخ بینی را
باسفیداج مالیدن مفید بود والله اعلم **باب دوم** در معالجات کلی اما
تدبیر و علاج مدبر آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کند بر وجهی که مطابق صحت
باشد و احکام آن از جهت کیفیت همچو حکم ادویه ان باشد زیرا که تاثیر
اسباب ضروری در بدن از تبرید و تسخین و غیر آن همچون تاثیر ادویه
باشد و غذا از ان جمله است که او را حکمی چند خاص هست مثل آنکه در بحران
و وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعه بواسطه شغل بهضم غذا از
دفع مرض باز نه ایستد و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و شهوه و هضم
ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذایی باشد
بمقدار اندک و تغذیه بسیار تا بواسطه کثرت غذائیه تقویه و تغذیه حاصل
شود و قلت مقدار آن هاضمه عاجز نیاید و وقتی که اشتها قوی باشد
و هاضمه بقوت بود لکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیت غذا

سر جمیع است تدبیر و علاج
هر دو احتمال هست هم

دیگر

و تکثیر در کمیت او یعنی غذا در کیفیت کم باشد و از ان غذا بسیار حاصل
نشود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد و در کمیت بسیار بود تا معده و
قوی بدان مشغول شوند و وقتی که اشتها نباشد و معده ضعیف بود و اخلاط
بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و باید دانست که غذا
اگر چه ممد قوت مرض را تقویه آن قدر که از ان لابد باشد بکار
دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود و اما در امراض
حاده که در زمان کشد تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج به دوا سه قانون
رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف باشد بر معرفت
کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار باشد دوا بارد استعمال کنند و بالعکس
جهت آنکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند
دوم اختیار کمیت دوا و ان موقوف بر معرفت کیفیت و درجه دوا بود
یا تقدیر وزن آن توان کرد و تعیین دوا و وزن آن موقوف است بر
آنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و عادت
و صناعت بسبیل حدس اخذ کند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت
مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج
اصلی صحی عضو معلوم باشد بحدس دریابد که بجهه مقدار از ان مزاج
تغیر یافته تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت عضو معلوم شود و آنکه منفعت

یا مجوف نحیف است یا کثیف باید که در عضو مصمت و کثیف ادویه قویه استعمال
باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد
بجند وجه یکی انکه داند که عضو بعید را با دویه قویه علاج کند و قریب را
بعکس و دیگر انکه بداند که با دوا چه بباید امیختن تا بدان عضو رسد چنانچه
زعفران با ادویه قلب و مدرات با ادویه اعضاء بول مزج کند و دیگر
انکه داند که دوا بکدام جهه بعضو رساند چنانچه در امعا سفلی حقنه و
در امعاء علیا مسهل و دیگر انکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد
و در جذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول
مراعات مخالفت جهات چنانچه از یمین بیسار و از فوق باسفل جذب کنند
دوم مراعات مشارکت چنانچه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب
کنند سیم مراعات محاذات چنانچه در علل کبد باسلیق ایمن کشایند
و در علل طحال باسلیق ایسر چهارم مراعات تبعید کنند یعنی بعضوی که
ماده از ان جذب می کنند بسیار نزدیک عضوی که بدان جذب می کنند
نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد از نفس عضو جذب باید کرد و بعضوی
اگر ممکن نشده باشد
که قریب بدو باشد و شرط او انست که از عضو اشرف بعضو اخس نقل
باید کرد لا بالعکس و معرفت قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات
ریاست تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند و ادویه او را از مقویات

خالی

خالی نکنند دوم انکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او منفعت
با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه و در ان ادویه قویه استعمال نکنند و
ازین باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه که آنرا برودتی
شدیده باشد بکار ندارند سیم انکه مراعات حس عضو کنند چنانکه در
اعضاء ذکیه الحس استعمال ادویه لذاعه و ادویه شدیده التحلیل نکنند و
معرفت مقدار مرض مفید ان باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است شدیده
باشد آنرا با دویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود با دویه ضعیفه و اما اعراض
ملائمه خود ظاهرست که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادت
را مرعی باید داشت سیوم قانون در استعمال ادویه باعتبار وقت باشد
چنانچه در ابتداء ورم استعمال رادعات کنند و در انتها استعمال محللات
و منضجات و دیگر انکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر
باشد در ابتدا استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکشند و اگر مرضی
که بی خطر باشد و مواد آن معتدل المقدار باشد و هم آن نباشد
که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند و چون مرض
و الم با هم جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد اما معالجه بعمل مثل جبر استخوان
مکسور و رد مخلوع و بط که عبارت از شکافتن است و کی که داغ کردن بود
و قطع و خیاط و امثال آن باشد والله اعلم و چون معالجه انواعت و حکم

هر یک مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یکی در سه فصل گفته شود **فصل اول** در معالجات
سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه بتبدیل مزاج کنند فقط
چنانکه سوء المزاج گرم را با اشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج
مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از ان اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل
مزاج کنند و لتسخین مزاج بارد و در ابتدا اسهل باشد و در اسهال بشکل
بود چون مستحکم شود و تبرید حار بعکس این بود و اگر ماده مستحکم شده باشد
بلکه در ابتداء ظهور بود منع سبب کند تبدیل مزاج و باید دانست که استفراغ
وقتی کنند که ده شرط بود اول امتلا از مواد دوم قوت بدن سیم مزاج
حار رطب چهارم سحنه معتدل در سمن و نحافت پنجم بلد معتدل در حرارت
و برودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض لازمه یعنی مستعد
قروح امعا و زحیر نباشد هشتم سن مقتضی بود یعنی سن شیخوخت و طفولیت
نباشد نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما سخت و گرما گرم
نباشد دهم آنکه صناعت او شدیدة التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت

مثل آهنگر و دلاک
که کار حمام کنند

پنج چیز کنند اول اخراج آن خلطی که بدن از آن متاذی شود دوم رعایت
جهت میل ماده کنند چنانکه غثیان را بقی دفع کنند و مغص را با اسهال
سیم آنکه مخرج ماده مجری طبیعی بود چنانکه آلات بول نسبت با محدب کبد و
امعا نسبت با مقعر او چهارم آنکه ماده را چندانکه احتیاج باشد استفراغ

کردانند

کردانند و اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم رعایت
وقت استفراغ کنند چنانکه در امراض مزمنه و بی خطر بعد از نضج تام استفراغ
کنند والله اعلم **فصل دوم** در تدبیر قی و حقنه اما قانون مسهل آنست که پیش

مسهل دوم

از خوردن مسهل ماده را نضج دهند پیش از آن یک روز بحمام روند و کسی را
که معتاد نبوده باشد ادویه قویه نباید داد و در عقب مسهل پیش از آنکه
در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود چندان مضرت نباشد پیش
از آنکه در عمل آید جایز باشد و بعد از شروع در عمل قطعا خواب نباید
کرد و تا مسهل در معده باشد غذا نخورند و آب گرم بر سر مطبوخ توت
آنرا زایل کند اما اگر حکیم بیچد شاید که اندکی آب گرم بخورند و دو سه قدمی
بنهند و بعد از حب و معجون نها آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل
غثیان آید مقویات معده مثل سیب و به و ریباس اندکی تناول کند و کسی را
که از مسهل غثیان شود و کسی را که در مسهل قی کردن عادت باشد پیش
از شرب مسهل بدو روز قی کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال
شربتی از نبات با آب فاتر چاشت بدهد و محروری مزاج تخم بنفشه بر
سر آن کند و مبرود تخم مرو و معتدل مزاج تخم شاهسفرم و چون این شربت
بگذرد غذایی لطیف تناول کند و نان نخورد و چون کسی مسهل بخورد و عمل
نکند شیاف با حقنه نرم تحریک باید کرد یا دو مثقال مصطکی بسایند و

سرجلاب گرم تناول کنند و در روز دیگر مسهل نباید خورد و اگر در مسهل اعراض
منکره حادث شود بسبب آنکه ماده بعضو رئیس مایل گردد فصد باید کرد و گاه
باشد که مسهل مغثی شود و سبب آن ضعف معده یا تخمه یا یبوست ثقل باشد
کراهیه دوا بود و چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ
متغیر گردد قطع باید کرد به آنکه اطراف به بندند و قابضات تناول کنند
و بر معده ضماد کنند و تقویت بمشمومات و تعریق بحمام مفید بود و شراب
ریباس و غوره ببرف سرد کنند و بخورند و اگر باریشک در شیر بجوشانند
و بخورند مفید بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد بریان کنند و با دوغ
بدهند و تهییج قی نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث
شود نیکو بروغن گل چرب کنند و آب سرد بخورد و عطسه آرد و باید دانست
که ادویه بعضی بتلیین عمل کنند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی بازلاق مثل
سپستان و خطمی و بالخاصیه مثل شحم الحنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی
صحیح المزاج را مناسب بود و مفاصل و نقرس و رعشه و فالج و مالیخولیا و جذام
را سود دهد و در بهارها هر روز پیاپی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهای
مختلف باید خوردن یا شرابهای مختلف یا مقیئات مثل مطبوخ شبت و
بیخ و هلک و تخم و برگ ترب و آنکه عسل و نمک بلغمی مزاج را و سکنجبین
و آب گرم صفراوی مزاج را و در حالت قی کردن شکم و چشم را به بندند

و بعضی بعصر مثل هلیله و بعضی

البته

البته و بعد از فراغ دهن و روی را با آب سرد بشویند و شراب سیب با
گلاب تناول کنند و اندکی مصطکی بخایند و غذا نخورند تا اشتهای صادق
شود و اگر از استعمال مقیئات اعراض ردیه مثل کرب و عرق و انقطاع صوت
پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند یا حقنه کنند و اگر از قی شورش معده
حاصل شود مرقهای چرب خورند و اگر فواق حادث شود آب گرم اندک
اندک خورند و بسعی عطسه آرند و قی کردن بسیار معده ضعیف کند و قابل
فضول گرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق و
ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضا سرد بود و گردن باریک
بود و کسی که بغایت فربه باشد و آنکه معتاد نباشد قی نباید کرد و
در صیف و ربیع قی شاید کردن و در شتا و خریف کمتر باید کرد اما
حقنه علاجی فاضل است در استفراغ فضلات معوی و تسکین اوجاع
کلیه و مثانه و قولنج و کسی را که معده ضعیف بود و از مسهل غثیان پیدا
شود حقنه باید کرد و در اورام و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف
گرداند و پیش از حقنه شربتی که مقوی معده بود بخورند چه حقنه بر سر خلو معده
مضر بود و بهترین وضع حقنه آنست که پشت باز خسپد و سر بر بالش نهد
چنانچه میان پشت بر زمین باشد و بطرف وجع میل کند و حقنه در وقتی
معتدل باید کرد و پیش از استحمام نکند **فصل سیم** در حجامت و ارسال علق

به آنکه استفراغ بفصد استفراغ کلیست زیرا که دران از هر خلطی چیزی
کم می شود و غرض از آن تقلیل در کمیة اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هردو تا
محتاج بفصد نگردند نباید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود و در زمانی
معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما وقت مضطر آنگاه بود که جهت حدوث
مرض فصد واجب شود و درین تاخیر نباید کرد و در روز بحران فصد نکنند
و در زمستان و در مرضی که آنرا بحران باشد خون بسیار بیرون نکنند
و تا چهارده سال نگذرد فصد نکنند و کسی که ضعیف باشد و خون او کم
باشد بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام و تخمه و امتلا و جماع فصد نکنند و
آبستن و حائض و قولنجی و فربه و لاغر با فراط را فصد نباید کرد و کسی که خلط
او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد
قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش و
غوره و بلغمی را شراب نعناع و حبه و به مربی مناسب بود و از غشی
ایمن شود و فربه را رگ فراخ باید گشود و در زمستان همچنین و نحیف
را در تابستان بعکس این و عروق مفصوده اورده و شرایین باشد
اما اورده آنچه مشهورست در دست شش عرقست اول قیفال و آن
اعالی بدن را و اعضای دماغ را مفید باشد دوم باسلیق و فصد آن
شوره بدن را و ذات الجنب و امراض جگر و سپرز و امراض اسافل را

اسلیم بدل

مفید بود سیم اکحل و آنرا نهر البدن نیز گویند و او متوسطست میان هردو
و از مجموع بدن استفراغ دارد چهارم حبل الذراع و او حکم قیفال دارد
پنجم ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسلیم و او از طرف ایمن جگر
را و از طرف ایسر طحال را نافع بود و آنچه در پایست چهار ورید بود
اول عرق النسا جهت اوجاع دوالی و نقرس و عرق النسا دوم صافن
و او را برای علل اعضای اسافل و ادرار حیض گشایند و در امراض
دماغی جهت اماله ماده باسافل خصوص در مالیخولیا مفید بود سیوم رگ
مابض و آن در باطن زانو باشد و فصد آن در ادرار طمث و اوجاع
مقعد از صافن اقوی بود و جاری مجری او بود چهارم عرق عقب
و او همین حکم دارد و آنچه در سرست پانزده است اول عرق جبهه برای ثقل
سر و چشم و جرب و بثور چشم دوم عرق یافوخ و آنرا برای ضعف
و قروح سر و چشم گشایند سیوم عرق ماقین برای رمد و دمعه و غشاوه و سبل گشایند
و جرب عین چهارم و داجین برای جذام و خناق و ضیق النفس پنجم
عرق اربیه از برای بثور و حکه و ناصور بینی ششم عروق ثلثه که در
پس گوش است برای ابتدای نزول و بخارات سر و قروح گوش
گشایند هفتم عرقی که در پس نتوی بود که در پس گوش است و یک
نقره گردن جهت سدر و دوی و وجع سر که مزمن باشد نافع بود هشتم

یازدهم

چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن نهم عرقی که در زیر زبان است در
باطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین دهم عرقی که بر نفس زبان است
از زیر او برای ثقل زبان مفید بود اما عرق عنفقه و آن کو زیر لب است برای
بخر کشایند اما شرایین مفصوده چهار است اول شریانی که بر ظهر کف است
میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد کشایند دوم شریان صدغ و آن
برای حبس نزلات عین و اغشار کشایند سیم شریان پس گوش برای
رمد و عشا و صداع مزمن کشایند چهارم شریان حلق برای خناق و جذام
و این شرایین از قلب دور باشد و آنچه نزدیک باشد چون
بکشایند خون از آن باز نه ایستد ازین جهت متعرض آن نشوند اما کیفیت فصد
قیفال را از سر عضله دور باید کرد و فراخ و بوریب باید کشود و اگر او را
نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد بود بطلبند و در اکحل احتیاط باید
کرد که زیر او عصبه است که تا سر نیش به و نرسد و بطول بکشایند و حبل
الذراع را بوریب کشایند و فصد باسلیق را خطر بیشتر باشد زیرا که
شریان و عصب و عضل در زیر آن است و باشد که شریان از طرفین
او در آمده باشد و اسلیم از میان خنصر و بنصر کشایند و دست در
میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشایند و عرق النسا
بطول بکشایند از زیر کعب تا بالای آن و اگر بر پشت پای خنصر و بنصر بکوبند سلامت

شده بود و باید که صاحب آن را از فخذ تا کعب به دستار محکم بپیچد و یا برسر
کرده به پاشنگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بحمام روند و حمایل
بوریب کشایند بهمین شرایط و عرق ارنبه ظاهر نباشد و انگشت بسر
بینی فرو نهند آن موضع که در وی چو شقی ظاهر شود نیشتر فرو برند و عرق
جبهه بوریب کشایند و عرق زبان و زیر زبان بطول کشایند و در
فصد و داجین میل سر بجانب ضد مقصود کنند و بموضعی که سر آن بغایت
باریک بود بطول بکشایند و عرق ماقین و صدغین با آنکه حلق بگیرند ظاهر
گردد و در وی نشتر بسیار فرو نبرند و قفا و در حالت فصد باید که نیشتر
با ابهام و وسطی بگیرد و سبابه را جهت تفحص عرق رها کند و اگر سر
نیشتر بعصبه رسد و عضو آماس کند صندل سرخ و سفید و شیاف
مامیثا و آب کشنیز بر آماس مالند و اگر فوت باشد از جائی دیگر
فصد کنند یا صافن بکشایند و اگر نیشتر بر شریان آید علامات آن آنست
که خون اشقر رقیق آید و همچون حرکت نبض جهد پس باید که در حال کندر
و صبر و مر و دم الاخوین و قلقطار بکوبند و بسفیده تخم مرغ بیامیزند
و پشم خرگوش یا وزغ یا نسج عنکبوت بآن آلوده کنند و در موضع
زخم نهند و آب سرد بر دست بزنند و دست ببندند و سه روز نگشایند
و اطراف زخم را بقابضات ضماد کنند و اگر بعد از آنکه بگشایند خون

یا خزم

بازنبسته باشد بار دیگر این ادویه بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید
و سیاه شود بدان دست هیچ کار نکند و اگر هر روز که آید کمتر شود دلیل
خیر بود و اگر زیاده شود از جایی دیگر مخالف آن فصد کنند یا صافن یا نحو آن
اما حجامت باشرط باشد و بی شرط باشد و آنچه بشرط باشد استفراغ
از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه و استفراغ بیاید در
حجامت مردمان فربه را مناسب افتد و بهترین وقت آن میانه ماه
باشد که ماه در نقصان افتد در ساعت سیم از روز و بعد از حمام
حجامت نکنند مگر کسی که خون او غلیظ بود و حجامت بر مقدم بدن حس
و ذهن را مضر بود و بر نقره کردن خلیفه اکحل بود و جرب جبین و بخر را
مفید بود اما نسیان آرد و بهتر آن باشد که زیرتر از نقره باشد
و در میان شانها خلیفه باسلیق بود و خفقان و فم معده را مضر بود و
بهتر آن باشد که میل به بالاتر کنند و حجامت صدغین که رگهای گردن
خلیفه قیفال باشد و بر ساق خلیفه صافن بود و بر قمحدوه که هیأت اخلاط در (margin: [illegible])
عقل و دوار نافع افتد و بر ذقن دندان و روی و حلق را مفید بود و
بر قطن و ماسیل و بثور و فخذ و نقرس و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعده را نافع
بود و حجامت بر فخذ از قدام ورم خصیتین و جراحات فخذین جراحات (margin: نافع بود و از خلف)
الیتین زایل کند و بر زیر زانو برای ضربان زانو و جراحات ساق

مناسب افتد و بر کعب برای اوجاع طمث و عرق النسا و نقرس مفید بود
و حجامت بی شرط از برای آن باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب
کند یا ورمی غایر را ظاهر گرداند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند
یا از برای جذب دم و تسخین عضو یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع
کند یا برای رد عضو با موضع خود همچنانکه در قیله که اتساع کیس انثیین
است و آن بسبب نزول چیزی در وی از امعاء و ثرب که اگر در حمام محاجم
بر پوست شکم نهند و آنچه فرود آمده باشد باز گردد بعد از آن که
شکم بر روغن مالیده باشند و حجامت با شرط از ده سال تا شصت
سال جایز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمیست رنگین که در
آب می باشد و آن را زرو می گویند و در امراض جلد آن را بر
عضو نهند و خون بمکد و گفته اند که خون بد جذب می کند و آن در سعفه
و قوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین
علق آنست که از آبی بگیرند که در آن ضفدع و طحلب که جامه خواب غوک
می گویند باشد و آنچه بر پشت او خطهای زرد باشد و آنچه شکم او سرخ
و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه به دنبال موش بود و اشقر و جگری همه
نیک باشد اما آنچه سیاه باشد و بزرگ و سبز باشد و آنچه شبیه به
ماهی بود و آنچه از آبهای بد گیرند و آنچه بر او خطهای لازوردی باشد

(margin: طحلب جامه خواب غوک شبابات از چیزهای سبز که بر روی آب می ایستند و غوک وزغ است)

(margin: یا طاووسی)

مجموع بوده باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند و اول
او را سیر خون باید کرد تا قی کند و بشویند و عضو را با آب و بوره بمالند تا
سرخ شود پس علق بر آن نهند و اگر بگیرد پاره خون بر آن عضو بمالند و چون
خواهند که جدا شود نمک و خاکستر بر آن افشانند و چون بیفتد محجمه بنهند
و برفق مص کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید پس بشویند و اگر خون باز نه ایستد
خابسات بر آن افشانند **خاتمه** بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجه
مرضی باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد اول آنکه برء ثانی موقوف بود
او مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد مگر وقتی که
ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری بود مثل سده و تب
که سده سبب است و ابتدا بمعالجه او ضروریست و اگر چه حاجت بمسخنی
افتد که تب را مضر باشد و مثل سل و حمی که علاج سل بمجففات می کنند
و از تب باک نمی دارند سیم آنکه یکی از دیگری خطرناکتر بود مثلا حمی محرقه
و فالج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات اگر چه فالج را مضر
بود اندیشه نباید کرد و چون عرض و مرض جمع شوند اول معالجه مرض
کنند مگر وقتی که عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است استعمال
مخدرات جایز داشته اند و از اضرار آن بقولنج اندیشه نکرده اند
و این مجموع که گفته شد بحدس طبیب باز بسته است و باید دانست که بغیر

از این معالجات که گفته شد معالجات دیگر است مثل تفریح و تنشیط مریض بنقلهای
و حکایات ملائمه و کلمات طیبه و احضار ایشان و آوازهای لطیف و
بویهای خوش و از آن جمله انتقال از هوایی بهوایی و از مسکنی بمسکنی
بود و تغییر اینها نیز موثر بود مثل آنکه صبی احول را تکلیف کند که نظر بگوشه
چشم کند و صاحب لقوه را در آینه چینی نگرد و امثال این بسیار است
و همه بتقدیر آفریدگار است چه بتقدیر صحت بواسطه این اسباب حاصل
می گردد و بتقدیر صحت بی رعایت این امور زایل می شود او است فاعل
بهر چه خواهد و هر چه خواهد کند که حکم او راست والسلام علی من اتبع
الهدی **مقاله ثانیه** در امراضی که اعضا را حادث شود و علاج آن
مشتملست بر پنج باب **باب اول** در امراض سر و دماغ از آن جمله صداع
است و آنرا بفارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی
یا ساذج آنچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداعی
که از غلبه خون بود علامت آن حمرة و انتفاخ وجه و ضربان سر و عظم
نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه و شربت از شراب عناب و نیلوفر هریک پنج درم خورند با تمر
هندی و ترنجبین و نبات هریک ده درم و غذا تمر هندی یا آلوچه
یا بنو ماش و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه

وگلاب بوییدن ولعاب بنکو وخطمی با سرکه بر سر نهادن وتنطیل بروغن بنفشه
وکدو مفید بود وانچه از صفرا بود علامت آن تشنه وحرارت ملمس و
خشکی منخرین وتلخی دهن وسهر وسرعت نبض وصفره وصفا قاروره بود
علاج آن جلاب از بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی بود هریک سه درم وترنجبین
ونبات هریک ده درم تناول کند یا شراب بنفشه ونیلوفر با آب حل کرده
بیاشامند وغذا انار دانه یا تمر هندی یا آلوچه خورند وبربوب فواکه بازده
وسکنجبین لعق کنند واسهال طبع کنند بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله یا قرص
بنفشه یا این حب بنفشه ده درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ دو حب
تربد سفید کوفته وبروغن بادام چرب کرده یکدرم هلیله زرد نیم درم
بکوبند وباب رازیانه بسرشند وحب سازند وفرو برند یا نیم دانگ
سقمونیا بریان کرده بده درم شراب اجاص بخورند وکافور وصندل
وگلاب وکاهو وکدو وخیار بویند وپای شوره باب گرم وسبوس
وخطمی وبنفشه کنند وانچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر وسبات و
کدورت حواس وبرودت ملمس ورطوبت منخرین ونبض بطی وقاروره
سفید وغلیظ بود علاج هر روز جلابی از بیخ هلک پنج درم ورازیانه
سه درم وگلقند ده درم تناول کنند وغذا نخوداب وشیره خشک
دانه خورند وتنقیه کنند بعد از نضج بحب صبر یا حب اصطمخیقون وبابونج و

ثبت

شبت واکلیل الملک بجوشانند وسر بدان بشویند وانچه از سودا بود
علامت آن ثقل سر وجفاف بدن وکمودت لون وبی خوابی بود ونبض
بطی وقاروره سفید ورنگ باشد علاج هر روز جلابی از بادرنجبویه و
بیخ هلک هریک چهار درم وگاوزبان سه درم ونبات ده درم تناول
کنند وغذا نخوداب وشیره خشک دانه خورند وبعد از نضج تنقیه بمطبوخ
افیتمون یا غاریقون واسطوخودوس کنند یا بحب ایارج وشبیار و
بعد از تنقیه روغن نرگس وبادام وسوسن بر سر مالند وانچه از ریاح
غلیظ باشد که در دماغ محتبس شده علامت آن آواز گوش وانتقال
وجع وضربان بود علاج آن تحلیل وتلطیف بگلقند ورازیانه باید کرد
واز میوه واغذیه نفاخ احتراز کنند وحمام واستعمال نطولات وبخورات
حاره مفید بود واگر مرزنجوش بویند یا آب آن در بینی کنند یا روغن
آن در سر مالند نافع افتد اما صداع که از سوء المزاج ساذج بود
حار باشد یا بارد وانچه حار باشد اگر اسباب خارجی حادث شود
مثل ملاقات آفتاب وقرب آتش علامت آن عطش وحرارت ملمس و
قلت آب دهن وخشکی منخرین وزبان باشد علاج آن شربتی
از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب زرشک با آب سرد وعرق گل
وبید بیاشامند وشیره تخم خرفه وآب خیار وکدو با سکنجبین نیز مفید بود

وغذا نخود آب با مغز بادام و اسفاناج با تمر هندی خورند و در جای خنک
آرام گیرند و مشمومات بارده بویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند
و اگر اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه حاره همین علاج کنند و
درین نوع تلیین طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین مناسب بود و آنچه از سوء
المزاج بارده بود علامت آن تقدم سبب بود و ثقل و بلادت حواس
و میل صداع بمؤخر سر علاج آن تناول جلابی از بیخ کرفس و رازیانه و
گاوزبان و گلقند بود یا شراب گاوزبان و یا لنگو با گلقند و زرآوند بانیه
و اطریفل کبیر کنند و جوارشهای حاره تناول کنند و غذا نخود آب با
کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات حاره
استعمال کنند و صداع بشرکت معده نیز باشد اگر سوء المزاج معده
باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت ثقل معده و سکون
وجع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویه معده بود و اگر بسبب اخلاط
بلغمی بود که در معده جمع شده علامت آن غثیان و جشاء ترش
و کثرت بزاق بود علاج آن تنقیه معده باشد بدانکه تخم شبت و تخم ترب
و برگ ترب بجوشانند و انکی عسل و نمک در آن حل کنند و بیاشامند و
قی کنند و بعد از قی گلقند و رازیانه بخورند و تقویه دماغ کنند و غذا نخود آب
و ستبر خورند و اگر لتی ساکن نشود اختقان کنند و اگر بسبب مره صفرا باشد

و بشر بود المسک ... و اشال آن

علامت آن غثیان و تلخی دهن و تشنگی و قلق و شورش معده بود و در حالت
گرسنگی نیز باشد علاج بآب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن شراب
انار ترش لعق کنند و غذا ماش با انار یا تمر هندی خورند و اگر بسبب
اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم
معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج تنقیه معده بقی و تلیین
طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بالنگو لعق کنند و نرجس و
یاسمین و غالیه و مرزنجوش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد
علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعمه
نفاخه زاید شود علاج تقویه معده و تحلیل نفخ بجوارشات حاره کنند
و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد
وجع بود در بامدادان و در خلو معده علاج ترید آب غوره و آب
ریباس و انار خورند و اگر حموضات میسر نشود شیرینی خورند و اگر
صداع از پس و خلو دماغ باشد علامت آن حدوث صداع بود در
عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول اغذیه
مرطبه جیده الکیموس بود مثل زرده تخم مرغ و آب گوشت مرغ و حمام
معتدل و ته همین مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ باشد علامت
آن آن باشد که باندک سببی مثل بخار غذا حادث شود و انفعال دماغی

بقوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه و کله و پاچه
و صداع بشرکت کبد و طحال و رحم و کلیه و پای نیز حادث شود و علاج آن
علاج اعضا بود بیضه صداعی مزمن باشد که مجموع سر فرو گیرد و سبب
آن اخلاط غلیظ یا بخارات بود که در زیر غشا مجلل دماغ محتقن شود و
علامتش آن باشد که بادنی سببی متأذی شود و چشم بر شعاع نتوان داشت و از
کلام و صوت متأذی شود و کاسه چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج
تنقیه بدن کنند بحب ایارج و شبیار و قوقایا و حقنهای حاده و بعد از آن
روغن بجوشانند و بر سر مالند و باقی علاج آن همچون علاج صداع
بلغمی و سوداوی بود و این صداع عسر البرء باشد و مقدمه نزول آب بود
شقیقه وجع شقی از سر باشد و ماده آن کمتر از ماده صداع بود و شقی
که ضعیف‌تر باشد قبول کند و علاج او همچو علاج صداع بود و تناول
دواء المسک نیز مفید باشد و اگر صمغ و افیون و تخم کاهو و کشنیز را
کافذی طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود سرسام ورمی گرم باشد که
در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود و آنرا قرانیطس نیز گویند و سبب
آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و هذیان و
ضحک و حمره وجه و عین بود و نبض عظیم و قاروره سرخ و غلیظ بود
و علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد و

و آلو سیاه

و آلو سیاه ده عدد و سپستان بیست عدد و نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم و
نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم بآن ضم کنند بهتر
بود و غذا کشکاب با نیلوفر و عناب خورند و در این مرض توقف نباید
نمود و در پنجم تلیین باید کرد باین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه
پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم اجاص و سپستان هر یک بیست دانه
عناب ده دانه شیرخشت ترنجبین خیارشنبر از هر یک ده درم و استعمال
مشمومات بارده کنند و پای شوره باب گرم و بنفشه و خطمی سبوس کنند
و تنقل بشراب اجاص کنند و اگر بی‌خوابی باشد شراب خشخاش و نبات
روغن شیرینی از نبات و عرق گل و بید مناسب بود و اگر از ماده صفرا
بود علامت آن کثرت هذیان و سهر و جفاف عین و منخرین و صفرت لون
و زبان و اضطراب و غضب و سوء خلق و سرعت نبض و ناریه قاروره
بود علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی سه درم و آلو سیاه ده عدد و
بنفشه پنج درم و عناب هفت عدد و نبات ده درم و ترنجبین یا تمر
هندی ده درم تناول کنند و شراب بنفشه بپرورده و شراب خشخاش
تنقل کنند و تلیین بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود
صفت آن بنفشه خطمی سبوس جو نیم کوفته هر یک کفی عناب سپستان
هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صافی

کنند و مغز خیار چنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کنند و ده درم روغن
بنفشه بر سر آن بخته استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد کشکاب
بیست مثقال لعاب اسبغول و روغن بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم با هم
بیامیزند و استعمال کنند و شربت میان روز چنانچه گفته شد بیاشامند
و ثقل با آلو مربی کنند و در سرد و نوع تسکین حرارت با آب خیار و کدو
و شیره تخم کاهو و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال
آن کنند و برگ بید در فراش بریزند و کدو و بنفشه بویند و سرسام
از ماده سودا و اخلاط محترق نیز حادث شود و علامت آن هذیان بسیار
و ترس و گریه و بی خوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و منخرین بود
و به و در ربع تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطی و مختلف و صلب باشد
و قاروره سیاه و غلیظ بود علاج جلابی از بنفشه و گاوزبان هر یک
چهار درم و پنج [illegible] سه درم نبات ده درم بدهند و غذا جو و نخود با
شیره خشخاش و بعد از نضج تنقیه بحب‌ها و حقنه کنند که مسهل سودا بود
مطبوخ سنا هفت درم و پنج [illegible] و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم کشوث
هر یک سه درم مویز طائفی دانه بیرون کرده ده درم پرسیاوشان
اسطوخودوس بسفایج نیم کوفته هر یک چهار درم و ورق گل پنج درم بالنگو
گاوزبان هر یک دو درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم و بعد از

تنقیه شبت و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام
شیره خرفه بر سر مالند و میان نهار روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان
و تخم خشخاش مفرح تناول کنند و شراب گاوزبان ثقل کنند **لیثرغس** سرسام
بلغمی بود و علامت آن تثاؤب و کسل و نوم و تب دایم و ثقل سر و حیرت
و اختلاط عقل و سکون و نسیان بود و علاج هر روز جلابی از بالنگو و تخم [illegible]
هر یک پنج درم و نبات ده درم تناول کنند و غذا جو و نخود خورند و بعد از
نضج تنقیه بحب ایاره و حب صبر کنند و حقنه‌های حاده استعمال کنند
سبات زهره گاو یک درم شحم الحنظل نیم درم بوره و خطمی هر یک سه درم
بکوبند و شکر بجوشانند تا معتدل شود و بدان شیاف سازند
و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و
بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و بمشک یا کندس یا
شونیز عطسه آرند والشافی هو الله **ماشرا** ورمی دموی باشد که
در روی پیشانی ظاهر شود و گاه باشد که سر نیز فرو گیرد و سبب آن
غلیان دم باشد علامت آن اشتغال و حمرت و ضربان وجه و حمی
حاده و تشنگی و کرب و لب بود علاج فصد قیفال کنند و جلابی از
بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب هفت عدد آلو
سیاه ده عدد نبات ده درم تناول کنند و تلیین بمطبوخ فواکه کنند

دوران روز که مسهل خورند سینه و حلق را بالصندل و اقاقیا و فوفل و مامیثا طلا
کنند تا ماده قبول نکند و بعد از بنفشه با آب خیار و خیارکدو و شیره تخم
کدو با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را محتبس
نگذارند **دوار** مرضی بود که چنان تخیل کنند که چیزها می‌گردد و سبب آن
بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده یا عضوی
دیگر متصاعد شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با آن متحرک شود و این
حالت بظهور رسد اما آنچه از نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت
آن بلادت حواس و طنین و دوی بود و علامات بلغم ظاهر شود و علاج
جلابی از افسنتین و گاوزبان و بیخ کهک هر یک دو درم و گلقند ده
مثقال تناول کنند و غذا نخوداب و شیره خشک دانه با زیره و دوا
چینی خورند و بعد از نضج شقیقه حب ایاره و شبیار کنند و شونیز و خردل
و فلفل و ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و جندبیدستر و شونیز
و فلفل و مرزنجوش بکوبند و در خرقه کتان بندند و می‌بویند و بابونه
و اکلیل الملک و سعتر و مرزنجوش بجوشانند و سر بدان فرو آرند
و اگر سودا بود علامت آن وسواس و کثرت فکر و خاموشی بود و نبض
صلب و ضعیف و قاروره کدر باشد و علاج هر روز جلابی از بادرنگبو
و بیخ کهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا شوربا ماش و نخود با مغز

بادام خورند و بعد از نضج شقیقه حب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند
و تقویت دماغ بمشمومات حاره رطبه مثل عنبر و نرگس کنند و غرغره
بطول مذکوره مناسب بود و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را هلیله
پرورده و اطریفل کوچک و گلنگبین با افتیمون و مصطکی مفید باشد
اما دواری که بشرکت معده باشد علامت آن غثیان بود و جشاء و
سوء هضم و ضعف معده و اختلاف دوار در اشتداد و سکون باختلاف
حال معده در خلو و امتلا علاج بیخ کهک و تخم ترب و برگ آن و شبت
و تخم خربزه مجموع یا بعضی بجوشانند و باندکی عسل و نمک بیاشامند
و قی کنند و بعد از آن گلقند و رازیانه یا سکنجبین لعقی کنند و حب فراخ
و تقویت معده بجوارش مصطکی و عود کنند و شقیقه بجوارش سفرجل
مسهل و معجون خیارشنبر کنند و اگر احتیاج افتد حقنه کنند **صفت** حقنه
سنا هفت درم قنطوریون باریک سه درم بزرک حلبه خطمی سبوس
بنفشه هر یک کفی بجوشانند و صافی کنند و بوره و نمک هر یک نیم
درم و روغن شیره ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و اگر دوار
بسبب ضعف قلب باشد یا در حال نقاهت از غایت ضعف حادث
شود علاج آن تقویت بشراب حماض و لیمو و صندل و سیب باید کرد
و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیفه خورند و دوار بسبب غلبه صفرا

و غلبه دم نیز بود و علامت صفراوی قلق والتهاب و عدم اشتها و سرعت
نبض و بول ناری بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ کهک
و نبات تناول کند غذا شوربا با مغز بادام و بعد از نضج اسهال صفرا
بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا و علامت دوار دموی حمرة لون
و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دمع باشد علاج فصد قیفال و حجامت
ساق مناسب بود و از اشربه تمر هندی و نبات یا آب انار ترش با عناب
و نیلوفر با گلاب و عرق بید خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند
و اگر دوار بسبب سرما که بر سر زند عارض شود تسخین دماغ بنطولات
و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه که در ان بزور و توابل بود و اگر از
عضوی دیگر دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ
سدر مرضی باشد که علامت او چنان محسوس شود که بخاری از
بدن متصاعد می گردد و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش
بود و ماده آن مرض اکثر سودا بود علامت آن کندی حواس و تحیر
و ثقل سر و سوء فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء سیاه بود علاج آن
هر روز جلابی از بیخ کهک و گاوزبان هر یک سه درم و بالنگو ده درم
و نبات ده درم تناول کنند و غذا نخوداب با مغز بادام خورند و بعد از
نضج تنقیه بحب ایارج یا مطبوخ افتیمون کنند یا این حب هلیله سیاه ده

افتیمون هر یک سه درم بنفشه دو درم تربد خراشیده کوفته بروغن بادام
چرب کرده یک درم اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی و نیم بکوبند و
با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلابی
از نبات نیم گرم بیاشامند و علاج او نزدیک بعلاج دوار باشد
و آن خفته که دگر رفت مفید افتد و اگر سدر بسبب ضربه یا سقطه حادث
شود فصد کنند و سر را از بخار و آفتاب نگاه دارند و بموم و روغن
گل و بنفشه و کتیرا طلا کنند **سبات** خوابی طویل مفرط بود چنانچه دشوار بیدار
شود و سبب آن سوء المزاج بارد بود مادی یا ساذج اگر مادی
بود علامت آن ثقل سر و سیلان آب از بینی و کثرت بزاق و جستن
چشم وا بود و صعوبت انتباه از خواب علاج هر دو جلابی از بالنگو
و بیخ کهک و گاوزبان و افتیمون و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با
شیره حب دانه و فلفل و زیره و دارچینی و شراب بالنگو لعق
کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه
خطمی شبت بابونه سنا هر یک هفت درم بیخ کهک رازیانه تخم
کرفس هر یک سه درم حلبه پنج درم اشنه حنظل هر یک دو درم سپستان پنج
در شش رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید و صافی کنند و بوره
نمک هر یک پنج درم و انگاه عسل و روغن زیت هر یک ده درم

با آن ضم کنند و به فخات استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل صغیر و کبیر تناول
کنند و سعتر و مرزنجوش بویند و روغن نرگس و زنبق و خیری استنشاق
کنند و اگر سوء المزاج ساذج بواسطه ادویه مبرده مخدره که از داخل
یا خارج استعمال کنند یا سرمائی که به دماغ رسد علامت آن اسباب مسبوق
مذکوره و برودت ملمس سر باشد و کدورت لون و حاجب قاروره و حالتی
شبیه بغرقی علاج آن همین معالجات مذکوره باشد اما درین قسم تنقیه
احتیاج نباشد و ضماد همین سر به روغن بابونه و شبت و زنبق مفید بود و
شرودیطوس مناسب افتد و اگر سبات بواسطه بخارات معده باشد
علامت آن امتلاء و تخمه و دوی و طنین گوش و خفت آن در حالت
جوع بود و علاج تنقیه معده کنند به قی و استفراغ بحب و حقنها و اگر
بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود رادعات و مقویات
مثل ماش و عدس و گل و صندل طلا کنند و علاج ضربه و سقطه کنند
و در سبات وج و زنجبیل و شونیز با عسل مفید بود و مویز و جوز و انار حلو
و قلایا که در توابل بسیار بود نافع افتد سهر بیداری و بی خوابی
با فراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود یا ماده یابس یا بادی ده
علاج هر دو نوع ترطیب دماغ بود بشراب بنفشه و خشخاش و دوشیدن
شیر زنان به سر و ضماد همین به روغن بنفشه و کدو و ضماد امثال آنها بسبزه خشخاش

واسفاناج

و اسفاناج خورند و خیار و کدو و کاهو خوردن مفید باشد و نیلوفر و بنفشه و
کاهو و پوست خشخاش بجوشانند و بر سر بریزند و استحمام مرطب
و دنگ و آواز آب و باد موجب خواب بود و اگر افیون و شبت و
اشنه و زعفران و شاهسفرم در زیر بالش نهند بجاجت خواب آرد
و در سوء المزاج مادی اول تنقیه بدن باید کرد از سودا و بعد از آن
استعمال مرطبات سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب سبات
و سهر حادث شود و علامت او آنست که گاهی خوابی طویل باشد و
گاهی سهر مفرط و روی بر آمده باشد و رنگ آن مایل بسبزی یا سیاهی
بود علاج آن تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب بود و بعد از آن
استعمال مشمومات و سعوطات کنند و درین مرض این حب مفید بود
بنفشه دو درم تربد یکدرم هلیله یکدرم تخم رازیانه و کرفس بلیلج نفطی
هر یک نیم درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و با آب رازیانه
حب سازند و بعد از نضج ماده عمل کنند حقنه که مفید باشد نسخه
پنج درم پرسیاوشان چهار درم بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم حلبه
کفی عناب ده عدد سپستان بیست عدد بابونه اکلیل الملک هر یک
هفت درم مغز خیارچنبر ده درم عسل و روغن کنجد پانزده درم
نمک و بوره ارمنی هر یک نیم درم شخوص حالتیست که مردم ناگاه

بر یک حال بمانند مثل آنکه اگر ایستاده باشند همچنان ایستاده بمانند و اگر
خفته و نشسته همچنین و بدین سبب آخذه نیز ش گویند و سبب آن سده
باشد که در موخر دماغ بواسطه خلطی حادث شود و علامت آن شخوص عین
و فساد حرکات بود و هرچه مریض را گویند جواب نده علاج اگر موجبات
فصد باشد قیفال بگشایند یا حجامت ساق کنند و جلاب از بادرنگبو
و افتیمون هر یک دو درم و گاوزبان سه درم با گلقند ده درم تناول
نمایند و غذا نخوداب و شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج منقیه بمطبوخ
افتیمون یا حب آن کنند و استعمال حقنها کنند و قه همین سر بروغن بنفشه
و کدو و استعمال نطولات محلله مفید بود **حقنه** آب سلق و خطمی و شیره
سپوس یک رطل حاصل کنند و یک درم بوره و دانگی و نیم شحم الحنظل و ده درم
روغن کنجد و ده درم شکر سرخ نیم گرم استعمال کنند **کابوس** آن است که
چون در خواب روند چنان خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی باشند
یا کسی او را می فشارد و نفس او تنگ میشود و آواز نمیکند و سبب آن
بخاری بود که از اخلاط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد
فصد قیفال و حجامت ساق و تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم باشد یا
سودا منقیه باید کرد چنانچه مذکور شد و تغافل نباید کرد که مقدمه
صرع باشد **صرع** سده غیر تامه باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب

حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج گردد
و سبب آن خلطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت
آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت زبد در حالت صرع و کدورت حواس
و بلادت و بیاض لون و بطوء و اختلاف نبض و بیاض و غلظ قاروره بود
علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و افتیمون و بادرنگبویه هر یک سه درم
و گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخوداب و شیره خشکدانه با
دارچینی خورند و کبک و تیهو مناسب بود و بعد از نضج منقیه حب ایاره
و اسطوخودوس و قوقایا و مطبوخ تربد و حقنهای قویه کنند و این حب مفید
افتد ایاره فیقرا تربد صبر هر یک نیم مثقال افتیمون حب النیل هر یک یک درم
شحم الحنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم مقل کثیرا مصطکی هر یک دانگی
کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته کنند و حب سازند و مصروع را از گرما
و سرما و جماع و نظر در آب روان نشستن در مهب باد و جاهای
بلند و مکث در حمام و تناول منجرات مثل سیر و پیاز و کرفس اجتناب
باید کرد و همچنین از مستی و سواری خصوص اسب دوانیدن و دور دولاب
و چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند و جندبیدستر با روغن زنبق در
بینی کنند و حلتیت در ماء العسل بجوشانند و در وقت صرع بحلق
ریزند و شرودیطوس و تریاق اربعه تناول کنند و معجون سیسالیوس

مفید بود **صفت** آن آسیا بوس عاقرقرحا اسطوخودوس هر یک پانزده درم
غاریقون پنج درم قردمانا حلتیث زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و
بسکنجبین بسرشند و یکمثقال تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت
آن خفقان و افکار فاسده و حموضت طعم بود علاج آن تنقیه دماغ کنند
بمطبوخ افتیمون و حب آن و تقویه دماغ ببوییدن نرگس و مرزنجوش و
بابونه و مشک و غالیه و شونیز کنند و بابونه و اکلیل الملک و شبت و
مرزنجوش بجوشانند و بر سر ریزند و شراب بالنگو با تریاق اربعه و
مثرودیطوس تناول کنند و عود و فاوانیا ببندند و در بینی دمند
و سیر که عنصل و عسل و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت
آن ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت صرع وداجین ممتلی شود و
روی بر آید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث گردد علاج فصد
صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببوییدن سرکه و گلاب
و مالیدن روغن گل و تناول ربوب فواکه و اگر از ماده صفرا بود و این
نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صفرت روی و چشم
بود علاج تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه و رب سیب و رب
به تناول کنند و پای شوره بآب گرم و خطمی کنند و آنچه اطفال را
حادث شود و آنرا ام الصبیان می گویند از این قبیل باشد و اگر

صرع بشرکت معده حادث شود علامت آن غثیان بود و اختلاج لب و غشی
در حالت خلو معده و کثرت لعاب و اشتداد صرع در امتلا و خفقان
در عقب قی علاج آن قی کنند بمطبوخ شبت و ترب و دانه گی عسل و نمک
و تلیین طبیعت بمعجون خیارچنبر و شهریاران کنند و بعد از تقویت معده بجوارش
مصطکی و عنبر و ماده التجین کند و غذا نخود آب با شیره خشخاش و دانه
دارچینی و کرویا و کبک و تیهو خورند و اگر بشرکت عضوی دیگر بود مثل قدمین
و ساقین و ثدیین و رحم بواسطه ریحی غلیظ یا ماده بخار غلیظ بود که
از عضو متصاعد شود و علامت آن آن باشد که احساس چیزی کنند همچون
بخار که از آن عضو مرتفع می شود و بدماغ رسد و با آن تمطی و شخوص عین با
و تثاوب باشد علاج آن تنقیه بدن و دماغ بحب قوقایا و ایاره
کنند و تقویت و تسخین سر بادهان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند
بدلک و نهادن محجمه بی شرط و با شرط و صرع بواسطه بخارات که از کرم
کدو و حیات متصاعد می شود حادث گردد و علامت آن کثرت لعاب
و سرعت هیجان اشتها و وجع بطن و احساس بصعود بخار بود علاج
آن قتل و اخراج کرم بود چنانچه گفته خواهد شد و اگر بسبب لدغ عقرب
و گزیدن حشرات حادث شود رازیانه دو درم و کلنگبین ده درم
بجوشانند و صافی کرده یکدرم تریاق اربعه در آن حل کنند و بیاشامند

و اختناق رحم نیز شبیه بصرع است و علاج آن بجای خود گفته شود انشاء الله
و جالینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات بفالج انجامد و اگر صبر حراره
را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود و گویند اگر کافر جا
بکوبند و در بینی مصروع دمند اگر عطسه کند امید توان داشت و تریاق
ثمانیه مصروع را عظیم نافع بود **صفت** آن زراوند طویل زنجبیل حبشی و
بیخ کبر حب الغار خطیانا و قسط مر و عروق مثاوی بکوبند و بعسل کف
گرفته سرشند و یک مثقال از آن شربتی باشد **سکته** سده نامه باشد
که در بطون دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز دارد
بواسطه آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب به دماغ و میان روح
نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض بغتة حادث شود و سبب این
سده بلغمی لزج باشد و علامت آن بیاض لون و کثرت بزاق و ثقل
سر و کدورت حواس و کثرت خواب بوده باشد که با آن خرخره بود و
آن دلالت کند بر اختناق حرارت غریزی و فساد جوهر ریه و دماغ
و اگر نفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم گردد که زنده است یا نه
پاره پشم یا پنبه زده بر بینی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیات باشد
یا ظرفی پر آب کرده بر سینه او نهند و تفحص نفس او کنند یا اصبع در
دبر او کنند که آنجا شریانی هست که تا حیات باقی باشد او متحرک بود

یا چشم

یا چشم او باز کنند اگر حدقه او ظاهر باشد زنده بود علاج او اول سر او
تراشند و پاره نمد گرم کنند و بر سر سکوت نهند و آجری گرم کرده بر بالای
آن نهند و کندش و خردل و قرنفل و جندبیدستر و درمنه همه یا بعضی بکوبند
و در بینی سکوت نهند و اطراف او را بخرقه‌های درشت سخت می‌مالند و
پر مرغ بروغن و یا پاره فیقرا بیالایند و در حلق او فرو برند و بجنبانند
باشد که قی کند و فرفیون و جندبیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند
و بر سر او طلا کنند و یک مثقال مثرودیطوس یا تریاق کبیر یا ایارج با العسل
حل کرده در حلق او ریزند یا افتیمون و زیره و مصطکی و کلنگبین بجوشانند
و بریزند و زهره کلنگ و مرزنجوش در بینی چکانند و گفته اند که تا هفت
روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از هفت روز جلابی از افتیمون و رازیانه
و گاوزبان هر یک سه درم و کلنگبین ده درم تناول کنند و غذا نخود آب
با کبک و تیهو خورند و زیره و دارچینی و فلفل در آن کنند و میانه
روز ماء العسل بیاشامند و بعد از نضج شقیقه حب ایارج و ایارج لوغاذیا
کنند و در هر هفته یک نوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت و
احتیاج و تا مدت و چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته
اگر بیابد بلقوه و فالج منتقل گردد و سکته از امتلاء خون نیز حادث شود و
علامت آن علامات غلبه خون باشد و در آن فصد قیفال کنند و حجامت

ساق را اخراج دم بحب قوقیا و جلاب از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند
و غذا نخود و نخود ماش با مغز بادام و شقیه بحب بنفشه و قرص آن کنند و
حقنهای لینه و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بسر و دماغ رسد
شود فصد کنند و تقویت دماغ بمشمومات بارده مقویه **حقنه** که سکته
بلغمی را مفید بود ورق غار قسط مرزنجوش حلبه و خشک اکلیل الملک
ورق سداب انجیر [بدماحور] سداب کرنب بزرگ تخم شبت هر یک ده درم
شحم الحنظل انیسون هر یک نیم درم قنطوریون باریک دو درم بجوشانند
و صافی کرده عسل [مت] درم و ابکامه پانزده درم و بوره و نمک هندی
و نقل هر یک نیم درم کوفته بر سر آن کنند و بکار دارند **مالیخولیا** تغیر
ظنون و افکار بود از مجری طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته
بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و شرکت مراق
نیز بود و علامت آنچه از امتلاء بدن و دماغ بود نحافت بدن باشد و
سواد لون و بطوء و صلابت و اختلاف نبض و صفا قاروره و تنهائی
دوست دارد و نظر در زمین یا چیزی کند و همچنان بماند و کثرت فکر
و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج فصد صافن کنند و هر روز جلابی
از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان هر یک سه درم عناب هفت عدد و سپستان بیست
عدد نبات ده درم تناول کنند و بعد از نضج شقیه دماغ بحب افتیمون

ومطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و نخود آب با مغز بادام و اسفاناج خورند
و پالوده از شیره سپوس و نبات و روغن بادام نیز مفید بود و شراب
ریحانی نوشیدن و دمان حمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو مفید بود و از اغذیه
غلیظ و اطعمه سوداوی و اشیاء حریفه و مالحه و حامضه احتراز کنند و استعمال
تعب و ریاضت نباید کرد و از معالجه این مرض ملول نباید شد و مکرر
شقیه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت
منخرین و سیلان لعاب و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب
بود و علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و بیخ کهنگ و
گلقند تناول کنند و غذا نخود آب بازیره باج یا شیره خشخاش دانه
و بعد از نضج شقیه باین مطبوخ کنند تا هفت درم بالنگو و نیلوفر هر یک
سه درم نبات ده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال
یا هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود
افتیمون چهار درم بسفایج و ایارج فیقرا هر یک دو درم غاریقون
یکدرم نمک هندی نیم درم اسطوخودوس یکدرم و نیم بکوبند و
باب رازیانه بسرشند و حب سازند سه درم شربتی باشد و این
مفرح نافع بود **صفت** آن بالنگو پوست ترنج قرنفل مصطکی قرفه دارچینی
جوز بوا قاقله نارمشک بهمن سفید و سرخ زرنباد درونج زعفران

تخم بادروج تخم فرنجمشک هر یک دو درم مشک خالص دانگی مجموع سحق کنند
وهلیله کابلی چهل عدد و امله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی
اید پس صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند و از آتش فرو گیرند و
ادویه در آن ریزند و بهم بزنند و احیانا مثقالی از ان تناول کنند
واگر احتراق صفرا بود علامت ان بی خوابی و هذیان و اضطراب و غضب
و شتم و صیاح و صفرت لون بود علاج ان تنقیه بمطبوخ هلیله یا افتیمون یا
بمعجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و نه همین بر دهن بنفشه و شیر زنان
بر سر دوشند و بنشاط و سماع الحان و نغمات و حضور یاران انیس
مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و بخطمی و بنفشه و برگ بید بیخ و
اندام بشویند و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بجوشانند
و سر به بخار ان فرو دارند و بر سر نیز بریزند و از احتراق سودا بود
مکث آن بیشتر و معالجه ان مشکلتر بود علامات آن کثرت غم و فکر و گریه
و فزع و تخیلات فاسده و دوستی خلوت بود علاج هر روز جلابی
از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و بالنگو دو درم و گلقند
ده مثقال تناول کنند و غذا نخود و ماش با اسفاناج و مغز بادام
خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و ایاره جالینوس و ایاره
لوغاذیا و معجون نجاح کنند و ماء الجبن درین قسم مفید بود صفتش شیر

بز رطلی بجوشانند و در حالت جوشیدن فرو گیرند و یک وقیه سکنجبین افتیمونی
بر آن ریزند پس صافی کنند از شیر و شرب نمایند و احیانا این مفرح
خورند صفت آن ورق گل سعد قرنفل هر یک پنج درم قرفه فرنجمشک
پوست ترنج هر یک سه درم مشک دانگی کوفته و بیخته بشراب سیب سرشته
و یک مثقال در شراب گاوزبان حل کرده تناول کنند و دواء المسک
حلو نیز مفید بود اما آنچه بشرکت مراق بود بواسطه ورم آن باشد
یا سده آن از خلط سوداوی و بدان سبب همه بخارات متصاعد
گردد و افکار متغیر شود علامت ان اشتغاخ و لین بطن و ضیق صدر و
کثرت ریق و جشاء و جوع بود و احساس بخارات کند که متصاعد شود
علاج هر روز جلابی از بالنگو و گاوزبان و درزبانه و گلقند تناول
کنند و غذا زیرباج و بعد از نضج سنا پنج درم بجوشانند و معجون خیار
چنبر پنج مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و حقنهای لینه استعمال کنند
و اگر با این نوع حرارتی باشد جلاب از نیلوفر و تخم کاهو و کاسنی و ربا
ربک و ترنجبین و نبات خورند و شراب بنفشه و خشخاش لعوق کنند و غذا
جو و ماش خورند یا مغز بادام و اسهال کنند و ترطیب دماغ بدوشیدن
شیر زنان بر سر و نه همین بروغن بنفشه مفید بود و استحمام و آب گرم
بر مراق ریختن مناسب باشد و از جمله انواع مالیخولیا مانیا بود و آن

جنونی سبعی بود و علامت آن غضب و قصد و ایذا بود و از آن جمله است
داء الکلب و آن نیز از احتراق دم حادث شود و علامت آن ضحک
و لعب و عبث و قصد و اذیت مردم باشد همچون طبیعت کلاب و
از آن جمله قطرب باشد و آن از تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم گریختن و
شدت حبوس بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروحی چند باشد و
علاج آن همچون علاج مالیخولیا است عشق را نیز از مالیخولیا شمرده اند
وسوسه باشد که مردم را بر فکر صورت خوب دارد و علامت آن صفرت
لون و غفلت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بی خوابی و سرعت و صغر
و صلابت نبض بود و دایما آه سرد کشد علاج او آنست که بکارهای
بزرگ و سفر و صید اشتغال نماید و ترطیب دماغ با دهان و نطولات
کند و تقویت قلب بشراب حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی و
غذا زیرباج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال
ممکن باشد بهترین علاج بود و نصیحت و تقبیح معشوق و سرزنش و امثال
آن سعی کنند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید
بود و نسیان فراموشی بود و آن فقد فکر یا ذکر یا متخیل باشد و سبب
آن استیلاء بلغم باشد بر اجزاء دماغ علامت آن کثرت خواب و
تری منخرین و چشم و گرانی سر و کدورت حواس بود علاج آن هر روز

جلابی از بادرنگبو و نیم دهک هر یک سه درم رازیانه دو درم و گلنگبین ده
درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیره مغز دانه و کبک و تیهو و
دراج خورند و توابل در آن کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا
کنند و پودنه و خردل در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و دهن
زنبق و چربی و قسط و مرزنجوش بر سر مالند و جند بیدستر و پودنه و مشک
بویند و با پودنه و مرزنجوش بجوشانند و سر بخار آن فرو آرند و ایارج
مادة الحمق و وج و زنجبیل پرورده و سرکه عنصلی و سکنجبین آن تناول
کنند و مصطکی و کندر بخایند و تنقل بجوز هندی کنند و از آب سرد
و بقول بارده اجتناب کنند و اگر بجای آب ماء العسل یا شراب ریحانی
خورند بهتر باشد و درس و بحث و مجادله و استماع آوازهای بلند
مفید بود دوایی مفید فلفل و دار فلفل وج و دارچینی زنجبیل هر یک دو درم
سنا پنج درم جوزبویا سه درم زعفران و عود هر یک دو درم مشک دانگی
کوفته و بیخته با عسل بسرشند و یک مثقال تناول کنند آخر کندر سعد هر یک
ده درم فلفل زنجبیل هر یک پنج درم کوفته با دو چندان عسل بسرشند
و نسیان بسبب سودا نیز واقع شود و علامت او سهر و خشکی منخرین
و کدورت لون و بطوء تکلم بود علاج آن هر روز جلابی از نیلوفر و گاو
زبان و بادرنگبو و نبات تناول کنند و تنقیه دماغ بحب افتیمون و مطبوخ

آن کنند و غذا ابنو ماش و نخوده با مغز بادام خورند و استحمام و تدهین بروغن
بنفشه و نرگس مفید بود و نسیان بسبب سوء المزاج سادج حادث
شود و علامت آن خشکی منخرین و دهن و گرمی ملمس و تخیل آتش و شعله و
چیزهای رنگین بود و علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و سپید آب
سرد بپاشند و غذا ابنو ماش با مغز بادام و اسفاناج یا حریره از
شیره سپوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بروغنها و نطولها
بارده مفید بود **فالج** استرخایی بود که در شقی از بدن حادث شود و
سبب آن خلطی بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را منسد گرداند و علامت
آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید باشد
و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده نگردد امید توان داشت
علاج او آنست که چهار روز تا تواند تقلیل طعام کند و از ادویه قویه هیچ
ندهند و به اندکی آب گوشت با زیره و دارچینی بسازند و بجای آب
ماء العسل خورند بعد از چهار روز حلابی از رازیانه و بالنگو و افتیمون
و بیخ کهنک و گلنگبین بخورند و غذا نخوداب با شیره خشک دانه و فلفل
و دارچینی باشد و بعد از نضج تمام این حب فرو برند صبر سقوطری یک مثقال
بوزیدان ماهی زهره تربد خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده از
هر یک درمی غاریقون افتیمون شحم الحنظل هر یک نیم درم ملح هندی دانگی و

نیم مثقال دانگی کوفته و بیخته باب رازیانه سرشته و حب سازند و بعد از دو
روز این حقنه استعمال کنند برگ و ورق سپید انجیر سلق شبت نانخواه
مرزنجوش خشک اکلیل الملک حلبه حرمل هر یک هفت درم بجوشانند
و صافی کنند و شکر سرخ و عسل و انگاره هر یک ده درم در آن حل کنند
و با روغن زیت پانزده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود حقنه که
در باب سکته ذکر رفت استعمال کنند و تریاق کبیر و مثرودیطوس و
جوارش بلادری هر کدام که باشد مثقالی احیانا تناول کنند با شراب
بالنگو و فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا میخایند و چون آثار بهی و
ظاهر شود روغن قسط و ناردین و شونیز و سداب و نفط سفید و امثال
آن در اعضاء علیل بمالند و مشک و کندش و فلفل و نوشادر کوفته
در بینی دمند و سوسن و نرگس و یاسمین ببویند و با این ها را الاصول مداومت
نمایند **صفت** آن بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر هر یک هفت درم تخم رازیانه
و کرفس و انیسون هر یک سه درم نانخواه زراوند شونیز هر یک دو درم
در دو من آب بجوشانند تا بر یکمن آید و با یکمن عسل بقوام آورند **تشنج**
آنست که عصب با مبداء خویش جمع شود و عضو نیز تابع او شود و از انبساط
از حرکت انقباض باز ماند سبب آن رطوبتی بود که عصب و عضل را
ممتلی گردانیده باشد و در طول آن نقصان و در عرض آن زیادتی واقع

شده و آنرا تشنج رطب و امتلائی نیز گویند و این بغتةً واقع شود و علامات آن
علامات امتلا و غلبه بلغم بود و علاج آن همچون علاج فالج باشد و اگر
بسبب یبوستی باشد که اعصاب را عارض شود آنرا تشنج یابس گویند و
این نوع مشکل‌تر بود و سبب آن یبوست و استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا
حرکات عنیفه یا حمیات حاده و امراض کثیرة التحلیل بود و این نوع بتدریج
حاصل شود و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب
مجففه بود علاج آن ترطیب بدن کند با غذیه چرب از گوشت بره و بزغاله
و مرغ و ماهی تازه و حسو جو و حریره و شیر مثل آن و از اشربه
شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیار و کدو با نبات و شراب
رقیق صرف یا ممزوج مفید بود و نیلوفر و بنفشه و خطمی و خشخاش و
برگ چغندر و کاهو و کدو بجوشانند و در آن آب نشینند و در آن
عضو می ریزند و بعد از آن موم روغن از روغن بنفشه و موم
کتیرا در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و
اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه در شیر یا
از نبات حل کنند و بپاشانند و اگر بسبب قرحه عصب باشد علاج
آن خواهد آمد و بسبب کرم نیز حادث شود علاج آن قتل و اخراج
کرم بود **کزاز و تمدد** اما کزاز تشنجی بود که عضلات ترقوه را حادث شود

و تمدد تشنج عصب بود از جهت مبدا و از جهت خلاف چنانکه عضو هیچ طرف
حرکت نکند و علاج هر دو همچو علاج تشنج باشد **لقوه** مرضی بود که در
عضلات روی و چشم واقع شود و شقی از روی بجهتی غیر طبیعی منجذب
گردد و از هیئات خود بگردد و سبب آن یا تشنج یا استرخا آنچه از
تشنج بود علامت تمدد پوست پیشانی الناتی و قلت براق بود و از جانب صحیح
چشم بهم نتوان نهاد و علاج آن همچو علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود
علامت آن استرخا و ضعف حرکت ذهن و کدورت حواس خصوص حس
ذوق بود و جفن زیرین فرود آمده باشد و خنک نیز بستری شده
و نه پر ملغو آنست که تا هفت روز یا چهار روز معالجه نکنند و آب نخورند و
تا توانند چیزی نخورند چنانکه در فالج گفته شد و بعد از آن جلابی از زوفا
و افسنتین و بادرنگبویه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران
و دارچینی خورند و گوشت اسب و شتر بچه و کبک و تیهو مفید بود و
تنقیه بحب صبر و حقنهای حاده کنند و پوست بیخ کبر و ماء العسل بجوشانند و
و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و مرزنجوش و سعتر
و چند بیدستر بجوشانند و روی به بخار آن فرود آرند و کندر و مصطکی
و حلتیت بخایند و وج و فلفل و جوزبویا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن
گیرند **رعشه** علتیست که در اعضاء آلی ظاهر شود بسبب عجز قوه محرکه از

تحریک عضل با ثبات ان بر سبیل اتصال پس حرکات ارادی با ثبات
مستوی بحرکات غیرارادی مختلط شود و سبب این مرض سوء المزاج
بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب گردد و مشایخ و مدمن الخمر
را بسیار واقع شود و از شرب آب سرد بافراط و اعراض نفسانی بر حادث
شود آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن علامات غلبه بلغم
باشد و علاج هر روز جلابی از افسنتین و رازیانه و کلنکبین تناول کنند
و غذا نخوداب با فلفل و زعفران بگوشت آب و کبک و دراج خورند
و تنقیه بحب ایارج کنند و بعد از تنقیه روغن قسط و زنبق و نرگس در
مهره پشت بمالند و بحمام گرم رفتن و با قضاب نشستن نیز مفید بود
و نارجیل و مغز خرگوش نافع بود و آنچه از سوء المزاج ساذج بود
بسبب ملاقات مبردی داخلی یا خارجی بود علاج آن حلتیت با ماء
العسل یا کلنکبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال کنند و آنچه
از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن
گل و مورد و در لوب قوا که مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل
غضب و خجالت بود ازاله آن سبب باید کرد بهر حیله که باشد و اگر
بسبب گزیدن حشرات عارض شود شراب یا لنکو با تریاق تناول نمایند
و در ازاله سبب کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب یبوست بدن

بود بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل بافراط و این قسم کمتر باشد و
علاج آن ترطیب بدن بود بتناول شراب بنفشه و خشخاش و غذا بگوشت
با مغز بادام و اسفاناج و فروج فربه و حریره از نشاسته و روغن بادام
و نبات و نیز همین بروغن بنفشه بادام **اختلاج** جستن اندام باشد و
جستن ابرو و چشم و روی و لب مقدمه لقوه باشد و سبب آن
رطوبتی لزج باشد که حرارت غریزی آنرا تحلیل بریح و بخار کند و
بسبب غلظ از مسام زود بیرون نتواند شد قوت دافعه خواهد که آنرا
دفع کند پس میان ایشان مدافعتی حاصل شود و موجب اختلاج گردد
علاج آن تریاق اربعه با شراب یا لنکو تناول کنند و آن عضو را بروغن
قسط و ناردین بمالند و اگر اختلاج باشد تنقیه بحب ایارج که مسهل
بلغم باشد بکنند **خدر** آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و
آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده
باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلطی غلیظ و مانع نفوذ روح
نفسانی گردد پس اگر علامات غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و تقلیل غذا
و اگر علامات غلبه بلغم باشد تنقیه کنند و معالجات فالج استعمال
کنند و اگر بواسطه یبوست بود علامت آن همچون علامات تشنج یابسی
بود و علاج او همان باشد و اگر بسبب ضغط ورمی باشد یا سختی

عضو بایران نشستن علاج آن منع ضاغط بود و تقویت عضو **زکام و نزله**
عبارت از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید زکام گویند و
اگر بحلق و سینه فرود آید نزله گویند و سبب این مرض اگر سوء المزاج
حار بود که عارض دماغ گردد بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء
حاره حریفه علامت آن حمره و حرقت چشم و خارش بینی بود علاج
آن در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی بود و شراب بنفشه و
نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا شوربا ماش و مغز بادام و اسفاناج خورند
و از گوشت و شیرینی و مبخرات احتراز کنند و اگر علامات امتلا باشد
بقرص بنفشه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و
شیرخشت یا خیارشنبر هر یک ده درم و بعد از تنقیه استحمام کنند و روغن
بنفشه استنشاق کنند و اگر سیلان رطوبات متمادی شود سبوس و
سرکه یا صندل و گشنیز سد کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب
داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن تری منخرین و کلال حواس و
ثقل و کسل بود و بهوای گرم استراحت کنند علاج سر به اشیاء پشمین
و غیره گرم دارند و جلابی از بیخ مهک و پرسیاوشان و بابونه و
نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ یا مغز بادام خورند و اگر طبیعت
محتبس باشد سنا ح درم بنفشه نیلوفر پرسیاوشان بیخ مهک هر یک ده درم

شکوفه

سکر سرخ خیارشنبر از هر یک ده درم بپاشانند و شبت و بابونه و گاوزبان
و بیخ مهک و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند و سر به بخاران فرود آرند
و اگر در حمام نیز بر سر ریزد مفید بود و اگر آنچه از منخرین آید رقیق بود شونیز
و افیون بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و بر آتش نهند و اگر سیلان
رطوبات متمادی شود کندر و سندروس و کافه تبخیر کنند و در زکام
خواب متفرق نکنند و در پشت بار نخسبند تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس
دغدغه در حلق کنند تنحنح آنرا دفع کنند و سنگی گرم کنند و آب و سرکه بران
ریزند و بینی بران فرود آرند اما در نزله از حموضات و چیزهای شور و تیز اجتناب
کنند و جلاب از بنفشه مربی یا شراب بنفشه یا ترنجبین خورند و باقلا آب
با روغن بادام و حریره از نشاسته سپوس و نبات در روغن بادام و
تخم شاهسفرم مفید بود و اگر با آن سعال بود علاج آن کنند چنانچه گفته شود
در باب امراض صدر **باب دوم** در امراض چشم بر حافظ صحت عین واجب
است که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و باقلا و بادنجان و قدید
و گوشتها و طعامها شور و کامها احتراز کنند و چشم از هوای سرد و گرم و
دود و غبار نگه دارند و از ادمان کتابت و بی خوابی و گریه مجتنب باشند
و نظر در اشیاء براق نکنند و استحمام معتدل و تدهین سر بروغن بنفشه و
کدو کنند و کحل روشنایی و کحل الجواهر در چشم کنند احیانا **ضعف بصر** اگر بواسطه

غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر بود فصد کنند و شراب بنفشه و عناب تناول
کنند یا بنفشه و نیلوفر و عناب با ترنجبین جلاب زنند و غذا نخود ماش با مغز
بادام و اسفاناج خورند و شقیقه بقرص بنفشه کنند و توتیا غوره و کدو بکشند و
اگر از ماده بارد رطب بود علامت آن دمع و رمص بود بی حمرة و وجع و در
عقب خواب و اکل زیاده بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ فهک
و نبات تناول کنند و بعد از نضج شقیقه با ایارج فیقرا یا قرص بنفشه با ترید و
سقمونیا بریان کرده کنند و غرغره بماء العسل و رازیانه کنند و روشنائی
کبیر و باسلیقون در چشم کشند رمد ورمی حار بود که در ملتحمه حادث شود اگر
از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق و خاریدن چشم و ضربان صدغین
و کثرت تمدد و دمعه و رمص و ثقل باشد علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و اگر صفراوی
بود علامت آن شدت وجع و خاریدن بی دمعه و رمص باشد علاج آن
آب انارین با ترهندی یا نبات تناول کنند یا بنفشه و اجاص و عناب
و نبات بجلاب زنند و شقیقه بمطبوخ هلیله زرد کنند و قرص بنفشه تناول
کنند و اجاص و عناب جلاب زنند و در هر دو نوع شیر زنان و سفیده تخم
مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و ورد و بابونگ و گلاب و لعاب بزرقطونا
و مامیثا بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف ابیض و کافوری و افیون در

چشم کشند و اگر بلغمی باشد علامت آن انتفاخ چشم بود و کثرت رمص و دمعه
و التصاق جفن و ثقل اما حمرة نباشد علاج شقیقه دماغ بحبها و ایارجها و حقنهها
نرم کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صداع و بهوت چشم بود و
جفن برهم نیاید علاج شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا نخود
ماش با مغز بادام خورند و ضمادات و نطولات مرطبه استعمال کنند وردینج
رمدی عظیم بود که بیاض متورم شود و چشم نیک بر شود و اکثر و بیشتر
صبیان را عارض شود و علاج آن همچو علاج رمد باشد و حجامت نقره
در سال اول مفید بود و در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی و جماع احتراز
کنند طرفه نقطه خونست که در طبقه ملتحمه حادث شود و بسبب لطمه یا ضربه
یا حرکتی عنیفه یا شدیده حادث شود علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب
عناب و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و
قطره خون بال کبوتر یا بط با گل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند و
روغن گل و سفیده بیضه نیز شاید و در ابتدا مامیثا و گل ارمنی و فوفل در
حوالی چشم ضماد کنند و در انتها اکلیل الملک و بیخ فهک و دم الاخوین
و زعفران و زرده بیضه با روغن گل ضماد سازند و اگر طرفه بسبب مده
حادث شود از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند
و شقیقه بقرص بنفشه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله کنند و شیاف آبار بکشند صفت

آن سفیداج مغسول ده درم انزروت سه درم نشاسته کثیرا هر یک دو درم
افیون نیم درم سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت به آب می سایند
و می کشند **ظفره** زیادتی بود که از کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا به سیاهی
چشم رسد و علاج آن در ابتدا فصد قیفال باشد و تنقیه بحب ایاره و غاره
جالینوس کنند و از لبنیات و دسومات و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف
باسلیقون و قیصر و روشنایی در چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج
آن کشط باشد **سبل** پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر گردد و بتدریج
زاید شود و سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ علامت آن
حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از [illegible]
چراغ متاذی باشد علاج فصد ماق و عرق پیشانی کنند و احتراز از غبار و دود
و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین
و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام و بعد از نضج این مطبوخ
باشامند سنا گل سرخ بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم هلیله
سیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم تربد خراشیده بروغن
بادام چرب کرده دو درم خیارچنبر ترنجبین هر یک ده درم و سقمونیا
بریان کرده نیم دانگ بعد از آنکه فرو گیرند در سر مطبوخ ریزند و شیاف
احمر و شیاف ظفره و باسلیقون و دوسار [illegible] روشنایی در چشم کشند **[illegible]**

ثرب

شیاف قلقدر و سنج پنج درم زنگار دو درم نوشادر بوره زرنیخ مصعد هر یک
سه درم سحق کنند و شیاف سازند و وقت حاجت با آب رازیانه بسایند
و کشند و اگر بدین معالجات به نشود بمقراض لقط باید کرد والله اعلم **جرب عین**
خشونتی باشد که در باطن جفن حادث شود و با آن خارشتی بود علاج
فصد قیفال کنند و شیاف احمر و اخضر و روشنایی بکشند و اگر با جرب
رمد منضم شود ادویه حاده استعمال نکنند و تنقیه بمطبوخ هلیله با حب افتیمون
کنند و جفن باز گردانند و ماز و سحق کرده بر آن افشانند و زمانی بگذارند پس
بخواب روند و اگر مزمن شود و جفن غلیظ باشد سر با بداد و ب جفن
باز می گردانند و به نشکر حک می کنند تا خون از آن بیاید و ادویه حاده
بر آن افشانند و شیاف ابیض و شیاف آبار در چشم کشند **قروح عین**
سبب آن ماده تیز باشد و علامت آن وجع ناخس و ظهور بیاض باشد و
علاج آن فصد و حجامت کنند و تنقیه بحب بنفشه و ایاره کنند و شراب
بنفشه و عناب تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام خورد و اگر حرارتی
باشد کشکاب با شیره خشخاش خورد و شنج سوخته و ساذج کبود شسته
و بسایند و ذرور سازند **حرقت عین** سوزش چشم بسبب انصباب اخلاط
تیز یا ارتقای بخارات بود علاج اگر علامات امتلا ظاهر بود فصد کنند و
تلیین طبیعت و بعد از تنقیه این کحل بکشند فلفل دار فلفل هر یک د[illegible]

زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل چهار درم کافور دانگی بکوبند و استعمال
کنند و اگر علامات امتلا نباشد توتیا و غوره بکشند و کاسنی را بکوبند با
روغن گل ضماد کنند **نزول آب** عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه ریزد
و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه و سقطه که
عارض شود یا در عقب صداع مزمن حادث شود و علامت آن در ابتدا
تخیل مثل پشه و مگس و موی و دود و شعاعات مختلفه کند علاج هر روز جلابی از رازیانه
و بالنگو و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب و بعد از نضج تنقیه
دماغ بحب ایاره و حب قوقایا کنند و از اطعمه بارده و بقول و فواکه
و جماع و شراب محترز باشند و شیاف مرارات و باسلیقون در
ابتدا بکشند و این شیاف نیز مفید بود شحم الحنظل یکمثقال فرفیون
نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج یکدرم و نیم زهره بز ده درم همه را باهم
بسایند و بسایه خشک کنند و بعد از آن باب رازیانه یا سداب شیاف
سازند و خشک کنند و بوقت حاجت بگلاب بسایند و در چشم کشند
و آب چون مستحکم شود و منع ابصار کند آنرا بغیر از قدح علاج نباشد
جهر آن باشد که بروز نه بیند و سبب آن قلت روح باصره یا
رقت آن بود علاج ترطیب و تقویت دماغ کند با غذیه رطبه و تغلیظ خون
با غذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و از میوه‌ها انجیر و امرود مناسب بود و

برود حصرم در چشم کنند **عشا** آن بود که بشب نه بیند و سبب آن بخاری
غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و در روز
بواسطه حرکت و ضوء آفتاب آن بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل
شود علاج هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کهک و گلقند تناول کنند
و غذا نخوداب با مرغ جوان و کبک خورند و فلفل و زنجبیل و دارچینی
در آن کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و عطسه آرند بکندش
کندش و چند بیدستر و فلفل و بابونه و شبت و رازیانه و خشک بجوشانند
و سر بر بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند **صفت** آن مشک
و زعفران زهره کلنگ و زهره شبوط مساوی سحق کنند و باب رازیانه
شیاف سازند و در وقت حاجت باب بسایند و در چشم کشند
بیاض سفیدی باشد که در طبقه قرنیه حادث شود و اگر بعد از قرحه و
آبله بود علاج تنقیه دماغ بحب ایاره و حب بنفشه و ایاره جالینوس
کنند و زبان در آن سفیدی مالیدن در حمام و بعد از حمام مفید بود **ذرور**
زبد البحر انزروت نبات هر یک چهار درم بوره یکدرم سحق کرده
استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند **صفت** آن سکبینج
اشق انزروت هر یک چهار درم زبد البحر لوبیه نان هر یک هشت درم
زنجار نمک اندرانی هر یک درمی کوفته و سحق کرده باب رازیانه یکجا

شیاف سازند و در وقت حاجت وج بکوبند و شیاف را در آن حل
کرده در چشم کشند و جیبان را بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و رمد جفن
مواد بچشم حادث شود و بسبب عدم تحلل متمکن شود و آن را بدین علاج
کنند **صفت** آن کنند انزروت صبر دم الاخوین کحل اقلیمیا قصه مساوی
بکوبند و با آب رازیانه شیاف سازند **سلاق** آنست که جفن غلیظ و سرخ
شود بواسطه ماده غلیظ اکاله که بدان ریزد و باشد که مژه ریخته شود
و بیشتر از رمد حادث گردد علاج اول تنقیه دماغ کنند از خلطی که
غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس بگلاب و آب تورک بکوبند
تا مهرا شود و ضماد سازند با سفیده بیضه و روغن گل بهم بزنند و
بر آن نهند و آنچه مزمن باشد فصد عرق پیشانی و حجامت نقره باید
کرد و نحاس سوخته نیم درم و زاج سه درم زعفران و فلفل هر یک درمی
بسایند و بشراب بسرشند و ضماد سازند **شرناق** شحمی زاید بود که در
جفن اعلا حادث شود علاج او آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک و
ریزه در آن ریزند و خرقه بسرکه تر کنند و بر آن نهند تا بقیتی که باشد
بگدازد بعد از آن با دویه ملصقه علاج کنند **برده** رطوبتی بود که در
باطن جلد متحجر شود آن را با انزروت و صمغ بطم و سرکه طلا کنند و اگر
مفید نباشد شق کنند و بیرون آرند **شعر منقلب** این مرض بسبب رطوبتی

که در اشفار و اجفان متعفن شود حادث گردد علاج اولا تنقیه بدن و دماغ
بحب ایارج و قوقایا کنند و موی را که باژگونه شده باشد برکنند
و بشیر انجیر و خون صفدع یا خون قراد شیر یا قراد سگ موضع اشفار را
طلا کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر و جند بید ستر نیز مفید بود یا موی
برکنند و به سوزنی گرم کرده موضع موی را داغ کنند و اگر یک موی یا دو
موی بیش نباشد با موهای دیگر بچسبانند یا سوزنی باریک فرو برند و
آن موی در سوراخ سوزن کشند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر
موی بسیار بود علاج بهتر از تشمیر نیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست
جفن بچینند و بعد از آن بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی بآن
طرف خارج آید و بعد از آن صدف سوخته و مصطکی و قطران و دارچینی
بسایند و در چشم کشند و شیاف اخضر و باسلیقون و روشنایی مفید
بود **انتثار اشفار** ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در اشفار جمع
شود و علامت آن حمره و صلابت جفن باشد علاج تنقیه دماغ کنند
و بعد از آن تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و اغذیه مرطبه مثل نخود ماش
و اسفاناج و کدو خورند و اگر انتثار بعد از امراض حاده و استفراغ
بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید کرد و بجز ارمنی اکتحال مناسب بود
دوایی که منبت اشفار بود بیخ نی و شیح و استه خرما دود کنند هر یک

دو درم سنبل حب عبان هر یک درمی جگر لازورد چهار درم نخی کنند و بمیل
در اشفار می کشند **فصل اشفار** جانوری بود که از رطوبت عفنه در اشفار
حادث شود علاج تنقیه دماغ کنند بحب ایاره و قوقایا و اجفان را
باب نمک بشویند و روغن استه زرد الوی تلخ در آن بمالند و صبر و
مو برنج طلا کنند یا بوره و شب یمانی یا زیبق مقتول با حنا و نمک و از امتلا
و غذای شب احتراز کنند و استحمام در حالت خلو معده مفید باشد **خیالات**
اشکال و الوان مختلف باشد که احساس کنند و شاید که آن بسبب فتوح
حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس کند علامت این سلامت و
قوت ابصار بود و تدبیر آن با غذیه غلیظه کنند و گاه بود که تخیل اسطوانه
از دود کنند که از پیش چشم برآید و سبب آن خلطی سوداوی بود که در
شریان حادث شود علاج آن تنقیه دماغ بود بحب ایاره و بعد از آن
تناول اطریفل صغیر بود و اگر تخیل کنند در حالت عطسه یا لیدن چشم که
خیرهای سفید از زیر بالا بر می آید یا از بالا بزیر می آید و دلالت بر امتلاء
معده و حوالی همین کند علاج تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ بحب
و حب ایاره و بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر **حول** گردیدن
چشم اگر خلقی بود علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود بسبب تشنجی بود که در
اغشیه دماغ حادث شود و طبقه صلب را جذب کند و ان اگر بواسطه

یبوست باشد که از استفراغ مفرط یا مقاسات امراض حاده و
شدیده حادث شود علامت آن تقدم سبب بود و علامات تشنج یابس
و علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا بنو ماش و شیره
مغز بادام و اسفاناج و کدو خورند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر
سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و
اگر از امتلاء اغشیه دماغ بود علامت آن تشنج امتلائی بود علاج
تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و روغن بابونه و شبت و نرگس بر سر مالند
و اگر در طفولیت از هیئت شیر دادن و خوابانیدن واقع شود تکلیف
طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند و از ادویه مبخره و مجففه احتراز کنند
و پرده بر چشم آویزند که برابر جبین او سوراخی چنان کرده باشند
که او را نظر راست باید کرد تا باز بحال خود رود **باب سیم** در امراض
گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و مبخرات و باد سرد
و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و برق و رعد اجتناب نماید و احیانا
روغن نسرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی نشف کنند
و چرک از گوش پاک کنند تا جمع نگردد که منجر شود و هر سال تنقیه دماغ
بحبوب و ایارجات مناسب بود **وجع اذن** اگر از غلبه دم بود
و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و

ترنجبین تناول کنند و تنقیهٔ دماغ بمطبوخ هلیله با فواکه کنند و آب لوزک و شیر
زنان و روغن گل و آب کدو و آب خیار و آب غوره و خل خمر در گوش
چکانند و اطراف گوش بصندلین و گلاب و آب کشنیز و کاهو و بید
و لبنان افزود طلا کنند و اگر علامات غلبهٔ صفرا ظاهر بود استعمال
مبردات مذکوره کنند و اگر وجع بغایت سخت باشد حب افیون در روغن
گل بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات بلغم
ظاهر بود تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و غرغره بسکنجبین عنصلی و ورد
قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب
و مرزنجوش نیز شاید و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو بخورند و اگر
علامات سودا ظاهر شود تنقیه بحب افتیمون و اسطوخودوس کنند و روغن
نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر دوشند و اگر این
وجع بثره یا ورمی باشد علامت آن تب و ثقل سر و پیشانی و قلق و
اضطراب و سیلان دمع بود علاج فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر
و عناب تناول کنند و غذا کشکاب با شیرهٔ خشخاش خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن یا ترنجبین و شیرخشت
کنند و شیاف ابیض بشیر دختران بسایند و در گوش چکانند
و روباه ترنک و صندل و آب کشنیز در حوالی گوش بمالند و نیلوفر

و بنفشه

و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک پنج درم و آرد جو و آرد باقلا هر یک ده درم
باهم بسایند و با آب روباه ترنک و کشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند
و اگر بتحلیل نرود و علامات جمع شدن مده و قیح ظاهر شود لعاب حلبه
و بزرک و مرزنک و شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر
شود و بعد از آن فتیله از کتان بعسل و انزروت بیالایند و در گوش نهند
تا ماده پاک شود و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود
علامت این احساس حرکت و خارش بود آب درمنه و مرزنجوش یا
آب ورق شفتالو یا بوره و سرکه یا آب شحم الحنظل تر در گوش چکانند
بعد از آن فتیله از پشم به پیچند و در گوش گذارند و بگردانند و سعی کنند
که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظه باشد که بشرکت معده
بود علامت آن غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج تنقیهٔ معده
بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاره در گوش چکانند
و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع بود علاج
تنقیهٔ دماغ کنند بحب ایارج و اکلیل الملک و ورق غار و زنجبیل
و مرزنجوش بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و ثفل آن ضماد کنند
و اگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد
به سر رسیده روغن مرزنجوش و بابونه در گوش چکانند و سر گرم دارند

گوش به بخار شلغم پخته و خردل و بابونه و خشخاش فرود آرند **صمم** گرانی گوش
اگر مولودی یا در پیری بود یا بسبب ضربه و سقطه بود که موجب تهتک
عصبه مفروشه شود علاج پذیر نباشد و اگر از غلبه صفرا بود چنانکه در حمیات
حاده حادث می شود علاج هر روز شراب بنفشه یا بنفشه مربی با ترنجبین
جلاب سازند یا عناب ده عدد و اجاص ده عدد و بنفشه سه درم و
ترنجبین ده درم و غذا تمر هندی یا آلوچه خورند و اگر تب باشد جو آب
و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نیم دانگ سقمونیا
بریان کرده و روغن گل در گوش چکانند و اگر سبب غلبه بلغم بود
علامت آن ثقل سر و بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج هر روز
جلابی از افتیمون و پنج مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با
شیره چکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و
روغن منفرز و الوی تلخ و بادام تلخ و سداب در گوش چکانند
یا زهره کلنگ و آب مرزنجوش و شحم حنظل با پنجه و خردل بکوبند و فتیله
سازند و در گوش نهند و اگر سبب یبوست دماغ باشد علامت
آن باریک شدن روی و بینی و غور چشمها باشد و این نوع بعد از
سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود و علاج آن ترطیب دماغ بود
بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیه مرطبه مثل نخود ماش و کدو و گوشت

بزغاله

بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع
وسخ بود و آن را برابر آفتاب بتوان دید علاج او آنست که با آلتی که او را
این کار است پاک کنند و بعد از ان روغن بادام و شیر زنان بچکانند
یا شب روغن در آن چکانند و بامدادان بحمام روند و گوش
بر آب گرم نهند تا بیرون آید **طنین و دوی** آواز گوش آنچه باریک و حاد
بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر سبب
ریحی غلیظ باشد علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود
و گاهی اشتداد کند و اگر بسبب فضلاتی بود که بگوش ریزد بواسطه
امتلاء دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود علاج جلابی از
از زیانه
پنج مهک و انیسون و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و دارچینی
و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن و چیزی در گوش
چکانند یا آب ترب و شونیز و جندبیدستر بچکانند و بابونه و
شبت و اکلیل الملک و نرجس و ورق غار و ترب و مرزنجوش و
برگ سف بجوشانند و گوش به بخار آن بدارند و مداومت حمام مفید
بود و آنرا که از امتلاء دماغ بود اول تنقیه بحب ایارج و اسطوخودوس
باید کرد و بعد از ان استعمال قطورات و بخورات و اگر سبب یبوست
و خلو بدن باشد علامت او آنست که در گرسنگی زاید شود و در سیری

ساکن کردد علاج ان ترطیب دماغ بود بادمان حمام وشاول اغذیه مرطبه و
مالیدن شیر زنان وروغن بنفشه بر سر واکر بسبب ضعف بود چنانکه
نادر اواقع می شود تقویت کند بشراب حماض ولیمو وسیب وآب به کوفته
مطیب واستعمال مشمومات معتدله **شبانی** که دوی ثقل کوش زایل
کند شحم الحنظل یکدرم بوره یدان نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج از
هریک درمی ونیم عصاره افسنتین قسط مر فربیون هریک دانکی کوفته
وبیخته بزهره کاو بسرشند وشیاف سازند وبوقت احتیاج مقدار عدسی
با روغن بادام تلخ بسایند ودر کوش چکانند **قروح اذن** اکر کوبا باشد
شیاف مامیثا با سرکه یا آب غوره وعسل در کوش چکانند یا مرهم اسفیداج
یا باسلیقون استعمال کنند وانچه مزمن باشد قطران بچکانند **دخول**
هوام وآب اکر جنبنده در کوش رود علامت ان احساس حرکت بود علاج آب
ورق شفتالو یا صبر باب کرم حل کرده یا آب پودنه وکبر وافسنتین و
شبح وفتیل وقسط در کوش چکانند تا بمیرد وسعی کنند که بیرون آرند
بعطسه آوردن یا بالات مخصوصه و اکر آب در کوش رود علامت آن
آنست که بعد از حمام وشنا کردن حادث شود وبا آن وجعی باشد
پس اکر بتحریک سر وبرجستن بیرون نیاید چوب شبت یا رزیانه
یا چوبی که ازان حصیر کنند در کوش باید کرد وطرفی که بیرون باشد دو باره

پنبه بران بپیچند وبروغن چرب کنند وبرافروزند تا آب بیرون آید
یا فتیله از ابریشم یا پنبه بر سر چوبی کنند وکرم کرده در کوش می کردانند
تا آب برچیند واکر آب کرم در کوش رفته باشد روغن کل با سرکه
کرم کنند ودر کوش چکانند **انفجار دم** اکر خون بطریق بحران از کوش
روان شود حبس نباید کرد مکر وقتی که ضعف آورد واکر بسبب انفتاح عرقی بود
یا از صدمه یا ضربه بود مازو واندکی کافور در سرکه بجوشانند ودر کوش
چکانند یا آب لسان الحمل یا مامیثا یا اقاقیا یا آب انار جوشانیده یا آب
کندنا وسرکه واندکی کافور **حکه اذن** اکر کوش خارد آب افسنتین یا
روغن کل یا افسنتین در سرکه بجوشانند ودر کوش چکانند **باب**
چهارم در امراض بینی **خشم** بطلان یا نقصان قوت شم باشد
وسبب آن خلطی غلیظ باشد که در بطن مقدم دماغ متمکن بود علاج
هر بابدرد حبابی از افتیمون وبیخ بهک وکلقند شاول کنند وغذا
نخود آب با شیره خشخاش دانه وبعد از نضج تنقیه بحب ایارج وحب
قوقایا کنند وبعد از تنقیه استعمال عطریات کنند مثل کندش وفلفل و
شونیز ومشک واکر در سرکه بجوشانند ودر شیشه کنند ودر بینی کشند
بعد از انکه دهن پر آب کرم کرده باشند مفید باشد واکر از
اینها وجعی وقرحه حادث شود روغن بنفشه استنشاق کنند وشونیز

کوفته بر آب مرزنجوش و فودنه خشم را نافع بود. **نتن انف** بسبب عفونت
اخلاطی بود که در مصفاه جمع شده باشد علاج او یا تنقیه دماغ کنند
بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل غرغره کنند و فودنه و بادروج بکوبند و
در بینی دمند و پودنه و بول شتر نیز مفید باشد و بهتران بود که بول
خر و شراب ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند
و با آب پودنه یا مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند. **قروح انف**
اگر ریش تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال
مرهم اسفیداج کنند **و** اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند
و فتیله را بموم روغن از روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب
بهدانه آلوده کنند و در بینی نهند و از گوشت و شیرینی و مسخنات احتراز
نمایند و اگر قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند و خربق سفید و فلفل بکوبند
و در بینی دمند. **بواسیر انف** گوشتی زاید بود که بر منخرین بروید و منفذ را
تنگ کند علاج فصد و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و هلیله و
استعمال مرهم زنگار کنند یا پوست انار ترش بسایند و با آب بسرشند
و فتیله سازند و در بینی نهند یا زاغ دو درم زنگار نیم درم سحق کنند و
فتیله در آن آلوده کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع کنند. **جفاف
انف** خشکی بینی که در حمیات حادث شود بسبب یبوست بود که بر دماغ

غالب شود یا خلطی لزج که بواسطه حرارت خشک شود و این بدانکه احیانا
دفع شود علاج ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و
مسخنات احتراز کنند. **رعاف** اگر خون از بینی بسبب بحران بود در روز باحورا
قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت
خون آید علامت آن آنست که اندک اندک آید و تنک بود علاج شربت
بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق
آب گشنیز کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند و عصاره بادروج
و گشنیز با اندکی کافور در بینی کشند و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله
بمداد کنند و بمازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده
بمالایند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ و لب و صدف و شاخ گاو کوهی
و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید بود و اگر رعاف بسبب غلبه خون
باشد علامت او آنست که غلبه آید و غلیظ بود علاج فصد قیفال کنند
و محجمه بر دوش و مراق نهند و فتیله بغبار آسیا و خون سیاوشان و
سیانی آلوده کنند و در بینی نهند و گل ارمنی و عدس و ورق گل و صندل و گلنار
و اوراق آلو و بید و خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند و
با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت و قلقطار محرق بکحل خر فتیله سازند
و در بینی نهند و بازو و جنبه ندوا بیض را می کشند **فتیله** افیون و اندکی عنبر

است یا گلنار عفص هر یک نیم درم کوبند و با آب سرگین خر لبرشند و بنج عنکبوت
بالا میرند و در بینی نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید
بر طحال و صندل و گلاب و آب کاسنی بر کبد طلا کنند **باب پنجم** در امراض
دهان و لب و زبان از آن جمله **قلاع** است و آن بثراتی بود که در دهن پیدا
شود و منتشر گردد و اگر دموی باشد علامت آن حمرة و حرارت و برآمدن
آن بود علاج فصد قیفال کنند یا چهار رگ و آب انار مین با ترنجبین و نبات
تناول کنند و غذا مزوره ماش و مغز بادام یا آلو کیلی یا تمر هندی خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و دهن را هر روز بسرکه و گلاب
بشویند و گشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و عدس و فوفل و طباشیر مساوی
بکوبند و در دهن افشانند یا گلنار و سماق و گل سرخ و نشاسته و تخم [illegible]
و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم و کافور نیم دانگ
سحق کنند و در دهن زنند و بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر
قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت
عطش و وجع علاج گلقند و رازیانه و بیخ کهک جلاب سازند و تنقیه
بحب صبر و ایارج و مطبوخ زبه کنند و عاقرقرحا و مامیران و تخم ترب
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند یا ورق زیتون و برنجاسف و
مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و مضمضه کنند و اگر از ماده سودا بود

علامت

علامت آن سواد لسان و لذع و جفاف آن و عدم لعاب بود و علاج
تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و مغز ساق و بهبط و روغن بنفشه
باهم بیامیزند و بر زبان و دهن بمالند و در ابتدا مرض گلنار و سماق و
مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر بابونه و شبت
و بابونه و اکلیل الملک و اگر این بثرات متعفن شود و از آن قی حادث
شود اهل و جوز سرو و فودنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه
کنند و زاج سفید و زرد و فودنه و گلنار و ورق گل و سماق و شب یمانی
سحق کنند و بدان افشانند **بخر** کند دهن اگر از حرارت معده
باشد علامت او آن بود که چون اطعمه بارده تناول کنند ساکن
شود و در خلو معده زاید بود علاج آب انار مین با تمر هندی یا نبات
و ترنجبین با آب خیار کدو یا سکنجبین یا نقوع فواکه تناول کنند و
غذا سماق یا انار یا غوره خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه
زردالو و شفتالو و امرود و خیار کدو مفید بود **حب** نافع سعد اذخر
سنبل عود گلنار صندل سفید پوست ترنج رامک قاقله منقی و
بکوبند و بگلاب و نبات لبرشند و حب سازند بمقدار نخودی و در
دهن گیرند و اگر بسبب بلغمی باشد که در معده متعفن شده علامت
آن کثرت بزاق و بی طعمی دهن بود و در خلاء و امتلا یکسان باشد علاج

در هفته دو بار قی کنند بطبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و اندکی عسل و نمک
بعد از آن گلقند ور زیانه بخورند یا سکنجبین لعق کنند و اگر احتیاج باشد
بحب صبر یا مطبوخ تربد تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات اجتناب
نمایند و احیانا اطریفل کبیر یا صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند و مصطکی
و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل
سرشته حب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن
دندان باشد فصد چهار رگ یا قیفال کنند و عناب و اجاص و تمر
هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند
و به قرص بنفشه و مطبوخ هلیله تلیین کنند و مورد و مازو و گلاب در
سرکه بجوشانند و دهان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل و گلنار و گل
سرخ و سعد و کزمازج و درامک و مصطکی و عود و قرنفل و هلیله زرد
و فوفل و شکر هریک پنج درم و مشک و کافور هریک دانگی بکوبند
و در بن دندان می ریزند و اگر بسبب تاکل اسنان بود علاج
آن کنند **اکله** همچون قلاع باشد اما فساد او بیشتر و انتشار او زود
تر بود و او را رایحه باشد علاج آن فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون
بود و مضمضه بسرکه و آب غوره کنند و باقی علاج همچون علاج قلاع
بود **سیلان لعاب** رفتن آب دهن در خواب یا غیر خواب اگر از حرارت

تا زاید نشود و بعد از آن
قلدفرون یا اقاقیا استعمال
کنند

و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده بیشتر
باشد علاج شراب به و ریباس تناول کنند و بآب ورق سیب و به مضمضه
کنند و کاشنی شسته با نمک بخورند و اگر علامات غلبه خون ظاهر بود
علامات آن علامات غلبه بلغم باشد علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل
و گلقند ور زیانه و گوارش مصطکی و عود تناول کنند و قلیا و اغذیه
که در آن رطوبتی چندان نباشد با توابل خورند و نان و عسل نیز مفید بود
و از فواکه رطبه و بقول با بده احتراز کنند و لعاب که از دهن جریان
ابد اقاقیا بسایند و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب
بیشتر بود آن دلیل کرم بود و علاج او گفته شود در امراض امعا **اورام**
لسان ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمره و حرقت و سیلان
و قلت لعاب بود علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا نقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت با حقنهای نرم و اگر صفراوی بود
علامت آن وجع شدید و لهیب و عطش و صفرت لون بود علاج آب
بنفشه و عناب تناول کنند و آب انارین یا ترنجبین و آب خیار
کدو یا سکنجبین و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا پنج درم
اجاص هشت عدد عناب ده عدد سپستان هشت عدد بنفشه چهار
درم نیلوفر و تخم کاسنی هریک سه درم پوست هلیله زرد هفت درم

سیب و
فصد کنند و اگر بسبب
برودت و رطوبت
بود هم

ورق گل و ورد و باد رنگ هر یک پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم
مغز خیار چنبر پانزده درم **حقنه** سنا هفت درم بنفشه تخم کاسنی هر یک
سه درم عناب ده عدد سپستان سی عدد سپوس خطمی جو مقشر نیم کوفته
هر یک کفی ورق چغندر دسته خیار چنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن
کنجد و انگابه هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم و در هر دو قسم
مضمضه باب سماق و توت و انار مناسب بود یا عناب ده عدد و عدس
و ورد و باد رنگ هر یک پنج درم بجوشانند و با آب گشنیز و شراب توت
بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض
زبان و قلت عطش بود علاج هر روز جلابی از سداب یا نعنع و پیچ مهک و
گلقند تناول کنند و تنقیه بحب ایارج و حقنهای حاده کنند و سپند و بابونه
و زرک در ماء العسل بجوشانند و مضمضه کنند با سعتر و فودنج و انجیر بجوشانند
و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت
لعاب علاج تنقیه بحب و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بشیر فودنیر
تر با روغن بنفشه و کدو و با لعاب بزرک و حلبه و آب انجیر کنند و
به لعاب و روغن سوسن در زبان بمالند و اگر ورم بسبب زهر باشد
علاج آن کنند **ثقل و استرخاء لسان** اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه با آب عوره و فقاح اذخر و اگر

بسبب فالجی باشد که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان
سست بود و تکلم دشوار گردد و لعاب فرود آید و تعتعه حادث شود
علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایارج و قوقایا و ایارج لوغاذیا و
مضمضه بوج در سرکه عنصل جوشانیده با کبر و خردل و سعتر و عاقرقرحا
در آب جوشانیده و صبحی چون در سخن گوید زبان او بعسل و نمک
بمالند **بطلان ذوق** گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد
چنانچه احساس هیچ طعم نکند و آن بسبب فضلات رطوبی باشد که
بعصبهای زبان و خشک ریزد علاج آن تنقیه دماغ باشد بایارج
فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بسرکه و خردل و مویزج و عاقرقرحا
و گاه باشد که حس ذوق فاسد شود چنانکه طعم دهن مجموع طعمها
تلخ احساس کند و این دلالت بر غلبه صفرا کند یا شیرین احساس
کند دلالت بر غلبه دم یا بلغم حلو کند یا شور یا ترش احساس کند دلالت
بر بلغم کند علاج آن تنقیه بدن از آن اخلاط و غرغره بچیزهای مناسب
جفاف لسان اگر خشکی زبان بسبب حرارت و یبوست بود لعاب بهدانه
و بهدانه بمالند و مضمضه باب تورک و خیار کدو و خیار کنند و اگر
بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین لعق کنند و گاه باشد که لثات
حدیقه زبان و خاک منقشر شود چنانکه اگر چون بحرقه بمالند از آن پوستی سفید

لنک همچون پوست پاره جدا شود و با آن هیچ الم نباشد و علاج آن فصد و
تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود و مضمضه بسرکه که در آن مورد و گل و کلنار
جوشانیده باشند بکنند **تشقق لسان** علاج ترکیدن زبان آنست که بکو
به دانه و کثیرا در دهن گیرند و اغذیه لزجه مثل پاچه و هریسه خورند
و هر شب مقعد را بروغن بنفشه چرب کنند **اورام شفه** علاج آن فصد
قیفال و چهار رگ بود و تناول شراب بنفشه و عناب و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا بهلیله و روباه تربک و فوفل و کلنار و ورق گل و جو
سرد بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب و گوشت و شیرینی
اجتناب نمایند **قروح و بثور شفه** علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت
و مرهم اسفیداج بر آن نهند یا مرداسنگ و مازو بکوبند و با موم
روغن بیامیزند و بنهند **بواسیر شفه** آنست که لب ستبر شود و در میان
شق ظاهر شود و گاه بود که بر آن بثرات همچون توت پیدا شود علاج
آن آنست که فصد کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ افتیمون و ضمادات محلله
استعمال کنند و آنچه رنگ او بسیاهی زند نیشتر بزنند تا خون بیاید
و نمک بمالند و بعد از آن محللات یا قابضات طلا کنند **انشقاق شفه**
لب ترکیده را بلعاب کثیرا و به دانه و بنکو طلا کنند و کفی که از
خیار ظاهر می شود چون قطع کنند درین باب مفید بود و روغن بنفشه

و به بط گرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته با آن بیامیزند و طلا کنند و
پوست تنک که بر بیضه کشیده است بر آن نهند **باب ششم** در
امراض اسنان و لثه بر حافظ صحت اسنان لازم است که از
طعام و شراب در معده اجتناب نماید و از کثرت قی و خایندن چیزهای
دوسنده مثل حلوای کلاشکن و قرص سکنجبین احتراز کنند و
همچنین آب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهای سخت و ترش و از کنه
احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدندان نشکنند و استعمال
مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک و زیتون است و در وقت
خواب احیانا روغن گل یا ناردین بحسب مزاج در دندان بمالند
و گاه گاه بعسل و نمک دندان بمالند **ورم لثه** بسبب ماده حار باشد
و علامت آن حمره و لهیب و ضربان بود علاج فصد قیفال و چهار رگ
کنند و شراب بنفشه و عناب و حماض با شراب اجاص یا آب [illegible]
یا نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا تمر هندی یا آلوی کیل خورند و
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بهلیله کنند و بسرکه و گلاب و آب سماق
مضمضه کنند و کلنار و جوز سرو و پوست انار ترش و طباشیر و ورق گل
و طراثیث و فوفل بهتا وی بکوبند و بر لثات بریزند و از گوشت و شیرینی
احتراز کنند و با انار مرو و امرود و زردالو و سیب و شفتالو تنقل کنند

سرطـ

١٨٤ **قروح لثه** علاج آن همچون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود فلنفیون بر آن ریزند
تا گوشت فاسد زایل شود و لثه را بنمک بمالند پس گلنار و مازو و سماق
و جوز سرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناصور گردد و به
نشود داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یمانی سوزانند و سرکه بدان
زنند و یک درم از آن با دو درم نمک و سه درم تخم گل بکوبند و بدان ریزند
و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان
و بیخ [illegible] بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند و بر آن نهند **وجع اسنان**
اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود و
بملاقات اشیاء بارده ساکن شود علاج فصد قیفال و چهار رگ و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا اهلیله و شراب عناب و تمر هندی و نبات خورند
و غذا حموضات یا بنوماش یا مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی
احتراز کنند و سرکه و گلاب در دهن نگه دارند و اگر وجع بنهایت بود
اندکی کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و گشنیز و
تورک بگیرند و با حب افیون مضمضه کنند و اگر وجع از سوء المزاج بارد
باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون وجع بملاقات چیزهای
گرم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند و غذا نخود آب با دارچینی و
سعتر و فودنه خورند و تنقیه دماغ بحب ایاره و مطبوخ [illegible] و عاقرقرحا بخایند

دگر نسخه ۲

کبر

١٨٤ کبر و زوفا در سرکه بجوشانند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیرها
ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع کنند و اگر خواهند که بی کلبتین قلع
کنند زنجبیل که بسرکه پرورده باشند بر آن دندان نهند یا [illegible]
شیر انجیر با موم بهم بیامیزند و بر آن نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه
بر آن ریزند و چهل روز در سرگین اسب پنهان کنند و بعد از آن پاره از آن
عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحری بر آن نهند که بریزد یا منقلع شود
اما باید که استعمال این ادویه چنان کنند که ضرر آن بدندانهای دیگر
نرسد و اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت آن آنست که
بعد از اغذیه غلیظه و امتلاء معده زاید شود علاج تنقیه معده بقی کنند
و اطریفل و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلاء و غذاء شب
احتراز نمایند و اگر بسبب کرم باشد که در دندان متولد شود دندان را بخار
سیر ۲ و پیه بز بدهند که کرم بیرون آید **سقوط و تحرک اسنان** اگر بسبب کبر
سن باشد علاج پذیر نباشد و اگر بسبب رطوبتی بود که لثه را سست
کرده باشد گلنار و سماق و ورق گل و جفت و بلوط و شب یمانی و
سعد و طراثیث و فوفل و کزمازج و صندل و رامک و هلیله زرد و دانه مورد
مجموع یا بعضی بکوبند و شب در بن دندان ریزند و بامداد آن بعسل و
سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه

۲
تخم گندنا و تخم پیاز
مراد آن کنند ضرس ضرسی [illegible]
که عارض دندان شود و اگر
بسبب ضعف جرمهای ریشه
[illegible] علاج آن تجفیف
دندان بود و خاییدن [illegible]
سعتر و [illegible] و عسل
و [illegible] آن [illegible] کرد
و مغز بادام شیرین و اگر
بسبب بلغم قابض
یا سودا باشد

کند **آکله و نقص اسنان** و پوسیده شدن و ریزیدن دندان یا بسبب ورمی باشد
که در آن متعفن شود یا بسبب رطوبت اسنان و یا استیلاء پوست بود
علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و کلنار و سورد و ثمر حانی
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شکر و مصطکی بکوبند و بر آن
نهند و علاج قسم دوم ترطیب دماغ بود تنبه همین و تناول تغذیه مرطبه
لعاب بهکو و شیر خر و روغن بنفشه با سفیده تخم مرغ بزنند و بر آن
نهند **تغییر لون اسنان** اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب ماده ردیه
که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر و درازیانه بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضه شتر مرغ
مجموع سوخته با زبد البحر هر یک سه درم و سنباده نیم درم بسایند
و در دندان بمالند و مضمضه بسرکه و روباه ترباک کنند **حفر اسنان**
جسمی باشد شبیه سفال که در بن دندان منحجر شود و آن بسبب بخارات
معده باشد علاج تنقیه معده لقی کنند و تمکین طبعت بمطبوخ فواکه با
هلیله و بجلیات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک می مالند و
مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد با آهن از دندان جدا کنند **حکه اسنان**
خارش بن دندان بسبب ابهای مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث
میشود علاج آن تورک با شیره تخم آن یا آب خیار کدو و سکنجبین با آب انار

وکلنار ۲

نارنج

نارنج تناول کنند و نخود ماش با مرغ و نیم خاله خورند یا جلابی از عناب و آجاص
و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و بسرکه
و گلاب و سکنجبین عنصل مضمضه کنند **حرو اسنان** آنست که در خواب
دندان سایند و اگر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود علاج
تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و گردن بر روغن زنبق و خیری چرب کنند
و گلقند و درازیانه و شراب با لنگو تناول کنند اما صبیان را تعرض
نباید شد **رفتن آب دندان** چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتواند
کرد و تحمل چیزهای گرم و سرد نباشد و آن بسبب برودت دماغ باشد
علاج گلقند و درازیانه تناول کنند یا جلابی از درازیانه و بیخ فهک و
گلنگبین خورند و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و مغز جو با زرده بیضه با
عنصل بریان کنند و بر دندان نهند و حب الغار و شب و زراوند
بکوبند و در دندان بمالند و گاه باشد که بسبب حرارت باشد و
علامت او آنست که بلمس دندان و لثه بغایت گرم بود و گوشتهای
بن دندان سرخ بود علاج او آنست که دندان بروغن گل و پیه مرغ
و صندل و اندک کافور بمالند و قطعه الحمقا بخایند **باب هفتم**
در امراض حلق از آن جمله **خناق** مرضی باشد که مانع تنفس و بلع شود و
سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد اگر ورم صفراوی

باشد علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهن و بی خوابی بود و
اگر دموی باشد علامت آن حمرهٔ روی و زبان و لهیب و ضربان باشد
و امتلاء بدن و حلاوت دهن بود علاج هر دو نوع فصد قیفال و حجامت
ساق و میان شانه باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول
کنند یا عناب و آجاص و بنفشه و ترنجبین و نبات بجلاب سازند و
غذا جو آب با نیلوفر و عناب خورند و غرغره بلعاب دروبه (?) و رب
توت و تخم کاسنی و آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
کنند یا بدین حقنه سنا هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم آلوی
گیلی و سیاه هر یک پانزده عدد سپستان هشت عدد عناب ده عدد
تخم کاسنی سه درم خطمی و سپوس هر یک کفی ورق چغندر دسته چهار
چنبر هشت درم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد دا بگانه (?) هر یک ده
درم نمک نیم درم و پای شوره بآب گرم و سپوس و خطمی و بنفشه
کنند و خون سخاناة (?) در حلق چکانند و ریسمان که بدان حلق افعی گرفته
باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت وجع
و تهبج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج جلابی از
بیخ کرفس و کاوزبان و رازیانه و نبات تناول نمایند و نخود آب
با مغز بادام و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند و غرغره بآب کامه

عسل بکنند یا انجیر و تخم ترب و مویزج در سکنجبین عسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند یا سکنجبین عنصلی با رب ترب غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت
آن صلابت ورم و قلت لعاب و کمودت لون بود علاج فصد باسلیق
و حجامت ساق کنند و غرغره بشیر و انجیر و مرو و زنگ (?) کنند و جلاب و
غذا چنانکه گذشت در بلغمی و پای شوره تکرار کنند و استعمال این حقنه
نافع بود سنا هفت درم رازیانه مرزنجوش بیخ کرفس هر یک سه درم
بابونه و شبت و حلبه و اکلیل الملک هر یک ده درم قنطوریون باریک تربد هر یک
دو درم عناب ده عدد سپستان هشت عدد انجیر ده عدد مویز طائفی
دانه بیرون آورده ده درم خیارچنبر پانزده درم الکامه روغن شبت
هر یک ده درم بوره نیم درم شحم الحنظل دانگی ذبحه ورمی حار باشد
که در طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلاء و غلبه خون و تناول گوشت
و شراب و شیرینی بسیار و علامت او آنست که از خارج حمرتی از
گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز شود علاج فصد قیفال و اخراج
دم بحسب قوت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رفتن بسیار
اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق دموی ذکر رفت
بکنند و غرغره بشراب توت و آب کشنیز کنند یا رب توت زنگ (?) و عدس
بجوشانند و خیارشنبر در آن حل کرده غرغره کنند و چون آثار انفجار ظاهر

شود و غرغره بشیر و مرورسنگ کنند و چون منضج شود بتلیین بمطبوخ فواکه
یا ترنجبین و شیرخشت کنند و طبع را محبوس نگذارند **بثور حلقی**
از ماده دم یا صفرا حادث شود و علامت آن وجع شدید و سوزش
بود در حالت بلع خصوص بلع ترشیها و شیرینیها علاج فصد قیفال کنند
و شراب بنفشه و عناب لعق کنند و لعاب بهی و بهدانه با نبات
و غذا کشکاب با روغن بادام خورند یا حریره از شیره سپوس با
نشاسته بروغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز
کنند **سقوط اللهاة** افتادن ملازه بسبب خلطی باشد که [illegible]
و اگر خلطی حار بود علامت آن حرقت و لهیب و عطش باشد علاج
فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت
و آب انار و سرکه و گلاب اگر خلطی بارد بود علامت آن کثرت لعاب
و عدم وجع و استرخاء زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ
ترب و حب ایارج کنند و غرغره بآب کامه و عاقرقرحا یا تخم شبت و
رازیانه در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند **تغیر صوت** تغیر و گرفتگی
آواز اگر بسبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیفال
کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا جو
آب یا حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلاء قصبه ریه باشد از نزلات

دماغی علامت آن خشونت قصبه ریه و لذع و دغدغه آن بود علاج شراب
بنفشه و خشخاش و عناب تناول کنند یا جلابی از بنفشه و عناب و
بیخ مهک و گاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از
حمیات صفراوی حادث شود شیره تخم کورک یا تخم خیارین یا آب خیار
کدو یا شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا آبجو ماش با مغز بادام
و اسفاناج و برگ خبازی خورند و اگر بسبب ملاقات هوا سرد حادث
شود جلابی از پرسیاوشان و بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند
و خردل بریان کرده و بادام تلخ و فلفل و دارفلفل و رازیانه هر یک یکدرم
و زعفران نیم درم بکوبند و با شکر یا عسل بسرشند و حب سازند و در دهان
می گیرند و اگر بسبب رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامت آن احساس
ثقل بود و عدم خشونت و الم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند و بیخ رازیانه
و بیخ مهک و شبت و انیسون در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند
و زنجبیل پرورده بخورند و اگر بسبب یبوست قصبه ریه باشد علامت
آن خشونت و وجع و صلابت و صغر نفس و صفاء قاروره باشد و
اکثر از غبار و دود حادث شود علاج شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان
با لعاب بهی و بهدانه تناول کنند و شیره گندم و ترید شیر خورند و روغن
بنفشه در سینه بمالند و اگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی

وخیارزه و بنفشه و سپستان و نبات بجلاب سازند و غذا ربا قلا آب یا حسو از
شیره سبوس یا نشاسته و نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و کتیرا
و روغن بادام و موم روغن سازند و بر سینه می مالند و اگر بسبب تناول
اشیاء حریفه باشد شیره تخم قورک با نبات یا شراب انار یا
ترنجبین تناول کنند و غذا اشو ماش یا اسفاناج و پاچه بزغاله خورند **نفث**
دم خونی که از دهن بیرون آید یا سفل لود یا بتنحنح یا بنحنح یا قی یا از لثات
یا از خشک و لهاة بود و علاج آن غرغره و مضمضه بود بقوابض مثل گلنار
و پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم گل **اما** نحنح آن باشد که از دماغ
بحلق فرود آید پس اگر حمره وجه و ثقل سر و علامات غلبه خون باشد فصد
قیفال و حجامت نقره کنند و غرغره بقوابض **و اما** تنحنح آنست که از قصبه ریه
و حنجره باشد و سبب آن ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج قرص
گلنار و کهربا تناول کنند و غرغره بقوابض کنند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه
باشد بواسطه انشقاق و انخراق عروق آن از اسباب داخلی یا خارجی
علاج فصد باسلیق کنند و شراب خشخاش با صمغ عربی و خون سیاوشان
بخورند و شراب انجبار با آب لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید بود
تخم حماض بارتنگ هر یک سه درم گل قبرسی نشاسته طباشیر لولو ناسفته
هر یک چهار درم کهربا شب یمانی شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته کثیرا هر یک دو

درم

درم بکوبند و با آب لسان الحمل و لعاب اسپغول بسرشند و قرص سازند و شربتی
یک مثقال بود **اما** آنچه بقی بیرون آید از مری و معده بود و در جای خود گفته شود
نشوب شوک و علق و عظام در حلق اگر خار یا استخوان در گلو بگیرد
یا زلو
علامت آن نفث خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان دیدن و ممکن
باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند و الا ریسمانی دوتو کرده فرو برند
و سر آن تکه دراز باشد که در آن بچد و بیرون آید یا لقمه بزرگ در
ریسمان بندند و فرو برند و سر ریسمان بکشند یا حسو یا لوده و خرمای
برقه بخورند و قی کنند **و اما** علق کرمی باشد که در آب بود و اگر با آب
فرو رود و در حلق او بزد غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و شیر
یا شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق دمند یا آب افسنتین با
سرکه بپاشند یا بحمام گرم روند و بخسبند چندانکه عطش و کرب
غالب شود پس قطعه یخ در دهن گیرند چنانچه آب آن فرو برود
باشد که بواسطه میل با آب بیرون آید و خونی که از اینها از حلق بیرون
آید علاج آن غرغره باشد بگلنار و پوست انار و مازو و سماق جوشانیده
یا گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دمند

باب هشتم

در امراض صدر و آلات تنفس از آن جمله **سعال** است و آن حرکتی باشد
از ریه برای دفع چیزی موذی و سبب آن اگر خشونتی باشد که قصبه

ریه را حادث شود بواسطه دخول دود و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب
خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا شوربای ماش با مغز بادام و
اسفاناج خورند یا حریره از شیره سبوس با نبات و روغن بادام و
اگر بعد از زکام و نزله حادث شود پنج تهک و زوفا هر یک دو درم
بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم و سپستان ده عدد و نبات
ده درم گلاب سازند و شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و اگر بسبب
رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال بی نفث
بود و اشتداد آن در شب و بعد از خواب علاج شراب خشخاش لعوق
کنند و کثیرا و نشاسته و مغز بادام و پنج تهک بکوبند و با لعاب بهدانه
سرشته حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب رطوبت قصبه ریه
باشد علامت آن خرخره سینه و کثرت نفث بود علاج هر روز
جلابی از پنج تهک و گاو زبان هر یک سه درم و انجیر ده عدد و مویز طائفی
ده درم بخورند یا شراب زوفا ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند
و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا پنج درم انجیر ده عدد
عناب ده عدد سپستان بیست عدد رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان
تخم کاسنی پنج تهک نیلوفر هر یک سه درم خیارشنبر ترنجبین شکر سرخ
هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند رازیانه فلفل قردمانا بادام تلخ

هر یک دو درم حلبه یک درم رب السوس پنج درم بکوبند و بعسل سرشته
حب سازند و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن عسر
نفس و حمرة وجه و عدم نفث بود علاج لعاب اسبغول و بهدانه بر شیر خشتی
از نبات بیاشامند یا شیره تخم کدو با شراب بنفشه و نیلوفر و آب
بنفشه و کشنیز در سینه بمالند و سپستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر
بسبب برودت مزاج ریه باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد
سعال در سرما و استراحت باستنشاق هوای گرم بود و به استحکام ساکن
شود علاج جلابی از زوفا پنج درم و انجیر ده عدد و پرسیاوشان و
پنج تهک هر یک سه درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه
خورند و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر بسبب یبوست
مزاج ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نفس بود و اشتداد
او بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج شیره تخم
خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب اسبغول و بهدانه
با نبات و غذا شوربای ماش با مغز بادام و اسفاناج بخورند و گوشت
و بچه بزغاله سفید بود ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا باد
بود نفس تنگ می شود و متواتر می گردد و سبب آن خلطی بود که
در ریه یا قصبه ریه متمکن باشد علامت آن خرخره سینه و سعال و نفث

بود علاج هر روز جلابی از بیخ کهک و کاوزبان و پرسیاوشان و انجره و سپستان
و مویز طایفی تناول کنند و شراب زوفا و سکنجبین عنصلی لعوق کنند و غذا
نخود آب و باقلا و مغز بادام خورند و تنقیه معده بقی کنند و تنقیه معده
از خلطی که غالب باشد و لعوق عنصل مفید بود و لعوقی از عسل و برگ
و روغن بادام همچنین و مغز بادام و فستق و جلغوزه بکوبند و بیخ کهک
و زوفا بجوشانند و با جلابی از قند بقوام آورند و همه با هم بیامیزند
و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف
قلب و علامات سودا بود علاج فصد باسلیق کنند و شراب کاوزبان
و شراب انار عذب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب
کنند و اگر بسبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم نفث بود و
تشنگی و رقت صوت باشد علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب
بنفشه و نیلوفر و کاوزبان و تریه شیر و شیره جو ذات الریه ورم گرم
باشد که در ریه حادث شود پس اگر از ماده دم باشد علامت آن
حمی مطبقه و ضیق النفس و وجع ضربانی و حمرهٔ عین و وجه و تشنگی و خشکی
زبان و منخرین و نبض عظیم موجی بود علاج در اول بار در سیم فصد باسلیق
یا اکحل کنند و جلاب از نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین و
نبات تناول کنند و غذا کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان

خورند و میانه روز شربتی از نبات و لعاب اسبغول و بهدانه و روغن بنفشه
تشرب کنند و در پنجم یا ششم بحسب نضج تلیین کنند باین مطبوخ بنفشه
نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد
تخم خطمی تخم خبازی هر یک سه درم ترنجبین شیرخشت هر یک ده درم
خیارشنبر پانزده درم و اگر احتیاج افتد در دهم باز تحریک کنند بدین
مطبوخ یا استعمال حقنه لینه کنند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن
حمی محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود علاج آن همچو علاج
دموی بود و ترطیب و تبرید بیشتر باید کرد سل قرحه باشد که در ریه
حادث شود بسبب نزله که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب
و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود علامت آن حمی دق بود و
سعال و ذوبان و حمرت وجه و نفث مده باشد و فرق میان مده
و خلط آنست که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند نتن آن
محسوس شود بخلاف خلط که بر سر آب بایستند و چون در آتش نهند
نتنی نباشد علاج شراب بنفشه و خشخاش با ترنجبین هر یک ده درم
بجلاب زنند و سرطان را پایها قطع کنند و شکم بشکافند و بآب نمک
بشویند و در کشکاب پخته کنند و بخورند و اگر از آن کراهتی باشد
بجای آن پاچه بزغاله بشیره جو خورند و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر

وشیر زن عظیم مفید بود خصوص که از پستان بمکند و گفته اند که بر پشت او
باید کرد و حمام نیز مناسب بود بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار نکنند
و بعد از ان روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و درین مرض کلنگبین تازه
آورده اند که با نان بخورند و شیره تخم کوک با شراب انار عذب
خورند و اگر با آن نفث دم باشد گل ارمنی نشاسته و بیخ لهک هر یک
پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک شش درم کوفته
و بیخته بلعاب به دانه سرشته دو دو درم از ان تناول کنند **لعوقی** که این
مرض را مفید باشد باقلا مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هر یک پنج درم
صمغ عربی کثیرا نشاسته هر یکی هفت درم مغز بادام به دانه هر یک ده
درم مویز طایفی دانه بیرون کرده در روغن بادام جوشانیده دوازده
درم مجموع بکوبند و در یکمن آب بجوشانند تا با نیمن آید و با قند نیمن با
بقوام آورند و شربتی ده درم باشد **قرص** مفید گاو زبان بیخ لهک
کثیرا صمغ نشاسته گل ارمنی هر یک چهار درم ورق گل پنج درم مغز
خیار و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده
درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند یک مثقال بخورند **شرابی**
نافع آب انار عذب یکمن آب سیب شیرین چهار یک آب نی دیگر
نیمن با هم بآتش نرم بقوام آرند ده درم از ان تناول می کنند و

درین مرض چون چشم بگو فرو رود و رنگ روی تیره شود و پوست شکم
خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و موی بریزد و اسهال
ذوبانی بسیار شود و نفث مده بافراط بود علامت مرگ باشد **ذات**
الصدر ورمی گرم باشد که در حجابی که قاسم صدر است حادث شود
از جانب قص و علامت آن تب دایم و شدة عطش و قلق و اضطراب
بود و مریض از فم معده تا ثقبه نحر ورمی ناخوش احساس کند و نظر
ببالا و زیر نتواند کرد و بپشت و پهلو نتواند خفت **ذات العرض** ورمی باشد
که در همین حجاب از جانب فقرات حادث شود و علامت او آنست
که مریض وجعی در میان شانهها احساس کند و به پشت باز نتواند
خفت **ذات الجنب** ورمی باشد که در غشا مستبطن با ضلاع یا در حجابی
که حاجز است میان قلب و معده حادث شود و این را ذات الجنب
خالص می گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع
شود و این بغایت بد باشد و علامت آن تب دایم و ضیق
نفس متواتر و نبض سریع منشاری بود **شوصه** ورمی بود که در حجابی
که بر اضلاع خلف است و عضلات ان از زیر حجاب حاجز واقع شود
و اعراض و وجع او اشد و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و
بهیچ وضع نتواند خفت و علاج این مرض و ذات الجنب قریب بیکدیگر.

باشد پس اگر دموی باشد علامت آن حمرهٔ وجه و عظم نبض و حمرهٔ نفث بود
و اگر صفراوی بود حدت تب و هذیان و سرعت و تواتر نبض و صفرت
نفث بود علاج هر دو فصد باسلیق باشد از اول تا سیم اما در دموی
در اول از جانب مخالف و جع کند و در صفراوی از جانب موافق
و هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و نبات خورند
یا شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش یا ترنجبین و غذا کشکاب یا بنفشه و
نیلوفر و عناب و سپستان و شیرهٔ خشخاش خورند یا با شراب بنفشه
و عناب و تلیین بعد از نضج باین مطبوخ پرسیاوشان پنج درم سنا مکی
پنج درم بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خیارین هر یک ده درم
تخم کاسنی سه درم سپستان هشت عدد عناب ده عدد شیرخشت ده
درم ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم میانهای روز شربتی از نبات
با لعاب بهیدانه و عرق گل و بید مشک تشرب کنند و درین
امراض حقنه اولیتر بود از مسهل و حقنهای لینه استعمال باید کرد حقنه
سنا هفت درم بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپوس خطمی جو نیم کوفته
هر یک کفی ورق چغندر دسته عناب ده عدد سپستان سی عدد
خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم الکاته روغن کنجد ده درم نمک
طعام یک درم و بعد از تنقیه و انحطاط مرض ترطیب و تبرید باید کرد و شیرهٔ

تخم

تخم کدو و آب خیار کدو با نبات و ترنجبین و شراب انار عذب و انار
عذب و کاهو شاید و غذا شوربای ماش با مغز بادام و اسفاناج خورند
و درین امراض آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع
شود علامت آن بیاض و غلظ قاروره و بیاض نفث و بطو نبض و
قلت عطش و کثرت بزاق بود علاج فصد باسلیق کند و جلاب از
سپستان و بیخ فنک و روباه ترک و نبات و ترنجبین خورند و غذا
جو و نخود و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ سنا پنج درم بیخ
پنج درم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خبازی هر یک سه درم سوزطانفی ده
درم انجیر ده عدد سپستان سی عدد ترنجبین ده درم خیارشنبر پانزده
درم و میانهای روز شربتی از نبات و عرق گل و تخم ریحان بیاشامند
و اگر از ماده سوداوی بود علامت آن سیاهی و خشونت زبان و اختلاط
عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن همچو علاج بلغمی بود و در
استعمال حقنهای نرم باید کرد و جلاب از سپستان و بنفشه و ترنجبین
و نبات خورند والله اعلم باب نهم در امراض قلب و ثدی و سوء
المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی
و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظت قاروره و حرارت سینه و
لب و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج شراب نیلوفر و شراب

سیب با گلاب و عرق بید و کاسنی تشرب کند و شراب صندل و لیمو و حماض
و در نشک نیز مفید بود و غذا اناردانه یا لیمو یا زرشک خورند و کشنیز
خشک چهار درم و گل سرخ دو درم و طباشیر یک درم بکوبند و با ده درم
شراب سیب بخورند و صندلین و گلاب بر سینه مالند و در مواضع
بارده نزول کنند و مفرح بارد تناول کنند و این مفرح نیز مفید بود صفت
ورق گل طباشیر گاوزبان هریک ده درم کشنیز صندل هریک درمی
تخم تورک تخم خیارین و کدوی مقشر هریک چهار درم زرشک پنج درم
لولوی ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هریک نیم مثقال کوفته و بیخته شراب
سیب بسرشند آخر تخم کاهو و تخم خربزه تخم خیارین گاوزبان هریک
پنج درم تخم تورک سه درم لولو بسد کهربا هریک مثقالی قاقله صغار طباشیر
هریک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم درم
مشک و عنبر هریک دانگی بکوبند و با شیره قند بسرشند و شربتی
ازین یک مثقال بود و اگر سوء المزاج بارد عارض قلب شود علامت آن
بیاض قاروره و صغر و بطؤ و تفاوت نبض و ضعف نفس و فوت
و کسل و کثرت خواب و بد دلی و فزع بود و بهوا گرم و مواضع گرم راحت
یابند علاج شراب بالنگو و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب
با تیهو و کبک و دراج و قلایا که در آن توابل باشد خورند و زعفران

دوارچینی

و دارچینی بر سر طعامها ریزند و تنقیه بدن کنند و دواء المسک حلو
و معجون مفرح تناول کنند معجون مفرح مصطکی عود دارچینی هیل قرنفل
سک سنبل جوزبویا کبابه قاقله پوست ترنج هریک مثقالی مشک
دانگی کوفته بشیره قند یا عسل بسرشند و اگر سوء المزاج یابس بود
علامت آن هزال و نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج آب
بالنگو و نیلوفر و گاوزبان با عرق گاوزبان تناول کنند و استحمام و
تدهین و تناول مفرحات معتدل کنند معجون مفید بسد کهربا لولو
فرنجمشک سک پوست ترنج هریک شش درم ابریشم خام بالنگو
هریک ده درم بادرنجبویه کشنیز خشک هریک دو درم بهمنین پنج درم
بکوبند مشک عود عنبر هریک درمی باهم بسایند و بعسل کف گرفته
بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاج رطب باشد علامت
آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ
بود علاج شراب بالنگو و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب
با کبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامت امتلا باشد
تنقیه بحب ایارج و حب افتیمون مفید بود و استعمال ریاضت
معتدله نافع افتد معجون مفید مصطکی عود دارچینی قرنفل سک سنبل
جوزبویا کبابه قاقله پوست ترنج هیل هریک پنج درم مشک دانگی

خفقان

بکوبند و بشراب سیب بسرشند و مثقالی با شراب لیمو یا حماض بخورند
حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع موذی عارض قلب شود و آن اگر بسبب غلبهٔ
دم باشد و علامات آن ظاهر بود فصد باسلیق یا صافن کنند و سکنجبین و
شراب سیب و شراب ریباس و لیمو و حماض با عرق گل و بید تناول کنند
و غذا زرشک و لیمو و انار دانه با گوشت مرغ و بزغاله خورند و اگر علامات
غلبهٔ صفرا بود اشربهٔ مذکوره و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و اقاقیا
و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و سیب و امرود و به و انار مز تنقل کنند
و تخم کاهو و مغز سه تخم و کدو هر یک پنج درم زرشک پنج درم تخم تورک و
تخم کاسنی و دانهٔ حماض و کشنیز خشک و طباشیر و صندلین هر یک
سه درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و حبها مثقالی تناول کنند
و اگر خفقان بسبب غلبهٔ سودا بود علامت آن خبث نفس و وحشت و
فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیه بدن باشد بمطبوخ افتیمون
و حب آن و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه دواء المسک حلو تناول کنند
و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه مذکور شد و اگر
خفقان بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد
اغذیهٔ جیده الکیموس تناول کنند و میل بآب تابش و شم و استحمام کنند و
مسمنات استعمال کنند مسمّن نشاسته آرد جو نخود برنج هر یک شش درم

تخم تورک مغز بادام و فندق و فستق هر یک هشت درم تودری سرخ و سفید
هر یک ده درم بکوبند و با شکر و روغن گاو حلوا سازند و هر بامداد
هشت درم بخورند و هریسه و عصیده و شیر و شکر و امثال آن خورند و
خفقان بشرکت معده نیز حادث شود و آنرا باحوال معده بدانند پس
اگر خلطی لزج در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند و گوارش مصطکی
و عود و مفرحات حاره تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که بمعده ریزد
هر روز جلابی از پوست بیخ کاسنی و تخم کاسنی و بیخ جهک و نبات تناول
کنند و بعد از نضج تنقیه باین حب کنند صفت افتیمون شاهتره سنا
هر یک درمی هلیلهٔ زرد و ورق گل لازورد شسته هر یک نیم درم بکوبند
و بآب بالنکو بسرشند و بلع کنند و میانهای روز شربتی از نبات و
عرق گل و گاوزبان تشرب کنند و اگر در معده سودا جمع شده باشد
و آنرا بقی برانند علاج جلابی از بالنکو و بیخ جهک و گاوزبان و نبات
تناول کنند و تنقیه باین حب کنند تربد سفید افتیمون حاشا شحم الحنظل
غاریقون حجر ارمنی هر یک درمی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ مصطکی
و مقل هر یک دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند و بآب رازیانه
حب سازند و بعد از تنقیه مقویات و مفرحات قلب و معده تناول کنند
غشی حالتی باشد که مجموع حواس معطل ماند و این بواسطهٔ ضعف قلب

باشد و اجتماع روح در وی یا استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن یا
ماده باشد که خانق روح بود همچنانکه در ابتدای حمیات و امتلاء عروق
از اخلاط و امتلاء معده در حالت تخمه حادث شود یا بسبب استفراغ
و تحلیل بسیار بود که روح نیز تابع آن شود چنانکه در استفراغات و اوجاع
و اعراض نفسانی حادث می شود و علامات غشی برودت اطراف و نفس
ضعیف و نبض صغیر ضعیف و صفرهٔ لون بود و در علاج آن در حالت غشی
آب سرد و گلاب در روی زنند و بویهای خوش بویانند و اطراف را
سخت بمالند و تحریک کنند و چون افاقه بشود شراب حماض و لیمو و صندل
بدهند و اگر بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق
رحم باشد یا تناول سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه
گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال کنند **ضغطهٔ قلب** علتی باشد
که چنان احساس کند که دل او را می افشارند و در عقب آن غشیهٔ خفیفه
حادث شود و از دهن لعاب روان گردد علاج آن استفراغ سودا
باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و بعد از آن تقویت قلب با شربه و معجونات
و تریاقات کنند **امراض ثدی** ورم پستان اگر از مواد بسته بود علاج
آن در باب ورم گفته می شود و اگر بواسطهٔ آن باشد که شیر در پستان
بسته باشد علامت آن انتفاخ و صلابت و حمره و وجع پستان بود

علاج خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود
آرد باقلی و جو و مغاث باب کشنیز و آب تورک و سفیده تخم مرغ
طلا کنند و اگر وجع ساکن بود محللات ضماد کنند و اگر جمع شود منضجات
کنند و بعد از آن منفجر گردانند **قلت لبن** اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم
و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیرة الغذا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد
بآنکه خلطی برو غالب شود اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن صفوت
و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم باشد علامت آن بیاض و ثخانت
و حموضهٔ شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کمودت و غلظت
شیر باشد علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج
با شربه و اغذیه که مضاد آن خلط بود **کثرت لبن** بسیاری شیر و علاج
آن اگر بافراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و
پستان را بآهک و مرداسنج و روغن گل بزیره و سرکه طلا کنند
باب دهم در امراض معده سوء المزاجی که عارض معده می شود یا
مادی باشد یا ساذج آنچه مادی باشد اگر صفرا باشد علامت
آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهان بود علاج تنقیهٔ معده
کنند بآنکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و
بیخ فهک بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده بیاشامند

استعمال

وقی کنند و بعد از آن هر روز جلابی از بنفشه و آجاص و بیخ [illegible] و ترنجبین و
نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن بکنند و بعد از
تنقیه تقویت معده به ربوب و اقراص بارده و سکنجبین به و سیب کنند
و این سفوف مفید بود ورق گل ده درم طباشیر پنج درم هلیله زرد
و سماق هر یک سه درم مصطکی یک درم راسن نیم درم بکوبند و چندان
ادویه قند بیامیزند و سه درم با گلاب تناول کنند و اگر از ماده بلغم
باشد علامت آن جشاء ترش و تخمه و اشتغاخ شکم و قلت اشتها و
غثیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض
لون و قراقر روده و بطوء و لین نبض بود و میل با غذیه و اطعمه حریفه و
ملحه باشد علاج او اول قی کنند و معده را پاک گردانند و بعد از آن هر
روز جلابی از افسنتین و بیخ [illegible] و بالنکو و گلقند و غذا نخود آب
با شیره خشک دانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران در آن کنند
و قلیا با سبزه و سداب نیز مفید بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و
ایارج جالینوس و لوغاذیا کنند یا بحقنهای حاده و معده را بروغن
زنبق و خیری و مصطکی بمالند و گوارش کمونی و گوارش کندر و
زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن حرقت
معده و کثرت اشتها و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظ و سواد قاروره

و بطوء و صغر نبض و قی و ترشی و خشکی دهن و تشنگی بود و طحال بزرگ
باشد علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و مسهلات سودا کنند بعد از آن
که معده را نقی پاک کرده باشند اطریفل و گلقند و رازیانه و گوارش
کمونی تناول کنند اما سوء المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی و
خشکی دهن و فم معده و جشاء دخانی و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها
و میل بچیزهای ترش بود علاج شراب ریباس و غوره و لیمو و سکنجبین و
مانند آن تناول کنند با گلاب و آب برف و غذا از زرشک و تمر و انار
دانه و غوره خورند و دوغ با برف نیز مفید بود و اگر سوء المزاج حار
یابس باشد علامت آن هزال و شدت تشنگی و خشکی زبان و خشونت
بود علاج شیره تخم لونک با آب خیار و کدو و با نبات و ترنجبین تناول کنند
و غذا شوربا ماش با مغز بادام و اسفاناج با کدو و با گوشت بزغاله خورند
و زرشک هفت درم و گل ارمنی چهار درم و صندل و مغز سه تخم و کدو
و طباشیر و تخم لونک و ورق گل هر یک پنج درم بکوبند و بعرق
بید بسرشند و یک مثقال با شراب غوره تناول کنند و اگر سوء المزاج
بارد ساذج بود علامات آن ضعف هضم و لین و اشتغاخ بطن و
دیر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت ریق و جشاء ترش باشد علاج
گلقند و رازیانه و شراب بالنکو و [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب

با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده و گوارش عود و عنبر و مصطکی
احیانا تناول کنند و کندر و نانخواه و زنجبیل هر یک شش درم و فلفل و دار فلفل
و حب الغار و عود هر یک سه درم بکوبند و با مویز طائفی سی درم بسرشند
و دو درم تناول کنند و اگر سوء المزاج یابس باشد علامت آن قلت
عطش و کثرت اشتها و خشکی ترشی و تخمه بود علاج گلقند و رازیانه و
گلنگبین و هلیله پرورده و اطریفل تناول کنند و سنبل و مصطکی و دار فلفل و نانخواه
هر یک سه درم و سعد پنج درم بکوبند و با آب به بر معده طلا کنند و روغن
زنبق و خیری بمالند شرابی که مفید بود آب به ترش پنج رطل شراب
صرف پنج رطل با آتش نرم می جوشانند تا به نیمه آید پس شیره قند
بر آن ریزند بقدر ترشی آن و می جوشانند تا بقوام آید و دواها
مصطکی دو درم و دارچینی و زنجبیل و قرنفل و قاقله و زعفران هر یک
درمی بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشد پس بیفشارند و
و چون بقوام آرند از آتش فرو گیرند و شربتی از آن ده درم باشد
و اگر سوء المزاج رطب ساذج بود علامت آن کثرت ریق و سیلان
لعاب و قلت عطش و تاذی از آب سرد و میوه‌ها و ترها و باده و تنفر از
دسومات و اغذیه رطبه و غثیان بود علاج گلقند و انیسون و جوارش
مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخود آب و قلایا با توابل

باشد

باشد و اگر با آن طبیعت نرم باشد معجون خبث الحدید نافع بود صفت
آن هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک ده درم سنبل و فو و سعد و زنجبیل
فلفل نانخواه و کندر هر یک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید سحق
کرده در سه هفته در سرکه بخیسانند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بیامیزند
و با دو چندان ادویه عسل بسرشند و یک مثقال بخورند و اگر سوء المزاج
یابس ساذج بود علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان
و قلت بزاق بود علاج شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند با شیره تخم
خرفه با آب خیار کدو یا نبات تشرب کنند و غذا شوربا ماش و نخود و
کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند وجع معده اگر بسبب سوء
المزاج باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد گفته شود
و اگر بسبب ریاح بود علامت آن تمدد شراسیف و قراقر و فواق و
جشا باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیاده شود علاج گلقند و رازیانه
و گلنگبین و جلنگبین و کزانگبین تناول کنند و گوارش کمونی و کندری
و اطریفل کبیر تناول کنند و مصطکی و کندر و کرویا و زنجبیل بسایند و
این سفوف مفید باشد و رازیانه و انیسون هر یک سه درم نانخواه و
کرویا و تخم کرفس هر یک درمی بکوبند و با دو مثل آن قند بیامیزند و پنج
مثقال از آن ناشتا تناول کنند و اگر وجع بسبب طعامی مودی باشد

آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از آن جوارش عود یا مصطکی
خورند و اگر بسبب ضعف معده باشد علامت او آنست که بعد از اکل
حادث شود و در خلو معده ساکن باشد علاج آن تقویت معده باشد
و اگر در معده اخلاط ردیه باشد بقی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه و کندر
هر یک پنج درم سعد سنبل هر یک سه درم بکوبند و با عسل بسرشند و شیافی
تناول کنند و حماض و ترنج یکرطل با آب سیب یکرطل بجوشانند تا به نیم آید
پس یکرطل قند و یکرطل عسل سفید و نیم رطل گلاب با آن ضم کرده می جوشانند
تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطکی هر یک درمی
و بالنگو سه درم و عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و برهم زنند پس
از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کنند و احیانا سه درم تناول
کنند **اورام معده** اگر ورم حار بود علامت آن تب و التهاب و حرقت
معده و وجع باشد و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها
باشد علاج اولا فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی
یا شیره تخم کاسنی تناول کنند و آب انارین با ترنجبین و نبات بیاشامند
و غذا کشکاب با اسفاناج و خبازی خورند و در تقلیل غذا کوشند و چون
ابتدا نضج باشد جلابی از روباه تربک و تخم کاسنی هر یک چهار
درم و بنفشه سه درم و خیارچنبر پنج درم تناول کنند و اگر حرارتی چندان نباشد

دو درم بادیانه با آن ضم کنند و حسو از شیره سپوس و نبات و روغن
بادام خورند و در ابتدا صندل و مامیثا با گلاب و آب لسان الثور و
روباه تربک بر معده طلا کنند و بعد از آن ورد و آرد جو و خطمی و بنفشه و
با گلاب با آب کاسنی و بعد از آن خطمی و حلبه و بزرک و بابونه و زر ورد
و سنبل و سعد و آرد جو و چون ورم جامع گردد و منضج گردد علامتش
شدت وجع و حمی و ضربان باشد آنزمان بزرک و مرو و رشک و تخم خطمی
هر یک درمی بکوبند و با شیر بز بیاشامند تا نضج یابد و علامت نضج
سکون تب و وجع باشد و چون منفجر شود شراب عناب و شراب
خشخاش با شیر تناول کنند و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن بادام
و قند و علامت انفجار قی و اختلاف مده و خون باشد و چون مده
کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند و اگر حرارت
سخت نباشد ماء العسل بهتر بود تا معده را از مده پاک کند و چون
پاک شده باشد کندر و گلنار و ورق گل هر یک دو درم و گل ارمنی
و کهربا و خون سیاوشان از هر یک درمی بکوبند و با نیم چندان قند بسرشند
بیامیزند و مثقالی از آن می خورند تا جراحت مندمل شود و اگر ورم بارد
باشد اگر از ماده بلغمی بود علامت آن حمی لثقه و انتفاخ معده و سفیدی
زبان و کثرت لعاب و تهیج روی بود و ورم رخو باشد علاج ماء الاصول

شاول کنند و تریاق اربعه و شرودیطوس نیز مفید بود و حلابی از پوست بیخ
کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ فهک هر یک دو درم تخم رازیانه ترسه درم و گلقند
ده درم بپاشند و غذا نخوداب با شیره خشک دانه و فلفل و دارچینی
و کرویا خورند و روغن زیت و روغن بید انجیر بر سر غذا کردن و در معده
مالیدن مفید افتد و سعد و اذخر و سنبل و خاکستر چوب رز با هم بسته
و لبرکه لبرشند ضماد سازند یا صبر سقوطری دو درم و سنبل و
قردمانا و مصطکی و افسنتین هر یک درمی بکوبند و با روغن یاسمین
و روغن بان ضماد کنند و مسهلات لینه استعمال کنند و اگر از ماده
سوداوی باشد ورم صلب بود و با آن افکار ردیه و خبث نفس باشد
و علاج حلابی از تخم رازیانه و بیخ فهک و بیخ کرفس و گلنگبین شاول
کنند و غذا نخود آب با شیره خشک دانه و روغن بید انجیر خورند و معده
را بحلبه و برزک و خطمی و بابونه و مصطکی هر یک دو درم و سنبل و
سعد و اذخر هر یک درمی و صمغ سه درم و بابونه ده درم تضمید کنند
یا سنبل و افسنتین و سلیخه و مصطکی هر یک سه درم و صبر و میعه هر یک
چهار درم و حلبه و برزک هر یک پنج درم و زعفران و مر هر یک درمی
بکوبند و با موم و روغن زنبق یا خیری یا قسط بیامیزند و بمالند
و این ماء الاصول شاول کنند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه

هر یک

هر یک ده درم انیسون و رازیانه هر یک سه درم بیخ فهک و بابونه
هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز طائفی پانزده
درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید پس صافی کنند و
سی مثقال از آن با سه درم خیار چنبر و یکمثقال روغن بید انجیر شاول
کنند و تلیین طبعت با یاره لوغاذیا و ایاره ارکاغانیس بکنند قراقر و نفخ
بواسطه برودت و ضعف هضم و تناول اشیاء نفاخه باشد و
گاه بود که بسبب نازیه معده باشد که احداث نفخ و بخار باشد
علاج هر بامداد گلقند و رازیانه و انیسون شاول کنند و غذا نخوداب با زیره
و دارچینی و کرویا خورند و از اطعمه غلیظه و اشیاء نفاخ و حموضات
احتراز کنند و سبوس و کاورس و نمک گرم کنند و بر شکم بندند
و کندر و سنبل و رازیانه هر یک درم و فودنه سداب خشک و زنجبیل
و کرویا هر یک دو درم و سقرونانخواه و مصطکی هر یک درمی بکوبند
و باد و مثل آن قند بیامیزند و پنج درم شاول کنند و گوارش شهریاران
و کمونی و فلافلی بخورند و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان
کرده و زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک سه درم بکوبند و
با هم چندان قند به نوبت بخورند جشا نفخی بود که بطریق فم
مندفع شود و چون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم باشد و علاج

که آن را وهن وره گویند از بخارات غیر منهضمه واقع شود که در عضلات یک
اسفل حاصل شود و غلیظ گردد و بماند و در آن عضلات پیدا شود و تمطی
آنست که همه اعضا کشیده شود و حدوث آن هم ازین بخارات باشد
که در دیگر عضلات حاصل شود و هم دلالت بر ضعف و تقصیر هضم کند
و علاج مجموع تنقیه و تقویه معده باشد **شهوت کلبی** اشتداد اشتهاء
طعام بر ماکولات بود بحدی که سیر نگردد و سبب آن **اگر** سوء المزاج
بارد باشد که فم معده را کثیف کرده اند علامت آن نفخ و ثقل و قلت
عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج
تسخین معده کنند بگلقند و دررزیانه و شراب بالنگو یا جلابی از
رازیانه و بیخ کهنگ و بالنگو و گلنگبین بیاشامند و غذا نخود آب
با شیره خشک دانه و توابل گرم خورند و تنقیه بحب صبر و حب ایارج
کنند و بعد از تنقیه گوارش مصطکی و اطریفل و مقویات معده تناول کنند
و کندر و مصطکی می خایند و شراب احمر مفید بود و اگر سبب این مرض
کثرت انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده
و قلت عطش و جشاء ترش بود علاج تنقیه بدن کنند بحب افتیمون و
مطبوخ آن و اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند
و اگر از شدت خلو معده و بدن این مرض حادث شود علامت آن

تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مفرط و هوا گرم و سهر و غم و مرضهای کثیر
التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد و علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد
مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت گاو و قلیه کنند و در روزی چهار نوبت
غذا خورند لیکن اندکی باید خورد و بدن را بروغن بنفشه بادام چرب
کنند و اگر جوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن احساس
حرکت ایشان بود و سقوط آن احیانا علاج قتل و اخراج کرم باشد
چنانکه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده جمع شود
علامت آن ترشی دهن و جشاء ترش و براز رطب بود علاج تنقیه معده
کنند بقی و گلقند و انیسون و مصطکی تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل
و کرویا و مصطکی و دارچینی خورند و اگر احتیاج باشد بحب صبر و حب
ایارج اسهال کنند و بعد از تنقیه گوارش و اطریفل و مقویات معده
تناول کنند و کندر و مصطکی می خایند و شراب احمر مفید بود و اگر
سبب انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده و
قلت عطش و جشاء ترش بود علاج تنقیه بدن کنند بحب افتیمون و
مطبوخ آن و اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند
و اگر از شدت خلو معده و بدن این مرض حادث شود علامت آن
تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مفرط و هوا گرم و سهر و غم و مرضهای

کثیر التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد و علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد
مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت گاو و قلیه کرد و در روزی چهار نوبت
غذا خورند **جوع بقری** و آن جوع مجموع اعضا باشد با سیری معده و آن را
بولیموس گویند و سبب آن برودتی مفرط باشد که فم معده را حادث
شود و قوت حس و جذب از و فوت شود و بدن عظیم محتاج بغذا باشد
و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرما سخت سفر کند
واقع شود علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت
و وجع معده باشد و احیانا غشی نیز حادث شود و ملمس فم معده سرد
باشد علاج شراب بالنگو و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و
انیسون از هر یک ده مثقال بخورند و غذا نخود آب با کبک و تیهو و
دراج خورند و توابل گرم در و کنند و شراب ریحانی و اطریفل و کوارش
کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سک و رامک و
نام بکوبند و بر معده طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده یا حرارت
جمیع بدن حادث می شود و علامت آن کرب و لهیب و عطش و یبوست
طبع بود و چون گرسنه شوند و غذا نخورند غش کنند و قوت ساقط شود
علاج سکنجبین و شراب زرشک و شراب انار و سیب با گلاب
تناول کنند و غذا زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره و لیمو خورند و

همین

عطش

همین که دفع غذا اشتها غذا شود چیزی بباید خورد و تاخیر نباید نمود
کاذب تشنگی بسیار اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد علامت آن
کرب و لهیب و احتراق صدر بود و استراحت بهوای سرد علاج شراب
حماض و لیمو و صندل و سیب هر کدام که باشد با عرق گل و بید و کاسنی
با آب سرد بیاشامند و غذا شیره جو با مرغ یا بزغاله خورند و صندل
و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و خیار کدو بو کنند و این قرص مفید
افتد **صفت آن** صندلین مغز تخم خیارین و کدو و تخم تورک هر یک سه درم
صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک پنج درم طباشیر سفید دو درم بکوبند
و بلعاب نکو بسرشند و سه مثقال از آن با شراب سکنجبین تناول
کنند **و** اگر بسبب حرارت و یبوست معده باشد بواسطه تناول چیزهای
شور و چیزهای حریف و حار و اگر از شیرینیهای بافراط یا بواسطه استفراغ
مفرط علاج او سکنجبین با عرق گل و بید بیاشامند یا آب انارین
یا آب غوره یا شیره تخم تورک با نبات یا شراب لیمو یا ریباس
تناول کنند و آب خیار کدو و آب تمر هندی نیز مفید بود و غذا حموضات
باشد **و** اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت آن او
باشد که بآب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زایل گردد و
علاج آن بآب ترب و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب غوره و نان

تناول کنند و غذا زیره باج کنند و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود
بواسطه استفراغ بسیار و افراط عمل آن شراب غوره و آش غوره خورند
و بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد از شرب خمر
کهنه واقع شود آب یخ و برف خورند و حموضات بارده معینه افتد و
اگر از حد بگذرد و بگر طلا آب خیار کدو با نیم درم طباشیر پاشند

سوء الهضم و تخمه سوء الهضم آن بود که طعام نیک هضم نشود و علامت
آن تمدد و جشاء و براز و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم آن باشد که
دیر بماند اما هضم شود و به این ثقل و تمدد باشد و بعد از زمانی دیگر
کر جشا آید بوی طعام احساس کند و تخمه آن باشد که معده در غذا
قطعا تصرف نکند و هضم نگرداند و سبب این مجموع یا سوء المزاج
معده باشد یا اخلاط فاسده که در وی جمع شود علاج آن تقویة
و تنقیه معده باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه
ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات
که مناسب مزاج بود و در روز بر گرسنگی صبر کند و اگر طبیعت محتبس باشد
جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کنند و بخورند و روغن
مصطکی و ناردین در معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد
نشستن مفید بود **هیضه** عبارت از آن باشد که اطعمه در معده بماند

و هضم نشود و فاسد گردد آنچه لطیف و صافی باشد بقی دفع کنند و آنچه
غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را بآب گرم و روغن
کنجد مدد کنند تا زودتر پاک شود و چون معده پاک شود و قی و اسهال
باقی باشد و موجب ضعف بود شراب انار با نعناع یا شراب انار
و به با نیم درم طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه پنج مثقال با قرص
طباشیر یکمثقال با رب به ده مثقال یا پوست پسته یکمثقال بکوبند
و با شراب سیب دو مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیا و گل ارمنی
و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کنند و دو داغ
را بنک یا آهن گرم کرده داغ کنند و بپاشند و بر غذا صبر کنند تا
اشتها صادق باشد و سماق با کباب بخورند و اگر سن و مزاج
و وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند **قی و تهوع و غثیان** قی حرکتی باشد
که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در وی باشد و تهوع حرکتی
باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بی حرکت
و اسباب هریک مختلف است اگر خلط در جوف معده باشد قی
حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر مطعوم ردی باشد
غثیان واقع شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم اوست
صفرا بود علامت آن تلخی دهان و تشنگی و التهاب و خشکی زبان و قی

باشد علاج سکنجبین باب گرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا معده پاک
شود و بعد از آن شراب انار با عرق نعناع یا شراب غوره یا ریباس
با گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و زرشک و سماق خورند و معده
را با آب سیب و به و صندل و کافور تضمید کنند **سفوف** ورق گل و
طباشیر هریک دو درم ریوند کهربا عود پوست پسته هریک درمی
و نیم سماق زرشک انار دانه هریک پنج درم بکوبند و سه مثقال از آن
با شراب سیب یا به تناول کنند و اگر خلط بلغمی یا سوداوی بود علامت
آن قلت تشنگی و شوری یا ترشی دهن و نفخ یا قراقر بود علاج آب زبد
و عسل و نمک یا طبیخ تخم شبت و تخم ترب و اندکی نمک و عسل قی
کنند تا معده پاک شود و بعد از آن گلقند و رازیانه یا زنجبیل پرورده
یا هلیله پرورده تناول کنند و تقویت بگوارش عود و مصطکی و
دواء المسک حلو کنند و این سفوف در قی بلغمی مفید بود **صفت آن**
کندر و مصطکی و سنبل و سک هریک پنج درم عود هفت درم
انار دانه یازده درم قرنفل قاقله جوزبوا سعد نعناع هریک چهار
درم پوست ترنج فرنجمشک ورق گل هریک ده درم بکوبند با
دو مثل ادویه شکر بیامیزند و هفت درم تا ده درم تناول کنند **سفوفی**
که قی بلغمی و سوداوی را نافع باشد پوست پسته و ورق گل هریک

چهار درم عود و مصطکی هریک سه درم سک پنج درم بکوبند و با آب
سیب بسرشند و یکمثقال تناول کنند و اگر غثیان بسبب کثرت غذا
یا اغذیه ردیه یا سوء ترتیب اکل حادث شود قی باید کرد و بعد از آن
مقویات معده تناول کنند **قی دم** سبب قی که بخون بیرون آید اگر انفجار
و انقطاع عرقی باشد فصد باسلیق کنند و گل ارمنی و صمغ عربی و
بنکو و بارتنگ هریک مثقالی مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب سیب
بخورند یا قرص طباشیر یا قرص کهربا هریک درمی با رب به تناول کنند
و این قرص نیز مفید افتد کندر تخم حماض هریک سه درم ورق گل گلنار
سماق صندل سفید هریک چهار درم شب یمانی اقاقیا کهربا هریک درمی
بکوبند و با آب سماق یا گلاب بسرشند و یکمثقال از آن با شیره
تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را بصندل و اقاقیا و سک و زر آب
و گلاب و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا زرشک و سماق
و انار دانه بخورند و اگر قی بسبب ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع
شود موضع ماوف را بماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر
با آب مورد طلا کنند و قرص کهربا با یکمثقال شیره تخم تورک بریان
کرده بخورند و اگر با قی و نفث خون سعال باشد بارتنگ و صمغ عربی
هریک درمی بریان کنند و با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب خشخاش بخورند.

وکشنیز و لولو و صدف سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته و اقاقیا و گل ارمنی
و سماق و نشاسته و تخم تورک و خون سیاوشان هر یک پنج درم صمغ
عربی دو درم طباشیر دو درم بکوبند و باب سماق یا آب لسان الحمل سرشته کنند
و سه مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح و اعراض نفسانی
احتراز کنند اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن وجع
میان شانها تا زیر قص باشد و اگر در قی مده باشد چون چیزهای شور
و ترش بخورند وجع زیاده شود علاج او آنست که از حموضات و
مالحات احتراز کنند و غذیه لزجه مثل پاچه و زرده تخم مرغ بخورند و این
قرص مفید بود تخم خاص بارتنگ هر یک سه درم طباشیر لولو
کهربا شاخ گاو کوهی سوخته هر یک دو درم نشاسته و کثیرا هر یک چهار
درم بکوبند و باب لسان الحمل یا عناب یا نیلوفر بسرشند و قرص کنند
شربتی یکمثقال باشد و اگر خون از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل آنکه
از دماغ یا از کبد یا از طحال علامتش آفت آن عضو بود و علاج
آن عضو باید کرد و اگر خون در معده به بندد علامت آن ناقبض و
عروق سرد و غشی بود علاج او آنست که تخم شبت و بابونه هر یک پنج
درم بجوشانند و با یکدرم نمک بیاشامند یا حب الرشاد دو
درم باب گرم با انفحه خرگوش با آب بادنکو یا برنجاسف بیاشامند

یا سرگین

یا سرگین خرگوش به آب عسل گرم بیاشامند و قی کنند فواق حرکتی
باشد از طبقه داخل معده برای دفع موذی و این موذی یا خلط حاد لطیف
بود یا طعام حریف و علامت آن حرقت معده و قی صفراوی یا سوداوی
بود و علاج او آنست که بطبیخ شبت و ترب یا آب ترب و عسل و
سکنجبین و آب گرم بیاشامند که بقی یا باسهال دفع شود و بعد از آن
شربتی از نبات و عرق گل و سپید با لعاب بیلکو و به دانه و روغن
بنفشه بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح باشد و این بیشتر
صبیان را حادث شود بعد از تخمه نیز بود علاج گلقند با انیسون یا زیره
یا رازیانه بخورند و مصطکی بخایند و گوارش مصطکی و عود تناول
کنند و اگر سعی کنند که عطسه بیاید مفید بود و اگر بسبب تناول طعام بسیار
بود قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و سعتر هر یک نیم درم
کوفته با قند بخورند و درین نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات
نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد
و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه یبوستی
که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه با لعاب بیلکو و به دانه تناول
کنند و غذا شیره جو با کدو و روغن گل و بنفشه خورند و موم روغن
از کدو و بستان افروز و خطمی و کثیرا و موم صافی و روغن بنفشه سازند

و در معده می مالند و این بترین فواق بود چنانکه گفته اند و بعدا فواق ماله
سن فواق و در ورم کبد نیز فواق بود و اگر بسبب بزرگی ورم بود که
مزاحم قعر معده شود و یا بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد و
علاج ان علاج ورم کبد باشد **نقصان و بطلان اشتها** اگر بسبب سوء المزاج
معده باشد علامت و علاج آن گفته شده است و اگر بسبب خلط مراری
یا خلط مالح بود که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت معده و
مرارت و ملوحت معده و دهن و تشنگی بود علاج آن قی باشد و بعد از ان
تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و محللات مثل
کبر و لیمو نیز مفید بود و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج بود علامت ان قلت تشنگی
بود و میل باشیاء حاره و حریفه علاج تنقیه معده بقی کنند و گلقند و
افیتمون و جوارش عود بخورند و نانخواه و نوده و رازیانه هر یک پنج درم
و قرنفل و سنبل هر یک دو درم بکوبند و هم چندان آن قند بیامیزند
و دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شود علامت
آن بخر و غثیان و برز منتن بود علاج تنقیه بدن بقی و اسهال و بعد از ان
تقویت معده و اگر بسبب ان باشد که سودا بمعده ریزد که موجب
اشتها شود علامت آن آنست که اشتها باشد لیکن چون غذا بخورد
هضم نشود و چون چیزهای ترش و قابض بخورند تمام اشتها پیدا شود

علاج آن تفتیح مسالک طحال بود بسکنجبین بزوری و زیره باج و انگاره و کبر
و زیتون بسرکه و محللات و اگر بسبب بطلان حس فم معده بود علامت
او آن باشد که احساس تناول اشیاء حریفه و مالحه نکنند و او را
فواق و غثیان حادث شود علاج گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول
کنند یا جلابی از رازیانه و پنج فهک و بالنگو و گلقند بخورند و بعد از
نضج بحب صبر و حب قوقایا تنقیه کنند و بعد از ان بجوارشات و
معجونات حاره تقویت معده کنند **باب یازدهم** در امراض کبد سوء المزاج
که عارض شود به کبد اگر حار بود علامت او شدت تشنگی و تلخی دهن
و خشکی زبان و قلت اشتها و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت
ملمس کبد و ناریة قاروره بود و شاید که با آن قی صفرا و اسهال صفراوی
نیز باشد علاج جلابی از تخم کاسنی و تمرهندی و اجاص و ترنجبین
یا سکنجبین و آب کاسنی یا شیره تخم خیارین و نبات تناول کنند
و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا از زرشک یا انار دانه با فروج
خورند و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد
ملینین بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر زنم مثقالی یا سکنجبین ده مثقال
و آب کاسنی هفت مثقال تناول کنند و اگر علامت صفرا غالب باشد
این مطبوخ بیاشامند سنا مکی بنفشه هلیله زرد و ورق گل هلیله کابلی

هر یک پنج درم ترنجبین هفت درم و آرد جو و بنفشه و ورق گل هر یک ده درم
و کافور نیم دانگ بکوبند و باب گشنیز یا کاشنی یا بستان افروز یا بقلة الحمقا
طلا کنند و اگر با آن اسهال باشد یکمثقال قرص طباشیر با ده مثقال
رب به یا سیب بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده یا زرشک یا سماق
یا مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض شود
علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض زبان و تهبج روی و اجفان
و بطوء نبض و بیاض و غلظ قاروره بود علاج هر بامداد جلابی از رازیانه
و روباه تربک و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با شیره خشک
دانه و کبک و تیهو خورند و این قرص تناول کنند ص سنبل مصطکی تخم
کرفس اذخر انیسون بادام تلخ اهل قسط مر هر یک دو درم عصاره
غافث نیم درم فلفل زنجبیل هر یک درمی بکوبند و باب رازیانه قرص
سازند و مثقالی از این با ماء الاصول بخورند ص پوست بیخ کرفس و
رازیانه و کاسنی و تخم رازیانه سه درم و تخم کرفس دو درم انیسون
سه درم اذخر و غافث و حاشا و جعده هر یک پنج درم مویز طائفی
هفت درم در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی و نیم آید و نیم قند
بقوام آورند و هفت درم با سی درم تناول کنند و این قرص نیز مفید
بود ص افسنتین و ریوند هر یک سه درم گل سرخ پنج درم سنبل

و اسارون و لک مغسول هر یک سه درم بکوبند و باب کرفس قرص
سازند شربتی یکمثقال بود و اسارون و تمام بجوشانند و جگر را باب
آن تنطیل و به ثفل آن تضمید کنند و با بونه و اکلیل الملک و قسط و سلیخه
کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال بافراط بود تخم سپندان
و شاهسفرم و صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده بگلاب تر کنند و
فرو برند و کبک و تیهو بریان کرده بسماق یا زرشک ترش کرده خورند و
بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت
عطش و تهبج روی و اجفان و کثرت خواب و بلادت حواس و بیاض
قاروره و سوء هضم بود علاج هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و
بیخ هک و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با زیره باج با کبک و
تیهو و زیره و دار چینی خورند و اطریفل کشنیزی و گلقند و جوارشات
گرم مفید بود قرص مفید رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل
پنج درم بکوبند و باب رازیانه یا کرفس سرشند و مثقالی با ده مثقال
سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت نحافت
بدن و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره
باشد علاج شیره تخم لوزک با شراب نیلوفر و خشخاش تناول کنند
و غذا کدو با گوشت بزغاله خورند یا حریره از شیره سپوس و نبات و

روغن بادام و ماهی تازه بزرشابه و موم روغن از روغن بنفشه و روغن
کدو و موم صافی و آب کاسنی و آب لورک ترتیب کند و بر جگر طلا کنند
ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج بود و علامت آن گفته شد و یا بسبب
سده باشد که بکبد عارض شود و علامات ضعف کبد قلت اشتها و فساد
لون و نحافت بدن و اسهال غسالی تشبیه بغساله اللحم و وجع ضلع آخرین
از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد باشد علامت او
آنست که بول اندک آید و رقیق بود علاج هر بامداد جلابی از
تخم کاسنی و بیخ کهک و روباه ترنگ هر یک سه درم و رازیانه یکدرم
و نبات ده مثقال تناول کنند یا تخم کرفس و نانخواه و پوست بیخ کاسنی
و رازیانه و نبات بحسب مزاج یا قرص زرشک یا سکنجبین ساده یا
بزوری و غذا زیره باج خورند و از اغذیه غلیظه و حلاوه احتراز کنند
و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق بود علاج آن
هر روز جلابی از بیخ کهک و تخم کاسنی و رازیانه و نبات تناول
کنند و غذا نخوداب خورند و تلیین طبیعت کنند بسنا پنج درم و تخم کاسنی
سه درم بجوشانند و صافی کنند و ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال
معجون خیارچنبر در آن حل کرده بیاشامند و یا بونه و شبت هر یک
درم و تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یک درمی بکوبند و با آب سداب

برجگر

برجگر نهند و معجون کرکم درین صورت نافع باشد **ص** تخم کرفس و
رازیانه انیسون سلیخه اذخر هر یک ده درم سنبل قسط رونامس عصاره
غافث سیر تربی بادام تلخ هر یک پنج درم ریوند چینی رب السوس
هر یک سه درم زعفران یکدرم مجموع کوفته بیخته با شیره قند یا عسل سرشته
و یکمثقال بامداد الاصول تناول کنند **اورام کبد** ورمی که در کبد ظاهر شود اگر
دموی باشد علامت آن تب و تشنگی و لهیب و حرقت و وجع
موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و احتباس بطن و
لین نفس بود و باشد که احتباس بول نیز بود علاج اول فصد کنند و
خون بحسب حاجت و قوت بردارند و هر بامداد جلابی از تخم کاسنی
و پوست بیخ کاسنی و روباه ترنگ هر یک سه درم و نبات و ترنجبین
هر یک ده درم تناول کنند و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند یا بدین حقنه سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
هر یک پنج درم جو نیم کوفته سبوس خطمی هر یک کفی خیارچنبر پانزده
درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه و ابکامه هر یک ده درم
و اگر ورم بر محدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ باید کرد و
شیره سه تخم و آب کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص
تناول کنند تخم کاسنی تخم خربزه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر

یک مثقال ریوند نیم درم لک مغسول درمی بکوبند و با آب کاسنی سبز سرشته
مثقالی بخورند و در ابتداء ورم را بزرشک و ورق گل و بنفشه و صندلین
و ورق کاکنج و طحلب و آب بستان افروز و گلاب ضماد سازند و
چون از ابتدا تجاوز کند استعمال ضماد نکنند و اگر ورم صفراوی بود علامت
آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی
و اسهال مراری بود علاج هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر
و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا هلیله یا نقوع فواکه
یا شیرخشت و ترنجبین و خیارچنبر و غذا کشکاب با شیره خشخاش
خورند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و تب غیر حاده و براز
بلغمی و بیاض قاروره بود و احتباس ورم کند و اما وجع بافراط نباشد
علاج جلابی از زوفا و زرشک و رازیانه و بیخ کبر و نبات تناول کنند
و غذا نخوداب و نخود ماش با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنهای
نرم کنند یا باین مطبوخ سنا پنج درم و رازیانه و افسنتین هر یک سه
درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون خیارچنبر
یا هفت مثقال در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل و
گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم سودائی باشد
و آن بواسطه شده باشد که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن

صلابت

صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی
و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب بالنگو و
گاوزبان لعوق کنند و غذا زیره باج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
کنند یا سنا هفت درم و بالنگو و بیخ کبر و تخم کاسنی هر یک سه
درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت
مثقال در آن حل کرده بیاشامند و غذا نخوداب و شیره خشک دانه
خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک
کبر تناول کنند و کبد را بشنبلیذ و بزرک و شمع و پیه بط و روغن بنفشه
و اکلیل الملک و بابونج تضمید کنند و اگر ورم جگر از ضربه یا سقطه باشد
نخود مقشر و ریوند هر یک سه درم و مومیایی دو درم در روغن بنفشه
بگدازند و باهم آمیخته طلا کنند **و دبیله کبد** اکثر بعد از ورم حادث شود
علامت او آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد کند و مریض به پشت
باز نتواند خسپیدن و چون منفجر شود علامات آن قشعریره یا اسهال
یا چیزی شبیه مده بود و مریض را خفتی و راحتی حاصل شود و باشد
که مده بقی یا ادرار دفع شود علاج آن پیشتر از انفجار بمنضجات تضمید کنند
و شیر تبا بزرک و مرورنک تناول کنند و چون منفجر شود اگر تب باشد
جلابی از زوفا و بیخ کرفس و رازیانه و افسنتین و نبات تناول کنند و اگر

بشنبلیز

یا زرشک باشد شیره سه تخم با شراب عناب و خشخاش و نیلوفر تناول کنند

نفخ کبد علامت آن ثقل باشد و وجع شدید و تب و حرارت نباشد
علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات حاره تناول کنند و مسهلات
تنقیه کنند **سدّه کبد** سده کبد بسبب اخلاط غلیظه لزجه حادث
می شود و علامت آن ثقل کبد باشد بی وجع و تب و علامات ورم
اگر سده در محدب کبد باشد بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر بود[2]
مفتحات استعمال کنند مثل شراب دینار و ریوند و سکنجبین و کاشنی
ناشسته را آب بگیرد با سکنجبین بزوری تناول کنند و علاج آنچه
در محدب کبد باشد تناول آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود
و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم تورک و آب کاشنی و سکنجبین
خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا زرشک و ریزه باج و انار
و سکباج خورند **سوء القنیه و استسقا** سوء القنیه از ضعف کبد و فساد
مزاج آن حادث شود و علامت آن تهیج اطراف و بیاض لون بود
و علاجش آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند
و زرشک و نخود آب با دارچینی و ریزه باج خورند و تقویت کنند چنانچه
در سوء المزاج گفته شد و اهمال درین باب ننمایند که این مقدمه
استسقا باشد **اما** استسقا سه نوع است لحمی و زقی و طبلی **اما** لحمی آنست

[2] برادرار باشد علاج آنچه در مقعر بود

که جمیع اعضا بر آمده شود و بسبب آن ضعف جگر و برودت مزاج بود
این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا
بسبب شرب آب سرد بود در عقب ریاضت یا در حمام یا در فراش
گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و
مزاج کبد را سرد گرداند یا بسبب ضعف معده باشد که هضم تمام نتواند
کرد و کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا آنرا
جذب کنند و چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب این مرض
شود علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ بدن و بیاض و
رقت قاروره و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و زمانی همچنان گو
باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه هر یک
دو درم و بیخ کاشنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم و نبات ده درم
تناول کنند و غذا زیره باج با کبک و تیهو و کبوتر بچه و گنجشک خورند
و اندکی زیره با دارچینی در آن کنند و آب جوشانیده که بغایت
سرد نشده باشد می خورند و استحمام با آب شور و آب شبت مفید بود
و بر تاوه حمام و بر ریگ گرم خسپیدن و پشت بر آفتاب کردن و نشستن
نافع باشد و درین مرض ادرار بول مبالغه باید کردن و سکنجبین بزوری
و قرص زرشک و کمادریوس و افسنتین و جعده و رازیانه و تخم کرفس

وسنبل و سلیخه را بکوبند و ده درم از ان با سکنجبین هر روزی تناول کنند و بوره
وزیره و سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد معجون
خیارچنبر و حب ایارج تلیین کنند و اگر این علت از ضعف و برودت
معده باشد قی کنند و گلنگبین و افسنتین بخورند و حب اسطمخیقون تلیین
کنند و معجون کرکم تناول کنند و اما استسقاء زقی آنست که مائیه میان
صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع بدترین استسقا
بود علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت پوست آن باشد
و شکم همچو خیکی پر آب بود و چون دست بر آن زنند یا از پهلو بپهلو گردانند
از آن آواز شنوند علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه
و بیخ کاشنی و گلقند تناول کنند و اگر با آن حرارت مزاج باشد آب
کاشنی نا شسته با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا آب
شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا باین حب افسنتین غافث افیون
مصطکی سقمونیا هر یک درمی لک مغسول عود بلسان هر یک دو درم بکوبند
و با آب رازیانه حب سازند دو مثقال تناول کنند و بوره ارمنی
و بیخ سوسن و قردمانا و میویزج هر یک سه درم و تخم ترب هفت درم
و تنکار پنجاه درم و آرد جو و سرگین گاو هر یک شصت درم سائیده
و با آب رازیانه و یا آب کاشنی بسرشند و بر شکم طلا کنند و بعضی

راشتی کنند و آنرا زبل می گویند ولیکن عظیم الخطر باشد اما استسقاء
طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان صفاق و ثرب یا ثرب و امعا واقع گردد
و سبب آن حرارت کبد باشد و برودت و رطوبت معده بود زیرا
که چون معده از هضم تمام عاجز باشد کیلوس خام بجگر رود و جگر
بطبخ و هضم آن مشغول شود و از ان ماده ریاح و ابخره بسیار حادث
شود و موجب این مرض گردد و علامت آن بزرگ شدن شکم و بر
آمدن ناف بود و با آن ثقل نباشد و چون دست بر شکم زنند از ان
آواز طبل آید علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی و افسنتین و بیخ فهک
و بیخ کاشنی و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و فلفل
وزیره کرمانی و کرویا و نانخواه خورند و روغن بابونه و روغن سداب
و شبت بر شکم مالند و تخم کرفس و رازیانه و افسنتین و زیره کرمانی
و دوقو و تخم کرفس کوهی و فطراسالیون هر یک سه درم و پوست
بیخ رازیانه ده درم و بیخ کرفس پنج درم و بیخ فهک ده درم اذخر
و فقاح اذخر هر یک دو درم و مویز طایفی بیست درم در چهار رطل آب
بجوشانند تا با دو رطل آید پس با دو رطل عسل بقوام آرند و ده
درم تا ده مثقال تناول کنند سفوف تخم کرفس و رازیانه و افسنتین
و اسارون و قسط و زراوند هر یک دو درم زیره کرمانی سه درم

سنبل و جعده هر یک درمی بکوبند و دو مثقال ازان با ماء الاصول بخورند یا آن
کوفته را با دو چندان قند بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند و اگر خواهند که
تلیین کنند پنج مثقال معجون خیارشنبر و ده مثقال ازین با ماء الاصول در آب
گرم حل کرده بیاشامند و چون مرض منحط گردد و نفخ ساکن شود
بابونه و تخم شبت و پودنه و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و
با آب سداب بسرشند و بر شکم طلا کنند و نوعی از استسقا که آنرا
حبن گویند و علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود بی حدوث نفخ و شکم
ایشان عظیم شبیه بشکم آبستنان باشد علاج هر روز جلابی از تخم کشوث
و کاشنی و رازیانه و روباه تربک و نبات تناول کنند و تلیین
طبیعت بدین مطبوخ کنند سنا هفت درم روباه تربک پنج درم
تخم کاشنی سه درم شکر سرخ و ترنجبین هر یک ده درم مغز خیار
شنبر پانزده درم در آب کاشنی ناشسته پنجاه درم و بخورهای در
شکم را بمالند و بباید دانست که هرگاه که با استسقا تب و تشنگی
بافراط بوده باشد چاره معالجه نکنند و بروباه تربک و تخم کاشنی
و بیخ آن اکتفا کنند و بنوماش و مغز بادام خورند و تلیین بدین مطبوخ کنند
سنا و هلیله کابلی و املج و بلیله هر یک پنج درم و بنفشه و نیلوفر و تخم
کاشنی هر یک سه درم و مویز طایفی پانزده درم آلو سیاه و گل و عناب

هر یک ده عدد سپستان هفت عدد مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم
بعد از تنقیه آب کاشنی و سکنجبین ساده خورند **یرقان اصفر** صفرتی
فاحش بود که در بشره و چشم ظاهر شود بسبب جریان صفرا در زیر پوست
و حدوث آن اگر از قبیل بحران باشد علامت آن پس طبیعت و
تلخی دهن بود و در روز باحوره واقع شود و علاج آن سهلتر باشد آب
کاشنی هفت درم با ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از زرشک و مغز
بادام خورند و ماهی تازه با سرکه و اگر یرقان از سوء المزاجی گرم باشد
که جگر را حادث شود علامت آن شدت عطش و سرعت نبض و
صبغ قاروره و میل آن بسودا بود و باران زبد اصفر بود و رنگ روی
تیره باشد و طبیعت محتبس بود علاج آن جلابی از تخم کاشنی سه
درم و اجاص ده عدد و تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند
و غذا جواب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا
شیرخشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه تبرید مزاج کنند به
کرد شیره تخم تورک و سکنجبین یا آب خیار کنند و با یکمثقال قرص
طباشیر نرم و غذا آلوچه و تمر هندی و زرشک و بنوماش و
مغز بادام و اسفاناج خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاجی حار بود
که مراره را حادث شود و مره صفرا بسیار جذب کند و در و غلیان

پیدا شود و در بدن منتشر گردد و علامت آن شدت عطش و لهیب باشد
و این نوع بغتتاً حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض
شود و علامت آن نحافت بدن و خاریدن بدن و خشکی براز بود و
صفرا باقی و براز دفع شود و علاج هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد
و اگر یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن فصد و تلیین
طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر باشد یا گزیدن حیوان زهردار
یکمثقال قرص طباشیر نرم با آب انار پرین (?) تناول کنند یا مثقالی قرص
کافور با لعاب بنکو (?) و بهدانه با آب خیار کدو بخورند و غذا کلکاب (?)
بار و غوره با دام بخورند و جگر بورق گل و صندل و اقاقیا و کشنیز هر
یک پنج درم و کافور نیم دانگ با گلاب تضمید کنند و یرقان نیز
بسبب سده که میان طحال و امعا حادث شود واقع می گردد و
این نوع تابع قولنج باشد و الا علاج قولنج باید کرد و استعمال
اشیاء بارده کنند و ریوند و غافث هر یک مثقال و افسنتین
دو مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین تناول کنند و اگر بسبب سده
باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد
که براز بتدریج سفید گردد و علاج آن اسهال صفرا باشد و استعمال
مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و تخم کرفس و انیسون و امثال

آن باشد **باب دوازدهم** در امراض طحال سوء المزاج که طحال را عارض
گردد اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع
طحال باشد و صفرت لون و کمودت آن و حمرة قاروره و سواد براز
و خلاف نبض و سوء خلق علاج فصد اسلیم کنند از جانب چپ و
جلاب از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند با قرص زرشک یا سکنجبین
بزوری و غذا زرشک یا تمر هندی یا آلوچه یا نخود ماش و مغز بادام
و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن و سکنجبین
بزوری و این قرص مفید افتد ریوند درمی و نیم زعفران نیم درم
ورق گل پنج درم طباشیر سه درم تخم کاسنی و تخم تورک از هر یک
چهار درم کافور نیم دانگ مجموع کوفته و بیخته با آب کاسنی بسرشند
و مثقالی با سکنجبین تناول کنند **سفوف** طباشیر ریوند چینی (?) یکمثقال
سنبل مصطکی غافث هر یک درمی زرشک چهار درم بکوبند و
تناول کنند و انجیر و کبر لبر (?) که نافع باشد و تخم ترب و سپندان
و شیطرج هر یک سه درم در سرکه بجوشانند و نمد بدان تر کنند و
بر طحال می نهند و یا ورق کرنب با آرد جو و سرکه طلا کنند و اگر تب و تشنگی
مفرط باشد شیره تخم تورک یا آب کاسنی یا آب خیار کدو با سکنجبین
تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم

تشنگی و کثرت ریق بود علاج جلابی از تخم رازیانه و بیخ آن و انیسون حل شده
شاول کنند با پنج مثقال ازین ماء الاصول **ص** پوست بیخ رازیانه ده درم
بیخ کبر پنج درم بیخ کرفس و بیخ مهک هریک سه درم مویز طایفی ده درم
تخم خیارین پنج درم کشوث و تخم کاشنی و رازیانه و بیخ اذخر هریک
سه درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید پس صافی
کنند و با عسل یا قند بقوام آرند یا ان آب صافی کرده را عسل یا قند
بچاشنی نهند و بیاشامند و غذا نخود آب و شیره خشک دانه
خورند و اگر طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ تلیین کنند سنا پنج درم
هلیله سیاه هفت درم اذخر غافث تخم کاشنی هریک سه درم بنفشه
و الو سیاه ده عدد عناب ده عدد سپستان سی عدد خیارشنبر یازده
درم ترنجبین و شکر سرخ هریک ده درم و طحال را بورق و شداب و
اگر بیخ کبر و اشنه و کز مجموع در سرکه جوشانیده تضمید کنند **و** اگر سوء
المزاج یابس بود علامت آن صلابت طحال و نحافت و کمودت بدن
و خفت نفس باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و بیخ اذخر و
بنفشه و روباه ترک و نبات شاول کنند و غذا بنو ماش و مغز بادام
و کدو با فروج فربه خورند و ماهی تازه نیز شاید **و** اگر سوء المزاج
رطب بود علامت آن ترهل بدن و بیاض لسان و کثرت ریق و قلت

عطش

عطش بود علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول مذکور شاول کنند و
غذا نخود آب با شیره خشک دانه و قلایا متوبله خورند و تلیین طبیعت
کنند بحب افتیمون و حب ایارج **اورام طحال** اگر ورم طحال دموی بود
علامت آن تب و سرعت نبض و عطش و التهاب و وجع طحال و غلظ
و سواد قاروره بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از تخم کاشنی
و عناب و اجاص و نبات شاول کنند و غذا کشکاب باشد و تلیین
طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیاف مامیثا و گشنیز
تر بر طحال طلا کنند **و** اگر ورم صفراوی بود علامت آن حمی حاره و
عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود و باشد که
با آن یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و روباه ترک
و تمر هندی و نبات شاول کنند یا آب انارین با نبات و غذا جو با
شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند بقرص طباشیر و ماء الجبن
با سکنجبین ده مثقال و طحال را بصندل و تورک و گشنیز و زرد
تضمید کنند **و** اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم
طحال و بیاض لون و قاروره و بطوء النبض بود علاج آن جلابی از
روباه ترک و بیخ مهک و رازیانه و نبات شاول کنند و غذا نخود آب
خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا هلیله زرد هریک پنج درم

ترید دو درم تخم کاشنی و رازیانه و کرفس و بیخ انگشت و شکوفه کبر
و بالنکو و گاوزبان هریک سه درم انجیر هفت عدد مویز طایفی پانزده عدد
شاه تره یکدسته خیارچنبر و ترنجبین هریک ده درم و بعد از تنقیه
قرص زرشک با سکنجبین بزوری تناول کند و اگر ورم سوداوی بود علامت
آن نحافت و هزال بدن و صلابت طحال و خروج او از موضع خویش بود
و ضیق النفس و سواد لون و فساد هضم و لین طبیعت و سرعت نبض بود
علاج آن فصد باسلیق کند یا اسیلم و تلیین طبیعت بحب افتیمون یا
مطبوخ آن کنند و غذا زیره باج با کبک و فروج خورند و بعد از تنقیه
سکنجبین بزوری و قرص کبر خورند ص بیخ انگشت و بیخ کبر هریک ده
درم زراوند مدحرج و شونیز تخم سپندان هریک سه درم عنصل هفت
درم بکوبند و سه درم اشنه بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و
قرص سازند و یکمثقال تناول کنند و خردل و بیخ کبر و بوره ارمنی و عاقرقرحا
بکوبند و با سرکه بر طحال طلا کنند یا خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و
کاغذی بمقدار ورم بچینند و ادویه بدان بمالند و بر طحال نهند و اگر
ورم طحال منفتح شود و منفجر گردد و بمعده ریزد و بقی یا براز دفع شود در آن
شیر شتر با مدرات مفید افتد و سعی باید کرد که طبیعت محتبس نشود
نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود

علامت

علامت آن تمدد موضع طحال و برآمدگی آن باشد و چون دست بر آن
نهند از زیر دست بلغزد و باشد که با آن قراقر بود علاج آن ماء الاصول
و سکنجبین بزوری و آب رازیانه با سکنجبین عنصلی تناول کنند
و نمک و سپوس و گاورس گرم کنند و بر موضع طحال نهند **سده طحال**
حدوث آن بسبب فضلات غلیظه بود که در و جمع شود علامت آن
ثقل طحال بود بی علامت ورم علاج آن جلابی از رازیانه و نانخواه
روباه تربک و انیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص
کبر مفید بود و تخم کاشنی و کزمازج هریک پنج درم و بیخ انگشت دو درم
و نیم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و باقی
معالجات سوء المزاج بجای آرند **یرقان اسود** تغییر لون بدن باشد
بسیاهی و سبب آن سده باشد که میان طحال و کبد یا طحال و معده
حادث شود و علامت آن ثقل و تمدد طحال و خبث النفس و قلت اشتها
و نحافت بدن و بطوء نبض بود و بتدریج حادث شود نه بغتتاً علاج
آن فصد اسیلم کنند از جانب چپ و جلابی از بیخ کبر و تخم و
بیخ کاشنی و نبات با گلقند تناول کنند و غذا زیره باج خورند و
بعد از نضج سنا پنج درم و پوست بیخ کاشنی سه درم شکر ده درم
بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون نجاح در آن حل کرده تناول

کنند با هلیله زرد و سیاه و کابلی هریک سه درم و افتیمون سه درم و غاریقون
و بسفایج هریک نیم درم بکوبند و سه درم از آن با یک رطل ماء الجبن بیاشامند
و اگر مرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود علامت آن
قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت عین بود علاج آن جلابی
از افتیمون و ورق گل و سکنجبین بزوری شادل کنند و طحال را بورق
گل و فوفل و افسنتین و مقل و مصطکی تضمید کنند باب سیزدهم در امراض
امعا از آن جمله قولنج است و آن مرضی است که مانع خروج براز شود
و با آن وجعی عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه می شود و فرق
میان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جای
خود تجاوز کند و سبب قولنج اگر بلغمی غلیظ باشد که با ثفل مختلط شود
علامت آن شده وجع و سقوط اشتها و سبق تخمه بود و پیشتر از
حدوث قولنج بلغم لزج با براز بیرون آمده باشد علاج جلابی
از بالنگو و رازیانه و افتیمون و تخم کرفس و گلنگبین شادل کنند و بگوارش
سفرجل مسهل تلیین کنند یا باین حب ایارج فیقرا نیز هریک درمی
و شحم الحنظل و نمک هندی هریک دانگی بکوبند و مقل از رقیق دوا
بجوشانند و ادویه را بان بسرشند و حب سازند و یا این حقنه
استعمال کنند سنا هفت درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان

بیست عدد خشک شبت هریک ده درم بابونه اکلیل الملک سداب
هریک کفی برگ چغندر دسته روغن کنجد انگاره هریک ده درم شکر
سرخ بیست درم بوره نیم درم و اگر قولنج بسبب ریحی باشد که در
امعا محتبس شده علامت آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیاء
نفاخ و انتقال وجع بود علاج آن جلابی از افتیمون و نانخواه و رازیانه
و گلنگبین شادل کنند و گوارش کمونی و سفرجلی مسهل بخورند یا تخم
کرفس و افتیمون و نانخواه هریک درمی جند بیدستر دانگی و نیم بکوبند
و با آب رازیانه حب ساخته بلع کنند و این شیاف استعمال کنند
خطمی و بوره ارمنی هریک دو درم شحم الحنظل درمی سقمونیا نیم درم بکوبند
و با شکر معقود بیامیزند و شیاف سازند یا زهره گاو و بوره و
شحم الحنظل و خطمی هریک سه درم و سکبینج درمی و نیم و مقل یک درم
شیاف سازند یا این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم انجیر
ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد مویز طایفی پانزده درم
خشک بابونه شبت اکلیل الملک بنفشه خطمی سپوس هریک هفت
درم بجوشانند و صافی کنند و آب کامه و عسل و روغن زیت هریک
ده درم و بوره و نمک هریک نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند
و روغن سداب بر شکم بمالند یا ورق سداب و کرنب هریک ده درم

و تخم کرفس و سداب هر یک پنج درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید
و رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و می جوشانند تا آب برود و روغن
بماند این روغن در شکم می مالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در
موضع امعا واقع شود علامت آن تب و وجع شدید و ضربان و عطش و
قی مراری و این قولنج تدریج حادث شود علاج آن فصد کنند و جلابی
از روباه تربک و تخم کاشنی و ترنجبین تناول کنند با شراب بنفشه و
ترنجبین و غذا اسفاناخ و مغز بادام خورند و تلیین با این مطبوخ کنند سنا
پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی پرسیاوشان
روباه تربک هر یک سه درم خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم
با این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم بنفشه نیلوفر هر یک سه درم
جو نیم کوفته و خطمی و سبوس هر یک کفی ورق خبازی و ورق سلق
دسته خیارشنبر و شکر سرخ و ترنجبین هر یک مثقالی روغن بنفشه ده
درم و اگر با وجع حرارت شدیده و لذع و حکه باشد این حقنه
مناسب بود عناب ده عدد سپستان بیست عدد خطمی سه درم بجوشانند
و صافی کنند و آب خیار کدو و کدو و خبازی و شیره جو و لعاب بنگو
هر یک پانزده درم و روغن بنفشه ده درم با هم بیامیزند و نیم گرم
استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التواء امعا یا نزول آب بکیس انثیین

حادث

حادث شود علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا برجستن یا از بالا
بزیر افتادن حادث شود علاج او آنست که پای علیل بر ریسمانی بندند و
بالا کشند و ریسمان را تحریک می کنند تا امعا با موضع خود رود و جلابی
از روباه تربک و بنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا نخود آب با روغن
شیره و اگر باز جای خود نرود یک درم یا یک مثقال زیبق نا کشته فرو برد
و تر و دمی کنند و شکم می مالد تا بیرون آید و اگر قولنج بسبب احتباس
ثقل و بهوست آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول
مجففات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک ده
مثقال تناول کنند و غذا نخود آب چرب با مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار
درم و سپستان بیست عدد و بزرک و حلبه و حب الرشاد هر یک ده
درم و ترنجبین پانزده درم بگلاب زنند و اگر بسبب حرارت امعا باشد
علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود علاج آن جلابی از
بنفشه و روباه تربک و تخم کاشنی و ترنجبین و نبات تناول کنند با
آب خیار کدو و با شیره تخم تورک با ترنجبین و بدین حقنه تلیین کنند
بنفشه نیلوفر تخم خطمی تخم خبازی بابونه اکلیل الملک سبوس جو نیم
کوفته لبلاب پرسیاوشان هر یک هفت درم عناب ده عدد سپستان
بیست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب بنگو و لعاب بزرک و روغن

بنفشه و خیار چنبر و ترنجبین هر یک ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و غذا
شیره گندم چرب و حوماء چرب خورند و شکم بروغن بنفشه و لعاب
خطمی و کتیرا بمالند ایلاوس نوعی از قولنج است و آن چنان باشد که
ثقل در امعاء علیا محتبس شده باشد و از دهن بیرون آید و با آن ضعف
نبض و غشی و اضطراب بود علاج او آنست که اولا فلونیا رومی بدهند
و چون وجع ساکن شود بدان معاودت نکنند و جوارش سفرجل مسهل یا
جوارش فلافلی یا شهریاران بدهند و این حقنه استعمال کنند بابونه تخم
شبت تخم کرفس رازیانه حلبه هر یک دو درم انجیر ده عدد حنظل برنج
جاوشیر هر یک دو درم روغن زیت یا بید انجیر ده درم شکر سرخ
و ابکامه [?] هر یک پانزده درم بوره نمک هر یک نیم درم و باید که در روز
غذا نخورند و اگر توانند استعمال ریاضت مفید افتد و روغن بابونه و
شبت و خیری در شکم بمالند و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک
می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نمام و حسک و برگ
بید انجیر و سعتر و فودنه و روباه ترنگ بجوشانند و در آن نشینند و
شیافی از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم الحنظل ترتیب کنند و
بکار دارند مغص وجعی بود که در امعا حادث شود و شکم می پیچد و آن
اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح

تسکین حاصل شود علاج جلابی از انیسون و رازیانه و روباه ترنگ و گلقند
تناول کنند یا دو درم جوارش کمونی بخورند و اگر با مغص اسهال باشد
علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب
هر یک سه درم و نانخواه و سعتر هر یک چهار درم و قند شش [?] مجموع را بکوبند
و سه درم تناول کنند و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و
اگر بواسطه تناول اطعمه حاده و حریفه بود علامت آن حرقت امعاء و
تشنگی و خروج مره صفرا بود علاج آب انارین با نبات بیاشامند
با لعاب بهدانه و بزر قطونا [?] بیاشامند یا شیره تخم [illegible] دو نیم
درم طباشیر و ده درم نبات تناول کنند و اگر مغص بواسطه خلطی
مالح باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود و با براز بلغم بیرون آید
علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنهای نرم یا بابن مطبوخ سنا پنج درم
بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاشنی روباه ترنگ هر یک سه درم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد ترید دو درم خیار چنبر پانزده درم ترنجبین
ده درم شکر سرخ ده درم و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعا
متمکن شود علامت آن قلت عطش و کثرت لعاب بود و وجع از یک
موضع منتقل شود علاج آن تلیین باشد بحقنهایی که در باب قولنج ذکر
رفت و تنقیه معده کنند بقی و گلقند و رازیانه تناول کنند و غذا نخود آب.

با شیره خشک دانه خورند و فلفل و دار چینی و زعفران و سعتر در آن کنند و بعد از
تنقیه جوارش کندر و مصطکی تناول کنند و آب سرد کمتر خورند **دیدان**
کرمها که در امعا متولد شوند بسبب رطوبتی فضلی باشد که در امعا بماند و بطول
مکث متعفن شود و چون حرارت در و عمل کند کرم شود و این کرم اگر دراز
باشد حیات گویند و او در امعاء دقاق متولد شود و علامت آن احساس
حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان لعاب و بهم
ساییدن دندان در خواب علاج آن چهار روز پیاپی رطلی شیر با ده
مثقال شکر تناول کنند غذا نخوداب با شیره خشک دانه و سعتر و دارچینی
خورند و روز پنجم درمنه ترکی و برنج کابلی مقشر و تربد و قسط مر و ترمس هر یک
درمی و حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و
اگر از ان بقیتی بماند و عمل تمام نکند آب کامه ده مثقال با آب گرم خورند
و شحم الحنظل دانگی و نیم و قنبیل نیم درم بکوبند و بزهره گاو شیاف
سازند و بر دارند و در آخر روز تربد کنک با شیره تمام خورند و از
تناول اغذیه غلیظه بارده احتراز کنند و اگر کرم پهن باشد که آن را
حب القرع گویند و او در امعاء غلاظ متولد شود علامت آن صفرت
لون بود و خروج آن احیانا و هر چند چیزی خورد سیر نشود علاج
آن درمنه و برنج کابلی مقشر هر یک مثقالی و نمک هندی دانگی و نیم ترنج

یکدرم

یکدرم و شحم الحنظل دانگی بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و از
لبنیات و اغذیه لزجه احتراز کنند و اگر کرم ضعیف باشد شبیه بکرم
پنیر و سرکه علامت آن حکه مقعده و دغدغه آن بود علاج آن حقنه کنند
باین ادویه بابونه و اکلیل الملک و درمنه و برنج سفید هر یک کفی و ورق
سداب و ورق شفتالو هر یک ده درم و ورق حنظل ده دسته بجوشانند
و صافی کنند و روغن مغز استه زرد آلوی تلخ و انگاه هر یک ده درم
و شحم الحنظل دانگی بر سر آن کنند و بکار دارند و مقعده بروغن استه زرد آلوی
تلخ چرب کنند و از بوره و نمک و زهره گاو و شحم الحنظل و استه آلو
شیافی سازند و بر دارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه
یکمثقال و صبر اسقوطری نیم درم بکوبند و با آب ورق شفتالو بر ناف
طلا کنند **زحیر** حرکتی است از معاء مستقیم جهت دفع فضله و با آن تقاضا صعب
اندک چیزی دفع شود و باشد که با آن خونی باشد و سبب زحیر اگر
خلطی مراری باشد یا رطوبتی مالحه که بمعاء مستقیم آید و دغدغه
علامت آن حرقت مقعده باشد و خروج این رطوبت علاج آن سفوف
نشاسته یا سفوف گل ارمنی پنج درم تناول کنند یا گل ارمنی یکمثقال
بریان کرده با شیره تخم تورک بریان کرده تناول کنند و غذا که در
بریان کرده با مغز بادام و شیره خشخاش خورند و این شیاف استعمال

کنند صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار هریک سه درم کوفته با آب لسان الحمل
یا با آب مورد کبر سرشته و شیاف سازند و اگر بسبب ثفلی خشک باشد
که در امعا محتبس شود خروج آن دشوار بود و موجب زحیر گردد علامت آن
تقدم احتباس و تناول مجففات باشد علاج آن تلیین باشد بمزلقات
مثل بنفشه و خطمی و سپستان و خیارشنبر اگر بسبب سرمائی بود که بمقعد رسد
علاج آن نشستن مقعد کنند بروغن گل و بابونه گرم کرده و بابونه و شبت و
روباه ترbک و اکلیل الملک بجوشانند و در آن نشینند و بر سر آجر گرم
نشستن مفید بود

باب چهاردهم در انواع اسهال

اگر اسهال بسبب
بحران و دفع فضله موذی بود آنرا حبس نباید کرد مگر که بحد افراط رسد و
موجب ضعف شود علاج پوست جو با قند و گلاب تناول کنند یا پوست جو
و گلنار و گشنیز بریان کرده کوفته با هم بیامیزند و بخورند یا قرص طباشیر و پوست
جو یا رب به یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از زرشک و غوره و انار
دانه و سماق خورند و اگر اسهال بسبب اخلاط مراری بود که بمعده و امعا
ریزد علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهن و صفرت براز
و لذع مقعد باشد علاج آن ده مثقال رب به با یک مثقال قرص طباشیر
تناول کنند و یا نیم درم گل ارمنی با رب سیب یا گشنیز بریان کرده و توت
خشک و تخم حماض و خرنوب شامی هریک شش درم و طباشیر سه درم
و انار

دانه بریان کرده پنجاه درم و زرشک و سماق و نبق و کنار و سپوس گندم هریک
ده درم بکوبند و همه با هم بیامیزند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال
بافراط بود معده را با گل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و رامک و اقاقیا و
با آب مورد تضمید کنند و غذا سماق یا انار دانه و کبک و تیهو خورند و
اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و براز
بی مغص بود علاج آن جوارشات با خرف سه درم بر سر جلابی نیم گرم
از نبات بیاشامند تا اخلاط بکلی دفع شود و چون دانند که تمام
دفع شده است سفوف مقلیاثا پنج درم با آب سرد تناول کنند و صمغ عربی
و تخم ریحان هریک مثقالی بریان کرده بکوبند و بروغن بادام چرب کنند
و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال کنند برنج و
عدس هریک کفی پوست انار و مورد و بلوط هریک ده درم مازو و
گلنار هریک پنج درم بجوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته و اقاقیا و
گل ارمنی هریک مثقالی بسایند و بر سر آن ریزند و استعمال کنند بعد ساعات
و این قرص بخورند سماق چهار درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان
کرده گلنار اقاقیا هریک درمی بکوبند و برب به بسرشند و مثقالی
با رب سیب تناول کنند و این سفوف نیز مفید باشد زیره کرمانی
در سرکه خیسانیده و انار دانه هریک پانزده درم دانه مورد سنبل

مصطکی کرو یا خرنوب هریک ده درم انیسون تخم کرفس هریک نیم درم
بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامت آن
حرقت و لذع معده و خشکی دهان و کثرت اشتهای بی هضم تمام و قراقر
و نفخ بود و رنگ براز مایل بسواد باشد علاج آن اول تنقیه امعا باید
کرد بحقنه نرم و بعد از آن که تنقیه تمام کرده باشند قرص طباشیر با قرص
کهربا و سفوف [illegible] و سفوف انار دانه هرکدام که باشد تناول کنند
و نیکو و بارتنگ و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته [illegible]
بریان کنند و بکوبند و پنج مثقال از آن با گلاب بخورند و از حموضات و
شیرینی احتراز کنند و مرغ و کبک و تیهو خورند و انار دانه کوفته و [illegible]
نیز شاید **اسهال دموی** اگر بسبب انفتاح عروق امعا بود اگر امعاء دقاق بود علامت
او آنست که غایط بیرون آید و بعد از آن خون رقیق با ریاح و قراقر
و زبد خارج شود و اگر در امعاء غلاظ بود علامت او آنست که اول
غایط با خون بیرون آید و بعد از آن بی خون و با آن علامت بواسیر نباشد
علاج اگر علامات غلبه خون باشد و قوت مزاج و وقت مقتضی بود
فصد کنند و نیکو و بارتنگ و تخم ریحان هریک مثقالی و صمغ عربی نیم مثقال
بریان کنند و بروغن گل چرب کرده فرو برند و غذا کاورس مقشر با
شیر یا مغز بادام خورند و قرص طباشیر با قرص کهربا نیز مفید

کردانیده

بود

بود و سفوف نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کنند و بخورند و
اگر این اسهال بسبب سحج بود و سحج آن باشد که بواسطه اخلاط
حاده و حریفه که با معا ریزد یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده
شود علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعا بود علاج آن سفوف
نشاسته با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی و نشاسته هریک دو
مثقال و طباشیر یک مثقال بریان کرده با شیر دوغ کرده بیاشامند
و غذا کاورس بریان کرده یا برنج بریان کرده با سپیدبا و چربی گوشت
یا مغز بادام خورند و این حقنه ممسکه استعمال کنند برنج پوست کنده و
جو نیم کوفته و ذرت هریک کفی بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش
و گلنار و زرده گل و گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و
صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هریک درمی
بکوبند و زرده تخم مرغ بریان کرده و روغن گل با سپید آب حل کرده مجموع
با هم آمیخته بکار دارند **ذوسنطاریا** اسهال کبدی باشد و آن با خون
صرف بود و سبب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد بواسطه قطع
دست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سبب آن احتراق دم باشد
با شبیه بدردی بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا دبیله که منفجر
شود یا قیحی بود یا غسالی بود شبیه بغساله گوشت اما آنچه دموی صرف

باشد اگر تقدم امتلا و احتباس خونی که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر
بود و با آن علامات تهیج و مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا
غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی باشد و ضعف
بافراط نبود و حبس بشیره تخم لونک بریان کرده یا شراب صندل یا سیب
کنند یا بارتنگ بریان کرده و بنگو بریان کرده بروغن گل چرب کنند و
فرو برند یا قرص کافور یا قرص کهربا و شراب سیب بخورند و شراب
الجبار لعق کنند و غذا جو بریان کرده با خشخاش بریان کرده خورند با
انار دانه یا زیره باج یا غوره و کبد را بصندل و گلاب و آب به و آب
مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیدی و دردی بود علامت او آنست
که براز مختلط بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود و با آن تجدید
شکم نباشد و چون معده خالی بود بیشتر باشد و علاج او آنست که حبس
کلی نکند و اشربه که مقوی باشد و در و قبضی زیاده نباشد تناول
کنند مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب و به و از قابضات
صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج بجای می آرند تا
اخلاط بکلی دفع شود اما آنچه قیحی و غسالی بود دلالت بر دبیله کند
و علاج آن گفته شده است ذرب اسهال معدی باشد و سبب
آن سستی و تری معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض او

شود علامت آن قلت تشنگی و طعام در معده تغیر نپذیرد و کم نکند
و با آن قی و براز بلغمی نباشد علاج آن تسخین معده باشد بجوارشات
حاره و سفوف مقلیاثا و جوارش سفرجلی قابض و غذا انار دانه
با کبک و تیهو و زیره و گشنیز و دارچینی خورند و اگر سبب کثرت
رطوبات باشد که در معده جمع شود علامت آن کثرت بزاق و غثیان
بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و بعد از آن جوارشات مقوی معده
تناول کنند مثل گوارش و کندر و مصطکی قابض معتدله اند و اگر سبب
بثره یا قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذا متاذی شود و
قوت دافعه از او دفع کند علامت او آنست که در معده بعد از اکل
وجعی یابند خصوص اکل حموضات و در براز صدیدی رقیقی یابند
و حرارت دهن محسوس شود و باشد که در وی قشرات بود علاج
آن قرص طباشیر شربت و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا ارزن
و انار دانه خورند و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و
طبیعت از او دفع کند و غذا نیز منزلق گردد این را اسهال دماغی
گویند علامت او آن باشد که بعد از خواب بیشتر بود و بعد از آن
منحبس گردد و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج
آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله بشراب عناب و شراب

خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شده است و باید که بهشت بارد بخسبند و اگر
بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتوانند کرد علامت آن اسهال
تیره و سفید و سهولت بدن و قلت دم و زردی لون بود علاج آن
تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب زایل شدن خمل
معده باشد و آن بواسطه خلطی اکال یا تناول زهری حار یا بواسطه
اورام واقع شود و علامتش آنست که طعام منهضم نشده خارج
شود بی لذع و وجع و مغص و آن زلق الامعا باشد علاج آن
تضمید معده باشد بقوابض مقویه و مرق فروج فربه و حواری شیر و
نان سفید تناول کنند که خمل برویاند و سنونات قابضه و مقویات معده
خورند **ذلق امعا** اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که
بواسطه آن ثفل در امعا مکث نکند و زود بیرون آید و علامت آن خروج
رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول اشیای مجففه
باشد مثل سبوس جو و گلنار و گل و به و سیب و سفوف مقلیاثا مفید بود و
این سفوف نیز نافع است سنبل مصطکی سک عود هریک درمی و نیم
بلوط بریان کرده سرانار پوست کزمازک رامک تخم حماض خرنوب دانه بیرون کرده
موز طراثیث سماق گلنار هریک پنج درم بکوبند و مقدار دو درم تناول
کنند و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود و چون غذا

بدو رسد

بدو رسد زود دفع کند علامت او آنست که احساس وجع امعا کنند
و با براز صدیدی نمک باشد علاج قرص طباشیر لبت یا قرص گلنار
با رب سیب یا رب به یا تخم خشخاش اسفرم و بارتنگ و مرو دو سنگ و
صمغ عربی هریک درمی بریان کرده بگلاب و روغن بادام چرب کنند
و فرو برند و غذا کاورس با برنج بریان کرده با مغز بادام خورند و
طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند و بلعاب
اسپغول بسرشند و قرص سازند و بمثقال تناول کنند والله اعلم بالصواب.
باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه سوء المزاج کلیه اگر حار بود
علامت آن حرقت موضع کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت
نبض و نارنجیت قاروره باشد علاج آن آب انار مزین با نبات و
ترنجبین یا شیره تخم کدو یا قرص طباشیر تناول کنند و ضماد گلاب
یا ماش با اسفناج خورند و شراب خشخاش و ریباس و غوره
لعوق کنند و صندل و گلنار و سماق هریک دو درم و کافور دانگی و
طباشیر و تخم حماض و کشنیز و گل سرخ و گل ارمنی هریک سه درم
تخم کاهو و تخم کدو هریک هفت درم بکوبند و بآب کاهو یا
کدو بسرشند و قرص سازند و مثقالی با آب انار یا شراب غوره
یا شیره سه تخم بخورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر

سوء المزاج بارده باشد علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره
و ضعف شهوت باه بود علاج آن گلقند و رازیانه و گوارش کمونی
تناول کند و غذا نخوداب با کبک و تیهو و کبوتر و فلفل و دارچینی خورند
و روغن فستق و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و نارجیل و فندق و
فستق با شکر خورند و از حموضات و اغذیه بارده احتراز کنند اورام
کلیه اگر ورم کلیه از ماده صفرا یا دم باشد علامت آن تب
و تشنگی و التهاب و صداع و بی خوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد
باسلیق کنند و جلابی از عناب و تخم کاشنی و روباه تربک و نبات
تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش و عناب و سپستان خورند و
شراب بنفشه و خشخاش با لعاب بهدانه و موضع کلیه را از صندل
و مخاط و شیاف مامیثا و کاشنی و آب روباه تربک تضمید نمایند
یا آب کاشنی و آب گشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم
صافی باهم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم نضج یابد علامت آن اشتداد
وجع و سکون تب و زیادتی ثقل بود آن زمان خطمی و اکلیل الملک و
تخم شبت و حلبه و بنفشه و برگ بجوشانند و همچنان گرم بر کلیه بنهند
و چون تب زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین
کبوتر و غبار آسیا و دقیق کرسنه با این ضماد ضم کنند و چون ورم منفجر

گردد

گردد و مده با بول بیرون آید شیره سه تخم با شراب خشخاش یا شراب
عناب و بنفشه بخورند و اگر خروج مده متمادی شود مغز سه تخم و کدو هر
ده درم و خشخاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم خبازی هر یک دو درم
و کاکنج پنج عدد بکوبند و سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش تناول
کنند و اگر ورم از ماده بلغم یا سودا بود علامت آن ثقل موضع کلیه و تب و التهاب قا
بی شده و وجع بود شبیه بقولنج باشد و فرق بدان کنند که حقنه درین
مرض مفید نیفتد بلکه زیاد کند بخلاف قولنج علاج آن جلابی از بیخ کبر
و تخم کاشنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخوداب و مغز
بادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ سنا پنج درم تخم
کرفس و کاشنی و رازیانه و ورق گل و بالنگو و بنفشه و نیلوفر هر یک
سه درم بیخ کبر چهار درم تربد دو درم مویز طایفی ده درم عناب ده
عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مغز خیارچنبر پانزده درم ترنجبین
همچنین با سنا پنج درم و بیخ کبر چهار درم و بالنگو و تخم کاشنی
و رازیانه هر یک سه درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون
خیارچنبر در آن حل کنند و بیاشامند و بعد از تنقیه شبت و بابونه
هر یک چهار درم و برگ و حلبه هر یک پنج درم و تخم خطمی و تخم خبازی
هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و ضماد سازند یا مقل

با آب گرم حل کنند و با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند **وجع کلیه** اگر از ورم
یا سوء المزاج بود علاجش گفته شد و اگر از حصاة و قروح بود علاجش
گفته شود و اگر ریح بود علامت آن وجع و تمدد بود و با آن ثقل و علامات
حصاة نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل
انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع
کلیه بمالند **اورام مثانه** اگر دموی و صفراوی بود علامت آن شدت ضربان
وجع و حرقت مثانه و تب محرقه و تشنگی و لهیب و سواد لسان و ا
زنار بود و باشد که با آن احتباس بول و براز باشد علاج آن
فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاشنی و عناب و شکر
و ترنجبین تناول کنند و غذا کشکاب با شیره خشخاش و شراب بنفشه جوند
و خبازی و خطمی و پوست خشخاش نیم کوب بپزانند و بر آن نشینند و بر عانه
بپزند و ثفل آن بر آنجا می نهند و صندل و روباه ترپک و بنفشه و
کاکنج با آب لسان افروز ضماد کنند **و** اگر حبس بول باشد شیره سه
تخم و تخم کدوی مقشر هر یک پنج درم و تخم تورک سه درم تخم خطمی و خبازی
و پرسیاوشان هر یک دو درم بکوبند و چهار درم از آن با شراب بنفشه
و خشخاش تناول کنند و ورق کنجد تر بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق
کنند و ضماد سازند و چون ورم نضج شود شراب بنفشه با لعاب اسبغول

سه درم با ده درم نبات
بیاشامند یا سه
تخم

یابه و قسیح

بخورند

بخورند و غذا شوربا ماش و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خبازی و پرسیاوشان
و اکلیل الملک و حلبه و بزرک و تخم شبت بجوشانند و در آن نشینند
وجع مثانه بسبب قروح یا حصاة بود و آن گفته شود یا بسبب سوء
المزاج گرم که او را عارض شود علامت آن وجع و لهیب موضع مثانه
و تشنگی بود علاج آن شیره تخم تورک یا آب خیار کدو با نبات تناول
کنند و روغن بنفشه در آن بمالند و در احلیل چکانند **و** اگر سوء المزاج
بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربه بارده یا علامات
سرما حادث شود جلابی از انیسون و نانخواه و بیخ کهک و نبات تناول
کنند و نخود آب با شیره خشک دانه و زیره و فلفل و دارچینی جوند
دهند و روغن نرجس و زنبق و قسط تضمید عانه و تقطیر با احلیل کنند **و** اگر
وجع بسبب ریح بود علامت آن وجع و تمدد بود و ثقل نباشد
علاج آن ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را به آب
دفودنه و شبت و روغنهای گرم تضمید کنند **قروح کلیه و مثانه** سبب آن
تفرق اتصال یا خلطی اکال یا انفجار دبیله بود و علامت آن وجع و خروج
دم و مده و نتن بول یا باشد و فرق میانه قرحه کلیه و قرحه مثانه بموضع
وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول یا باشد و در قرحه مثانه عسر البول
و قشوری که از کلیه آید سرخ بود و از آن مثانه سفید باشد علاج آن

هر بامداد یک مثقال قرص کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه یا خشخاش تناول
کنند و غذا شوربا ماش و نخود با مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء
العسل با مرور شکر تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جلابی از زرد آلو و
زبیب و هلیلاب هر یک پنج درم و بنفشه چهار درم و ترنجبین ده درم و مغز
خیار چنبر پانزده درم بپاشامند و نشاسته چهار درم و کتیرا و صمغ
عربی و بزرگ هر یک دو درم و گل ارمنی یکدرم بکوبند و یکمثقال یا دو
درم از آن با ده مثقال شراب خشخاش بخورند یا حب الصنوبر مقشر ده درم
و تخم خیار دو درم نشاسته یکمثقال سنبل کرفس هر یک نیم مثقال
بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابیض بشیر زنان
و در احلیل چکانند و از اطعمه حریفه و مالحه و از جماع احتراز نمایند
جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوب نخالی و حکه شدید
و وجع موضع کلیه و مثانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و شراب
خشخاش تناول کنند یا عناب ده عدد بنفشه پنج درم و نبات ده درم
بجوشانند و با لعاب بهدانه بپاشامند و غذا شوربا ماش و
مغز بادام یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند
و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه
لعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام حقنه مثانه کنند **حرقت مثانه**

اگر بسبب مده لاذع یا قروح بود گفته شد و اگر بسبب حدت بول
بود علامت آن حرارت مزاج و ناریت قاروره و تشنگی باشد
علاج شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم بورک و شیره
سه تخم تناول کنند و غذا جواب با روغن بادام یا شوربا ماش با روغن
بنفشه و مغز بادام خورند و مغز تخم کدو و سه تخم هر یک سه درم و
تخم خطمی و خبازی هر یک چهار درم و مغز بادام هفت درم و کتیرا
یکدرم بکوبند و سه درم از آن با آب خیار کدو یا شیره تخم
بورک تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف
ابیض در احلیل چکانند **حصاة و رمل** که در کلیه و مثانه تولد کند بسبب
خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آنرا نشف کند و بمرور زمان
منحجر گردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت لزوجت حصاة متولد شود
والا رمل تولد کند و حصاة کلیه اکثر سمین را حادث شود و حصاة مثانه
نحیف را و علامت حصاة وجع موضع کلیه یا مثانه و ثقل و تمدد و
عسر بول و بیاض و رقت آن باشد و علامت رمل ثقل و تمدد و
صفا بول و خروج رمل و سوزش بود و رملی که از کلیه آید سرخ
بود و زرد و آنچه از مثانه باشد سفید یا زرد باشد علاج این مرض
آنست که هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه و بیخ [illegible] و نبات

شاول کنند یا شیره سه تخم با نبات یا رازیانه و افیسون بجوشانند و با
ده درم شیره سه تخم و ده درم نبات بخورند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشک
دانه با کبک و تیهو خورند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه
غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدله و احیانا قی کردن مفید بود
و از میوه‌ها انگور سفید و خربزه شاید خوردن و اگر از این تدبیر زایل
نشود بدین مطبوخ تلیین کنند ص ساجده خشک ما یشاء حاشا
هر یک پنج درم تخم خطمی و کرفس و خبازی و رازیانه هر یک سه درم تخم
کاشنی و بنفشه و پنج مهک هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان
هشت عدد انجیر پانزده عدد پرسیاوشان نیم درم ترنجبین و خیار
چنبر از هر یک ده درم و قیطن را بروغن شبت و بابونه و خشک
بمالند و روغن ترب و روغن خشک در احلیل چکانند و بابونه
و حلبه و شبت و خشک و اکلیل الملک و مرزنجوش و کرفس و خشکدانه
نیم کوفته و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و در آن نشینند
و اگر این علت مستحکم شود ادویه که منفعت بود حصاة را استعمال کنند
دوای مفید منفعت بیخ کاکنج ده درم خطیانا جندبیدستر زنجبیل و از فلفل
عقارب سوخته هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از آن شبانه
دانگی یا دو دانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید نبود

صفت آن سه تخم و خشخاش هر یک ده درم و تخم شلغم و تخم کرفس و رازیانه
و افیسون هر یک سه درم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین و زنج
یا بزوری شاول کنند یا معجون حجر الیهود یک مثقال با شیره سه تخم شاول کنند و
موضع را بروغن بابونه و خشک و روغن عقرب بمالند صفت روغن عقرب
بیخ کبر و بیخ کرفس و زراوند مدحرج و سعد و سلیخه هر یک ده درم نیم
کوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی کنند و هفت روز در آفتاب نهند با
با آتش نرم بجوشانند پس صافی کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و در آن
اندازند و هفت روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و نگاه دارند و اگر
حصاة در یک موضع باشد و قطعا فرو نیاید جلابی از تخم گزر و تخم کرفس
و افیسون و نبات شاول کنند و فطراسالیون و فلفل سفید و سیاه
هر یک سه درم و زنجبیل و سنبل و سلیخه و دارچینی و جعده و اسارون هر یک
چهار درم و جندبیدستر و فقاح الاذخر و حب بلسان هر یک دو درم بکوبند و
بعسل بسرشند و یک درم شاول کنند و از ادویه منفعته عقرب سوخته و خارپشت
خشک کرده و زجاج مسحوق و اسقولوقندریون باشد و گنجشکی هست که آن را بیونانی
اطاعولسلطوس گویند و آن مرغیست که دنبال دراز دارد چون نشسته باشد
بر زمین می‌زند و آن را ابوالفضل و صفراعون نیز می‌گویند و آن را بچه و خایه بخورند
درین مرض مفید است و گویند اگر شبی که آن را چهار سال بود در آن زمان گ

انگور زنگ مینکیرو بکشند و اول خون او را و اخر خون او بگذارند که ریخته شود و میان آن
نگاه دارند تا منجمد گردد پس در آفتاب نهند تا خشک شود و آن را از غبار نگاه دارند
و سحق کنند و قدری از آن با رب ریب یا آب کرفس بیاشامند مفید بود
و اگر حصاه در مجری قضیب باشد و بیرون نیاید باید شکافتن و در حصاه
مثانه ادویه قویه استعمال کنند و در رمل احتیاج با دویه قویه نباشد **جمود دم**
اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن غشی و کرب و برودت اطراف بود
علاج آن سکنجبین عنصلی در زهره سلحفات تناول کنند و جگر خرگوش خشک کرده و
پنیرمایه خرگوش و برنجاسف نیز مفید بود و چوب گز و چوب انجیر بسوزند
و آب آن در احلیل چکانند یا نخود و سداب بجوشانند و آب آن در
احلیل چکانند **احتباس و عسر بول** اگر بسبب ورم یا حصاه باشد علاج
آن گفته شد و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول حادث شود
علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظه لزجه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط
خام بیرون آید علاج آن جلابی از انیسون و تخم کاشنی و تخم کرفس و نبات
تناول کنند یا رازیانه و انیسون و تخم کرفس و ماش هندی و نانخواه هر یک پنج
درم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و تدهین قطع مثانه بروغن بابونه
و غیره بکنند و گاه باشد که عسر بول بسبب صفراء رقیق بود که در مجاری بول
فرود آید و علامت آن حرقت مجری بول و صفرت بول باشد علاج آن

لعاب

لعاب بهیدانه ده درم و روغن بنفشه پنج درم بر سر شیر تنها از نبات بیامیزند
و از مدرات احتراز کنند و غذا شوربای ماش با اسفاناج و روغن بادام یا حریره
از شیره سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب احتقان بول
بود و عسر بول حادث شود خربزه شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و فستق
با شکر تناول کنند و شیره تخم ترب و سه تخم و مدرات غیر قویه استعمال
کنند **سلس البول** سلس البول آن باشد که بول بی اراده بیرون آید علاج
آن هر بامداد یک مثقال گوارش کندر یا اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه و قلایا
که در آن توابل باشد خورند و کندر و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و
شاه بلوط و حب الآس و شه دانه متساوی بکوبند و مثقالی از آن
بر سر غذا تناول کنند و کندر و حب الآس و هلیله کابلی و بلیله و آمله هر یک
سه درم و سعد پنج درم و بلوط در سرکه خیسانیده چهار درم بکوبند و با عسل
بسرشند و مثقالی از آن تناول کنند و اگر مزمن شود معجون کلکلانج مفید باشد
و از آب سرد احتراز باید کرد و کسی که بول در فراش کند فودنه و
خرنوب و حب الرشاد از هر یک سه درم و کندر یک درم بکوبند و بعسل بسرشند
و مثقالی تناول کنند و از فواکه خصوص خربزه و خیار احتراز کنند و حنجره
خروس بسوزانند و بسایند و دو دانگی تا دو دانگ با آب فاتر بخورند و کندر
و بلوط هر یک ده درم و سعد و خون سیاوشان و قرفه و خولنجان

و دارسن هریک پنج درم بکوبند و بعسل لبرشند و قرص سازند و سه درم تناول کنند
و اگر شهدانه بریان کنند و بکوبند و در میان عسل ریزند و اجانا خورند مفید بود
دیابیطس بلغت یونانی دولاب باشد و آن چنان بود که دایما تشنه باشد
و چون آب بیاشامد باندک زمانی بی تغیر دفع شود و سبب آن ضعف کلیه
یا اتساع مجاری او بود و حرارت او قوی باشد و جذب رطوبات از کبد
کند و چون ضعیف بود قوت امساک و تحمل آتش نباشد و لایزال جذب کند
و دفع کند و چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف شود و بدق انجامد علامت
آن تشنگی و عدم تب و بول رقیق سفید دایم بی حرقت بود علاج آن قرص
طباشیر و قرص کافور با رب سیب و رب به و شراب زرشک و ریباس
تناول کنند و غذا از زرشک و غوره و انار دانه خورند و خطمی را بصندل و گلاب
و آب کاسنی طلا کنند و اگر بیضه یک شب در سرکه خیسانند و بخورند نافع
بود و گاه بود که دیابیطس بسبب برودت کلیه حادث شود و علامت آن
عدم علامت حرارت بود اما تشنگی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد
بقی و حقنهای نرم و تناول مثرودیطوس و معاجین حاره و تدهین قطن
بروغنهای گرم تقطیر بول حالتی بود که میان عسر و استرسال بود و سبب
آن اختلاط بول باشد با اخلاط حاده علامت آن صفرت بول و حرقت
آن و علامات غلبه مرار بود علاج آن شیره تخم خیارین با شیره تخم تورک

بانبات

با نبات تناول کنند یا لعاب بنکو و به دانه ده درم و روغن بادام
پنج درم با شیرینی از نبات و عرق بید بیاشامند و غذا نخود ماش
با مغز بادام با کدو یا فروج خورند و مغز تخم کدو و سه تخم و تخم خیارین و تخم خطمی
هریک سه درم و مغز بادام یک درم و صمغ و آلو و کثیرا هریک دو درم بکوبند
و سه درم از آن با شیره تخم تورک یا آب خیار کدو تناول کنند و اگر این
مرض بسبب ضعف مثانه باشد علامت او آنست که بول اندک اندک
آید و اورا حرقت و وجع نباشد علاج آن اطریفل تناول کنند و غذا
نخوداب با شیره حسک دانه خورند و با انجیر و مویز و جوز نقل کنند و
حب الرشاد و خردل و کندر هریک پنج درم و مغز جوز ده درم و سعد ده درم
بکوبند و بعسل لبرشند و یک مثقال بخورند بول دم اگر بسبب انفتاح عرقی
بود اندک اندک آید و اگر از انشقاق عرقی بود بغتتا بسیار آید و خون
صرف تازه بود و اگر بسبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویه حریفه باشد
حادث شود علاج آن فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ
عربی هریک مثقالی با شراب سیب تناول کنند یا بنکو و صمغ عربی و بارتنگ
و تخم ریحان هریک مثقالی بریان کنند و بروغن بادام چرب کرده فرو برند.
و غذا سماق با نخود ماش و مغز بادام بریان کرده با فروج خورند و از بقول
الطعمه حریفه و شیرینی و ترشی اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه

ده کوب و مشی سریع احتراز کنند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و گلنار
و تخم توزک هر یک ده درم و شاخ گاو کوهی سوخته پنج درم بکوبند و
بآب سماق بسرشند و قرص سازند و مثقالی تناول کنند یا گلنار و زند و
گل ارمنی و گل قرسی هر یک سه درم و کهربا یک درم و نیم و تخم خیار و تخم
کدو کثیرا نشاسته هر یک چهار درم بآب لسان الحمل تناول کنند و
اگر سبب تاکل عرقی باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک
اندک آید و با آن خونی باشد و علاج آن همچو علاج قرحه کلیه و مثانه
بود **باب یازدهم** در امراض اعضاء تناسل **اورام انثیین** اگر ورم حار
باشد دموی یا صفراوی علامت آن تب و حمره لون و ورم و حرارت
و التهاب و تشنگی و صفرة قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند
و جلابی از عناب و اجاص هر یک ده عدد نبات و ترنجبین هر یک ده
درم تناول کنند و غذا جو با بنوماش و مغز بادام خورند و آرد جو و عدس
و باقلا و آب گشنیز و رده باده ترنج و کاشنی و طحلب بر ورم نهند
و خرقه بسرکه و گلاب تر می کنند و بدان می نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و مغز خیار چنبر هر یک ده مثقال
و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت و تمام
بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض

قاروره و بیاض لون و ورم و رخاوه آن بود علاج آن جلابی از رازیانه
و بیخ کرفس و گلنگبین با قند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخی که در او
تربد و افسنتین باشد یا قی کنند بطبیخ شبت و بیخ کرفس و تخم خربزه
ترب با قدری عسل و نمک و زیره و آرد باقلی و کندر و روغن بابونه
ضماد سازند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت و کمودت
ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از بادرنکو و رازیانه
و بیخ کرفس و گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب
آن کنند و نخود و حلبه و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و بآب کرنب
ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو در روغن زیت
و مقل با هم بگدازند و در آن بمالند **عظم و صغر انثیین** گاه باشد
که خصیه بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان
بزرگ شود علاج آن بادویه کنند که در پستان استعمال کنند تا بزرگ
نشود مثل گل ارمنی و سرکه و بزر البنج و شوکران و خرده سرب و
آب گشنیز و خرده سنگ آسیا و سنگ استره و اگر خصیه کوچک
شود و بر بالا جهد علاج آن مداومت حمام و آب نیک و استعمال
ادهان و ادویه مسخنه باشد **اورام قضیب** علامات و علاج آن
همچو علامات و علاج ورم انثیین است در آنچه مخصوص بدو باشد

ورم حار عدس و گلنار و ورق گل و پوست انار و روغن گل ضماد کنند و در ورم
بارد بابونه و اکلیل الملک و ثمام و خطمی و امثال آن ضماد کنند و روغن بابونه **قروح قضیب**
و خصیه آنچه طری باشد صبر و مرداسنگ و توتیا و پوست دانه و گلنار و
مس سوخته و اقلیمیا فضه برهم و ضماد و ذرور بکار دارند و آنچه کهنه باشد
کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب سرو سوخته و مرهم استعمال کنند و اگر متأکل
شود قلقدیون و ادویه اکاله نهند تا آنچه متعفن شود زایل شود و بعد از آن
مرهمهای ملحمه نهند **حکه خصیه و قضیب** بسبب ماده حاده باشد که بر آن
حوالی ریزد و بواسطه عرق نیز باشد علاج او آنست که عضو را آب گرم
بشویند و سفیده تخم مرغ و روغن طلا کنند یا سرکه و گلاب و آب گشنیز
و مامیثا طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق کنند و ادویه جرب استعمال
کنند و فصد و اسهال تنقیه کنند **سده مجری قضیب** اگر بسبب بثره باشد
که در آن مجری حادث شود علامت آن حرقت و عسر خروج بول بود
علاج آن فصد باسلیق کنند و شیره تخم [illegible] با نبات بیاشامند
و شیاف ابیض و روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلطی غلیظ
باشد که در مجری باشد علامت آن عسر بول باشد و حرقت و وجع
نباشد و با بول اخلاط غلیظه بیرون آید و علاج آن تناول مدرات
باشد **اعوجاج قضیب** بسبب تشنج بود که عضلات او را حادث شود علاج

آن

آن ترک ریاضت و تناول اغذیه جیده الکیموس و استعمال لطوخات داده‌اند
که در تشنج مستعمل است و اگر از پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و
لعاب خطمی و زرده تخم و روغن بنفشه موم روغن سازند و در آن مالند
نافع خواهد بود **نقصان باه** اگر بسبب استرخاء آلت باشد علاج
آن مربای زنجبیل و جلابی از زیره از زیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب و شیره
خشک دانه خورند و حب صبر و ایارج تنقیه کنند و روغن قسط و خیری و زنبق
در عضو بمالند و اگر بسبب تقدم استفراغ و تحلیل مفرط بود مزوره و شربتی
از نبات و عرق گل و گاوزبان و تودری سرخ و سفید تناول کنند و غذا نخود آب
بگوشت بره و کبک و تیهو و هریسه از گوشت بره و بط خورند و جلابی از قند
و پسته تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن نحافت
بدن و رقت منی بود علاج آن شراب سیب و گاوزبان با عرق بید
تناول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیه گزر و شلغم و پیاز با توابل
تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی مفید بود
و ترک جماع و ریاضت کنند و اگر بسبب قلت منی باشد علامت
آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی بود علاج آن هریسه و گوشتهای
فربه و نارجیل و شکر و قلایا و حلاوی از پسته و مغز بادام و فندق
و فستق و بن و قبیطا از مغز بادام و جوز تناول کنند و معجون لبوب و

معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود ص سقنقور لعاب خصیة الثعلب از
هریک سه درم شقاقل مغز پسته دانه باقلا هریک هفت درم تخم گزر تخم شلغم
و ترب و هلیون هریک پنج درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل بسرشند و
دو درم از ان تناول کنند و اگر بسبب برودت الات منی باشد علامت ان
برودت منی باشد در حالت خروج علاج آن گلقند و گلنگبین و شراب
بالنگو و زنجبیل مربی و شقاقل مربی و گزر مربی تناول کنند و غذا نخوداب با
انیسون و کرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون تناول کنند لسان
العصافیر و تخم گزر و شلغم و جرجیر و تودری سرخ و سفید هریک پنج درم
فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز گنجشک ده درم بکوبند و بعسل بسرشند
ده درم یا دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد
علامت آن سرعت انزال و غلظ منی بود علاج آن شیره تخم کوک
و سکنجبین و شراب لیمو و صندل تناول کنند و دوغ گاو و شیر بز
نیز مفید بود و غذا از نشک و لیمو و انار و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت
الآت منی باشد علامت آن رقت منی و بیاض و غلظ قاروره باشد
علاج آن حلاوی از تخم گزر و تخم شلغم هریک سه درم و گلنگبین ده
درم تناول کنند و غذا قلایا متوبله خورند و فلفل و دار فلفل و زنجبیل هریک
سه درم و پنج فهکس پنج درم و تخم پیاز و هلیون هریک چهار درم نخود

سفید ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند و بعسل بسرشند با حب الزلم
و حب فلفل و تخم شلغم هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی
تناول کنند و اگر ضعف باه بواسطه آن باشد که مدتی ترک کرده
باشد ادویه باهیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرده تخم
مرغ و ماهی تازه و قلایا گزر و پیاز و کنگر خورند و قضیب بروغن ناردین
بمالند یا فلفل و حلتیت و جندبیدستر هریک نیم درم مشک دانگی
پنبه دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند و با روغن بن تازه بیست درم
در هاون بسایند تا نیک بهم برآمیخته شود و در قطن و خاصره بمالند
و نظر در تسافد حیوانات مهیج این معنی بود و اگر نعوظ ضعیف بود
این حقنه استعمال کنند برگ حلبه قرطم نیم کوفته و شلغم پاره کرده
هریک بیست درم نخود و گندم نیم کوفته هریک پانزده درم شبت و سلق
و جرجیر هریک کفی تخم پیاز و هلیون هریک سه درم انجیر ده عدد مویز طائفی
ده درم بجوشانند و در روغن جوز و کنجد و شیر تازه هریک درمی
برسر آن کنند و بکار دارند و ضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود
و علامت آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن بود و علاج تقویت
قلب باشد و شراب حماض و لیمو و صندل و شربت با گلاب
و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر بسبب ضعف معده یا کبد باشد

تقویت آن کنند چنانچه گفته شد و اگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن سستی
اعضا و کثرت منی و قلت نفخ بود علاج آن تناول ادویه باهیه نفاخه
مثل نخود و شلغم و گزر و پیاز و انگور و انجیر و جرجیر و بهمن و فستق بود
و گوشتهای بره و مرغابی و کبک و کبوتر و اگر بسبب حرارت و یبوست
مزاج بود علامت آن نحافت بدن و صفرة لون و قلت منی و بطوء
انزال باشد علاج آن هر روز یک رطل شیر با ده درم ترنجبین و
ده درم شکر بیاشامند و غذا گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ
خورند و روغن بنفشه و کدو در قضیب و قطن بمالند و این حقنه استعمال
کنند گوشت سر و پاچه بزغاله بیست درم و بلبون و سپوس هر یک
ده درم بجوشانند و صافی کنند و روغن گاو و پیه مرغ و بط هر یک ده
درم با سر آن کرده بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف قوه ماسکه
باشد یا بواسطه برودت رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی بود و
بی اراده بیرون آید علاج آن شراب بالنگو و گلقند تناول کنند و نخود آب
با کبک و کبوتر و گنجشک خورند و برنج و زعفران با زیره و دارچینی و اطریفل
کبیر و معجونات حاره تناول کنند و روغن نرگس و زنبق و بابونه در خصیه و
عجان و عانه بمالند و اگر بسبب حدت منی باشد علامت آن حدت و
لذع منی بود در حالت خروج علاج آن شیره تخم کوک و سکنجبین و

شراب حماض و صندل و آب خیار و کدو تناول کنند و از ادویه حاره احتراز
نمایند ورود منی و مذی اگر منی با احتلام و غیر آن بسیار دفع شود اگر بسبب
کثرت آن بود علامتش خروج منی بسیار بود بی وقوع ضعف علاج
آن فصد باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و شراب
غوره و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب
کاهو و گشنیز و کوک و عرق گل و سیب بروغن بنفشه و کدو با هم آمیخته
و در قطن می مالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن علامات
ضعف سوء المزاج کلیه باشد علاج آن شراب به ده مثقال گلنار
و گل ارمنی هر یک سه درم تناول کنند و غذا غوره و سماق و زرشک
خورند و گل ارمنی و اقاقیا و طراثیث بکوبند و با گلاب بر قطن طلا
کنند و سیب و به و امرود و انار ترش تناول کنند و تخم کاهو و سداب
و سماق هر یک سه درم سعد و شاهدانه و افیون هر یک دو درم و گلنار
و ورق گل هر یک درمی بکوبند و سه درم از آن با آب سرد تناول
کنند کثرت شهوت افراط شهوت جماع و کثرت بر قوت مجامعت و قلت
ضعف از آن بسبب کثرت منی و امتلاء بدن باشد و این معنی از آن
جمله است که اگر مردم طالب این معنی باشند اما اگر خواهند در آن
تقلیل کنند اول فصد باید کرد و هر روز شیره تخم کوک با سکنجبین و شراب.

غوره تناول کنند و نقوع خواکرده و آب غوره نیز مفید بود و غذا اسکباج و لیمو و
عدس خورند و کاهو و خیار و ماست و دوغ و لبن مفید بود و قطعه سرب بر
موضع کلیه بستن بغایت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر
کلیه طلا کنند و تخم خرفه و تخم کاهو و شهدانه و گشنیز و تخم سداب بکوبند
و باب سداب بسرشند و سه درم ازان با آب ریباس یا انار ترش
یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بواسطه بثره که در دهن و مجاری منی
حادث شود یا حکه که بسبب ماده حاده واقع گردد افراطی از شهوت بازدید
آید و علامت او آنست که هرچند جماع کند شهوت زاید شود و بعد از جماع
المی احساس کند علاج آن شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و غذا شوربا
و شیره مغز بادام خورند با غوره و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع خواکرده
یا شیرخشت و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت نفخ باشد علامت آن
شدت نعوظ و تقدم تناول منفخات بود و علاج آن تناول ادویه باشد
که کاسر نفخ است مثل تخم سداب و فنجنگشت و انیسون و غذا زیره با
خورند و از بقول و فواکه احتراز کنند **غدیوطا** آن باشد که در حالت جماع
غایت کند و آن بسبب استرخاء اعصاب و تحلل روح بود و بیشتر کسانی
را حادث شود که شوقی عظیم بجماع دارند و لذتی مفرط ایشان را ازان
باشد علاج او آنست که پیش از مجامعت خود را بر خلا عرض کند و تا مخاط

نکند بجماع مشغول نگردد و گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و دوده سوده و هر یک سه درم
و صندل سفید نیم درم و صمغ عربی و کندر هر یک دو درم بکوبند و
باب سیب بسرشند و قرص سازند و یک مثقال ازان با شراب سیب یا به.
تناول می کنند و گلنار و مازو و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و بآب مورد
بسرشند و شیاف سازند و بردارند **فتق** عبارت ازان باشد که
بواسطه انشقاق غشا بالای صفاق یا اتساع مجرایی که از بالای انثیین است
جسمی نفوذ کند و بکیس انثیین فرود آید یا در خانه محتبس شود و این جسم
نافذ اگر امعا یا ثرب باشد آن را قیله می گویند و آن بتدریج حادث
شود و باز گشتن آن بزحمت باشد و با آن قرقره بود و ثرب را قرقره نباشد
و علاج او آنست که بپشت باز خسبد و دست بر آن نهند باز گردد و یا در آب
گرم نشینند و مصطکی و عنزروت و کندر و جوز سرو و اقاقیا و گلنار و
مر و صبر و ابهل حضض و اسراس و صمغ و آکوه و کمازج و مازو و مجموع
یا بعضی بکوبند و باب مورد بسرشند و بر موضع ضماد کنند و ببندند و
سه روز نگشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا
قلیا متوبا مطبخه خورند و از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع
و دویدن و حرکت عنیفه و امتلا اجتناب نمایند و اگر رطوبتی مایی
نازل شده باشد آن را ادره گویند و قرو نیز گویند علامت او آنست

کما ینبغی المس و براقی و ثقیل بود و بزرگ شود و بول اندک اید و این نوع قطعی
مراجعت نکند علاجش آنست که اگر آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و
بعد از ان موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر
شاخ کرنب و سعد و جوز سرو و مازو و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و باقلا
و فلفل و حب الغار و زیره و سرگین گاو مجموع یا بعضی با روغن زیت ضماد
سازند با حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هر یک سه درم سرگین کبوتر ده درم
و کمون یکدرم اشق دو درم زفت یکدرم شبت دو درم با موم و روغن زیت
مرهم سازند و بمالند و کوارش کمونی و کندر تناول کنند و جلابی از بیخ
کهنک و رازیانه و افتیمون و گلقند چاشت امند و رازیانه و شاه بلوط هر
سه درم و سعد و سنبل هر یک درمی و تخم کرفس و شلغم هر یک دو درم کوفته و
بیخته با دو چندان قند بیامیزند و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد
علامت آن قراقر بود و چون دست بر آن نهند زود باز گردد و علاج آن هر روز
جلابی از تخم کرفس و رازیانه و افتیمون و گلنگبین تناول کنند و گوشت کبک
و کبوتر صحرایی و گنجشک با زیره و دارچینی خورند جوارش کمون و سنجرینا
تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود تخم سداب و کرفس و کندر و کرویا و رازیانه
و افتیمون هر یک سه درم زیره چهار درم فرنجمشک دو درم بکوبند و سه درم
از ان تناول کنند و تخم سداب و فودنه و وج و مرزنجوش و شیح و برنجاسف

دارش

در هر سه ضماد سازند و روغن زنبق و قسط و ماردین و شبت و بابونه و خیری
می مالند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع را به بندند و اگر ماده غلیظه
بریزد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد آنرا قرو لحمی خوانند علاج ان همچو علاج ورم
صلب باشد **باب ششم** در امراض رحم **اورام رحم** بسبب ضربه یا احتباس
طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت حادث شود علامت آن
ورم حار و حمی و ضربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی زبان و اختلاط عقل و
هذیان و وجع قطن و سرعت و تواتر نبض و عسر بول و احتباس براز بود علاج
آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین تناول کنند و غذا آب
شیره خشخاش یا ماش و مغز بادام خورند و ناف و زهار به ارد جو و باقلا
و عدس و خطمی و بنفشه هر یک سه درم و کافور دانگی با آب گشنیز و روباه ترک
طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد بلعاب بنکو و بهدانه و روغن بنفشه و کدو و
آب روباه ترک حقنه کنند و بابونه و خطمی و برگ و اکلیل الملک و روباه
ترک را بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه و قطن می زنند تا ماده تحلیل رود
و اگر وجع اشتداد کند و میل آن باشد که ماده جمع می شود آنگاه استعمال
منضجات می باید کرد و چون منفجر شود شیره سه تخم و شیره تخم کوک با
نبات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرگ و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب سوداوی
بود علامت آن ثقل و صلابت عانه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ کهنک

ه از زیانه دکاو زبان ج با لنکو و نبات با گل قند شاول کنند و بعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ
افتیمون یا حب آن ج عانه و قطن را بروغن قسط و شبت و زنبق و فرفیون بمالند
و پیه بز و پیه بط و مغز ساق گاو و روغن یاسمین و خیری با هم بیامیزند و
بمالند و مرهم باسلیقون یا داخلیون با روغن گل سرخ بگدازند و در رحم
چکانند **سرطان رحم** اگر بعد از ورم حاده حادث شود بواسطه آنکه بکلی حل
نشده باشد و علامت آن ضربان ج وجع و صلابت بود و باشد که از آن
رطوبات منتنه آید و علاج آن مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد بدانکه تمام
و شبت و بابونه و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه و برگ
بجوشانند و در آن نشینند و رازیانج و حب الغار و برگ بنفشه و تخم کرنب
هریک ده درم و بابونه و اکلیل الملک و خطمی هریک چهار درم بکوبند و با روغن
سوسن بیامیزند و بر موضع نهند و تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ سنا مکی
پرسیاوشان هریک هفت درم تخم خطمی و تخم کاشنی هریک سه درم بنفشه
نیلوفر و ورق گل هریک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر
پانزده عدد خیارچنبر و ترنجبین هریک پانزده درم و اگر متقرح شود علاجی
از عناب ده عدد و انجیر ده عدد و سپستان بیست عدد و خیارچنبر ده درم
روغن بادام پنج درم بیاشامند و شیاف ابیض و شیر زنان
و افیون رحم را حقنه کنند **قروح رحم** علامت آن وجع شدید و ضربان و ... ج

دم بود و باشد که با آن تب و تشنگی باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه
و عناب شاول کنند و غذا آبماش با مغز بادام و اسفاناج خورند و پوست انار
و چوب سرو و شب یمانی و ورق گل بکوبند و با آب مورد بسرشند و
استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و منتن بود علاجش از
تخم کاشنی و عناب و پرسیاوشان و نبات شاول کنند و غذا آبماش
و نخود با مغز بادام خورند و شیره جو چهل درم و روغن سوسن و عسل
هریک ده درم و مرهم باسلیقون نیم درم با هم بیامیزند و در رحم را بدان
حقنه کنند یا ماء العسل و آب حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر آنچه
بیرون آید سفید ولی منتن بود شراب بنفشه و ترنجبین شاول کنند و ورق
گل سرخ و بنفشه هریک ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون
در آن حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر آنچه مستفرغ شود شبیه بغساله
لحم بود شراب به و سیب با گلاب شاول کنند و غذا سماق یا انار دانه
خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار و گلنار و کزمازج و جفت و
بلوط و دانه مورد با هم بسایند و با روغن گل استعمال کنند و اگر مدّه
از رحم بمثانه ریزد شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم
شاول کنند و اگر بجای مستقیم ریزد سفوف انار دانه با شراب به شاول
کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد مرداسنگ با آب کاسنی بسایند

وبا روغن گل بفرزجه استعمال کنند یا افیون و زعفران و شیر دختران بکار دارند **شقاق رحم** بسبب درشتی مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدة وجع طلق باشد و علامت او آنست که در حالت مجامعت حشفه بخون ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا نخوداب و شیره مغز بادام خورند و پیه مرغ و پیه بط و مغز گاو هر یک پنج درم و روغن بنفشه ده درم و زفت و موم هر یک سه درم مرهم سازند و استعمال کنند یا زفت و علک بطم در روغن سوسن بگدازند و بردارند **بواسیر رحم** از خلطی سوداوی حادث شود و آن را بحس ملمس یا بصر در یابند و از آن رطوبتی شبیه بدردی دم آید و علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا و تدهین بروغن نرجس و سوسن و از عروق و مرداسنگ و اقلیمیا فضه و روغن بزر و موم مرهمی سازند و استعمال کنند و اگر به نشود قطع باید کرد **حکه رحم** عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند مجامعت کنند شوق زیاده بود و سبب آن خلطی حار بورقی باشد که در آن موضع ریزد و موجب این حالت شود علاج آن آب انار دانه با تمر هندی و نبات تناول کنند و غذا غوره با سماق یا انار خورند و دوغ گاو نیز مناسب بود و تنقیه بمطبوخ هلیله ربند یا مطبوخ فواکه کنند و تخم کنف و تخم کاهو و خشخاش پنج درم و کشنیز سه درم بکوبند و

درم از آن با آب انار ترش یا آب سیب و به ترش تناول کنند **نفخ رحم** سبب سوء المزاج بارد باشد که در رحم ریاح حادث شود و غذائی که بدو رسد هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود و علامت آن ورم عانه و صلابت و وجع ممتد بود علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و افیون و گل قند تناول کنند یا جوارش کمونی مثقالی یا سنجرنیا نیم مثقال با آب نانخواه بخورند و بوره و زیره و مقل هر یک سه درم و انجیر ده عدد بکوبند و با شیر تر بر عانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و سیب و برنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح و سداب بجوشانند و در آن نشینند **احتباس طمث** اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب بافراط بود علاج آن تقویت قلب و معده کنند بربوبات و مفرحات و اغذیه کثیر الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظت دم بود یا خلط بلغمی یا برودتی که مجاری عروق را تنگ کرده اند علامت آن بیاض لون و بطوء نبض و غلظت قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه و افیون و گل قند تناول کنند یا پرسیاوشان و مشکطرامشیع هر یک سه درم و نبات ده درم و برنجاسف و تخم

کرفس وکرنب ورازیانه واکلیل الملک وشبت وابهل وسداب بجوشانند
ودر آن نشینند وبباسه وسنبل وقرنفل وقاقله وقسط وجوزبویا ودارچینی
وفقاح اذخر بلغور سازند ودر آب بجوشانند چنانچه آب نیم شود
پس در کیسه کنند وگرم بر ناف وعانه نهند یا بکوبند وبا سرکه طلا کنند و
مشک طرامشیع وقسط وپودنه واسارون وحماما وجوز وحبه هریک
سه درم وتخم کرفس ورازیانه وافتیمون هریک دو درم بکوبند ومشک دو
حبه در روغن زنبق بگدازند وادویه را بدان بیامیزند وبصوف پاره
بردارند و اگر احتباس طمث بواسطه فربهی بود که مجاری تنگ کرده
باشد فصد صافن کنند واستعمال ریاضت نمایند وسکنجبین وسکباج
تناول کنند وزنجبیل ودار فلفل وقسط ومیعه یابسه وعود وجاوشیر والطیف بخور
کنند در مجمره آتش نهند ودر زیر گیرند یا علک بطم وجاوشیر ومقل
وشونیز ونخود سیاه تبخیر کنند **کثرت طمث** اگر بسبب کثرت دم وامتلاء
عروق بود علامت آن سمن وامتلاء بدن بود واز کثرت سیلان
طمث ضعف وخفقان وصفرت لون حادث شود وتدبیر او آنست
که حبس نکنند الا وقتی که موجب ضعف باشد علاج آن فصد باسلیق
کنند یا صافن ومحجمه بر زیر پستان نهند وهر بامداد یکمثقال قرص کهربا
ویکمثقال گل ارمنی با ده مثقال رب به تناول کنند یا صمغ عربی وکهربا

وتخم خشخاش وسفرجل هریک مثقالی وگلنار وگل ارمنی هریک نیم مثقال
بروغن گل چرب کنند وفرو برند وغذا سماق یا انار دانه خورند واقاقیا
وکندر ودم الاخوین وکزمازج ومازو وزاج وکاغذ سوخته شاذنج
بسایند وبآب مورد بسرشند وبصوف پاره بردارند واگر بسبب
رقت وحدت دم باشد علامت آن تشنگی وصفرت لون ولهیب
وخبث نفس وسرعت خروج آن بود علاج آن یکمثقال صمغ عربی و
یکمثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا ورب به
باگل ارمنی وصمغ عربی هریک مثقالی با شیره تخم کوک بریان کرده
تناول کنند واگر بسبب انفتاح وانشقاق عرقی باشد علامت او
آن باشد که خون بسیار آید وبا آن اندک وجعی بود علاج آن قرص کهربا
وگل ارمنی وصمغ عربی بریان کرده با رب به تناول کنند وکندر و
صبر وانزروت هریک سه درم وخون سیاوشان وگل ارمنی بکوبند
وبآب مورد بسرشند وبردارند یا مازو وشاخ گاو کوهی وپوست
بیضه وکاغذ وهسته خرما وشب وبیخ ولک مجموع سوخته با کهربا و
اقاقیا ودم الاخوین وگل ارمنی بسایند وبآب لسان الحمل
بسرشند وبردارند واگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را
ضعیف کند علامت کثرت بزاق وظلمت رنگ وقلت عطش وبیاض لون

وکسل وتهیج روی وجفن بود علاج آن جلابی از بیخ مهک وبادنکو ودانه
ونبات تناول کنند وغذا نخوداب بانمک وتیهو وزیره ودارچینی خورند
وتنقیه بحب ایارج وایارج جالینوس بکنند یا سنا پنج درم وبادنکو
رازیانه هر یک سه درم وشکر ده درم بجوشانند وپنج مثقال معجون
خیارشنبر وران حل کرده بیاشامند وبعد از تنقیه جلابات که ذکر
رفت استعمال کنند وسرمه وکلنار ومکار هر یک درم وطین مختوم وزیره
کرمانی هر یک نیم درم بکوبند وبآب سماق بسرشند وبردارند واگر
بسبب غلبه سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق کشاده گردد علامت
آن نحافت بدن وتشنگی دهن وزبان وغلظت قاروره وسواد دم
بود علاج آن شراب البنکو وشراب کاوزبان بآب گرم بیاشامند
یا جلابی از بادنکو وبیخ مهک وکاوزبان ونبات تناول کنند وغذا نخوداب
باشیره مغز بادام خورند وبعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون
ومعجون نجاح کنند وبعد از تنقیه استعمال جلابات کنند **سیلان رطوبت
از رحم** این علت اگر بواسطه ضعف قوت غاذیه رحم باشد علامت آن
صفرة لون وضعف بود وان رطوبات بنوبت آید علاج آن شراب صندل
ولیمو وسیب وبه تناول کنند وقلیها متوبله ومرغ خورند ومعجون مفرح
وجوارش اب گرم تناول کنند واگر بسبب فضلاتی باشد که در وی جمع شود

استدلال

استدلال بلون آن کنند باکه پنبه نو بدان ملوث کنند ودر آفتاب نهند تا
خشک شود ومعلوم گردد که کدام خلط غالبست اگر دم غالب باشد علامت
آن حمره لون مستفرغ وحرارت وتشنگی وغلظه قاروره باشد علاج
آن فصد صافن یا باسلیق کنند وقرصهای حابسه تناول کنند وخرنوب و
جفت بلوط ومازوی سوخته بکوبند وبآب مورد آمیخته بردارند واگر
صفرا غالب باشد علامت آن صفرة لون مستفرغ وشدت تشنگی
بوده باشد که آنرا امتلی نیز بود علاج آن آب انار مز باشکر وتمر هندی
وتلیین طبعت بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله وفواکه بکنند وبعد از آن حابسات
استعمال کنند واگر سودا غالب بود علامت آن غلظه وسواد رطوبت بود
علاج آن جلابی از بادنکو وکاوزبان وتخم کاسنی ونبات تناول کنند
غذا نخوداب باشیره خشکدانه خورند وتنقیه بمطبوخ افتیمون ومعجون
نجاح کنند وبعد از تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کنند وبآب به
بخورند وغذا سماق بانمک وتیهو خورند وخون سیاوشان وشادنج
مغسول ودم الاخوین وکهربا وسد وشب یمانی وکلنار وتخم ترک
وگل ارمنی بکوبند وسه درم از آن بآب سماق یا لسان الحمل تناول
کنند وقشور کندر وپوست انار وزیره متساوی بکوبند وبآب مورد
بسرشند ودر قطن وغالیه طلا کنند **عقر وعسر حبل** زنی که آبستن نشود

اگر بسبب برودتی باشد که موجب تکاثف فوهات عروق رحم شود و بواسطه
آن منی بر رحم واصل نشود که منجمد گردد و از آن استعداد قبول صورت نباشد
علامت آن قلت و عدم جنبش دم ظلمت و دیر دیر آید و لون صاحبش سفید
بود و نبض او صلب و متفاوت علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و
بانگو شاول کنند غذا نخوداب و شیره خشک دانه و بعد از تنقیه
حب جبر و حب ایاره کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق فاروقی
و مثرودیطوس و معجونات و جوارشات گرم شاول کنند و قلایا و توابله
اطعمه که در آن توابل باشد خورند و روغن زنبق و ناردین در قطن
نابه بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه زعفران و عود و شب یمانی
و سماق هر یک دو درم بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد از طهر بصوف برداشته زنند
چند روز متوالی انفحه خرگوش زهره ماهی و گنگ و شیر یا انفحه خرگوش
و سرگین او با عفص بکوبند و با عسل بیامیزند و بر دارند و بعد از استعمال
فرزجه اگر مجامعت اتفاق افتد آبستن گردد و اگر عقر بسبب سوء المزاجی
گرم بود که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت
بدن و صفرت لون و غلظت و سواد حیض بود و بسیاری موی زهار
علاج شیره تخم کدو بزرگ با سکنجبین یا نبات شاول کنند و غذا نخوداب
و زیره باج بگوشت مرغ و بزغاله خورند و به بط و مرغ آبی و ماکیان

بکدازند

بکدازند و صمغ بطم در آن حل کنند و برداشته زنند و اگر بسبب یبوستی مفرط باشد
علامت آن هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود علاج آن شراب
بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید و نیلوفر و بادرنگ شاول کنند غذا آب
گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تمریخ
بروغن بنفشه و کدو کنند و اگر بسبب رطوبتی باشد که موجب ازلاق
منی باشد علامت آن سیلان رطوبت رحم بود علاج آن جلابی
از بانگو و رازیانه و گلقند شاول کنند و غذا نخوداب خورند و تنقیه
بدن کنند بقی و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر هر یک هشت درم بکوبند
و مر زرنبه ده درم از آن رحم را حقنه کنند و پیه بالنگ و ساذج
هندی و زعفران بسایند و با روغن ناردین برداشته زنند و مشک و سنبل
و خصی الثعلب و نشاره عاج و بول فیل نیز سفید بود و چون مجامعت
بکنند باید که زمانی بهمان هیئت باشند تا منی در رحم قرار گیرد
و چون جدا شوند زن را بر هم فشارند و زنی که بغایت فربه بود بر
هیات راکع با او مجامعت کنند تا آبستن شود و علامات منی که
متولد بود آنست که سفید و لزج و براق بود و مگس بر آن نشیند و بوی
آن چون بوی طلع یا یاسمین بود و علامت حبل آنست که بعد از جماع
منی بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج وجعی احساس کند و از

جماع منفعر شود و از جماع الم یابد و انزال نشود و حیض منقطع گردد
و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی
چشم و شهوه فاسده او را عارض شود و اگر خواهد که تجربه کند عسل
آتش ندیده با آب باران بخورند اگر پیچیدن شکم حادث شود دلیل
آبستنی بود و سیر بردارند اگر طعم و بوی او از دهن شنوند آبستن
نباشد و زنی که پسر آبستن باشد روی او خوبتر بود و نشاط او بیشتر
و اشتهای او صحیح باشد و در طرف راست ثقلی یابد و پستان
راست بزرگ شود **کثرت اسقاط** اگر زن آبستن شود اما نگاه نتواند
داشت و ساقط شود و ان اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات
عنیفه و ضربه و سقطه از آن محترز باید بود و اگر آن اسباب داخلی
باشد اگر رطوبتی باشد که ارخای فم رحم کند علامت آن سیلان
رطوبت بود از رحم و تهیج اجفان و کثرت بزاق علاج آن شراب بالنگو
دماء الاصول و شراب بزوری تناول کنند و قلایا مشوبه و برنج زعفر
با دارچینی خورند و قی عادت کنند و اگر حاجت باشد بحبها و
ایارجها تنقیه کنند و دواء المسک و سنجرنیا تناول کنند و زرنباد و درونج
هریک دو درم و لؤلؤ و کهربا و عود هریک سه درم و اشنه و سنبل هریک
نیم درم بکوبند و بعسل سرشته و مثقالی تناول کنند و جند بیدستر نیم

درم و تخم کرفس و رازیانه و افیون و نانخواه و سعتر و انجدان و خولنجان هریک
درمی بکوبند و مثقالی از ان بخورند و رحم را بغالیه و خلوق و روغن زنبق حقنه
کنند و اگر اسقاط بسبب ریحی غلیظ بود در رحم علامت آن انتفاخ عانه
و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تأذی از اطعمه نفاخه بود علاج
آن جلابی از رازیانه و افیون و تخم کرفس و کلنگبین تناول کنند یا ماء الاصول
و غذا نخوداب با شیره خشک دانه و کبک و تیهو خورند و زرنباد و درونج
و حلتیت و جند بیدستر و مازو و طباشیر هریک درمی و زنجبیل ده درم
مشک دانگی بکوبند و با عسل بیامیزند و مثقالی تناول کنند و قطن و عانه و قبل
بروغن خیری و زنبق و ناردین چرب کنند و شکر و نارجیل خورند و اگر اسقاط
بسبب لاغری بود چنانچه از غذا او چیزی زاید نماند که غذای جنین شود علاج
ان تناول اغذیه مسمنه بود مثل هریسه و عصیده روغن گاو و شکر و تدهین
بروغن بنفشه بادام کنند و بعد از غذا استحمام مفید بود و اگر بسبب احتباس
طمث بود زیرا که ان غذای جنین می شود و چون محتبس باشد غذای او نشود
و ساقط شود علاج ان استعمال مدرات بود **عسر ولادت** اگر بسبب فربهی
زن و صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف قوت دافعه بود علاج آن جلابی از
مشک طرامشیع و پرسیاوشان و نبات تناول کنند و شکم و پشت بروغن
بنفشه و پیه مرغ و لعاب و مغز ساق گاو چرب کنند و بابونه و شبت و

مغز بگوشت و اکلیل الملک بجوشانند و دوران نشینند و بچند بید ستر و کندش و
شونیز عطسه آرند و چون عطسه خواهد آمدن بینی و دهن بگیرند تا قوت مدد دهد
و جنین بیرون آید و سم اسب و استر و خر دود کنند و اگر بسبب هوای سرد
یا برودتی بود که موجب تکاثف فم رحم گردد بحمام گرم برند و در آب نشانند
و اگر بسبب حرارت هوا بود روغن بنفشه و صندلین و گلاب در شکم
و پشت بمالند و آب انارین بانرنجبین بیاشامند و اگر مقناطیس در دست
چپ گیرد یا لبید(?) را ابران(?) راست بندد آسان زاید و گویند اگر چهار مثقال
پوست چهار چیز بجوشانند و بیاشامند مفید بود **احتباس مشیمه و بچه**
اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بماند سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک
حامله نشود و علامت موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله
سرد شود و نفس او متواتر بود علاجش آنست که جلابی از مثک طرامشیع
و پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم و ترمس و فودنه هر یک دو درم
و نبات ده مثقال تناول کنند یا قنه و جاوشیر و جند بید ستر و زهره
گاو مثل وی بکوبند و یکدرم از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه از کندش
و شونیز چنانچه گفته شد و بینی و دهن بگیرند و ابهل و زراوند و ترمس و
حرف بکوبند و بزهره گاو سرشته و استعمال کنند و شحم الحنظل و قسط و سداب
خشک هر یک سه درم و مر یکدرم بکوبند و با زهره گاو بیامیزند و بر ناف و

عانه طلا کنند یا مر و جاوشیر و سکبینج مساوی بکوبند و حب سازند و سه
درم از آن فرو برند و پوست انار و سرگین کبوتر دود کنند و اگر بدین تدبیرها
بیرون نیاید دست برند و بیرون آرند و باشد که جنین را پاره پاره باید کرد
و این عمل خطرناک بود **احتباس نفاس** اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم
کرفس و رازیانه و پرسیاوشان و مثک طرامشیع و نبات تناول کنند
و استعمال فرزجات کنند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفته است **رجا**
علتی بود شبیه بحمل که از احتباس طمث حادث شود و علامت آن
سقوط اشتها و تغیر لون بود و احساس حرکتی در شکم کند بسبب انصباب ماده
یا ریاح غلیظه و فرق میان آن و حمل بدان کنند که پیش از وقت حرکت
جنین حرکتی محسوس نشود و شکم سخت باشد و با آن سوء هضم و قراقر
بود و با استسقاء طبلی نیز شبیه شود و فرق بدان کنند که در و سوء خلق
و خبث نفس باشد و علامات استسقا نباشد علاج هر روز جلابی از
رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و افتیمون و گلقند تناول کنند و با
الاصول مداومت نمایند **سفوف** تخم کرفس ده درم زیره در سرکه خیسانیده
ده درم نانخواه و زرنجبیل و افتیمون هر یک چهار درم بکوبند و با مثل
آن قند بیامیزند و دو درم با سه درم تناول کنند و غذا زیره باج و
نخود آب با توابل خورند **اختناق رحم** علتی بود شبیه بصرع و غشی و مبداء

آن از رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش مجتمع شود و بکیفیتی ردیه مستحیل گردد
و از آن بخارات متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود
و این علت بدور و بیوه باشد و اکثر زنان عزب را حادث شود و علامت آن
صفرت لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر و تفاوت نبض
باشد و علیله احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود علاج آن در وقت
حدوث دلک قدمین و بستن ساقین و دگر قتن منخرین باشد و گلاب بر روی
او زنند و صیحه در گوش او افکنند و اشیاء طیبه از دود و در دارند و چیزهای منتن
مثل نفط و کندش و قطنه و جند بیدستر و سیر و پیاز بو یانند و عنبر و مشک با
روغن یاسمین بیامیزند و فرج را بدان بیالایند و هر روز جلابی از بالنگو و [illegible]
و بیخ فهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره حکیمانه خورند و طبیعت
را باشا و شکر نرم سازند و چون نضج ظاهر شود ایارج فیقرا و زبد و صبر سقوطری
هر یک یک درم و حب النیل و غاریقون و افتیمون هر یک نیم درم و تخم حنظل
و مقل و مصطکی هر یک دانگی کوفته و بیخته بآب رازیانه لبن سرشته و حب سازند
و فرو برند و بایارجها و حبها تنقیه تامه بکنند و بعد از تنقیه شربت دینارس و ماء الاصول
تناول کنند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بکوبند
و بعسل آمیخته بصوفه برو زنند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و
برنجاسف و خنک و شیح و ورق غار بجوشانند و در آن نشینند و نافع است

بروغن نرگس و تمام تدهین کنند و اگر باآن احتباس طمث باشد فصد باسلیق یا صافن
بکنند و در ادرار حیض سعی نمایند و تخم کرفس و رازیانه و افتیمون هر یک سه درم
و تخم تمام و برزک هر یک ده درم بجوشانند و با روغن شبت و بابونه هر یک
پنج درم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بغیر از رحم
تصرفی دیگر کنند **باب چهارم** در امراض مقعده **بواسیر** زیادتی بود که در افواه
عروق مقعده حادث شود و آن یا مشابه ثولول بود و آن را ثولولی گویند یا
شبیه بانگور سرخ بود و آن را عنبی گویند یا مانند توت سیاه بود و آن را توتی
گویند و مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج شرج و از آن خون روان باشد
و شاید که از آن خون نیاید علاج مجموع فصد باسلیق و یا صافن باشد و اگر
خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل بخور مریم و زهره گاو و آب پیاز و مقل
قنه و روغن استه زردآلو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و وجع
ساکن شود و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بکنند و اگر با سیلان دم تلین طبیعت
باشد قرص کهربا و رب سیب تناول کنند و غذا سماق یا انار دانه با
مرغ یا کبک خورند و حب لبید کهربا و صدف سوخته و گل ارمنی هر یک دو
درم و هلیله سیاه و آمله هر یک پنج درم و تخم گندنا سه درم بکوبند و
ده درم مقل با آب گندنا ناشسته حل کنند و ادویه بدان لبن سرشته و حب
سازند و سه درم از آن بخورند **آخر** طرائیث گلنار جهت هبوط هلیله سیاه

بلیله آمله هر یک پنج درم دانه مورد دو درم بکوبند و مقل پنج درم با آب ورق مورد حل
کنند و او را بدان بسرشند و دو درم شیاف کنند و اطریفل صغیر و اطریفل
مقل مفید بود و اگر وجع بغایت باشد اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و
خبازی و تخم شبت بکوبند و بروغن گل و بنفشه بسرشند و بر موضع نهند یا ورق
کرنب بجوشانند تا مهرا شود و با روغن گل و سفیده تخم مرغ و طسوجی
افیون بهم می سایند تا همچو مرهمی شود و استعمال کنند اگر خواهند که
خشک شود پوست انار و جفت و بلوط و جوز سرو و کندر کوفته مجموع یک شبانه
روز به آب انگور بجوشانند و در هاون بسایند و بر موضع نهند و بمقل و
کندر و زرامنج و حرمل و بیخ کبر بخور کنند و اگر بورق سرو و سر بادنجان و مر
و شحم الحنظل و پوست مار و مقل و بهار دود کنند پژمرده کرده و بهترین
علاج بواسیر آنست که قطع کنند یا داروی حار مثل فرفیون و دیک بر دیگ
نهند تا منقطع شود و بعد از آن پیه بط و پیه مرغابی و مرغ و مغز ساق گاو
و کوهان شتر و روغن بنفشه و کتیرا و خطمی کوفته با هم آمیخته مرهم سازند
و استعمال کنند **اورام مقعد** اگر ورمی حار غیر بواسیر مقعد را حادث شود
علامت آن تب و حرقت موضع و وجع شدید بود علاج آن فصد کنند و
عناب و اجاص و نبات و جلاب سازند و غذا نخوداب و ماش و جو با شیره مغز بادام
خورند و بنفشه و خطمی و خبازی و روباه تربک بجوشانند و صافی کنند و با

روغن گل و بنفشه بیامیزند و استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ و روغن گل
و طسوجی افیون با هم برزنند و بکار دارند یا اسفیداج پنج درم و کندر
درمی و نیم و اقلیمیا فضه دو درم بسایند و با روغن گل و موم مرهم سازند
و استعمال کنند و اگر مزمن شود مرهم داخلیون نهند **ناصور** فروحی خبیثه را
باشد که در طرف معا مستقیم حادث شود و از آن صدید آید و اگر غیر
نافذ بود بشکافند تا آنچه درو باشد بیرون آید و دم الاخوین و سرمه
و شب یمانی و گلنار هر یک چهار درم و صبر و کندر و عنزروت هر یک
سه درم و زنگار نیم دانگ بروغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و
اگر نافذ بود قطع باید کرد با آهن یا داروهای تیز و بعد از آن استعمال مرهمهای
ملحمه **شقاق مقعد** بسبب یبوستی مفرط یا گذشتن ثفل یابس بود علاج
آن شراب بنفشه و ترنجبین با آب گرم بیاشامند و غذا نخوداب و ماش با
کدو و اسفاناخ خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم شادنه و مرهم
مقل استعمال کنند یا پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو با روغن بنفشه
بیامیزند و بکار دارند و اگر با شقاق وجع و التهاب باشد اسفیداج
رصاص یک درم کافور دانگی بسفیده تخم مرغ برزنند و طلا کنند یا آب روباه
تربک و کاسنی و برگ خطمی و خبازی بگیرند و با موم و کتیرا و روغن بنفشه
مرهم سازند و نهند و اگر از آن خون بسیار آید حابسات دم بکار دارند

استرخاء شرج آنست که ریح و غایط بی ارادت بیرون آید و حدوث اگر
بسبب قطع یا هتک یا قطع بواسیر بود علاج پذیر نباشد و اگر بسبب استرخاء
عصب بود بواسطه برودت علاج آن جلابی از بالنکو و رازیانه و نبات
تناول نمایند و غذا نخود آب با شیره خشخاش دانه بخورند و قطن بروغن
قسط و زنبق بمالند و شاهسفرم و ورق غار و تخم ترب بجوشانند و دران
نشینند و معالجات استعمال کنند **بروز مقعد** اگر مقعد بسبب استرخاء
شرج بیرون آید علامت او آنست که چون دست برو نهند باز گردد و علاج
او آنست که جوز سرو و اقاقیا و جفت و بلوط و مازو بجوشانند و در وی نشینند
و مقعد با آب مورد و با آب لسان الحمل آلوده کنند و جوز سرو و اقاقیا
و مازو و قشور کندر و صدف سوخته بکوبند و در آن افشانند و غذا سماق
خورند و از لبنیات و حمام احتراز کنند و اگر بسبب ورم باشد علاج
آن گفته شد **باب نوزدهم** در امراض پشت **حدبه** اگر فقره از فقرات
پشت از موضع خویش بیرون آید اگر بخارج مایل شود آنرا حدبه گویند و
اگر بداخل آنرا قعس گویند و اگر بجانبی مایل شود آنرا التوا گویند و سبب
آن ورمی باشد که در عضلات فقار حادث شود و بواسطه ضغطه فقره را
از موضع خود زایل گرداند و علامت آن تب دایم و وجع شدید و ثقل پشت
و تشنگی و قاروره ناری و نبض عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند و

جلابی

جلابی از عناب و روباه تربک و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب
خورند و تلیین طبعت کنند به این مطبوخ سنا هفت درم بنفشه نیلوفر
تخم کاشنی بیخ مهک هر یک سه درم روباه تربک پنج درم تمر هندی
نیم کوفته یکدرم خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و چون وجع ساکن
شود و ورم زایل گردد کنجد مقشر هشت درم ورق مرزنجوش پنج درم
بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم با آب گرم حل کنند و پیه مرغ و بط
و مغز ساق گاو هر یک سی درم بگدازند و با هم بیامیزند و استعمال کنند
و فقرات بروغن قسط و ناردین بمالند **ریاح افرسه** همین علت باشد که
بسبب ریحی غلیظ حادث گردد و علامت او آنست که با او تب و تشنگی
نباشد و بعد از وجع پشت پیدا شود و علاج آن هر روز جلابی از
انیسون و رازیانه و بیخ مهک و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با
شیره خشخاش دانه و زیره و دارچینی خورند و تلیین طبعت بمطبوخ
سورنجان کنند یا باین حب سورنجان تربد هر یک مثقالی صبر اسقوطری
درمی حب النیل غاریقون انیسون هر یک نیم درم مقل مصطکی هر یک
دانگی بکوبند و با آب کرفس سبز تر شند و حب سازند و این یک شربت باشد
صفت آن ماء الاصول بیخ رازیانه و بیخ مهک هر یک هشت درم بیخ کبر و بیخ
کرفس و بیخ غافث هر یک ده درم تخم کرفس و رازیانه و شبت و انیسون

مریکس پنج درم در چهل رطل آب بجوشانند تا بانیمی آید پس صافی کنند و با عسل بقوام
ازنه ده درم از ان مداومت نمایند و ضماد مرزنجوش و تخم و بابونه
و اکلیل الملک و خروع بجوشانند و در حمام بر پشت میریزند و روغن خروع
در فقرات بمالند تا چهل چهار درم و خشک ده درم بجوشانند در روغن
شیره بروز بریزند چنانچه آب برود و روغن بماند و آن روغن در پشت
می مالند و اگر این مرض بسبب ضربه یا سقطه باشد فقره را برفق باز
بموضع خود برند و قسط و کبر و سنبل و مرو کرنب و سلیخه متساوی بکوبند
و با خل خمر طلا کنند **وجع الظهر** درد پشت اگر از کثرت بلغم و برودت
مزاج باشد علامت آن بیاض لون و قاروره و بطوء نبض و علامات
غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلا و تناول فواکه و بقول بارده اشتداد کند
و در مشی و ریاضت ساکن شود علاج هر روز جلابی از افتیمون و پنج دانگ
و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشک دانه خورند و بعد از
نضج بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر تنقیه کنند و تقی عادت کنند
و از تناول فواکه و امتلاء شب و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و
خیری و بابونه در پشت بمالند و احیانا [illegible] تناول کنند و اگر سبب وجع
تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال ترفه و حمام معتدل
و تدهین بروغن بنفشه و نرگس و اگر بسبب امراض کلیه بود علاماتش و معالجاتش

گفته

گفته شد و گاه باشد که درد پشت بسبب امتلاء عروق او بود علامت
آن حمره لون پشت و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی بود علاج آن
فصد باسلیق باشد و تناول جلابی از عناب و دو باره ترنگبین و نبات
با آب انار یا تمر هندی با نبات و غذا نخود ماش با شیره بادام
و اسفاناج خورند و در مواضع بارده ساکن شوند **باب بیستم** در دوالی
و نقرس و مفاصل **دوالی** علتی است که عروق ساق و قدم فراخ شود و بیشتر
پیکان و حمالان و پای ایستادگان را حادث شود علامت آن ظهور
رگهای اسبز باشد که گرد ساق و قدم بر آید علاج آن فصد باسلیق کنند
و جلابی از دو باره ترنگبین و نبات و عناب و پنج تنگ خورند و غذا نخود ماش
و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند
بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند و برفق بمالند تا باریک شود و ازاری
بران بپیچند و محکم ببندند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و
پای را ریاضت نفرمایند **داء الفیل** آن باشد که ساق و قدم
بزرگ شود و رنگ آن متغیر گردد و شبیه بپای فیل باشد و سبب آن
ماده سوداوی بود که بساق و قدم ریزد و علامت آن کمودت لون
ساق و حرارت آن بود علاج فصد باسلیق کنند و در هفته دو نوبت
قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند یا باین حب قنطوریون.

و از خیار مسنخه اجتناب نماید

باریک شحم الحنظل هریک دانگی و نیم زنجبیل مثقالی مقل کثیرا مصطکی هریک دانگی
بکوبند و باب برگ رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از تنقیه فصد مابض رکبه
کنند و بعده و آرد شلغم و خاکستر کرنب باب زر بر ساق طلا کنند و ساق
تا زانو بعصابه محکم به پیچند و از اغذیه غلیظ و کثرت مشی و آویختن پایها اجتناب
نمایند و اگر بسبب ماده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظت ساق با
بی حرارت و کمودت علاج آن جلابی از بیخ بهک و رازیانه و کلکنه تناول
نمایند و غذا نخود آب بشیره خشک دانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب صبر
و حب سورنجان کنند و بقی مداومت نمایند و بعد از قی اطریفل صغیر تناول
کنند و فلفل و زنجبیل و کندر هریک سه درم و قردمانا و کرویا هریک چهار
درم بکوبند و با مثل آن قند یا مویز دو مثقال یا سه مثقال می خورند
و صبر و کندر و اقاقیا و مر و تخم شبت بکوبند و بسرکه بسرشند و به پای
طلا کنند و از اطعمه غلیظ و بقول و فواکه بارده احتراز کنند **عرق النسا**
وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب وحشی فخذ نزول
کند و تا انگشتهای پای برسد علاج آن هر روز جلابی از افتیمون
و تخم کرفس و رازیانه و بیخ بهک و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با
شیره خشک دانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و سورنجان
و حب آن و حب صبر کنند و بعد از تنقیه مرزنجوش و بابونه و ورق غار

واکلیل الملک هریک ده درم و تخم سپندان پنجدرم بکوبند و مقل پنجدرم در آب
حل کنند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه و شبت
و قنطوریون و بیخ کرفس و حاشا و سعتر و حبه قوقی بجوشانند و در آن
نشینند و در حمام بر آن می ریزند و بیخ کرفس و نمام و فودنه و عاقر قرحا
هریک ده درم و عصاره قثاء الحمار و حب الغار هریک پنج درم و بوره
ارمنی و قسط و حب الرشاد هریک درمی بکوبند و زفت دو درم
بروغن زیت بگدازند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و بقی مداومت
نمایند و اگر وجع زایل نشود این حقنه استعمال کنند خشک سپوس خشکدانه
شبت بابونه سداب هریک هفت درم قنطوریون باریک سه
درم پوست بیخ کبر پنج درم حلبه و برگ هریک چهار درم زیره سه درم
خیارچنبر پانزده درم بوره نیم درم آب کامه و روغن زیت یا سوسن
هریک ده درم و از معالجه این مرض طول نشوند و بحقنه و مسهل وقتی
مکرر تنقیه کنند و بروغن قسط و ناردین و غیرها تدهین کنند و اگر محتاج بکی
شود داغ کنند **مفاصل و نقرس** اما مفاصل المی باشد که مفصلهای دست و
پای را حادث شود و نقرس مخصوص بانگشتهای پای و کعب بود و
سبب این اوجاع ضعف مفاصل بود و انصباب مواد بدان و این
ماده زود تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظ باشد و علامات

مادهٔ دموی وجع و ضربان و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود علاج فصد کنند از جانب
مخالف و جلابی از عناب و روباه تربک و تخم کاسنی و نبات شاول
کنند و غذا نخود ماش با شیره مغز بادام خورند و اگر تب باشد جواب
و عناب و موضع وجع را بصندل و گلاب و لعاب بنگو و سرکه و آب
کشنیز و آب کاسنی و آب بستان افروز و تورک و پوست خشخاش
طلا کنند و تلیین کنند بدین مطبوخ سنا هفت درم ورق گل پنجدرم روباه
تربک و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی تخم خبازی و خطمی هر یک سه درم
سورنجان دو درم هلیله زرد و سیاه هر یک هفت درم مغز خیارچنبر
پانزده درم ترنجبین ده درم و اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل
بیخ لفاح و خشخاش سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب
برف بر آن ریزند و اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت ملمس و
صفرت لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و
صفرهٔ قاروره بود و علاج آن سکنجبین و آب گرم قی کنند و جلاب
از تخم کاسنی و بنفشه و عناب و نبات شاول کنند یا آب انار یا
یا تمرهندی با نبات و ترنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا قرص
بنفشه یا این مطبوخ کنند سنا هفت درم بنفشه شاه تره تخم کاسنی
هر یک پنجدرم عناب ده عدد سپستان و آلوی کیل هر یک بیست عدد

تمرهندی و ترنجبین هر یک ده درم خیارچنبر پانزده درم و استعمال ضمادات
بارده کنند مثل آرد جو و سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل و خطمی و عدس و
بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و باید که تا وجع اشتداد نکند و احتیاج
عظیم بضماد نیفتد استعمال نکنند و در آن مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن
شود و حرارت ملمس باقی بود آرد جو و باقلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک
و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظت و
بیاض قاروره و قلت وجع بود و مسخنات تسکین باید علاج آن مروق
جلابی از رازیانه و بیخ کبر و انیسون و گلنگبین شاول کنند و غذا نخوداب
با شیره حنک دانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از نضج تلیین
بحب سورنجان یا حب شیطرج یا این حب کنند صبر اسقوطری سورنجان
تربد بروغن بادام چرب کرده هر یک درمی بوزیدان ماهی زهره از
هر یک نیم درم شحم الحنظل دو دانگ نمک هندی دانگی و نیم مقل
مصطکی هر یک دانگی بکوبند و به آب کرفس بسرشند و حب سازند
حب شیطرج هلیله زرد و تربد هر یکی درمی ایارج فیقرا مثقالی شحم الحنظل
افیون ناخواه تخم کرفس سکبینج مقل هر یک دانگی شیطرج خردل
زنجبیل وج هر یک نیم درم مقل را در آب گرم حل کنند و ادویه بدان بسرشند
و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا حبهای قوی ندهند

که ماده رقیق دفع شود و غلیظ باقی ماند بلکه بتدریج تصرف کنند و از فواکه
و آب سرد و جماع و امتلاء شب احتراز نمایند و زراوند و حب الغار و جوز
جنطیانا هر یک ده درم و اشق و صبر و زیره هر یک پنج درم بکوبند و ضماد سازند
آخر بزرک و مرورتک و تخم شاهسفرم و سلیخه و مغاث هر یک
درمی زنجبیل زعفران هر یک نیم درم نطول شبت برنجاسف مرزنجوش
حاشا سعتر فودنه جند قوقی بجوشانند و در آن نشینند و مثرودیطوس
و تریاق کبیر تناول کنند و تدهین بروغنهای گرم کنند د اگر ماده سوداوی
بود علامت آن صلابت و کمودت و تقشف جلد و قلت وجع و صلابت
و بطوء نبض بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک دکا و زبان و بادرنکو
و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخوداب با شیره حسکدانه خورند
و بعد از نضج بحب سورنجان یا حب شیطرج یا این حب تنقیه کنند حب
هلیله زرد و سیاه و صبر اسقوطری و رازیانه هر یک درمی فلفل
دارفلفل زنجبیل و خردل هر یک نیم درم شیطرج نمک هندی مقل ازرق
دانکی بکوبند و با آب کرفس سرشند و این دو شربت بود یا تلیین بدین
مطبوخ کنند ص سنا شاهتره هر یک هفت درم هلیله زرد و سیاه
و کابلی هر یک پنج درم قنطوریون باریک دو بیخ مهک و بادرنکو و گاوزبان
هر یک سه درم مویز طایفی ده درم هلیله آمله اسطوخودوس هر یک چهار

درم غاریقون نیم درم سورنجان مثقالی بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد
افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در اندازند تا دو سه جوش بزند پس
فرو گیرند و صافی کنند و ترنجبین و خیارچنبر هر یک ده درم و ایاره فیقرا یک درم
در آن حل کرده بپاشند و عاقرقرحا پنج درم و ورق غار ده درم
قسط و مرو بوره ارمنی هر یک سه درم و حرف چهار درم بکوبند و با روغن
یاسمین طلا کنند و روغنهای گرم و شحم و مغزها می مالند و اگر ماده این مرض
مرکب باشد علامت آن باشد که از اشیاء بارده فقط و از حاده فقط
متاذی شود و بعضی علامات ماده حار و بعضی علامات بارد باشد و
علاج آن بحسب ماده مرکب باشد تعقد مفاصل اگر مفاصل صلب و بسته
شود چنانچه حرکت نتوانند کرد هر روز جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان
و نبات تناول کنند و غذا نخوداب و شیره حسکدانه خورند و بعد از
نضج بمطبوخها و حبهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و پیه مرغ
و بط و لعاب حلبه و بزرک و خطمی باشد یا کنجد با آب مرزنجوش سحق
کنند و طلا سازند و از منبهات و فواکه و حموضات و امتلاء شب و جماع
و آب سرد و تناول اشیاء بارده و استعمال آن احتراز نمایند و بعضی
مداومت نمایند و معجونات و جوارشات حاده تناول کنند و گویند اگر
کفتارهای روباهی زنده در روغن زیت بجوشانند و در آن نشینند مفید

باشد و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و نمام
و ورق غار و برنجاسف و شاهسفرم نافع افتد والشافی هو الله **مقاله**
ثالثه بدانکه حمی حراره غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از انجا بواسطه
شرایین منبعث گردد و جمیع بدن را گرم کند و ضرر آن با فعال طبیعی لاحق شود
و اجناس عالیه حمی سه است حمی یوم و حمی دق و حمی عفن زیرا که ترکیب ان
از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت اولا تعلق بروح گیرد انرا
حمی یوم گویند و اگر منبعث باعضا شود حمی دق و اگر لاحق اخلاط شود حمی عفن
و حال هر یک در سه باب گفته شود **باب اول** در حمی یوم و آن تبی باشد
که اول روح گرم شود پس از ان قلب و شرایین و جمیع اعضا منبعث گردد
و آن تب از اسباب بادیه منبخه حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب
و تناول اشیاء حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی و شاید که تب یکروز
بیش نباشد و شاید که تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند و علامت
حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد و در نبض و بول تغیر بسیار ظاهر نباشد
و حرارت او شدید نباشد و با آن خشونت زبان و تواتر نفس نباشد و
امتداد او از یک روز ناقص نکند و با ان علامت حمی عفنه نباشد اما آنچه
از حرارت آفتاب باشد علامت ان التهاب و تشنگی و حرارت ملمس و
قشف جلد بود علاج او آنست که در مساکن بارده نشینند و صندل و گلاب بویند

وشربتی

وشربتی از تمر هندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم با سکنجبین بیست درم
با عرق گل و بید بآب سرد بیاشامند و غذا کشکاب با اسفاناج و خرفه
و ثقل بکاهو و خیار و کدو و اجاص و انار مز کنند و چون تب زایل شود بحمام معتدل
روند و بدن را بروغن بنفشه و کدو چرب کنند و بسیار نشینند و اگر بواسطه تناول
ادویه حاره یا شرب شراب صرف بود علامت آن خشکی دهن و زبان
و تشنگی و حرارت موضع کبد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمره
قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات یا ماء الشعیر و نبات
یا آب انارین و نبات یا شیره تخم کدو و سکنجبین و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه کنند و شراب غوره و ریباس تناول کنند و اگر بسببی غمی مفرط
باشد علامت آن حدت و ناریت بول و غلبه یبوست و صغر نبض و زردی
روی و غور چشم بود علاج آن ازاله غم کنند بهر حیله که باشد و شربتی
از شراب صندل و حماض با عرق گل و بید تشرب نمایند و استعمال
مشمومات بارده کنند و اگر بسبب غضب بود علامت آن برامدگی
روی و سرخی چشم و عظم نبض بود و باشد که با آن رعشه نیز باشد
و علاج آن شراب زرشک و شراب صندل و لیمو و آب انارین و نبات بود هر
کدام که خواهند تناول کنند و غذا انار دانه با غوره خورند و از خمر احتراز
نمایند و اگر بسبب بی خوابی باشد علامت آن ثقل و خفقان و تکدر بول

وصغر نبض و صفرت وجه بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش
با عرق گل و بید چاشنی دهند و غذا جو با کدو و اسفاناج خورند با شیره مغز
بادام و روغن بنفشه و کدو در سر مالند و نرگس و شاهسفرم ببویند و اگر سبب تعب
باشد علامت آن تقدم سبب و یبوست جلد و احساس خشکی و صغر و ضعف نبض
و ذبول رقیق مائی بود علاج آن تناول مرطبات و استعمال تدهین و حمام بود و
اگر سبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بطریقی که در باب حمّی تخمه
گفته شده است و اگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت بشراب
صندل و حماض و سیب و به با عرق گل و بید و گاوزبان و یکمثقال مفرح یاقوتی
بخورند و اگر سبب حصافت جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام
یا ملاقات غبار یا اغتسال آب سرد شود و موجب حقن حرارت و تولد تب
بود علامت آن سرعت و اختلاف نبض و حمره قاروره و تشنگی و اضطراب
بود علاج جلابی از تخم کاسنی و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاشامند
و بعد از فورت حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع
فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند و اگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند و اگر
تب از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم در زنند و بعد از تنقیه
استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن به بمالند و اگر سبب خواب
مفرط که موجب عدم تحلل شود علامت آن بطوء و امتلاء و اختلاف نبض و

غلظ قاروره بود و علاج جلابی از تخم کاسنی و بیخ کهسک با نبات تناول کنند و
غذا نخود آب مقشر با مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب کنند و اگر
سبب کثرت استحمام با حمام گرم بود شیره تخم کاهو با آب خیار کدو و یا
سکنجبین ساده یا تمرهندی با نبات خورند و غذا اشکاب با کدو و اگر سبب
زکام و نزله باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات بجلاب سازند و
اگر علامت غلبه خون بود فصد کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه
تلیین کنند یا به ترنجبین و بنفشه مربی **باب دویم** در حمی دق و آن تبی باشد که
حرارت باعضا علی الخصوص قلب متشبث گردد و موجب افناء رطوبت شود و
مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوبات شود که در عروق
صغار موجود است آنرا مرتبه اول گویند و اگر آن رطوبت را فانی کند و
متشبث برطوبات شود که در اعضا بمنزله طل است آنرا مرتبه ثانیه گویند و
اگر این رطوبت نیز فانی کند و لاحق برطوبات شود که التیام اعضا بآنست
آنرا مرتبه ثالثه گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفنه و حمی اورام
و اسهال و خطاء طبیب و خبط مریض را حادث شود و ابتدا کمتر واقع شود و
علامت او آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود و حرارت
قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت اشتداد
نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا تجاوز کند نحول و سهولت بدن و باریکی

تقشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر شود و رنگ روی و اعضا زایل شود
و سر بینی و روی و گردن باریک گردد و گوش کوچک شود و در ذبول دقیقی
باشد امید بران نتوان کرد اما در ابتدا علاج پذیر باشد و علاج آن
آنست که در مسکن بارده و جهت شمال و کنار آبها مسکن سازند و بر ورق
بید و کدو و بنفشه خسبند و خیش بکشند و گلاب و کافور پیش خود نهند و در پرهیز
و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب عناب و خشخاش و صندل
با شیره تخم تورک یا آب خیار با نبات خورند و غذا جو آب با اسفناج
و کدو و فروج کوچک و ماهیان خرد خورند و سرطان و بزغاله بغایت نافع بود
و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاهو و کاشنی و تورک و خیار
و از فواکه انار عذب و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و زرد آلو
و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و گلاب و آب بستان افروز
طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و از اشیاء حاره و مجففات احتراز
نمایند و سعی کنند که بهر حیله که باشد بخواب روند و بحمام معتدل نشین
و با آب بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو و بدل نشستن مفید بود و احیانا نوع
باید و استعمال کنند و اگر این تب بواسطه سهر مفرط حادث شده باشد
شراب خشخاش و بنفشه با لعاب بنکو و بهدانه و عرق گل و بید خورند
و استحمام و تدهین مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت

بقرص

بقرص طباشیر و رب به کنند و این قرص نیز مفید بود گل ارمنی شاه بلوط هر یک
چهار درم ورق گل تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک درمی کهربا با دانه مورد
هر یک سه درم مغز تخم خیار و کدو و تخم تورک بریان کرده هر یک پنج درم کافور
یک درم نشاسته دو درم مجموع بکوبند و با آب به سرشته و مثقالی تناول کنند و
باید که مدقوق را از هوای گرم و از هوای سرد محافظت نمایند و تقویت
قلب و کبد و معده بکنند براحت و دعت و لهو و لعب مایل گردانند و آوازهای
خوش و نغمات لذیذه و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و از حزن
و غضب و جوع و عطش نگه دارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر
ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و کدو
و بهدانه مجموع مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک دو درم
تخم تورک یک درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بنکو سرشته قرص
سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر
زنان و شیر خر بدهند و بدفعات اندک غذا خورند و اگر گوشت
مرغ و کبک و دراج و سیب و به و امرود و کاشنی و نعناع نعناع در
قرع و انبیق نهند و عرق آن بگیرند و هر روز قریب ده درم از آن تناول کنند
عظیم مفید بود ذبول شیخوخیت هو یبسی است که بر مزاج غالب شود ولی حرارتی
و اگر مشایخ را دفع گردد و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال

مبرودت بافراط حادث شود و علامات آن قلت بول و قشف جلد بود و التهاب و
اشتها و اشتعال نباشد و ملمس سرد بود علاج آن تسخین و ترطیب باشد
بمثل شراب گاوزبان و شراب انار عذب و شراب سیب شامی و
اغذیه کثیر الغذا مثل هریسه و مرغ و بط و زرده تخم مرغ و آب گوشت
بره و بزغاله و حلاوی شکری و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و تضمید
مسمنه و مشمومات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و شونیز و همچنین
بروغن بنفشه بادام و پیه مرغ والله اعلم باب سیوم در حمیات عفنه
و آن عبارت از تبی باشد که حرارت اول لاحق اخلاط شود و آنرا گرم کند
و آن سخونة بقلب و روح متادی شود پس بسایر اعضا رسد و این
حرارت که لاحق خلط می شود خالی نیست که آنرا متعفن می گرداند یا نه اگر نگرداند
آنرا سونوخس گویند و آن از غلیان و سخونت خون حادث شود و اگر
متعفن می گرداند به بینیم که تعفن او در خارج عروق است یا داخل عروق
اگر در داخل عروقست از آن حمیات لازمه تولد کند و اقسام آن چهار
است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود
لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده
و کبد و طحال و مراره از آن حمیات دایره متولد شود زیرا که چون ماده
در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تب تحلیل رود و تب زایل
گردد

گردد تا آنگاه که ماده باز جمع شود و اگر آن ماده صفرا بود غب خالص گویند
و اگر بلغم بود بلغمی نایبه و اگر سودا بود ربع و تعفن در خارج عروق در
اورام بود و آن تب عرضی باشد این انواع حمیات مفرده باشد
اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباعده بود همچون ترکیب
حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه همچون ترکیب حمی صفراوی و حمی
بلغمی یا ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود همچون ترکیب غب لازمه با
غب دایره یا ترکیب آن از اصناف نوعی واحد بود همچو ترکیب دو نوع
دو غب و چنان مرکب گفته شود و بدانکه عفونه بسبب غذایی ردی الجوهر
باشد مثل قدید یا غذایی که مستحیل بخلط صالح نشود مثل [illegible]
یا غذایی که مثل آنچه قدید از و حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل
فواکه یا عفونت بسبب کثرت و لزوجت خلط حادث شود حمی مطبقه
تبی است که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و آن سه صنفست
اول متزایده یعنی هر روز که باشد زاید شود بسبب آنکه مقدار دم
و رطوبت او بسیار بود و عفونت زاید از تحلیل باشد و این صنف
بدترین اصناف بود دویم متناقصه و او آنست که هر روز که آید نقصان
پذیرد بسبب آنکه تحلیل از تعفن زاید بود سیوم متساویه و او بیک حال
بود نه زاید شود و نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل باشد که اینرا محرقه

و برسام منتقل شود و اگر درین تب بثرات سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد
دلیل بد بود و علامات حمی مطبقه حمرت وجه و عینین و انتفاخ عروق و
ضیق النفس و حمرت و غلظت قاروره و عظم و سرعت و امتلای نبض بود
و با این تب قشعریره نباشد و اشتداد بطریق نوب نکند علاج آن در روز
اول یا سیوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوة و احتیاج
و اگر چه بدفعات بود و حجامت و ترعیف نیز شاید و هر روز جلابی
از عناب و نیلوفر و تخم کاشنی و نبات یا تمرهندی و ترنجبین و نبات
تناول کنند و غذا کشکاب و عناب خورند و میانه روز شربتی از نبات و
عرق بید و گل و نیکو تشرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و
ریباس و لیمو مفید بود و طبیعت را محتبس نگذارند و بنقوع فواکه و ترنجبین
تلیین کنند و هر روز دهان و زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب
بهدانه در زبان بمالند و در پنجم یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین
مطبوخ سنا مکی بنفشه نیلوفر تخم کاشنی ورق گل هر یک پنج درم عناب
ده عدد سپستان هفت عدد آلو سیاه ده عدد آلوی گیلکی پانزده عدد
شیرخشت و ترنجبین هر یک ده درم بجوشانند و شیاف خیارچنبر بدد
کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه استعمال کنند بنفشه نیلوفر هر یک سه درم
سپستان سی عدد جو کوفته نیم کفی ورق چغندر دسته شکر سرخ روغن بنفشه

پانزده درم خ

هر یک

هر یک ده درم آنگاه پنج درم و اگر با این تب سرفه باشد جلابی از بنفشه
و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بنفشه
مربی و ترنجبین و خیارچنبر هر یک ده مثقال بکنند **سونوخوس** از کثرت و
غلیان خون حادث شود و علامات این همین علامات بود و او از حمی
یوم اقوی باشد و از مطبقه اضعف و علاج آن فصد و تبرید فقط
بود و اقتصار بر مزورات حامضه و اگر احتیاج بتلیین باشد بنقوع فواکه
و ترنجبین کنند **حمی محرقه** تبی صفراوی باشد که ماده آن در عروق
متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق نوب اشتداد
کند علامت آن تشنگی و اضطراب و بی خوابی و خشونت و سواد زبان
و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و نبض سریع متواتر و قاروره ناری
بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه
و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا آب جو یا شیره خشخاش خورند و اگر
سرفه نباشد میانه روز سکنجبین و شراب حماض و لیمو تناول کنند
و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه و نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ متنفر باشد شراب
ورد مکرر چهل درم با سکنجبین ساذج ده درم تناول کنند بآب برف و
اگر سرفه باشد سنا مکی پنج درم و بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی و تخم خیاری

هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد و شیرخشت و ترنجبین هر یک
پانزده درم و مشمومات بارده استعمال کنند و اگر بی خوابی بود وقت خواب
شراب خشخاش تنقیه کنند و در تبرید و تلیین کوشند و بعد از تنقیه شیره
تخم تورک و شیره تخم کاشنی با سکنجبین تناول کنند و نقوع زرد آلو نیز مناسب
بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید بشراب حماض و لیمو و صندل
کنند و مزوره از تمر هندی و آلو کیسی و انار دانه و نارنج با فروج خورند
غب خالص تب صفراوی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شده
باشد و این تب روزی آید و روزی نه و زمان او از چهار ساعت
تا دوازده ساعت باشد و با این تب قشعریره و نافض بود و در زمان
سرمای او اندک باشد و باشد که مرکب از دو غب باشد و هر روز
آید علامت آن تشنگی بافراط و غثیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض
سریع و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و
بنفشه و نیلوفر و نبات تناول کنند یا آب انارین با ترنجبین و نبات
غذا جو با تمر هندی یا آلوچه خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ
در ششم یا دهم سنا ورق گل هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی
تخم خبازی هر یک سه درم آلوی سیاه و کیل هر یک بیست عدد عناب
ده عدد سپستان بیست عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک ده مثقال با این جوشانیده

استعمال

استعمال کنند سنا مکی هفت درم ورق گل پنجدرم بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک
سه درم عناب ده عدد سپستان و اجاص هر یک بیست عدد سپوس
و خطمی و جو نیم کوفته هر یک کفی لبلاب ورق چغندر دسته خیارچنبر و
شکر سرخ هر یک ده درم روغن بنفشه ده درم و شراب ورد و سکنجبین
و شراب دیناری یا شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال و استفراغ
صفرا اشربه مبرده مثل آب خیار کدو و شیره تخم تورک و تخم کاشنی با
شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین تناول کنند و اگر در طبیعت حبسی
باشد نقوع فواکه و ترنجبین یا قرص طباشیر زم و سکنجبین تلیین
کنند **ص** قرص طباشیر دو درم ترنجبین دو درم و نیم تخم کدوی مقشر درمی
و نیم کثیرا صمغ عربی خشخاش هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند
و قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد از مفارقت تب شراب غوره
و لیمو و ریباس و سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق گل و بید
تناول کنند و مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی با فروج خورند
حمی بلغمی نائبه آنرا مواظبه نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج
عروق متعفن شود و این تب هر روز آید و عسر البرء باشد خصوص
که در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان او هفت ساعت بود
و اکثر آن هجده ساعت علامت آن نافض و شدت سرما و کثرت براق

و غثیان و صفرت یا بیاض لون و تهیج روی و چشم باشد و زود گرم نشوند
و تشنگی داشته باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و بیخ فنک
و رازیانه و گلقند تناول کنند یا سکنجبین و گلقند و غذا جو و نخود با اندکی
رازیانه خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان
و تخم شاهسفرم بیاشامند و سکنجبین ساذج و بزوری و شراب
لیمو و شراب گاوزبان و بادرنگبویه و نیلوفر بنوشند و وقت نوبه طبیخ
شبت و زبیب و بیخ فنک انیسون و عسل و نمک قی کنند و چون ماده
نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند سنا پنج درم بیخ فنک بادرنگبویه گاوزبان
هریک چهار درم رازیانه افسنتین تخم کاشنی پوست بیخ کبر هریک
سه درم تربد حک شده دو درم بادرنج درمی و نیم مویز طایفی پانزده
درم گلقند ده درم خیارچنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم و اگر مزاج
قوی باشد یکمثقال ایارج فیقرا بر سر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز
یا سه روز تحریک کنند به این حب تربد تخم کرفس انیسون هریک
سه درم نمک هندی دو دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و با آب
رازیانه سرشند و حب ساخته بلع کنند و تقویت معده بگلقند
و رازیانه کنند و اگر متمادی شود حب زیاده و به قرص ورد و قرص
غافث و امثال آن تلیین کنند **صفت** قرص غافث عصارهٔ غافث

ترنجبین

ترنجبین هریک شش درم طباشیر ورق گل سنبل الطیب هریک دو درم بکوبند
و با آب رازیانه قرص سازند و یکمثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال
تناول کنند و اگر از سده خوفی باشد قرص افسنتین با سکنجبین بزوری
تناول کنند **صفت** سکنجبین بزوری تخم کاشنی و کشوث و رازیانه هریک
سه درم عصاره غافث دو درم بیخ کبر و رازیانه و کرفس هریک پنج درم
انیسون یکدرم مجموع نیم کوفته کنند و شبانروزی در دو رطل آب و
ربع رطل سرکه بخیسانند پس بجوشانند تا یک رطل آید و یک رطل قند
یا عسل پاک بقوام آرند **حمی لثقه** تب بلغمی لازم بود که ماده آن در عروق
متعفن شده باشد علامت آن همچون علامت دایره باشد اما
باران سرما و نافض نباشد و در شبانروزی شش ساعت فاتر گردد
و باز اشتداد کند و تشنگی باشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ
باشد و کدر علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و بیخ کاشنی و
بیخ فنک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا جو با نخود خورند
و بعد از نضج تام تلیین به این مطبوخ کنند سنا مکی پنج درم تخم کاشنی
رازیانه بیخ فنک ورق گل بنفشه نیلوفر هریک سه درم مویز طایفی
ده درم عناب ده عدد اجاص بیست عدد ترنجبین و خیارچنبر هریک
پانزده درم و بعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربد درمی و سقمونیا دانگی

تحریک کند یا معجون خیار چنبر در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج
آن همچو علاج نایبه باشد اما قرص غافت درین قسم مناسب نیفتد
حمی ربع دایره تبی سوداوی بود که ماده آن در خارج عروق تعفن گیرد و این
تب روزی آید و دو روز نه و نوبت او هشت و چهار ساعت
و باشد که دو روز آید و یک روز نه و آنرا ربع معکوس گویند و
تب ربع از سودای طبیعی یا از اخلاط سوخته حادث شود و این قسم بعد از
حمیات عفنه باشد و شاید که ربع بعد از اورام طحال حادث شود و این
بدترین ربع بود علامات ربع آنست که ابتدا انقباض کند و کسر اعضا
و سرما اقوی و چون گرم کند گرمی آن بافراط نباشد و آنچه از احتراق
خون حادث شود علامت آن حمرت و غلظت بول و تشنگی با فراط
و سرما اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمیات مطبقه و حمیات اورام
حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن آسیب و اضطراب
و تلخی دهن و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود و بعد از حمیات صفراوی
حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن لین نبض و
غلظ بول بود و ورا و درا از ترباشد و لهیب و اضطراب کمتر
و بعد از حمیات بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سودای طبیعی بود و
علامت آن سوء خلق و صلابت نبض و کدورت قاروره بود اما علاج

کاب

این تب اطبا تا چهل روز بمعالجه آن مشغول نمی شوند و غذا زیره باج و زردک
و نخوداب با کبک و تیهو خورند و از اشربه سکنجبین بزوری و ساده
و گلقند اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظه و مولدات سودا مثل قدید و
بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب کنند و در ابتدا اگر علامت غلبه
خون باشد فصد اکحل یا باسلیق سودمند افتد و اگر خون غلیظ و سیاه
باشد بسیار بیرون کنند والا زود ببندند و بعد از چهل روز بنضج ماده
مشغول شوند و هر روز جلابی از بیخ کرفس و تخم کاسنی و گاوزبان و
بادرنجبویه و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب و شوربا ماش با
شیره خشخاش دانه و فروج فربه خورند و بعد از نضج تام تلیین طبیعت
کنند بدین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه چهار درم بادرنجبویه گاوزبان
تخم کاسنی ده رازیانه و کشوث و اسطوخودوس و بسفایج و هلیله و
بلیلج و آمله هریک سه درم مویز طایفی پانزده درم ورق گل چهار درم
هلیله زرد و کابلی و افتیمون هریک هفت درم شاهتره دسته و اگر
نباشد سه درم تخم آن تربد دو درم عناب ده عدد سپستان سی عدد
ترنجبین و خیارچنبر هریک پانزده درم و بعد از دو سه روز مطبوخ
افتیمون یا حب آن یا معجون نجاح یا شاهتره و بادرنجبویه تناول
کنند زیرا که این ماده بیک مسهل زایل نشود اما آنچه از احتراق صفرا باشد

جلابی از بیخ کهک و گاوزبان و تخم کاسنی و اجاص و ترنجبین و عناب تناول
کنند و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی هریک چهار درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طایفی پانزده
درم و خیارشنبر ده درم یا هفت درم بادنگ و گاوزبان هریک چهار
درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال در آن حل کرده
بیاشامند یا این حب بلع کنند پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس
افتیمون ورق گل سرخ هریک درمی نمک هندی کثیرا هریک دانگی
مصطکی نیم درم کثیرا را بآب حل کنند و ادویه باقی بکوبند و بدان سرشته کنند
وحب سازند **و** علاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلابی از بیخ کهک
و رازیانه و تخم کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخوداب با شیره
خشخاش خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند سنا مکی هلیله کابلی
و سیاه و افتیمون هریک هفت درم تربد دو درم رازیانه تخم کاسنی
تخم کشوث افسنتین اسطوخودوس بسفایج هریک سه درم بادنگ گاوزبان
هریک چهار درم مویز طایفی ده درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده
درم **و** در تب ربع طریقه آنست که در روز نوبه امساک کنند و هیچ
نخورند یا چنان کنند که وقت نوبه معده خالی باشد و اسهال در روز
راحت کنند و طبیعت را محتبس بگذارند و اگر محتبس شود بمسهل سنا و شکر

سرخ و ترنجبین و اجاص و بنفشه و مویز طایفی تلیین کنند و ماء الجبن با
سکنجبین مفید بود و خروس پیر با نخود اندکی و بسفایج پخته کنند و
مرق آن تناول کنند و اجناس شرودیطوس و تریاق کبیر بخورند و این
معجون نافع بود سنبل و وج هریک پنج درم فلفل زنجبیل حلتیت هریک
درمی نانخواه سلیخه هریک چهار درم بکوبند و بعسل سرشته کنند و مثقالی
تناول کنند و رعایت حال طحال و کبد بقرص زرشک و ماء الاصول
و سکنجبین بزوری کنند و باید دانست که این تب مرض بی خطر است
و امانست از جذام و مالیخولیا و برص اسود و جرب و صرع و تشنج
و سکته و فالج اما این تب دراز می کشد چنانکه گویند که تا دوازده
سال نیز می باشد **حمی ربع لازمه** تبی سوداوی بود که ماده آن در عروق
متعفن شده باشد و بدان نافض و قشعریره و عرق نباشد و
بنوبه ربع اشتداد کند و در باقی ازمان فاترتر بود و علاج آن همچون
علاج ربع باشد و در وقت فصد ضروری باشد و استعمال مسخنات و ادویه
قویه در وی کمتر باید کرد و اعتدال لازم باشد **حمی خمس و سدس و سبع**
تب خمس آن باشد که سه روز نه و سدس آنست که یک روز آید و چهار روز که یک روز آید
نه و سبع آنست که یک روز آید و پنج روز نه و این تبها از سودای غلیظ
متولد شود و شبیه بربع باشد علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود.

چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبه تخم شبت و ترب هر یک سه درم و کنگر زد
دو درم و برگ و بیخ ترب بجوشانند و یک درم نمک و ده درم عسل در آن
حل کرده بیاشامند و بیان قی کنند و باقی علاج آن همچون علاج ربع باشد
حمی انفیالوس تبی باشد که در آن احساس برودتی عظیم کنند در باطن و ملمس گرم
باشد و در آن تشنگی و لهیب نباشد و ماده این تب بلغمی زجاجی بود علاج
آن هر روز جلابی از بادیان و رازیانه و کرفس و گلقند تناول کنند و بعد از آب
با شیره خشک دانه خورند و بعد از نضج تنقیه کنند بدین حب صبر اسطوخودوس
تربد سفید هر یک درمی غاریقون نیم درم مقل و انگی بکوبند و به آب رازیانه
سرشته حب سازند و بعد از دو روز قرص ورد مثقالی با سکنجبین بزوری
ده مثقال تناول کنند و باقی علاج آن همچون علاج حمی بلغمی بود **حمی لیقوریا**
تبی که در باطن حرارتی شدید محسوس شود و ظاهرا حرارتی نباشد بلکه
برودت باشد و با آن تشنگی و لهیب و اضطراب عظیم نیز بود و ماده این تب
بلغمی زجاجی باشد علاج آن هر روز جلابی از بادیان و نیلوفر و رازیانه و
بیخ خشک و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ خیارشنبر کنند
یا بدین مطبوخ سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل پنج درم
تخم کاسنی سه درم تربد یک درم اسطوخودوس سه درم عناب و آلو
و آلو کیلی هر یک ده دانه رازیانه بالنگو گاوزبان هر یک ده درم ترنجبین چهار

ترنجبین

درم ترنجبین هر یک ده درم مویز طایفی ده درم شکر سرخ پنج درم بعد از تصفیه گلقند
و انیسون تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم بجوشانند
و با ده درم گل قند بیاشامند **حمیات مرکبه** بدانکه حمیات مرکبه و فنون
تراکیب آن بسیار است چنانچه ترکیب دایره با لازمه و دایره با دایره و لازمه
با لازمه و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که از قانون و ترتیبی
نباشد و آنچه از آن نامی نهاده اند و قانون معین دارد شطر الغب است
و غب غیر خالص و ترکیب آن بر چهار گونه باشد زیرا که یا مرکب از غب دایره
و بلغمی لازمه باشد یا از محرقه و بلغمی دایره یا غب دایره و بلغمی دایره
یا محرقه و بلغمی دایمه و علامات آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم
و در این حمیات اعتماد بر دور و نوبت تب نشاید کرد بلکه استدلال با عراض
و علامات کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر
الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت آن متفرق بود
چنانچه فرق و تمییز میان نوبه هر یک توان کرد و در غب غیر خالص صفرا
و بلغم ممتزج باشد و متحد و فرق میان نوبه هر یک نتوان کرد و این
تب عسر البرء باشد و در معالجه آن ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید
داد زیرا که صفرا رقیق زود مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس
درین تبها اگر علامت صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاشنی و

و بیخ فهک و نیلوفر هر یک سه درم و اجاص ده عدد و نبات ده درم تناول کنند و
غذا جوبا ماش یا نخود خورند و بعد از نضج تلیین باین مطبوخ کنند ص سنا مکی
هلیله زرد و کابلی هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی رازیانه بیخ فهک
هر یک سه درم اسطوخودوس و بسفایج هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم
اجاص و آلو بخارا و عناب هر یک ده عدد مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم
و بعد از دو روز تحریک باین قرص بنفشه کنند ص بنفشه دو درم زرد هلیله
زرد هر یک سه درم رب السوس نیم درم سقمونیا نیم دانگ مجموع کوفته
باب سرشته و با جلاب یا زنبات تناول کنند اگر علامات بلغم غالب باشد
هر روز جلابی از بیخ فهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا جو و نخود
خورند پس اگر اخلاط بجذب کبد مایل شود علامت آن ثقل و تمدد شراسیف
یمین باشد مدرات مثل انیسون و تخم کرفس و تخم خربزه با جلاب ضم کنند و اگر
بمقعر کبد مایل بود علامت آن ثقل معده و قی و غثیان بود پس بمسهلات
بلغم تلیین طبیعت کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و ساده با گلقند تناول
کنند و قرص ورد نیز نافع بود ص ورد گل ده درم سنبل بیخ فهک هر یک
پنج درم تخم خیارین و کاشنی هر یک چهار درم بکوبند و باب رازیانه سرشته
و یک مثقال با سکنجبین تناول کنند و اگر متمادی شود بقرص غافث تحریک
کنند و معالجاتی که در بلغمی دایره ذکر رفت بکار دارند حمیات مختلط چنان باشد که

آنرا دوری و نوبتی متعین نباشد و علامات آن مختلط باشد و درین تبها
طریقه آنست که بتخمین و حدس معرفه ترکیب خلط و غلبه یکدیگر و تغیری
دیگر و تعفن آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند و علاج چنان کنند
که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه خفیفه و گاهی بتسکین و تقویت مشغول
شوند و ماده آن که خطرات بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی
که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول
شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متساوی باشند
معالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند حمی غشیه تبی باشد که
چون ابتدا کند غشی حادث شود و این تب بیشتر از ماده بلغم متولد شود و
حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون
بلغم بمعده رسد بواسطه شدت حس آن و مجاورت قلب موجب غشی
گردد علامت او آن باشد که بیشتر اوقات بدور بلغمی آید و تهیج وجه
و علامات بلغم ظاهر بود و علاج آن در حالت غشی گلاب و آب سرد بروی
زنند و اطراف را ببندند و شکم را برفق می مالند و سکنجبین با آب گرم دهند
شاید که قی کند و هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه و گاوزبان و گلقند
تناول کنند یا تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند
و غذا جو آب با ماش خورند و تلیین طبیعت کنند بدین حقنه سنا مکی ده درم

و زوفا و قنطوریون باریک بنفشه نیلوفر بیخ کهک هریک سه درم ورق چغندر
دسته سپستان کفی خیارچنبر پانزده درم ترنجبین و شکر سرخ هریک ده درم
روغن زیت انگاره هریک ده درم نمک و بوره ارمنی هریک نیم درم
واگر این تب از ماده صفرای کراثی یا زنجاری حادث شود علامت آن
عطش و کرب و اضطراب بود و بدور غب آید علاج آن مزورات انار دین
یا تمرهندی با نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا کشکاب با انار یا تمر
هندی خورند و تلیین طبیعت مطبوخ فواکه یا نقوع فواکه کنند و صندل
و گلاب و کافور و عرق بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ
خلط مبالغه ننمایند بلکه بتدریج بدفع کوشند تا بسبب ضعف غشی زیادت
نشود **حمی لیلیه و نهاریه** حمی لیلیه آن باشد که بشب آید و بروز رها کند و
یومیه آنکه بروز آید و بشب رها کند و این بتر باشد و غالب آن باشد
که بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده و گلقند تناول کند یا جلابی از
تخم کاشنی و بیخ کهک و نبات و غذا جو با نخود خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه و معجون خیارچنبر کنند و در نهاری غذا بشب خورند اما
باید که ممتلی نخسبند بلکه بی خوابی مناسب بود و در لیلی غذا بروز خورند
و چنان کنند که وقت نوبت معده خالی باشد **حمی وبائیه** تبی که در وبا حادث
شود سبب او آن باشد که هوا متعفن افتد و مزاج روح کند و موجب

تعفن رطوبات گردد و از آن حمی تولد کند و علامات وبا آنست که هوا منکدر
شود و باران کم آید و حیوانات ذکیة الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف
بگریزند و ضفادع و حشرات بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل عقرب
و موش و مار بروی زمین آیند و علامات این تب کرب و تواتر نفس
و تشنگی و خشکی دهن و قی و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و
عظم طحال و غش و عرق و براز منتن بود علاج آن فصد کنند و هر روز
شربتی از تمرهندی و نبات یا سکنجبین یا گلاب با آب سرد شرب
کند و شراب غوره و زرشک و ریباس و صندل و لیمو و حماض مفید بود
و غذا سماق و زرشک و انار با فروج خورند و تنقل بحموضات و
شقلات کنند اگر رطوبات بدن بسیار بود تسکین و تبرید نفعی نبخشد
تلیین طبیعت کنند و استفراغ اخلاطی که در بدن بود و اما تسکین بهر
حال بهتر از تحریک بود **حمی جدری و حصبه** بدانکه آبله از خونست و بسبب غلیان ماده
حادث شود و بهترین او آنست که سفید رنگ باشد و انبوه نباشد
و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامت ظهور جدری
درد پشت و خاریدن بینی و نخس اعضا و حمرت چشم و اضطراب و تشنگی
و درد سینه و حلق و ضیق النفس بود و ماده حصبه[2] صفرا باشد و او مرکب
از جدری بود و آثار او مستوی نباشد بلکه با پوست راست بود و او اسلم

[2] یعنی سرخک

آنکه سرخ بود و آنچه بنفش و سبز باشد بغایت بد بود و علامت آن قریب
بعلامات جدری علاج آن پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله اگر سن مقتضی باشد
فصد کنند و اگر طفل باشد حجامت کنند اما چون ابتدا بیرون شدن باشد
نشاید و تحریک و تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر
با شکر تناول کنند و غذا جو با عدس و عناب خورند و خود را گرم دارند
و آب سرد نخورند و شنکرک در فراش بریزند تا تمام بیرون آید بعد از آن
خود را گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق جهت ترویح قلب
اولی باشد و اگر دیر بیرون آید انجیر و مویز طائفی و عدس بجوشانند و بیاشامند
و خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر دود کنند و آبله چون تمام بیرون
آید کاورس در فراش بریزند یا کیسه بزرگ پر دوزند و کاورس در آن
کنند و بر روی آن خسبند و بچوب گز دود کنند یا چوب گز بجوشانند و
با گلاب بر اعضا ریزند یا ورق گل سرخ کنند و بر اعضا مالند و عصاره
شحم رمان و گشنیز تر و سماق در چشم چکانند و در عین الهر نظر کنند و
اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر با شربت با شراب صندل بخورند و
اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه و در حصبه قطع طبیعت را تحریک نباید
کرد و در این طبع غذا شعیر با مغز بادام و جاورس بریان کرده با خشخاش
بریان کرده تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب به استعمال

کنند

کنند و اگر بوستی رطوبت غالب شود شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل
کرده بیاشامند و سپستان و بنفشه در جلاب اندازند و پیش از نضج فصد
نکنند و در تدبیر و تلطیف دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب ریباس
و غوره و لیمو و شراب کادی مفید افتد **تدبیر ناقه** چون ناقه حالتی
است میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر اصحا و تدبیر مرضی
پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال و اعراضی که او را حادث شود
متفحص باشند پس اگر در نبض او سرعت و در قاروره غلظت و صبغ باشد
و صداع و ثقل سر و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بر آن کند که
بقیتی از مواد باقیست باید که بحسن تدبیر و معالجات که ناقه از آن منتبه
نباید مشغول شوند و بمسهلات غیر قویه و نقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر
نرم با سکنجبین مفید بود و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج
بدهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون دو سه روزی بگذرد مزورها
که مناسب مزاج بود با گوشت ماهی و کبک تناول کنند و از امتلاء و جوع
و تناول مسخنات احتراز نمایند و چون قوت بگیرند استحمام مناسب بود
و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرری نرسد
و در مسلخ قرار گیرند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تانی بمسکن
روند و از عوارض نفسانی و بدنی مانند غم و غضب و فرح مفرط احتراز کنند

و اگر هضم کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود معلوم شود که غذا بسیار می خورد تقلیل
غذا کنند و بقوت معده سکنجبین سفرجلی و غذا زیره باج با انار دانه یا سماق
خورند و گوارش مصطکی تناول کنند و تا بدن را قوت حاصل نشود جماع
نکنند و چون قوت گیرد هر بامدادی زیان ندارد و بستر پیچ در غذاهای
غلیظ تصرف کنند ان شاء الله **مقاله رابعه** در امراضی که ظاهر بدن
را حادث شود مشتمل بر هفت باب **باب اول** در اورام و ورم خلطی
و انتفاخی و غلظی باشد که بسبب انصباب ماده در اعضا ظاهر شود و
این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیه یا ریح **اما** ورم که ماده آن دم باشد
آنرا فلغمونی گویند و آنچه صفراوی بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون
بود حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند
اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز شود سلعه و ورم
سوداوی اگر داخل عضو باشد و مولم بود سرطان گویند و اگر مولم
نباشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود صلابه گویند و اگر
ظاهر نباشد غدد **و** آنچه از مائیه باشد اگر عام باشد استسقاء
زقی و اگر خاص بود قیله مائی و آنچه از ریح بود اگر مخالط عضو بود و لین باشد
تهیج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان هر یک گفته می شود
ورم فلغمونی از ماده دم حادث می شود و علامت آن تمدد و ضربان و

انتفاخ و تب و تشنگی بود و ورم سرخ باشد و بکمودت مایل بود علاج
آن در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب بود چنانکه اگر ورم در اعالی
بدن باشد قیفال بگشایند و اگر در اسافل باشد باسلیق و شراب
بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا آب انارین و نبات یا شیره
تخم تورک و سکنجبین و غذا جو آب خورند یا نخود ماش با مغز بادام
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع آن کنند و اگر ورم در مغابن بود
یعنی مغرغه اعضا رئیسه مثل پس گوش و زیر بغل و بن ران در ابتدا
بود که هنوز ماده تمام نریخته باشد استعمال مبردات و رادعات نکنند
مثل صندل و گلاب و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و ماء حیاة و آب گشنیز و
کاهو و بستان افروز در استعمال رادعات نیز مبالغه ننمایند
و بعد از چهار روز که مواد بریزد محللات مثل بابونه و خطمی و روباه ترک
و حلبه و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد
محللات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع می شود محللات با منضجات
مثل بزرک و مرور خنک و حلبه و انجیر و شیر استعمال کنند و علامات
جمع شدن ماده اشتداد وجع باشد و چون نضج یابد منفجر گرداند
بادویه یا با آهن و علامات نضج سکون وجع باشد و چون دست بروی
نهند فرو رود و بعد از آن که منفجر گردد و ماده بکلی مستفرغ شود مرهمها

مدمله استعمال کنند اما اگر ورم در مغرفه اعضاء رئیسه حادث شود یا از زخم بسبب
ضربه و سقطه باشد بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم و روغن با محللات
استعمال کنند و قطعا استعمال مبردات و رادعات نکنند و صنفی از
فلغمونی هست که آنرا شقاقلوس گویند و او آنست که ورم منحط نشود
نه بتحلیل رود و نه جمع شود اگر از آن فساد جوهر عضو پیدا شود و عضو را
بمیراند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا متالم نماند و اگر فساد
تام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود
بعد از آن کرسنه با گلاب طلا کنند **حمره** ورمی باشد که ماده آن صفراوی
بود علامت او آنست که مایل بسطح جلد بود و لون آن سرخی روشن بود
و براق باشد و چون دست بر و نهند سرخی برود و چون دست بردارند
معاودت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد و علاج
آن همچون علاج فلغمونی باشد لیکن در تبرید بیشتر باید کرد و در فلغمونی
بتخفیف بیشتر **ورم رخو** و آنرا اوذیما نیز گویند از ماده بلغمی حادث شود
و آن ورمی سفید باشد و با آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت
بر و نهند فرو رود و زمانی همچنان غایر بماند علاج آن هر روز جلابی از
بیخ [illegible] و رازیانه و کلنکبین تناول کنند و غذا نخوداب و شیره
خشک دانه خورند و بعد از نضج بتلیین طبیعت کنند بحب ایاره و معجون

خیارچنبر

خیارچنبر و مسهلات بلغم بوره ارمنی و نمک و زیت و سرکه بر ورم طلا
کنند و کف دریا در سرکه خیسانیده ضماد سازند یا افسنتین و صبر با
سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید بود **سلعه** ورمی غلیظ
بود که اندر اغلافی باشد و از عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی
تا بطیخی می باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایاره و ایارج
لوغاذیا و استعمال مرهم داخلیون و اگر بتحلیل نرود بشکافند یا ادویه
محرقه مثل فلدفیون و دیک بر دیک نهند و چون منفجر شود کیسه که
غلاف اوست بصناره بیرون آرند و مرهمهای مدمله بکار دارند **سرطان**
ورمی سوداوی بود و علامت او آنست که در ابتدا کوچک بود و
هر روز که آید بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی در لمس آن
محسوس شود و در عروق سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان
ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن کنند از سودا
بمطبوخ افتیمون و غاریقون و این حب نیز مفید بود **حب** افتیمون
یکدرم بسفایج اسطوخودوس هر یک درمی و نیم اهلیله سیاه و کابلی
هر یک درمی نمک نفطی دانگی غاریقون نیم درم مجموع کوفته با آب
کرفس بسرشند و حب سازند و در اول حدوث این ورم رادعات
استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خیری با توتیا

مغسول مرهم داخلیون واگر صلب باشد وادویه در آن اثر نکند علاج ازان
قطع کنند واگر متفتح شود توتیای شسته وطین مختوم وگل ارمنی وورق
گل مت وی بکوبند وبا روغن گل بران نهند یا سرطان نهری بگیرند
وبشکافند وبنهند یا سرطان بسوزانند وبا روغن گل استعمال
کنند واگر این ورم زنی را حادث شود در ادرار طمث سعی نمایند
خنازیر ورمی بود مشابه به سلع امّا او با گوشت آمیخته باشد ومتعدد
بود وصلب تر از سلع بود وبیشتر در گردن وبن ران واقع شود علاج
آن تنقیه بدن بود از بلغم وسودا واجتناب از اغذیه غلیظه کنند و
ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون یا آرد جو وترمس با بول
کودکان یا اروبا قلا وارد جو هر یک بیست درم وایرسا ورفت و
شمع وپیه بط هر یک ده درم ضماد سازند واگر بتحلیل نرود بشکافند و
بعدازان ان ادویه ملحمه بکار دارند **ضماد** اشنه کرسنه هر یک هفت درم
قنا, الکار ورق غار بازرد هر یک سه درم حلک بطم چار درم بکوبند و
با بول کودک استعمال کنند **اخر** پیه خوک ودر اسنج وبول شتر ضماد سازند
ونوعی از خنازیر هست که بر پوست نیک ظاهر نباشد واین بدترین
خنازیر بود وعلاج آن قطع باشد امّا باید که به احتیاط قطع کنند تا عروق
وشراءیین منقطع نشود وبعد از قطع اگر بقیتی بماند قلقدیون استعمال کنند و

بعدازان ادویه ملحمه بکار دارند **ورم صلب** آنرا سقیروس خوانند واز
ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از ورمی حار که استعمال مبردات
بافراط کرده باشند وماده متحجر شده علامت ان صلابت وعدم وجع
باشد ولون ان همچون لون بدن باشد امّا آنچه از ماده سودا بود لون او
همچون لون اسرب باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و
سودا واستعمال ادویه محلله مثل پیه مرغ وبط وخرس وروباه ومغز
ساق گاو ومقل واشنه وروغن بابونه وخیری **ضماد** بزرک و[illegible]
خطمی هر یک ده درم حلبه نخود سه انجیر بیست عدد با هم بکوبند وبنهند **اخر**
مقل اشق جاوشیر پیه شیر وروباه با هم بکوبند واستعمال کنند **غدد**
آنرا دشبد گویند وفرق میان او وسلعه آنست که او در میان عضو باشد
وازرا غافی نباشد علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم وسودا ومرهم
داخلیون استعمال کنند وبعضی آنرا بکوبند وقطعه از سرب بر آن بندند
واگر کوچک باشد بفشارند تا آنچه درو باشد بیرون آید پس پاره سرب
بر آن بندند واگر در بن گوش باشد آنرا خوجیلا گویند وازا حلزون بکشند
وپیه پای نمک طلا کنند **طاعون** ورمی بود که در اعضاء غددی مثل
خصیه وثدی وبغل وبن ران واقع شود وحدوث آن از ماده سمی باشد
که عضو را فاسد کند ورنگ آن متغیر گرداند وباشد که از آن صدید ودم

مترشح شود و علامت آن قی و غثیان و غشی و خفقان بود و هرچه رنگ آن سیاه
و سبز باشد قتال بود و در این ورم فصد نکنند و تقویت قلب بمثل شراب
حماض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا عدس و سرکه خورند
و در حوالی خود برف و یخ و برگ بید و بنفشه و گل بستان افروز نهند و
در مواضع بارده ساکن شوند و صندل و گلاب و کافور بویند و بر سینه
طلا کنند و بر ورم هیچ طلا نکنند اما اگر آن موضع را حجامت کنند و
ماده جذب کنند و بعد از آن با آب گرم بشویند مناسب باشد **نفخه**
ورمی ریحی بود و علامت او آنست که همچو خیکی پر باد بود و چون انگشت
بر وی نهند فرو رود و در زمان باز جای اول رود و محسوس گردد که درد
نیست و اگر بزرگ باشد چون دست بر وی زنند آواز کند علاج آن
جلابی از تخم کاسنی و سداب و رازیانه با گلقند یا گلاب شادل کنند
و غذا نخود آب با شیره خشک دانه خورند و توابل در آن کنند و محجمه
بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و سداب در آن جا بمالند یا تخم
کرفس و انیسون و نانخواه هر یک ده درم بجوشانند و صافی کنند و
روغن زیت بر سر آن کنند و می جوشانند تا روغن باقی ماند و استعمال
کنند **دبیله و خراج** دبیله ورمی بزرگ بود و لون او همچون لون بدن باشد
و صلب بود و با آن وجعی نباشد و در آن مواد خبیثه هر نوع جمع شونده

باشد

باشد و خراج آنست که در وی مدت جمع شده باشد از او ورم آن و با آن حرقت
و حرارت باشد علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی که غالب
باشد و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و
مواد ردیه بیرون کنند و بعد از آن مرهمهای مدمله بکار دارند و گویند اگر
بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا داخلیون با لعاب خردل منفجر گردد والله اعلم
باب دویم در بثور بثرها نیز همچو اورام بود بعضی دموی بود همچون شرا
و دمل و بعضی صفراوی همچو نمله و بعضی بلغمی و بعضی سوداوی همچو حب و
ثولول **دمل** بثره بزرگ باشد و ماده آن دمی بود که با آن رطوبتی فاسده
آمیخته باشد و از رداءت هضم و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد
شود و بدترین او آنست که در غور باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه
بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینیها حذر نمایند
و علاج آن همچو علاج اورام کنند **شرا** بثوری پهن باشد که مایل
بحمرت باشد و حکاک و مکرب باشد و بغتةً حادث شود و سبب
آن بخاری بود که از دم مراری یا بلغم بورقی برخیزد آنچه دموی باشد
سرخ و گرم تر باشد و در روز اشتداد کند و آنچه بلغمی بود در شب
حادث شود و اشتداد کند علاج دموی فصد باشد و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله و در بلغمی بتلیین اکتفا نمایند و فصد نکنند

وبدن را بآب گرم و سپوس و سرکه و گلاب بشویند **نبات اللیل** بثوری چند خورد
باشد که در شب حادث شود و با آن خارشی عظیم باشد و علاج آن فصد کنند و حجامت
زنند و اندام بسپوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد تلیین کنند **نمله و جاورسیه**
نمله بثوری چند صفراوی بود و بتدریج پهن شود و به یکدیگر متصل گردد و مایل باشد
بصفره اما جاورسیه بثوری باشد شبیه بگاورس و اصل آن سرخ و
سر آن سفید و با آن خارشی و سوزشی عظیم بود علاج سرد و تنقیه کنند از صفرا
و روباه ترنگ و حمص و عدس و اقاقیا و صندل آب کاسنی با آب روباه
ترنگ طلا کنند و اگر متقرح گردد و متمادی شود قرص اندر و خون طلا کنند
مازو کندر شب یمانی مر هر یک سه درم قلقدیس دو درم زراوند ده درم
بکوبند و بشراب ببرشند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بگلاب
می سایند و طلا می کنند **مرهمی جید** مازوی سبز مرداسنج زرد چوبه گلنار
زراوند طویل قنبیل بکوبند و با موم روغن بیامیزند و استعمال کنند **جمره** بثوری
چند پهن باشد که بغایت سرخ باشد و با آن شورشی و المی عظیم بود و ماده
آن صفرا بود که با دمی رقیق آمیخته باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفرا
و حجامه بر موضع نهند یا بشرط تا مواد مستفرغ شود و باقی علاج آن همچون
علاج نمله باشد **نار فارسی** بثره چند باشد که حادث شود و زود خشک ریشه
گردد و با آن حکه و حرقه باشد و در اندرون آن آبی تنک بود و در ابتدا آن طول

خطها سرخ و طاوسی مانند زبانه آتش باشد علاج آن حمص و کافور بالعاب
اسبغول ضماد سازند و مازو و فلفل با سرکه نیز مفید بود و از حلاوی و گوشت احتراز
کنند **نفاطات** آبله چند باشد که در اندرون آن خونی یا آبی تنک باشد
و آن از غلیان دم حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن و دم را
تسکین کنند بشراب عناب و نیلوفر و اغذیه بارده مثل عدس و سرکه
تمر هندی و انار خورند و نفطه را منفجر گردانند تا آنچه درو باشد بیرون آید
و مرهم اسفیداج و مرداسنج نهند و اگر دیر خشک شود مرهم قلقطار استعمال
کنند **عرق مدینی** بثره باشد که حادث شود و شکافته گردد و از آن همچو رگی بیرون
آید و گاه باشد که با آن احساس حرکتی همچو حرکت کرم کنند و بعضی گویند که آن
خود کرمی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بگسلند بگسلد و آن بغایت بد
باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر
و خراسان و حبش بسیار باشد و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق جمع
شود و بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آنرا بدین طریق دفع کند
علاج آن فصد باسلیق کند یا صافن و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب
قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا
آنرا بصندل و کافور و صبر طلا باید کرد و چون بیرون آید قطعه اسرب
بر بندند و هر چند دراز می شود با سرب می پیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود

ولار

و در ان زمان باب گرم و روغن نرگس و بنفشه و لعاب بنکو طلا کنند تا
باسانی بیرون آید و خاکستر نی سه درم و مرداسنج پنج درم با موم و روغن
بیامیزند و بمالند و اگر بگسلد بکنند و آنچه باقی باشد بیرون آرند و
بعد از ان مرهم مدمله بکار دارند **سعفه** قرحه باشد که در روی و سر
حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد و متقرح شود و خشکریشه
شود و اکثر صبیان را واقع شود و آنچه از ان صدید آید آنرا شیرینج
گویند علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عرق
یافوخ مناسب باشد و الا حجامت کنند از پس سر و تنقیه بدن بمطبوخ
هلیله و شاهتره بکنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و بادام
تلخ و تنده چوبه هر یک پنج درم بکوبند و پنج درم مقل داخل نموده در خل خمر
حل کنند و همه باهم بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت با آب
کاشنی و روغن گل بسایند و طلا کنند یا زراوند طویل و گلنار و
راتینج و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست
انار و مرداسنگ و خایه مرغ سفید بود و آنچه خشک باشد و بدن همچو پوستی
سفید باشد از ماده سودا بود و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان
در بینی کشند و آنرا بروغن کدو و اسفاناج بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد
به استره بخراشند و علق بر آن نهند و صبر و مرداسنگ با روغن

گل

گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا قلقدیفون باسرکه طلا کنند و نوعی از سعفه رطبست
که آنرا شهدی گویند و در آن سوراخها باشد که در آن چیزی همچو شهد
ظاهر بود علاج آن تنقیه بدن کنند و زنجار و عسل طلا کنند و نوعی دیگرست
که از آن رطوبتی همچو غساله گوشت آید علاج او آنست که محجمه بر آن
نهند تا آنچه در ان باشد بیرون آید و گل ارمنی و مرداسنگ و روغن
گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که نجاست سرخ باشد بجدی که
بسیاهی زند کاغذ سوخته و اسرب سوخته و انزروت هر یک سه درم
و کبریت یک درم بکوبند و با خل خمر طلا کنند **ثولول** بثره صغیره ایست که
نجاست صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا
و علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و لبک نر با سرکه
طلا کنند یا شیر انجیر خام یا فنجنکشت با سرکه و آنرا با آهن قطع کنند و
اگر خواهند که قطع نکنند دیگ بر دیگ و قلقدیفون نهند یا اشنان سبز
زهره گاو و زنجار و شحم الحنظل و نوشادر و آهک آب نرده بسایند
و باشنان طلا کنند و نوعی هست که آنرا عدسی گویند و رنگ آن سرخ
باشد و اگر بر روی و پیشانی ظاهر شود آنرا بورق و مورد و آب شونیز
طلا کنند یا صمغ بطم و صمغ آلو و گندش و کبریت و بوره با سرکه
طلا کنند **بلخیه** بثره باشد که متقرح گردد و خشک ریشه شود و از آن

صدید آید علاج آن تنقیه بدن کنند و آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زرد
و زنجار و خردل و مویزج و زرنیخ متساوی بکوبند و با عسل و زیت و سرکه طلا
قوبا بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه
باشد یا سرخی تیره و بر روی آن پوستی همچون فلوس ماهی باشد علاج آن
در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظه بکنند و آنرا بهلیله زرد و
وصمغ و الکو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند یا پیه بط و مرغ
و روغن بنفشه بمالند یا مورد و مغاث با سرکه طلا کنند و در ابتدا آب
دهان صایم و روغن گندم مفید بود و چون مزمن شود قردمانا و مویزج
هر یک ده درم و ایرسا و کبریت زرد هر یک پنجدرم نخود یک بزرگ
شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمه غلیظه احتراز
نمایند توثه بثره باشد که از اخلاط محرقه حادث شود و اکثر در روی بود
علاج آن تنقیه بدن کنند و از اشیاء حاده حریفه احتراز نمایند و مرهم
زنگار طلا کنند یا با آهن بخراشند تا از آن خون بیاید پس مرهم ملحمه نهند
جرب بثراتی بود که با آن حکه و سوزش باشد و آن از سودا و بلغم مالح
و اخلاط محرقه حادث شود بعضی خشک شود و ماده از آن نیاید و بعضی تر باشد
و از آن صدید آید علاج آن فصد کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان
و بنفشه و تخم کاسنی و بیخ [illegible] و نبات و غذا شوربای ماش و نخود و مغز بادام

وصبر و کندر و روغن گل طلا کنند با عدس مطبوخ و ضماد کنند

خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله با صبر و تربد بپاشند یا این مطبوخ
سنا هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طایفی ده درم شاهتره
و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افسنتین یک درم آلو سیاه و گل سرخ هر یک
بیست با ده عدد و عناب ده عدد و سپستان سی عدد بجوشانند و چون وقت
فرو گرفتن باشد افتیمون هفت درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا
بجوشد پس صافی کنند و بیست درم خیارشنبر و ترنجبین بازده درم بر آن
کنند و بپاشند و شاهتره با هلیله زرد و ماء الجبن با افتیمون مفید است
صفت او هلیله زرد و سیاه و کابلی و تخم شاهتره و صبر اسقوطری
هر یک درمی سقمونیا بریان کرده با نیم دانگ فلفل دانگی بکوبند و با آب شاهتره
حب سازند و بعد از تنقیه جرب را با ادویه مجففه طلا کنند دوا کبریت زرد
پنجدرم مویزج قردمانا هر یک ده درم بکوبند و با سرکه طلا کنند اخر
زیبق مقتول خرزهره قسط اقلیمیای فضه کندش متساوی بکوبند و با روغن
گل و سرکه طلا کنند و بوره مقتول کبریت کندس خرزهره قسط خانه و ذا
متساوی بکوبند و با روغن گل و ماست و سرکه طلا کنند در حمام و
بعد از آن با آبی که در آن ورق مورد و سوسن جوشانیده باشند بشویند
و بعد از آن صندل و گلاب بمالند و اگر جرب خشک باشد هر روز در حمام
کنند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و با دام تلخ و مرو و سنا و مرداسنگ

هر یک سه درم وکنجد پنج درم بکوبند و بروغن گل و خل خمر طلا کنند **حکة اعضا** بسبب بخارات
حاره و اخلاط مراری لذاعه حادث شود علاج آن فصد کنند و نقوع فواکه
با تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا مالند
و گلاب و خل خمر و آب سلق و خبازی در اعضا می مالند و اگر بسبب اخلاط
باشد اسهال طبیعت کنند و اگر از بخارات باشد که تحت الجلد محتقن شود
علامت آن تیزی رایحه بدن بود و درین نوع استحمام به آب دریا و آبهای
شور مفید بود و بول کودکان در اندام مالیدن مفید بود و مغز بادام و خشخاش
بکوبند و با سرکه بمالند و شانج را بواسطه ضعف و تولد بلغم مالح حادث
شود علاج آن مداومت استحمام و تدهین باشد **باب سیم در جراحات**
و قروح جراحت تفرق اتصال باشد که بلحم حادث شود و علاج آن
آنست که آنرا از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند تا چیزی در میان
نیفتد که مانع التحام باشد و آنرا چنان ببندند که بهم متصل گردد و اگر
متصل نشود باید دوختن و اگر جراحت غایر باشد ذرورات
مجلبه و مجففه استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و اسرب
و توتیا و اگر در آن وسخ بسیار باشد این ادویه با عسل بسرشند و استعمال
کنند و پنبه کهنه در آن افکنند تا از چرک پاک شود آنگاه ذرورها و مرهمهای منبته
استعمال کنند **مرهم** که گوشت برویاند کندر عنزروت اسرب هر یک دو درم

مرداسنگ

مرداسنگ سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند **ذروری** بندد خون
سیاوشان انزروت زعفران مساوی بکوبند و در آن ریزند و جراحت آنست
که با او ورم و کسر و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد و
علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول شربتی از تمر هندی یا آب انار یا
نقوع فواکه و اگر استخوان کوفته شده باشد ضماد جبر استعمال کنند و اگر با
ورم باشد حوالی آن با آب گشنیز و روباه تربک و سرکه طلا کنند و اگر گوشت
فاسد شده باشد مرهم زنجار نهند **جراحت عصب** جراحتی که بر عصب واقع شود
اگر بطول باشد اسلم بود و علاج او آنست که از هوای سرد و آب سرد نگاه
دارند و آنرا بروغن زیت می مالند و به بندند تا دو سه روز بگذرد و از حدوث
ورم ایمن شوند بعد از آن فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و نهند
و اگر متورم شده باشد قلقدیس یک درم و زاج نیم درم و توبال مس ده
درم و [illegible] پنج درم و قشور کندر ده درم و زفت سی درم با یک رطل
سرکه سحق کنند و سی درم شمع با آن ضم کنند و در دیگ سنگین مرهم سازند
و استعمال کنند و ادویه بارده قطعا بکار نبرند و اگر آن جراحت موجب
تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متادی نشود و بروغن داغ کنند
و فقرات را بروغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر
جراحتی واقع شود و بنواحی غشاء دماغ رسد علاج او آنست که صوفه بزیت

ببالا بندند و بر آن نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن شوند و بعد از آن ذرورات
استعمال کنند **جراحات عروق** جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش آنست که
خرقه ببرکه و گلاب بیالایند و در جراحت آگنند و اطراف جراحت بمرداسنگ
قوی طلا کنند و مازو بسوزانند و بخل خرخوشا تند و بسایند و بجراحت افشانند
یا سنگ کج که آنرا حجر گویند و غبار آسیا با سفیده بیضه بیامیزند و
پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بر آن نهند و ببندند **قروح** بسبب جراحات
منفتحه حادث شود و چیزی که از قرحه آید اگر تنک بود آنرا صدید گویند
و اگر غلیظ بود آنرا وسخ گویند علاج او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار بود تلیین
طبیعت کنند بسبب خلط و قوت و حاجت و از کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز
کنند و ادویه مجلیه و مجففه مثل مرداسنگ و زرده چوبه و ورق حنا
و پوست انار و گلنار و مرهم زرد و مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضا
صلب باشد زردوی از صبر و مر کنند و خون سیاوشان استعمال کنند
و مرهم مرداسنگ بکار دارند و اگر دهن قرحه تنک باشد بفتیله مرهم
بدو رسانند **ناصور** قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و از آن عودی
و قعر آن فسخ بود و گوشت آن سخت و سفید باشد و دایما از آن
رطوبات روان باشد علاج او آنست که چند کرت بشراب ترکنند و در دو
آهک بیالایند و در آن آگنند یا بگلاب خاکستر زر بشویند و اگر منفعت نکند

بشکافند و گوشتهای ردی زایل کنند با آهن یا داروهای اکال یا داغ کنند و الله
اعلم **باب چهارم** در کسر و خلع و عرق و مانند آن کسر تفرق اتصال بود که
عظم را حادث شود علاج آن اولا فصد و تلیین طبیعت کنند و عضو را محکم ببندند
و اگر از بستن خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بدان ریزند و عصابه که
و گلاب ترکنند و بر آن نهند و ببندند و چون دو سه روز بگذرد و ورم باشد
مخاط و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بدان طلا کنند و اغذیه لزجه مثل
هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورمی باشد صندل و آب
کاشنی و آب گشنیز طلا کنند و ببندند و اگر از آن خون آید کندر و مر
خون سیاوشان بکوبند و بر آن افشانند و اگر استخوان پاره شده باشد
و از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل بگوشت باشد نیک
باز جای نهند و ببندند و معالجات جراحت بجای آرند **خلع** آنست که
مفصل از جای خود بیرون آید و علامات او آنست که مفصل از هیات خود
بگردد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد علاج او آنست که مفصل را برفق
باز جای خود برند و بعد از آن تسکین وجع و ازاله ورم کنند **وثی**
آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات
نباشد بلکه بعضی حرکات توان کرد **وهن** المیت که عارض عظم شود بی
آنکه تفرق اتصالی حادث شود و علاج همان آنست که عضو را برفق بجای بمالند

و اگر از جای رفته باشد باز جای نهند و مورد و سماق و خطمی سحق کنند و با زرده
تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و سرو و بید و گل و شکر و خطمی و گل ارمنی
و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد فصد کنند
و ماش و سماق و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده بیضه طلا کنند **ضربه و سقطه**
اگر با آن تفرق اتصال نباشد بماش و سماق و صبر و امثال آن طلا
کنند و اگر ورمی باشد فصد کنند و نیم درم مومیایی با آب گرم بخورند یا
روناس و طین مختوم و لک هر یک نیم درم بر سر بخود آب کنند و بخورند
و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و
سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در
سرکه و گلاب بجوشانند و بابونه و مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و
شکم واقع شود و از آن نزف دم حادث گردد قرص کهربا و قرص گلنار با
رب به شاول کنند یا گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان هر یک درمی
بکوبند و با رب سیب شاول کنند و اگر بر عضل واقع شود با بونه و اکلیل
الملک و شبت و خطمی بجوشانند و با آب و ثفل آن استعمال کنند و اگر
بر عصب واقع شود روغن زنبق و نسرین و ناردین مالند و اگر از آن التواء
عصب حادث شود مقل و خطمی و مر و وشک با زیت طلا کنند یا ادهان چلیون
نهند و اگر کسی را تازیانه زده باشند پوست گوسفندی که فی الحال باز کرده

باشند و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب و آب سرد
تر کنند و بر او نهند و اعضا را نیک دلک کنند **نشوب شوک و نصل** اگر پیکان
در عضوی رود و آنرا بکلبتین بیرون آرند و صبر و انزروت و کندر و مر
در آن کنند و اگر خار و امثال آن در عصب رود و بیرون نتوان آورد زراوند و مرهم
مدحرج و اشق و کندر و بیخ نی و علک بطم و زفت و راتینج بعضی یا مجموع
با عسل طلا کنند **سحج جلد** اگر بسبب ملاقات چیزهای درشت و کشیدن
ریسمان پوست خراشیده شود حفظه با سلیخه کنند و خرقه بگلاب تر کنند
و بدان نهند و مرداسنگ و گل ارمنی با گلاب و روغن گل طلا کنند
یا روغن گل مالند و مورد و گل سحق کنند و بدان افشانند یا مرهم مرداسنگ
و اسفیداج با روغن گل و بنفشه با سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بر آن
نهند و اگر بسبب عرق حاد در حالبین و عانه و اطراف انثیین سحوج حادث
شود روغن خاذران بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و ورق بید
و گل و بنفشه بکوبند و بر آن افشانند و شراب عناب و بنفشه شاول
کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند **حرق اعضا** اگر عضوی با تش بسوزد
علاجش آنست که در حال سفیده تخم مرغ بر آن ریزند و خرقه کتان بگلاب
تر کنند و بر آن اندازند و عدس بجوشانند و بسایند و بر آن طلا کنند یا
گل ارمنی با سرکه و گلاب یا اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند و ا

بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند آب زیتون شور کرده
و خاکستر و گلاب سرد کنند و بر آن نهند و اگر آبله کند مرهم اسفیداج یا بوره
بمالند یا پوست جو با سفیده بیضه و اگر عضو بواسطه بلادر بسوزد آب خیار کدو
یا شیره تخم توره با سکنجبین تناول کنند و ادویه حامضه دکه و اسفاناج
خورند و آن موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات
آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور بمالند **فساد اطراف بسبب برودة**
سرما سخت چون بعضو رسد پوست سخت کند و مسام ببندد و حرارت
و دم و بخارات محتقن گردانند و موجب تعفن اعضا باشد پس اگر بسرما سبب
و عضو متورم نشود اعضا را بپوستین و نمد گرم گردانند و بحمام گرم
روند و خود را بغایت گرم گردانند و نخود آب با کبک و تیهو و گنجشک
با شیره خشکدانه و توابل خورند اما اگر عضو متورم گردد با بونه و شبت و
کاه گندم و اکلیل الملک و سبوس و نمام و شلغم و کرنب و شیح و مرزنجوش
و برگ و بر نجاسف و حلبه بجوشانند و عضو متورم در آن نهند و اگر
سیاه یا سبز شود نیشترهای عمیق زنند و در آب گرم نهند تا خون از آن
روان شود و بعد از آن گل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از آن [illegible]
باب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که انگشتها
بیفتد اطراف سلق و کرنب در روغن بجوشانند و بر آن نهند و ببندند تا نجیه

متعفن شده باشد بیفتد آنگاه روباه تربک و ورق خطمی و خبازی بکوبند
و با روغن بنفشه بر آن نهند و بعد از آن بعلاج قرحه مشغول شوند **انشقاق اصابع**
سبب بزرگ شدن و خاریدن انگشتان از احتقان فضلات و بخارات بود
بواسطه برودت هوا و علاج او آنست که گلقند و سکنجبین بزوری تناول
کنند و نمک و سبوس و سلق بجوشانند و انگشتها را بشویند و بابونه و
اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر بجوشانند و انگشتان در آن
نهند یا انجیر در شراب بجوشانند و ضماد سازند و اگر رنگ انگشتان تیره
شود نیشتر زنند تا خون بیاید و عدس و زیت بجوشانند و طلا کنند **آکله**
تعفن و فسادی بود که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی یا
سده که مانع آن شود یا بسبب سموم یا اورام ردیه که ماده آن سمی باشد
پس اگر بیند که رنگ عضو متغیر می شود و نضارت از آن زایل می گردد ابتدا
تعفن باشد او را بفوفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل و سرکه
طلا کنند و فصد عروقی کنند که در مقابل آن عضو باشد یا حجامت و اسهال
علق کنند و اگر تابستان بود در مساکن بارده ساکن شوند و خیار و کدو و برگ
بید در پیش خود نهند و کاهو و کاسنی و خیار و خیار و کدو تناول کنند علامت
تعفن آنست که عضو سیاه شود و سست گردد در آن زمان ادویه اکاله
استعمال کنند تا گوشت متعفن زایل گردد و پاک شود و آن زمان مرهمی که

که گوشت روباه استعمال کنند و اگر نقص زایل نشود و زیاده شود داغ کنند و اگر
بهیچ معالجه به نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند

باب پنجم

در جذام و امراض جلدی جذام علتی بدست و مسری است از آن
جهت حضرت رسالت صلعم فرمود فر من المجذوم کما تفر من الاسد و این مرض
را داء الاسد نیز گویند و آن از غلبه و کثرت و احتراق سودا حادث شود
و مزاج و هیئة و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد آن بجدی رسد
که اعضا از هم فرو ریزد و باشد که متقرح شود و این علت چون مستحکم
شود برء آن ممکن نباشد و سبب فاعل این علت حرارت مفرط و سوء
المزاج کبد باشد و سبب مادی آن اغذیه سوداوی بود علامت ابتداء
جذام حمره لون بدن بود خصوص روی و مایل بسیاهی و کدورت بود و ضیق
نفس و بحه صوت و باریک شدن روی و ریختن و نتن عرق و خبث نفس
و خوابهای هایله و ستبر شدن لبها و ظهور عقده در اعضا و ترکیدن ناخن
بود علاج آن در ابتدا فصد ودجین و اکحلین و رگ پس گوش کنند
و خون بسیار بیرون کنند چنانچه بغشی انجامد و هر روز جلابی از نیلوفر
و تخم کاشنی و بادرنگبویه هر یک سه درم با نبات و ترنجبین هر یک ده درم
تناول کنند و غذا نخود و بنوماش با بشره مغز بادام و اسفاناخ خورند و
بعد از نضج تام مطبوخ هلیله با زبد و افتیمون یا مطبوخ افتیمون و غاریقون

یا ایاره و شحم الحنظل تنقیه کنند و بعد از سه هفته که از تنقیه بگذرد با معجون
این سفوف مواظبت نمایند هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون
سه درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و گاوزبان هر یک چهار
درم نمک نبطی و سنگ لاجورد هر یک درمی و نیم بکوبند و سه درم
از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه مکرر استحمام کنند و با بونه و شبت و
بنفشه و اکلیل الملک بجوشانند و اندام به آن می شویند و روغن
بنفشه و کدو و بادام میمالند و پیه روباه و خرس و بط و مرغ و مغز
ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و پاچه
و شیر و ماهی تازه خورند و حسو از نشاسته و قند و روغن بادام
نیز مناسب افتد و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول کنند و
گوشت افعی و حمزی کند و آن افعی مرده باشد و شیر زنی که جوان
و سرخ بود عظیم مفید افتد و از بقول کاهو و کاشنی و خیار مناسب
باشد و در مواضع حاره رطبه سکنی سازند و از جماع و مساکن
بارده یابسه احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مداومت
فصد و اسهال بود و قی در هفته دو نوبت و بدن را باین دوا طلا
کنند کبریت قسط هر یک ده درم ورق صنوبر حب الغار هر یک پنج درم
بکوبند و با آب ورق جوز طلا کنند **آخته** باز سوخته مویزج اهلیلج سیاه

سوخته بلیله مساوی بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت بهق آن باشد که پوست از بدن
ایشان جدا شود **برص** سفیدی باشد که در بدن پیدا شود بسبب ضعف قوت مغیره
و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را حادث شود و علامت آن باشد که نرم
و براق و سفید بود و موی که بر آن رسته و گوشت آن هم سفید بود و آن موضع
از دیگر بشره فروتر باشد و اگر سوزن در وی فرو برند بجای خون رطوبتی
سفید بیرون آید علاج آن هر روز جلابی از افتیمون و بالنگو و رازیانه و
تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از نضج
استفراغ بلغم بحب ایارج کنند یا بدین حب صبر اسقوطری مثقالی تربد
سفید ماهی زهره ایارج فیقرا هر یکی درمی شحم الحنظل مقل مصطکی هر یک دانگی
ملح نفطی دانگی و نیم حب النیل نیم درم مجموع بکوبند و با آب کرفس سرشند
و حب سازند و بعد از آنکه فرو برد شربتی گرم از سکنجبین بیاشامد و بعد از
تنقیه اطریفل کبیر و مثرودیطوس تناول کنند و زرنیخ و خردل و اشق و شونیز
و بوره و شیطرج و کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندس با سرکه طلا
کنند و زفت و نفط سفید و خربق سیاه و سفید و میویزج و تخم ترب و بصل
الفار نیز مفید بود با ادویه مفرده مثل ذراریح و عسل بلادر و تافسیا و
تخم ترب و سرگین کبوتر و مازریون با سرکه طلا کنند و اگر مفید نیفتد آب
مازو طلا کنند پس آب زاج و بعد از آن خبث الحدید و مورد و آب توت تا آثار

بگوشت زنند

بگوشت زنند و طلا کنند تا رنگ آن زایل شود یا روناس و نیل و خبث حدید
هر یکی درمی و بوره و کبریت و ورد و خمیر هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند
بهق سفید سفیدی باشد بسبب رطوبتی محترقه که طبیعت آن را دفع کند به
و بهق زود زایل شود بخلاف برص و علامت او آنست که سخت سفید و
براق نباشد و با اندام راست بود و چون سوزن برو فرو برند خون
برآید و موی آن موضع سیاه بود و اگر شکل آن مدور بود علاج آن هر روز
جلابی از رازیانه و بالنگو و گلقند تناول کنند و بعد از نضج اسهال طبیعت بمطبوخ
تربد و غاریقون کنند و قی کردن نیز مفید بود و بعد از تنقیه ادویه که در برص
ذکر رفت طلا کنند و اگر بچیزی که درشت باشد بمالند و بعد از آن شحم الحنظل و
قنطوریون باریک طلا کنند مفید بود **بهق سود** نشانهای سیاه باشد
که در بدن ظاهر می شود بسبب صفرای محترقه و این مقدمه جذام باشد و علامت
آنست که چون او را بمالند چیزی همچو سبوس از آنجا جدا شود و رنگ آن
مایل بحمرت بود و علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
و حب آن بکنند و استحمام و ترطیب بدن کنند و پوست بیخ کبر و حرمل و
خربق سیاه و شیطرج و زاج و کبریت و زرنیخ طلا کنند **کلف** نشانی بود
که بر روی افتد و مایل باشد بسیاهی و آن بسبب صعود ابخرات اخلاط
بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و غاریقون

رجب پاره و بعد از تنقیه تخم خربزه و جرجیر و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ با آب بکوبند
معصفر طلا کنند یا بیخ نی و تخم ترب و جرجیر هر یک درمی و کندس سه درم
و با سرکه بیارد یا باقلا و عدس و پوست تخم مرغ و شبح سوخته و اشنان
بکوبند و با آب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن هر یک
سه درم و تخم ترب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و شبی رها کنند و روز
دیگر بابی که در آن سپوس و پرسیاوشان جوشانیده باشند بشویند یا
زرنیخ بجای بکشند و با بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند **خیلان و برش**
و نمش خیلان خالها باشد و برش نقطهای خورد سیاه بود که بر
روی افتد و نمش قطعه سیاه منتشر در گاه باشد که همچو کلف پهن شود و
سبب خال دم محترق باشد که از فوهات عروق بیرون آید و منجمد شود
و سبب برش و نمش دم سوداوی بود و علاج آن فصد و اسهال طبیعت
بود و بعد از تنقیه با ادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال با ادویه
زایل نشود سوزنی در وی زنند تا خون بیرون آید و بنمک و سرکه بشویند و
بعد از آن ادویه مذکوره طلا کنند **باد دشنام** حرقتی قبیح باشد شبیه بلون
مجذوم که در روی ظاهر شود بسبب احتباس بخارات که از دم منقطع شود
علاج آن فصد کنند و ارسال علق و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و ترنجبین
و آنرا با آب گرم و سپوس بشویند و اگر مزمن باشد بصابون طلا کنند و با آب

گرم و سپوس بشویند و آب سرد رسانند و از مساکن بارده احتراز نمایند
آثار قروح و آبله اثری که بر بدن از قرحه و آبله بماند مرداسنگ و روغن
گل پرورده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان پوسیده و قسط و تخم
خربزه با آب باقلا طلا کنند یا مرداسنگ و اسفیداج با سرکه و زهره گاو
طلا کنند اما خضرة و سیاهی که بسبب ضربه و سقطه حادث شود و بعد از
سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند ارمنی با سرکه طلا کنند یا بوره
بشویند و علک انباط طلا کنند و اگر خون در زیر پوست بسته شود شکافند
و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند **آثار** وشمه که به نیل و مداد و امثال
آن کرده باشند و خواهند که زایل شود آب گرم و سپوس و بوره بسیار
بمالند و علک بطم با عسل طلا کنند و هفته رها کنند پس با آب گرم و
نمک و سرکه بشویند و باز همان طلا کنند یا بوره و کندس و صمغ الو
با سرکه طلا کنند و سوزن در آن زنند تا خون از آن بیاید و نمک سوده
بمالند و بعد از آن بوره و علک بطم طلا کنند یا مرهم زنگار یا دیک بردیک
نهند تا موضع مجروح شود پس مرهمهای مدمله نهند **تشنج جلد راس**
اگر پوست سر متشنج شود و در آن چوبیها پیدا شود بسبب ملاقات
آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال با آب شبی علاج
آن اغذیه و اشربه مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان

در بینی چکانند و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند و سر را بآن
بشویند و لعاب تخم خطمی طلا کنند و اگر با آن حمره و خارش بود و سبب
آن امتلاء دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و حب
بنفشه و امثال آن و بعد از تنقیه ادویه مذکوره استعمال کنند **تقشیر جلد**
اگر پوست بشره بغایت خشک شود و از آن چیزی همچو سبوسه جدا شود
سبب آن خلطی سوداوی بود علاج آن هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و
گاوزبان و بیخ کهنک و ترنجبین تناول کنند و غذا نخود ماش و نخود با شیره
مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ هلیله زرد و
کابلی هر یک پنج درم سنا هفت درم بسفایج تربد ورق گل نیلوفر تخم
کاسنی بیخ کهنک هر یک سه درم اسطوخودوس چهار درم آلو سیاه و
سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد مغز خیار چنبر ترنجبین هر یک
پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن بماء الجبن و کثرت استحمام و بدهن همین
بروغن بنفشه و کدو و پیه مرغ و مغز ساق گاو کنند و از اغذیه غلیظه و مولدات
سودا احتراز کنند و درین مرضها اهمال ننمایند تا بجذام نینجامد **باب ششم**
در امراضی که تعلق بموی دارد چون سبوسه باشد که در سر حادث شود
بسبب بخارات که از مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن
کنند از اخلاط و بعد از تنقیه هر روز سر بآب خطمی سفید و برگ چغندر و آرد

باقلا و ورق کنجد و اندکی بوره بشویند یا سر تراشند و بروغن گل و اندکی
سرکه بمالند یا زهره گاو و طین قیمولیا با سرکه طلا کنند **داء الثعلب** علتیست که
موی بریزد و اگر پوست نیز با موی جدا شود از داء الحیه گویند و حدوث این
علت از ماده ردیه باشد که در منابت شعر استقرار یابد و غذا از موی
منع کند و این ماده اگر دم محترق باشد علامت آن حمره لون و عظم و سرعت
نبض و غلظت قاروره بود علاج آن فصد کنند و شراب عناب و آب
رمانین تناول کنند و موضع را بآب زوفا تر بخرقه درشت بمالند یا با
عسل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود علامت
آن علامات غلبه بلغم بود علاج تنقیه بدن بحب قوقایا و مطبوخ تربد و غاریقون
کنند و غرغره بخردل و سکنجبین عسل مفید بود و موضع را بالحجر الخضرا
و پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر
از ماده سوداوی بود تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس کنند
و موضع را بسیر و پیاز و کبریت زرد و خردل و فرفیون و بیخ نی و خاکستر
سم خر و بنجاسف سوخته با روغن زنبق و ناردین طلا کنند و اگر از
ماده صفرا بود علامت آن صفرة موضع و یبوست و قشف جلد آن بود
و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن هر روز موضع بآب سلق و برگ
بید و سبوس بشویند و تنقیه بمطبوخ فواکه با سقمونیا یا مطبوخ هلیله با تمر

و افشاندن و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند
و با سرکه طلا کنند یا شبح سوخته و حمص و جو سوخته و کف دریا بکوبند و با روغن
زنبق بمالند و اگر پیه شیر و خرس و گرگ با سرکه بسایند و طلا کنند یا سرگین مگس در
آن موضع بمالند موی برویاند و داء الحیه را همین علاج بود و در آن تدهین
بروغن بنفشه و کدو مناسب بود اما اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام باشد
روغن استعمال نکنند و بوره و زهره گاو و نمک و شبح سوخته و قیصوم
سوخته بمالند یا بیخ نی و دانه خرما و وسمه مجموع سوخته با روغن زنبق طلا کنند
انتثار شعر گاه باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان بخار دخانی بریزد
چنانچه در نقاهت و سل و دق و علامات آن مقدم اسباب محلله و
مقاسات امراض بود و علاج آن تناول اغذیه جیده الکیموس کثیرة الغذا
بود و استحمام و شستن موی بخطمی و برگ بید و مورد و شک و تدهین
بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطه یبس و کثافت جلد
علامت آن جعودت و غلظت شعر بود و موی را بالقوت بر نتوان کند علاج
آن مداومت استحمام و تدهین بروغن بادام و بابونه کنند و بادام
سوخته و شبح سوخته با زیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب رطوبت
بود علامت آن دقت و سرعت انتثار بود و چون موی بکشند بی آنکه قوت
کنند جدا شود و علاج آن کثرت استحمام بود و دلک موضع بخرقهای درشت

و بعد از دلک برنجاسف و شبح و بادام تلخ بسوزانند و با زهره
گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز کنند و توابل در
طعام کنند و اگر بسبب تخلخل بدن و سعت مسام موی بریزد زیرا که بخاری
که ماده موی است متفرق شود و علاج آن استعمال روغن امله و مورد و
هلیله و مازو باشد تا جلد را کثیف گرداند صلع آنست که موی سر زایل
شود و اگر در پیری بود علاج پذیر نباشد و اگر در اوان جوانی بود از [illegible]
و علاج آن همچنان باشد که از پیش مذکور رفت سفید شدن موی بسبب ضعف
حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود
اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن کنند از بلغم و هر هفته قی کنند و از
اغذیه بلغمی احتراز نمایند و قلایا و مطبوخه و گوشت برشته و کبک و
تیهو و کبوتر و گنجشک و گوشتهای شکاری مفید بود و اطریفل
و هلیله مربی تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات
استعمال کنند چنانچه گفته شود تشقق شعر اگر موی شکافته شود بسبب
یبوست کثرت استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب اسبغول
و به دانه و مورد و شک طلا کنند و اگر با فراط باشد تنقیه بدن از
سودا باید کرد باب هشتم در آنچه تعلق بزینت دارد حفظ شعر
اگر خواهند که موی دراز شود بورق گنجد و کدو بشویند و روغن

مورد و روغن غار بمالند و سوده و گل و آمله بکوبند و بر موی بریزند و اگر
موی ریش و ابرو کم باشد یا دیر برآید حب الغار و حبة الخضراء و مغز بادام
تلخ بسوزانند و در ان موضع بمالند یا غالیه یا پیه گرگ و خرس و شونیز بسوخته
بمالند و اگر خواهند که موی بر عانه و بغل بر نیاید بخون سلحفاة یا مرغ
یا خایه مورچه طلا کنند یا افیون و بنج و آب کاهو بمالند و اگر خواهند
که بی استره موی بسترند آهک سفید آب نزده رطلی زرنیخ و خاکستر
از هر یک بیست درم و گل خطمی ده درم بکوبند و باب گرم طلا کنند اما
باید که پیش از انکه طلا کنند و بعد ازان آن موضع را بروغن گل بمالند یا آهک
پانزده درم و زرنیخ سه درم بشیره جو نیک سحق کنند و طلا کنند و بعد ازان
باب باقلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ ده درم
و مازو و آمله هر یک پنج درم بکوبند و با آب مورد طلا کنند یا حلبه و آمله
و ورق سرو و کرانج بکوبند و بر موی بمالند و اگر خواهند که موی باریک
نشود بآرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که سیاه
شود وسمه چهار درم حنا پنج درم بسایند و بروغن چرب کنند و باب
گرم بسرشند و رها کنند تا خمیر برآید و در شب در موی بمالند و بامداد
باب مورد بشویند **آخر** شقایق و گل باقلا سحق کنند و در روغن شیره بر سر آن
کنند و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبت می سایند تا ده روز بگذرد

بعد ازان

بعد ازان در موی بمالند **آخر** پنج درم لادن در بیست درم روغن مورد اندازند
و شبان روزی بگذارند پس باتش نرم بجوشانند و در موی بمالند
آخر بهار جوز مقل بهیو بسایند و با روغن زیت در موی بمالند
آخر جوز سرو در سرکه خوب بسایند دوازده درم مازو در زیت خوابانیده
و پرسیاوشان و شب یمانی و اقاقیا و آمله هر یک شش درم
سوخته پوست جوز تر هر یک ده درم بکوبند و باب بسرشند و بمالند
و اگر موی چنان نماید که چرب و دستار و کلاه را چرب کند تنقیه
عادت باید کرد و بعد از ان اطریفل تناول کنند و سر را باب دریا
آب نمک و پودنه بشویند یا سبوس و نوشادر یا مورد و بلوط و جوز
سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند **حفظ بشره** اگر خواهند که
روی پاک و سفید گردد هر بامداد سکنجبین یا شراب لیمو یا گلاب
تناول کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظ و ترش
احتراز نمایند و آرد باقلا و نخود و جو و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده
درم و کتیرا پنج درم بکوبند و به شیر بسرشند و در روی بمالند یا پنج
و تخم خربزه و پوست عدس و اشنان در اندرون خیار کنند و پرورده
متساوی بکوبند و با آب جو طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ
شود گوشت بره و شیر تر و پیاز و سیر و خرد و امثال آن تناول کنند در ایام

کنند و روی به آب گرم بمالند و اسفیداج و رصاص و لک در روی بمالند **فساد**
لون اگر بسبب فساد مزاج طحال یا کبد باشد علامت ضعف این اعضا بود و
علاج آن تقویت آن عضو بود و اگر بسبب غلبه فضلات بود همچو یرقان علاج آن
گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول چیزی بود که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت
اکل بادنجان و کرنب سواد لون حادث شود و از تناول ادویه حاره ضعف
لون و از ماهی به و اکل طین همچنین لون متغیر شود علاج او آنست که از اشیای
که موجب آن تغیر است اجتناب نمایند و اصلاح غذا او استعمال حمام کنند و
ادویه مجلیه مثل تخم خربزه و سبوس و آرد باقلا و نخود و بیخ نی و اشنان
در روی بمالند و اگر بسبب کثرت صوم و جماع و مرض و شدت گرما بود
اغذیه جیده الکیموس کثیره الغذا تناول کنند مثل گوشت بره و بزغاله و
مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر رسیده و اطریفل و هلیله
پرورده تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز کند **فساد رایحه بدن** و آن
تغیر رایحه مسامات و متن عرق است و سبب آن حدت و عفونت اخلاط بطن
و مقویات بدین حرکات مسرع مر اخلاط همچون حرکت جماع و ناخوش غسل حمامات
و تناول آن چیزی که او را خاصیتی باشد در تحریک بخار ردیه لطافت بدن
همچون سیر و پیاز و خردل و حلبه و حلتیت و انجدان و ترتیزک و انچه شبیه این
باشد و علاج آن آنست که بپاشند مرزنجوش و ترتیزک از تمرهندی و آب انار ؟

و نبات و سکنجبین و عرق گل و سپید با آب سرد تناول کنند و نیز مطبوخ
فواکه یا نقوع آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و آفتاب احتراز نمایند
و مورد و شب یمانی بکوبند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن
و مرداسنگ بکوبند و در آن بمالند یا مرداسنگ و اندکی کافور با گلاب بسایند
و طلا کنند یا ورق گل و توتیا و سعد و سنبل بسایند و بمالند یا توتیای کرمانی
چهار درم و قرنفل یک درم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت
حاجت پاره بسایند و در آن بمالند و کنگر و تقطیع زرده الو بوی عرق خوش کند
و اگر رایحه مغابن و انگشتان پای بسبب فربهی متغیر شود فصد باسلیق کنند
و بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و از اطعمه حریفه و شیرینی احتراز نمایند و در آب
سرد بنشینند و اگر وقت دست مقتضی بود گل ارمنی و مرداسنگ و گلنار
و توتیا و حنا سوخته و پوست انار مساوی بکوبند و بر آن افشانند و اگر آن
موضع متقرح شود بسبب عرق تیز سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی و
کرمانیج بکوبند و بر آن افشانند و به آب مورد طلا کنند یا مرهم زرده چوبه بمالند
و اگر بوی سر ناخوش شود تنقیه بدن بحب ایارج و قرص بنفشه کنند و توتیا
و ورق سرو و مرداسنگ و جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و با آب سیب سرد طلا
کند **مقاله خامسه** در ذکر زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار
باب **باب اول** در زهر و علاج آن همچنانکه معرفت نافع واجب تا استعمال

و معرفت خادم نیز و حیث تا از آن احتراز نمایند پس کسی که خایف باشد از آنکه
او را زهر دهند باید که طعام و شراب از دست هر کس نخورد و در گرسنگی
و تشنگی و در جایی که محل توهم باشد حاضر نشود چه اثر زهر درین حال بیشتر
و زودتر باشد و باید دانست که زهر در شیرینیها و ترشیها و چیزهای
حریف و مالح و چیزی که بوی آن تیز باشد دهند و کسی را که این توهم باشد
باید که هر روز دو سه دانه انجیر خشک بخورد و مثرودیطوس و تریاق کبیر و تریاق
اربعه با خود داشته باشد و حیثما خورد و همه مردم باید که تا چیزی نشناسند
نخورند و ننوشند و بدست نگیرند و در زیر درختهای بزرگ و میان گیاه و در نزدیک
آشیانه لقلق و کلاغ نخسبند و در آب و چیزهای روان مثل روغن و عسل و
گلاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس بخورند و بدانکه تاثیر زهر یا بکیفیت
بود یا بجوهر آنچه بکیفیت بود یا اکال بود همچون زنگار یا مسخن و ملهب همچون
فرفیون یا مخدر و مبرد همچون افیون یا مسدد همچون مرداسنگ و آنچه بجوهر
تاثیر کند همچو حجر البقس و مرارات بود و کسی را که زهر داده باشند باید که
قطعا خواب نکند و قی کند و معده را پاک گرداند و شیر بخورد و سعی کند که
معلوم شود که چه زهر بود تا علاج کند و ببوی دهن و قی استدلال توان
کرد و اگر بعینه معلوم نشود اگر در معده و امعا حرقت و لذع و التهاب و تشنگی
و خشکی دهن باشد دلیل آنست که زهر حار بوده است قی کند و روغن گل و بنفشه

و نقوع

و نقوع فواکه و لعاب اسبغول و شیر و روغن بادام و دوغ گاو و قرص کافور کدام
که باشد ببرف سرد کنند و بیاشامند و خبازی و کاشنی و خیار و کدو و شفتالو
خورند و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند **تریاق طین مختوم** حب الغار و
طین مختوم هر یک سه درم و ابرسا دو درم بکوبند و بزیت بسرشند و
مثقالی از آن خورند و این حقنه بکار دارند **ص** بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد سبوس جو نیم کوفته کفی روغن بنفشه بیست درم
و اگر چنانچه سبات و ثقل و جمود اعضا و لکنت زبان محسوس شود بداند که زهر
بارد بود شراب کهنه با سیر و سداب بیاشامند و تریاق اربعه یا مثرودیطوس
مثقالی بخورند یا خورند و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و قسط و سداب هر یک
درمی حلتیت چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند و از ادویه که
با سموم مقاومت کند شکوفه باقلا و ابهل و برنجاسف و گوشت راسو
و سرگین خرگوش و تخم شلغم و پرسیاوشان و خبازی و دارچینی و مغز
خرگوش و آب و ترب سیب و گل ارمنی و بدانکه زهر یا معدنی بود همچون
زیبق و مرداسنگ و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش و زنگار و براده
آهن و زرنیخ و آهک و زاج و شب یا حیوانی بود همچون ذراریح و ارنب
بحری و بزغ و ضفدع و زهره افعی و پلنگ و ماهی سرد و شود مسموم یا نباتی
بود همچون بیش و قرون سنبل و البان و یتوعات و مازریون و سقمونیا و بلادر

دفع زهره و حرتق و پوست ترنج و تربد زرد و سیاه و غاریقون سیاه و افیون
و برنج و جو و ماش و شوکران و کاه و کندش و مثلها که گرفته **معدنیات** زیبق
آنچه مصعد باشد قاتل بود و از شرب آن درد شکم و امعا و اسهال دم
و ثقل لسان حادث شود علاج او آنست که تخم شبت و زیت بجوشانند و
با اندکی بورق و عسل بیاشامند و قی کنند مکرر و اگر با آن هیچ باشد سوف
طین یا روغن گل و شیر دوغ کرده بخورند اما زیبق ناکشته قاتل نباشد لیکن
درد شکم آرد علاج آن قی و شرب شراب کهنه و اگر زیبق کسی در گوش ریزد
موجب تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید بود تدبیر آنست که یک پای
بایستد و سر را میل دهد و بر می جهد و روغن گرم در گوش چکانند و بکشند
قطعه آرد و اگر بدینها بیرون نیاید میلی از رصاص در گوش کنند و می گردانند
تا بدان متعلق شود و بیرون آید **زنجفر** مرگ موش باشد و اعراض او همچو
اعراض زیبق مصعد بود علاجش همان مرداسنج از شرب آن قولنج
و حصر بول و ثقل زبان و معده و امعا و ورم بدن حادث شود علاج آن
تخم کرفس و شبت هر یک ده درم بجوشانند و بوره نیم درم و عسل ده
درم در آن حل کنند و بیاشامند و مکرر قی کنند و جوارش سفرجلی
مسهل و فلافلی و شهریاران و زنجبیل پرورده هر کدام که باشد بخورند
و غذا اسفاناج بگوشت چرب بزغاله خورند و علامت آن اسهال طبیعت و

ادرار بول باشد **اَنا** جبین نوعی از سنگ گچ باشد و از شرب آن
خناق و قولنج حادث شود ماء العسل و لعاب بنکو و به دانه تناول کنند و اگر
طبیعت محتبس باشد سقمونیا نیم درم با شکر ده درم بیاشامند **اسفیداج**
از شرب آن فواق و سعال و الم معده و خشکی دهن و تمدد فراج و تشنج
اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول سیاه گردد یا سرخ علاج
آن بطبیخ شبت قی کنند و دو دانگ سقمونیا با ماء العسل تناول کنند یا تخم کرفس
و انیسون و رازیانه بجوشانند و بیاشامند یا کنجد پاره بخورند و بزر بنگ
بر سر آن بیاشامند و اگر مفید نیفتد حقنه کنند **زنجار و زرنیخ** از خوردن
آن پیچیدن شکم و قروح امعا حادث شود **نوره** از آهک وجع معده
و خشکی دهن و حصر بول و اسهال دم و خناق و غشی و برودت اطراف
حادث شود و اگر بول کننده آهک با بول بیرون آید علاج مجموع بزرگ
و چرچیر و خبازی بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیره
لعاب بزرگ و مرورشک خورند و مرقهای چرب با خبازی می خورند **برادهٔ**
آهن از خوردن آن وجع شکم و لهیب و صداع و خشکی دهن حادث
شود علاج حسوهای چرب و شیر و روغن خورند و روغن گل و بنفشه با
سرکه در سر مالند و اگر طبیعت بسته شود مزلقات مسهله بدهند **زاج و شب**
از شرب آن سعال شدید حادث شود علاج آن شرب شیره و مسکه و روغن

سوده آهن

باشد و حو ها، چرب **خانیات بیش** بدترین زهرهاست و از شرب آن ورم لب و زبان
و دوار و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن کهنه بیاشامند
و مکرر قی کنند و بعد از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و پادزهر بسایند و با
اندک مشک بخورند و تریاق بیش پنج کبریت **قرص سنبل** از شرب آن سواد
زبان و اعراض سرسام و بول حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن
قرص کافور با گلاب و دوغ بخورند و آب خیار کدو با شیره جو و لعاب
بهنکو خورند و روغن بادام نیز با برف سرد کنند و ماست ترش نیز مفید بود
فرفیون از آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب و لذع معده و فواق حادث
شود علاج آن قی کنند و تناول روغن مسکه و استعمال معالجات قرص
سنبل **یتوعات** نوع نباتی بود که او را شیری بود همچو شیر انجیر چون بچینند
از او ظاهر شود از یتوعات آنچه مشهور است هفت است شبرم ماذریون
عشره لاعیه غرطینشا ما هودانه حسه اورماق و از بین الیان که قدری تناول
کنند اسهال مفرط پیدا شود و تدبیر آن در ابتدا بشرب شیر و روغن مسکه
کنند و بعد از آن از قابضات قرص طباشیر است و قرص کهربا با رب و قی دهند
و گویند دو درم شیر شبرم قاتل باشد و در شرب آب آن تب بر بدن پدید آید
و سه درم شیر عشره قاتل باشد و شارب آن نادر خلاص یابد **سقمونیا** دو درم از آن
قاتل باشد و اکثر علاج آن دوغ و برف کنند و رب و ریباس تناول کنند **ماذریون**

دودرم

دو درم قاتل باشد و از شرب آن قی و اسهال و ورم و لذع احشا و فواق و اکثر جمیع
بدن حادث شود علاج او آنست که شیر و روغن بسیار بخورند و اگر منفعت نبخشد تریاق
کبیر یا مثرودیطوس یا تریاق اربعه یا تریاق طین مختوم تناول کنند و بعد از سکون
قی و اسهال آب کاشنی با سکنجبین خورند و غذا از زرشک **دفلی** خرزهره است بسیار
از آن مهلک باشد و اندکی از آن موجب کرب و لهیب و انتفاخ بطن باشد علاج
آن قی کنند و بعد از آن لعاب بهنکو و به دانه و مرو و مشک با روغن گل تناول کنند
و جنگشت بجوشانند و بیاشامند و شیر نیمها و چربها خورند و حلوا حلبه مفید
بود **بلادر** اگرچه بعضی مردم بخورند و مضرت نمی یابند لیکن بعضی را از آن التهاب
و حرقت فم معده و لذع امعا و بثور و آبلها در دهن و لب حادث شود و
گویند پادزهر آن مغز جوز است علاج آن آنست که به روغن کنجد و آب گرم قی
کنند و بعد از آن شیره جو با روغن بادام خورند و نبوماش با کدو و اسفاناخ
و مغز بادام تناول کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و لقوع خوا که آب انار
در ماسانند و در آب سرد نشینند **کندش** شرب آن موجب غثیان و
خناق بود خربق سفید و غاریقون سیاه موجب تشنج و عرق سرد باشد و خربق
سیاه موجب اسهال و خناق و تشنج و خفقان و حرقت زبان و جشا و نفخ
بسیار بود **تربد** زرد و سیاه نیز چنین بود و علاج مجموع قی باشد و تناول
شیر و روغن و اسهال را بربوبات بارده و اقراص بارده علاج کنند **بنج**

از تناول مغزهای که گرفته مثل مغز جوز و فندق و فستق غثیان و غشی حادث گردد
علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول کنند حموضات را **افیون** موجب سبات
و کزاز و خدر بود و دوار و فواق و ثقل زبان و تاریکی چشم از او حادث شود
و ورم اندام قاتل باشد خصوص اگر با شراب خورند علاج آن قی کنند و
جندبیدستر و حلتیت و فلفل و ابهل متساوی بکوبند و دو مثقال با شراب ریحانی
یا شراب کهنه بخورند و بدن را به روغن قسط و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته
شود حقنها بکار دارند **جندبیدستر** اگر کهنه شود زهر قاتل باشد و از آن
اعراض سرسام حادث شود و علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول حموضات
مثل ترنج و لیمو و سرکه و دوغ گاو با برف **بزر انجره و عنصل دی** از تناول هر دو
مغص و قروح امعا و سحال حادث شود و علاج آن قی کنند و بعد از آن شراب
بنفشه و خشخاش و لعاب به دانه و بنکو تناول کنند **جوز ماثل** یک درم از آن
زهر باشد و اعراض آن دوار و سبات و فکر و حمرت عین و عرق سرد
باشد علاج آن قی باشد با آب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد از آن
شراب ریحانی تناول کنند و روغن زیت و ناردین در بدن بمالند
یبروح اعراض او همچو اعراض جوز ماثل باشد و علاج او آنست که نگذارند
که بخواب رود و موی سرش بر می کنند تا متنبه شود و روغن کنجد و نمک
و عسل با آب گرم بیاشامند تا قی کنند و روغن گل و سرکه در سر بمالند

شوکران از شرب آن خناق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی چشم حادث شود
علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و مبیه و فودنج و
انجدان نیز با شراب مفید بود و روغن گاو و با افسنتین تناول کنند و شکم
با آرد گندم تضمید کنند **عنب الثعلب** روباه تربک سیاه موجب کمودت لون
و خدر و خشکی زبان و فواق و قی دم و تشنج بود علاج آن قی کنند و بعد از آن
شیر خر یا شیر بز با عسل بیاشامند و بادام تلخ نیز مفید بود و نخود آب با
مرغ خورند **کشنیز تر** هر که بسیار خورد او را دوار رسد و اختلاط
عقل و بحه صوت و غثیان و سکر و غشی حادث شود **بزر قطونا** هر که
بسیار خورد نبض و قوت او ساقط شود و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خناق
و خدر و غشی حادث شود علاج هر دو قی کنند بطبیخ ترب و شبت با
عسل و بوره و بعد از آن زرده بیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ خورند و
افسنتین و فلفل و دارچینی با شراب مفید بود **گیاه** آنچه سیاه و طاوهی
باشد و آنچه آن کریه باشد قاتل بود اعراض آن خناق و ضیق نفس و
قولنج و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی کنند با آب ترب و پودنه و
سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف با انگبانه بخاری بیاشامند
و تریاق اربعه و سجزنیا و جوارش فلافلی و کمون با شراب بخورند **کسب**
کنجد چون بغایت افشرده باشند و سرد شده باشد از آن هیضه حادث

شود و قاتل باشد علاج آن قی و شقبه معده باشد والله اعلم بالصواب
جنوامات ذراریح یک درم قاتل باشد و از ان وجع مثانه و ورم قضیب و عانه
و پیچیدن شکم حادث شود و بول نیاید و اگر آید خون باشد و گاه بود که تشنج و
غثیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد بروغن کنجد و آب
گرم و بعد از قی شیر با لعاب به دانه و بنفشه یا آب تورک با مسکه تناول
کنند و مرقهای چرب و روغن بادام و به بط و زرده بیضه و عسل مفید بود
و روغن گل با سفیده تخم مرغ بزنند و در احلیل چکانند **وزغه و جرذ**
از تناول آن قی و درد دل حادث شود و تدبیر آن قی باشد بطبیخ شبت
و روغن کنجد و استعمال معالجات ذراریح **ضفادع** از اکل آن خناق و
تاریکی چشم و کمودت لون و درد و حرقت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج
حادث شود و علاج آن قی کنند به آب گرم و زیت و بعد از ان بحمام گرم
روند و عرق کنند و بدن را بروغن قسط و ناردین و زنبق بمالند **شواء مغموم**
چون گوشت بریان کنند باید که سر دیک نپوشانند تا هوا بر آن وزد اگر
پوشیده دارند از اکل آن هیضه و اسهال و اختلاط عقل و سبات حادث
شود علاج آن قی کنند پس از ان رب سیب و به با طین مختوم بخورند
و معالجات هیضه بجای آرند و در ان روز از حمام و خواب احتراز نمایند.
سمک بارد از خوردن ماهی سرد خصوص که در جای نمی نهاده باشند قولنج

و ضیق نفس و غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی ها باشد و بعد از قی
تریاق اربعه و سنجر ملیا و فلافلی و صرف شراب مفید بود **مرارة افعی** زهره افعی
قاتل است و معالجه در ان مفید نیفتد اما فی الجمله قی متواتر بکنند بشیر و روغن
و آب گرم و بعد از ان تریاق کبیر و مثرودیطوس و پادزهر و دواء المسک
بخورند **مراره نمر** زهره پلنگ قاتل است اما اگر از تناول آن ساعت
بگذرد امید توان داشت و اعراض آن قی گرانی و یرقان بود و بوی
از دهن و بینی شارب آن آید و علاج آن قی متواتر باشد و بعد از
قی طین مختوم پنج درم حب الغار پنج درم و پنیرمایه آهو پنج درم و تخم
سداب دو درم هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و دو مثقال تناول
کنند **مراره سگ آبی** مقدار عدسی قاتل ها باشد و علاج آن روغن گاو
با دارچینی و حلتیت او رومی هر یک مثقالی و پنیرمایه خرگوش نیم مثقال
بخورند **طرف ذنب ایل** سر دنبال گاو کوهی زهر است و از ان غشی و کرب
حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از ان فندق و فستق تناول کنند
دم ثور اگر کسی خون گاو پاره بخورد ادرار خناق و غثیان و غشی حادث
گردد و علاج آن حقنه و مسهل باید کرد و قی کردن در این نشاید و ادویه
در بسته شدن خون در معده مفید باشد تناول کند مثل انجیر خام و تخم
کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر و چوب انجیر و شیره انجیر و فلفل

و بیخ الجذان و پنیرمایه خرگوش با سرکه و شیر زن نیز مفید بود **عرق دواب**
از شرب عرق چارپایان خصوص اسب خفقه و تورم روی و زبان و سیلان
عرق منتن از بغل حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و روغن کنجد و
بعد از ان تریاق طین مختوم تناول کنند و شراب روغن گل نیز مفید بود
لبن فاسد شیری که متغیر شده باشد اگر کسی بخورد او را دوار و هیضه
و پیچیدن شکم حادث شود علاج آن قی کنند و روغن ناردین گرم کنند
در معده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود علامت آن غشی و عرق
سرد و نافض بود علاج آن مثقالی پنیرمایه خرگوش با وقیه سرکه کهنه بیاشامند
یا فوذنج پنج درم یا حرف با سرکه بیاشامند **باب دویم** در گزیدن حشرات
و جانوران اگر کسی را چیزی بگزد و نداند که آن چه بوده است باید که بالای
موضع گزیده را محکم ببندد و محل زخم را بمکد بعد از ان که مضمضه بسرکه
و روغن گل کرده باشد یا محجمه بمکد و اگر وجع لجاجت باشد جراحت
وا ارسال علق بکند و سرگین باز و کبوتر و فوذنه و کبریت و خاکستر چوب انجیر
با بول و سرکه بر آن موضع طلا کنند و زیت و نمک و بوره ارمنی و سیر [illegible]
و بنگ بزر و خرمیان و مشک طرامشیع و حلتیت نیز مفید بود و تریاق
کبیر و اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و با عراضی که ظاهر شود اگر دلالت
که کدام نوع بوده است استدلال کنند تا علاجی که خاص به اوست استعمال

کند

کنند چنانچه گفته می شود **لذع حیات** مار با نواع است و بدترین آن افعی باشد
و علامت گزیدن او آنست که از موضع گزیدن خون بیرون آید و بعد از ان چون
صدید و متورم شود و رنگ آن سبز گردد و خشکی دهن و التهاب و عرق
سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث شود علاج
او آنست که سر جراحت به نشتر فراخ کنند و محجمه بر آن نهند و مضمضه
بشراب ریحانی کنند و بعد از ان بروغن گل و آنگاه مص کنند و در ان مبالغه
نمایند و بعد از ان ادویه جذابه مثل سیر و پیاز و بوره ارمنی و زرفت
و جاوشیر و فرفیون بان موضع نهند و اگر خروسی بریان کرده همچنان گرم
بشکافند و بدان موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد خاصه
انگشتی با قطع کنند تا دیگر اعضا سالم ماند و تریاق کبیر و مثرودیطوس
و تریاق افاعی تناول کنند و سیر و پیاز و کندنا و خردل با شراب کهنه بخورند
و افیون و تخم کشوث و تخم فلفل هر یک ده درم و زراوند مدحرج
و جند بیدستر هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و سه درم از ان
با شراب تناول کنند و روغن کهنه و گوشت راسوی خشک کرده بمقدار
سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعاً بخواب نرود و در
میان شیر نشینند و اگر جمیع بدن متاذی شده باشد تریاقات استعمال
کنند و اگر موضع لسعه خاص متاذی شده باشد ادویه و اضمده بکار دارند

وگویند اگر چار بچزی بخایند و آب آن فرو برند و ثفل آن بر موضع زخم نهند
مفید افتد و سداب و مرزنجوش و برگ سیب و مخلصه و حلتیت با
شراب در دفع سموم مفید بود و بول آدمی نیز آورده اند **معجون نافع**
حب الغار ابرسا زنجبیل زراوند مدحرج هریک پنج درم سداب بری
و کندر هریک چهار درم بکوبند و بشراب بسرشند و مثقالی با شراب
بخورند و گویند اگر مهره مار بر خود بیاویزند و ببندند و لعق کنند نافع باشد
لدغ عقارب عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن آن سخت تر باشد و از
گزیدن عقرب خفقان و استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود
و گاهی احساس سرما کنند و گاهی احساس لهیب علاج او آنست که
بالای موضع ببندند و آنرا مکند و عقرب بکوبند و بر آن نهند یا
حلتیت و سیر و عاقرقرحا با مغز فندق و بزرک و کبریت و نمک
و علک البطم بر آن طلا کنند و گویند اگر موش یا صفدعی زنده بگیرند و
بدو نیم کنند و بران موضع نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب برگ
خطمی با نمک و عصاره سداب و بادروج و بیخ حنظل و عصاره
جندقوقی نیز مفید بود و بیخ کبر و افسنتین و زراوند و کاشنی بری
بکوبند و بعسل بسرشند و صبی را دو دانگ و دیگران را چهار دانگ
دهند با سیر و جوز هریک ده درم و سداب و حلتیت و مر هریک

پنج درم با انجیر بسرشند و سه درم بخورند و قردمانا و حلتیت و سعد و بادروج
من مجربات الحضرت النوریه فی لدغ العقارب مخلصه در آب بجوشانند
و موضع ملدوغ در آب نهند یا فادزهر حیوانی با ماء بروین بعرق گاوزبان
بسایند و بدان موضع مالند و سکنجبین با شراب مفید بود و از ادویه مفتحه
خصوص کرفس احتراز نمایند و گفته اند که اگر کسی کرفس خورده باشد
و او را عقرب بگزد خلاص نیابد و اگر ترب و بادروج خورده باشد
مضرت بدو نرسد و نوعی از عقارب که آنرا جراره گویند و آن عقربی
خورد باشد و دنبال در زمین کشد و زهر آن گرم باشد و آن در
نواحی اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد و چون بگزد بعد از
یک دو روز اثر کند و از آن نادر خلاص یابند و اطبا آنجا معالجه آن بتفصیل
کنند و فی الحال نشتر با شانند و موضع را بمحجمه مص کنند و بجند بیدستر و
فرفیون طلا کنند و حوالی آن را بطین ارمنی و سرکه طلا کنند و این تریاق
دهند کاشنی بری خشک و برگ کبر و خطیانا و افسنتین و گشنیز خشک
متساوی بکوبند و با آب سیب بسرشند و دو درم از آن با شراب سیب
ترش دهند و اگر از آن التهاب شدید حادث شود شراب فواکه
با برف دهند و اگر خفقان عارض شود شراب سیب و قرص کافور دهند
و اگر طبیعت محتبس باشد حقنه کنند و اگر زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان

گنند و باب کاشنی و سکنجبین غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند
ش
رتیلا و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و بر روی نقطهای سیاه بود
و خود یک دهن او دو شاخ بود که بدان بگزد و او را اصناف هست:
ترین آن مصری باشد و آن شبیه است بپروانه و بعضی سرخ باشند و
بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع
را بمکند و بحمام روند و آب گرم بدان ریزند و موضع زخم را بمرو نمک
و خاکستر چوب انجیر و قلیه و آهک تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند
و این تریاق تناول کنند **ص** فلفل زنداوند ابرسا ناردین عاقر
قرحا و دوقو زیره کرمانی بوره ارمنی سرا نار مثانه خرگوش از هر یک جزو
حب بلبان سرطان نهری متساوی بکوبند و با آب کرفس سرشند و دو درم تناول
کنند و از گزیدن عنکبوت ریاح و قراقر شکم و قشعریره و برودت اطراف
و انتشار قضیب حادث شود علاج او آنست که بحمام روند و عرق بکنند و
شونیز و سداب هر یک پنج درم با شراب صرف بخورند و نوعی از عنکبوت
هست که آنرا عقرب گویند سیاه و پای کوتاه بود و از گزیدن آن حکه
موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او حاد بود علاج
آن فصد کنند و تمر هندی و نبات با آب خیار کدو و سکنجبین تناول کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه بکنند و اگر آن موضع متقرح شود

ذرور قرحه کنند و اگر متعفن شود با آهن جدا کنند و نوعی دیگر هست که آنرا
فهد گویند و او عنکبوتی سفید بود که بر او نقطهای سیاه باشد و دست و پای
او بغایت کوتاه باشد و مگس گیرد و از گزیدن آن حکاک حادث شود و
آنرا بخضض و روغن گل طلا کنند و بیخ کرفس در سرکه بجوشانند
و بدان ریزند و نوعی دیگر هست که قوایم او بسیار دراز بود و از گزیدن
آن وجع معده و قی و عسر بول و قولنج حادث شود و علاج نوع آن
همچو علاج نوع رتیلا بود **قمله** مانند است همچو قرادی خورد و از گزیدن آن
رعاف و نفث و بول دم حادث شود علاج آن رب سیب و به با آب
برف تناول کنند و شیره تخم بورک و آب کاهو و کاشنی و خیار
کدو بپاشانند و طین مختوم و جدوار با شیر مفید بود و موضع لسعه
را بآب کاهو و صندل سرخ و فادزهر طلا کنند **زنابیر** زنبور بانواعست
بعضی بزرگ باشد و سر او سیاه بود و بعضی شبیه بلون باز باشد
و این دو صنف بدترین زنابیر باشند و بعضی کوچک باشند و
علاج گزیدن زنبور آنست که موضع لسعه را بسر نشتر یا سوزن فراخ کنند
و مص کنند و شراب غوره و ریباس و لیمو با عرق گل و به تناول
کنند و آب رمانین و آب خیار کدو بپاشانند و موضع را با آب
جازی و بادروج و روباه تربک طلا کنند یا آب بنگ و با انجیر و سرکه یا آب

نخوره و گل با سرگین گاو با ورق کنجد طلا کنند و گزیدن نحل که مگس انگبین است
و زنبورهای خورد و اسلم باشد و نحل نیش در عضو رها کند عضایه بپارسی
گرباسو گویند چون بگزد دندانهای خورد باریک سیاه در موضع گزیده
رها کند و تدبیر او آنست که دندانها بیرون آرند و گویند اگر قز یا ابریشم
در آن می مالند دندان بدان رسته بیرون آید یا خاکستر در روغن
بدان نهند و موضع را مص کنند و در آب گرم نهند و تریاقی که در گزیدن
رتیلا ذکر رفت بخورند سام ابرص نوعی از وزغ است و از او کوچکتر باشد
و بر او نقطهای سیاه بود و در مواضع خرابه باشد و او نیز چون بگزد
دندانها در عضو رها کند علاج او آنست که پاره قز بر سرکار دمی بجنبد و در آن
موضع می مالند یا بزر قطونا و صمغ ضماد سازند و شبانروز بگذارند
و برفق جدا کنند تا دندان بیرون آید و باقی علاج آن همچون علاج گزیدن
مار باشد سام سمندر او ایست شبیه بعضایه چهار پای دارد و دنبالش
کوتاه بود و گویند اگر در آتش افتد آتش را بمیراند و نسوزد و از گزیدن
او حرقت شدید و وجع و التهاب و ورم زبان حادث شود و علاج
او آنست که موضع را بحجامت مکرر مص کنند و شربا لعاب بنگو و به دانه
با شیره تخم کوزک با روغن گل و بنفشه تناول کنند و مسکه و مرقهای
چرب خورند و عسل و راتینج نیز مفید بود و گوشت ضفدع و خایه سلحفاة بر

موضع طلا کنند الاربعة الاربعین هزار پای باشد و در گزیدن او سرکه و نمک
طلای کنند و نوعی از وحست که او را دو نیش باشد و چون فرو برد در
عضو بگذارد و خود بجنبد و حرکت نکند علاج آنست که از انگور شیره
بر آن موضع نهند و زراوند و جنطیانا و پوست بیخ کبر با شراب بخورند
ضفادع آنچه بری باشد گزیدن آن سهل باشد و علاج آن همچون علاج
زهرهای سرد بود اما آنچه بحری باشد سرخ بود و از گزیدن آن ورمی عظیم
ظاهر شود و گویند بر جه و بر مردم افتد و اگر شوانذ رسید نفخه بدو رسد مضرت
رساند علاج آن تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و معالجات که در گزیدن
رتیلا استعمال کنند والله اعلم باب سیوم در گزیدن آدمی و چهارپایان
اما آدمی اگر محروری مزاج باشد و گرسنه بود گزیدن او بدتر بود علاج
او آنست که زیت بران موضع بمالند و آرد باقلا و سرکه با بیخ رازیانه
و عسل یا پیاز و عسل یا خاکستر زر و سرکه طلا کنند و اگر متورم شود مرداسنگ
و قنه و زیت و پیه و شمع مرهم سازند و بمالند عض شیر و پلنگ گزیدن و
جراحت چنگال این حیوانات را بزراوند و اریب و عسل طلا کنند و لعقه از
آن بسرکه بشویند و مرهمی از اریسا و زنجار و چرک نقره و توبال مس
و شمع و زیت بمالند عض گرگ و سگ در آن موضع سرکه بمالند و بوره
ارمنی با سرکه طلا کنند یا پیاز و نمک و سداب و باقلا و بادام تلخ کوبیده بر نهند

وبا عسل طلا کنند با ورق خیار و فودنه با سرکه و نمک با شراب و انگاه بر آن نهند

کلب کلب سگ دیوانه باشد و از گزیدن آن وسواس و افکار فاسده
و اختلاط عقل و فواق و تشنگی و خشکی زبان حادث شود و از مردم و جای بهای
روشن گریزند و اعضا خصوص روی سرخ شود و در روی تفرح پیدا شود
و آواز بگیرد و از تشنگی فریاد کنند و چون آب بینند بترسند و دور شوند و
باشد که آواز سگ کند و خواهد که مردم را بگزد و اگر کسی را بگزد یا کسی از
فضلات آب و طعام ایشان بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی را
این عوارض بعد از شش روز و بعضی را بعد از شش ماه و بعد از هفت سال
نیز گفته اند که حادث شود و سگ در خریف و ربیع دیوانه شود و علامت سگ
دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و طعام و شراب نخورد و از آب گریزد و
چشم او سرخ بود و گوشها آویخته بود و چون مستان براه رود و آواز او
گرفته باشد و چون شخصی بیند حمله کند و سگان از و گریزند و کسی را که
بگزد باید که نیک تحقیق کند که سگ دیوانه بوده است یا نه بتجربه بآن کنند
که پاره نان بخونی که از آن موضع آید بپالایند و پیش سگ اندازند
اگر نخورد سگ دیوانه بوده است یا شاه بلوط و جوز بکوبند و شبی بر آن
موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر نخورد یا بخورد و بمیرد سگ دیوانه
بوده است علاج او آنست که جراحت نگذارند که ملتحم شود بخلاف جراحتی که

از

از گزیدن کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت فراخ
کنند و محجمه بگرد مص کنند تا خون بسیار بیاید و پیاز و جرجیر با سرکه بدان
نهند یا حلتیت و آب چغندر با نمک و زنگار هر یک سه درم و نوشادر
دو درم و قلقدیس هشت درم و اسقیل بریان کرده شانزده درم و سداب
چهار درم و نحاس سوخته چهار درم بکوبند و با سرکه بسرشند و طلا میکنند
این تدبیرها در ابتدا باید کردن تا جذب سم کند بخارج اما چون هفته بگذرد
تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون کنند با این حب سنا پنج درم
هلیله کابلی هفت درم افتیمون مثقالی و نیم نمک هندی نیم درم غاریقون
نیم درم بسفایج و حجر ارمنی هر یک مثقالی بکوبند و با آب بالنگو بسرشند
و دو مثقال از آن شربتی باشد یا هلیله کابلی دو مثقال و غاریقون
یکمثقال و نیم افتیمون هفت مثقال و نمک هندی نیم مثقال بسفایج یکمثقال
و حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند شربتی دو مثقال و ماء الجبن با افتیمون
نیز مفید بود و غذا ماء چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و
شیر و شراب کهنه بیاشامند و آبی که خورند باید که چند نوبت آهن سرخ
کرده در آن اندازند و باید که حیلت کنند تا آب بخورد و الا بیم هلاک
باشد و گویند اگر پوست کفتار یا از پوست سگ دیوانه آب خورد نافع بود
یا اناءی که از زر خالص ریخته باشند و پوست کفتار بپوشانند و از آن

آب خورند و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند مفید بود و تریاق
کبیر و تریاق اربعه و دواء السرطان تناول کنند صفت دواء السرطان سرطان نهری
زنده در دیگ مسین نهند و بهیزم رز آتش کنند تا بسوزند و ده درم از آن
درم خطیانا و پنج درم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی و در دوم دو مثقال
و در سیم سه مثقال با روغن بخورند و دواء الذراریح نیز مفید بود و صفت آن
ذراریح یکمثقال عدس مقشر یکمثقال زعفران سنبل قرنفل دارچینی هر یک نیم درم
بکوبند و باب بسرشند و قرص سازند و یکدرم از آن به آب بخورند و از سرما
و حمام احتراز نمایند عض تمساح و سگ آبی و ماهی سیاه موضع گزیدن را از نعل
و بوره ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه بر آن بمالند و بعد از آن که پاک شود پیه مرغابی
و پیه گاو کوهی نهند و اگر پیه تمساح بدست آید بهتر بود و باقی علاج او همچو علاج
عض کلب غیر کلب بود عض سنور اگر از گزیدن گربه وجعی حادث شود پیاز و
فودنه یا شونیز و کنجد ضماد سازند عض راسو اگر کسی را راسو گزد سیر و پیاز
بخورد و ضماد کند یا کرسنه و انجیر خام ضماد کنند و شراب صرف بیاشامند
و اگر پوست راسو بکنند و بر آن موضع نهند وجع ساکن شود باب چهارم در دفع
هوام و طرد حشرات بهایم اگر سیسنبر و فودنه و پنجنگشت در خانه و نزدیک
مرقد نهند هوام بگریزند و تبخیر بچوب زرد و انار و بیخ بهک و قنه و فودنه و
سنبل و سکبینج و حلتیث و حب الغار و اشنه و قرون و اظلاف و جوز سرو حیوانات همین

خاصیت دارد و نگاه داشتن لقلق و طاوس و مرغان و خارپشت و گاو کوهی
و گوسفند کوهی و راسو و گربه در خانها مفید بود و اگر ریسمان بقطران آلوده کنند
گرد مرقد بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر چراغی دور از مرقد بنهند
حشرات نزدیک چراغ گرد آیند و پیش مرقد نیایند طرد حیات از دود کردن
شاخ گاو کوهی و پشم بز و موی آدمی و سکبینج و نفت ماران بگریزند و اگر
موضع را باب نوشادر و خردل آب زنند ماران بمیرد و آب دهن روزه دار
خصوص که نوشادر در دهن گیرد چون در دهن مار اندازند بمیرد طرد عقارب
از شاخ و آتش اب یا بادروج عقرب بگریزد و دود کردن بعقرب و کبریت
و سم خر و زرنیخ و پیه بز در روغن گاو و آب حلتیث در خانه ریختن همین
خاصیت دارد و اگر میعه و زرنیخ و لبک گوسفند و پیه گاو با هم بیامیزند
و بر در سوراخ عقرب بدان دود کنند عقرب بیرون آید و اگر بیخ ترب
کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید طرد براغیث اگر حنظل با
سداب بجوشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد و اگر چوبی به پیه کار لت
بیالایند کیک بدان جمع شوند و از کرنب و ورق خربزه و گیکوش بگریزند
طرد پشه اگر بچوب سرو و برگ جوز و شونیز و مورد و سرگین گاو و کبریت
و خردل دود کنند پشه بگریزد و اگر افسنتین و خردل و شونیز بجوشانند و در خانه
بریزند همچنین بود و اگر بدن بروغن ترب بمالند پشه بر آن ننشیند طرد نمل مورچه

از مقناطیس و زفت و حلتیت و زهره گاو و دود کبریت و قطران بگریزد طرد ذباب
اگر زرنیخ در شیر حل کنند و بنهند تا مگس بخورد بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند
همچنین بود و از بوی کندش بگریزد طرد زنبور اگر سیر و کبریت دود کنند
زنبور بگریزد و اگر بدن با آب خبازی و خطمی و زیت بپالایند زنبور بدان ننشیند و
بمیرد طرد ارضه اگر پر هدهد و کلنگ و گشنیز خشک و فودنه بسوزانند و شیر
بگریزد و اگر بورق حنا دود کنند خاصه بگریزند و اگر افسنتین و فودنه و بوت
زرنیخ در میانه خانه بریزند ساس بگریزد و دیدان نیفتد طرد و قتل موش اگر مرداسنگ
و خربق و بزر البنج و بنج کرنب و بصل الفار و مرگ موش و خبث الحدید و زعفران
هر کدام که باشد در چیزی کنند و موش بخورد بمیرد و اگر موش را خایه بکشند
یا پوست بکنند یا گوش و ذنب ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند طرد
راسو از بوی سداب راسو بگریزد طرد بهایم و قتل آن ورق آزاد درخت و
خرزهره جمیع بهایم را بکشد و اگر سگ و گرگ و خوک خربق سیاه بخورند بمیرند
و خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی است که
گرگ را بکشد و بادام تلخ و خرزهره روباه را بکشد و گرگ در جایی که حنظل
باشد بگریزد تمام شد فن اول در قسمی طب بحمد الله و حسن توفیقه فن دویم
در ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر دو مقاله مقاله اولی در ذکر بعضی
ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب اول در ذکر طبایع ادویه و تاثیرات

ان

آن بدانکه هر چیزی که آنرا در بدن تاثیری از کیفیات باشد چون وارد بدن
شود و از حرارت غریزی او متاثر شود و اگر در بدن تاثیری زیاده از کیفیتی
که بدن را حاصل باشد نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در وی کیفیتی
زایده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول باشد
و اگر محسوس شود اما مضر نباشد درجه ثانیه باشد و اگر مضرت
رساند لکن مهلک نباشد آن کیفیت در درجه ثالثه بود و اگر اضرار آن
بهلاک رسد درجه رابعه باشد چنانچه ادویه سمیه و بباید دانست که
تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و در داخل نه همچون پیاز که ضماد آن
متقرحست و اکل آن نه و بعکس این همچو سفیداج که اکل آن قاتل بود و ضماد
آن نه و شاید که تاثیر خارجی دوا مضاد تاثیر داخل او بود همچون گشنیز که
در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل و بدانکه بعضی ادویه را قوی
مختلف باشد و شاید که آن قوت چنان مستحکم باشند که آتش آنرا
تحلیل نبرد همچون ذهب و شاید که آتش آنرا تحلیل برد اما بطبخ تحلیل
نرود همچون پیاز که در وی قوت قابضه و محلله هست و بطبخ تحلیل نرود
و هیچ کدام زایل نشود و شاید که بطبخ آنرا تحلیل برد لکن بعض زایل شود
همچون عدس که بطبخ قوت محلله او تحلیل برود و قوت قابضه باقی ماند و
شاید که قوت منضجه او ضعیف بود چنانکه بغسل زایل شود همچون کاشنی که

مفتح و برودت و شستن قوت تفتیح و تلطیف او تحلیل رود و تبرید باقی ماند
و چون ادویه مفرده بسیارست و معرفت و کیفیت و خاصیت از آن
فواید میت و ذکر آن بتطویل می انجامد بذکر بعضی ادویه که احتیاج باستعمال
بیشترست اکتفا می نماید **ادویه که در درجه اول از حرارت مشترک کند**
بابونه افسنتین فندق اسفند سعتر پوست ترنج نخود زوفا اترا اسطوخودوس
اشنه کرسنه بزرک لادن شاهتره **وانچه** در درجه دویم از و مشترک اند
نوره او خرابرب یاسمین اظفار الطیب حبه هزار چشان حلبه فراسیون
کندر سلیخه تمام صبر عنبر جند بیدستر قوتی شبت **وانچه** در درجه سیوم از و مشترک
اند اسقیل شونیز رازیانه قندر اسن شیح حب البلسان قرنفل سعتر فودنه بستر
فلنجمشک سعد قسط قردمانا قیصوم مشک طرا شیح انجوان شکر اسارون ملح
ابهل کرویا بر باجوره انیسون حرمل زرنباد افتیمون کرفس رومی زوفا
خشک حماما زراوند زیره زنجبیل کبر زعفران کبریت نخنکشت جند بیدستر
وج دارچینی دار فلفل بیاز خاشا خطیانا وردج سقمونیا **وانچه** در درجه
چهارم از و مشترک کند هلیله آمله بلوط خیار چنبر بلیله اثمد اجاص اسفاناج
لبد بنفشه گل سرخ **وانچه** در درجه دویم از و مشترک اند گلنار ورد نیک و به
و زردالو و نیلوفر و لسان الحمل دم الاخوین و حماض و امرود **وانچه** در درجه سیم
از برودت مشترک کند کاهو کشنیز حماض لورک زعرور کادماز و صندل کافور

قرنفل کرفس ... **ادویه** که در درجه اول از برودت مشترک اند

وانچه در درجه چهارم از و مشترک کند جوز ماثل افیون بنک سیاه **ادویه** که در درجه
اول از رطوبت مشترک اند آلو نخود اسفاناج کاوزبان سپستان خیار چنبر **وانچه**
در درجه دویم از رطوبت مشترک کند ترنجبین نورک بنفشه نیلوفر و زردالو
زوفا و تر **وانچه** در درجه سیم از و مشترک اند کاهو و خطمی **ادویه** که در درجه اول
از یبوست مشترک کند اذخر فندق حلبه زعفران اشنه بابونه حبه الخضرا اسفند
پرسیاوشان **وانچه** در درجه دویم از و مشترک کند مرکا دار بوس حاشا
صندل گلنار کندر حماض سوسن گل سرخ زنجبیل دار فلفل هزارچشان دروج
حبه حب بلسان ابرس دم الاخوین اسارون لوره اثمد ابنوس
برنجاسف لبد نخنکشت انجوان خطیانا انجره حب الیان بلیله آمله اسقیل
افسنتین **وانچه** در درجه سیم از و مشترک کند ابهل سقمونیا شیر شونیز
اقاقیا راسن انیسون قرنفل افتیمون بلوط جند بیدستر دارچینی قسط
زعرور صبر قردمانا وج سعتر زوفا خشک فودنه زراوند مازو فراسیون
فلنجمشک سماق زرنباد حماما سرو زیره نانخواه سعد کبریت مرزنجوش
کبر نمک کرفس مشک طرا شیح **وانچه** در درجه چهارم از و مشترک کند
آهن کندش سونیز ماهیران خردل سداب بری فلفل **مسهلات صفرا**
هلیله زرد ترنجبین تمر هندی بنفشه افسنتین سقمونیا لبلاب آجاص شاهتره
صبر گل سرخ شیر خشت **مسهلات بلغم** شحم الحنظل قنطوریون ماهی زهره بسفایج

غاریقون حب النیل تربد خربق بسفایج **مسهلات سودا** هلیله کابلی و سیاه شاهتره
افتیمون اسطوخودوس حجر لاژورد بسفایج غاریقون کشوث حب النیل آلو
مقیئات تخم ترب و برگ آن کندش کنگر خربق مویزج تخم شبت پوست
تخم خربزه تخم جرجیر منک هندی لوبیا سرخ آب کدو مرارة العجل تخم
مازریون بوره سکنجبین **مفتحات** ادویه که سده بگشاید نرمس اذخر شاهتره
غاریقون رازیانه انیسون قنطوریون افسنتین سعتر قردمانا اسطوخودوس
نخود فاوانیا افتیمون خطیانا زیره ابهل نانخواه حماما فراسیون بطوفون
دارچینی زعفران مرزنجوش کرفس زراوند کبابه کرسنه حاشا کشوث
حرمل **ملطفات** ادویه که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظه کند ابهل اسقیل حماض
سرکه اسطوخودوس حب البان اقحوان انجره بوره جندبیدستر خردل
قرطم سیر اذخر بنجنکشت بابونه دارچینی جعده وج زوفا خشک قسط سعتر
قردمانا فودنه زراوند حرف حاشا حرمل کمادریوس منک طراشیع
نمام سداب نانخواه سکبینج عاقرقرحا **مدرّات** ادویه که ادرار بول و
حیض کند ابهل اقحوان نرمس شونیز انیسون رازیانه انجدان قنطوریون
برنجاسف قردمانا بابونه قسط کبابه پرسیاوشان جندبیدستر اسارون
عروق عود فاوانیا خطیانا نانخواه جاوشیر تخم کرز دارچینی جعده سداب
سعد میعه سلیخه نمام زوفا خشک منک طراشیع کرفس مرزنجوش

کمادریوس

کمادریوس حبة الخضرا **مفتتات** ادویه که حصاة را بریزاند اسارون
برنجاسف صمغ آلو تخم خربزه خشک پرسیاوشان نخود سیاه حجر الیهود
بادام تلخ سعد سکبینج رازیانه **قابضات** ادویه که طبیعت را ببندد برنج
بلوط لبد باقلی جوز سرو نبق کادرس اذخر تخم گل سوری عفص گلنار
دم الاخوین زعرور نخود ورق زرد امرود طباشیر مصطکی کهربا طین
مختوم کندر کز و دانار دین سماق عدس نشاسته تخم شاهسفرم بارتنگ
بنق **محللات** ادویه که غلظت و صلابت را تحلیل برد کمادریوس کراث
زراوند اکلیل الملک وج خرزهره هزارجشان جعده جاوشیر اشق
پرسیاوشان اسقیل بابونه روباه ترک برنجاسف اذخر باقلا اسارون
اقحوان خطمی زفت صمغ بطم لادن نمام سوسن ترمس قثاء الحمار غار قیسه
مرزنجوش فودنه خروع **ملیّنات** ادویه که اورام و صلابات را نرم
کند اسطرک بزرک راتینج مقل سعد روغن خروع دنبه پیه بط پیه مرغ
مغز ساق گاو و گوسفند زفت صمغ بطم **منضجات** ادویه که اورام
و صلابات را نضج دهد اکلیل الملک بزرک زعفران ابهل کرنب صمغ
بطم لادن میعه انجیر موم خطمی مرورشک **منفخات** ادویه که نفخ و
ریح را بشکند و تحلیل برد انیسون افتیمون بسباسه بنجنکشت جاوشیر تخم کرفس
زنجبیل دارفلفل حماما زیره زراوند نانخواه کندر زرنباد کرفس کرویا

سعتر سعد فلفل قردمانا مفرحات ادویه که عضو را ریش کند و بسوزاند اشقیل زرنیخ
زراج سرخ و سبز حرف ابان تودعات سرگین کبوتر آهک قسط شونیز
فرفیون صابون سداب فودنه راسن قلقطار سیر دار ایرج ادویه که تسکین وجع
کند افیون بیخ لفاح برگ سفیده تخم مرغ بنج بیروح کثیرا نشاسته صمغ اسفیداج
ادویه ادویه که سرگران کند و خواب آرد کاهو شبت اقحوان زعفران حماما
لعاب مرشقایق اصطرک شاهسفرم ادویه که کرم شکم و گوش بکشد برنج
کابلی افسنتین جعده زوفا خشک گرو یا حرف فودنه قنبیل شونیز
ورق شفتالو ترمس ادویه که منع اسهال دم و رعاف نفث کند اثمد
زرشک بادروج بلوط لسد کلنار دم الاخوین تخم گل حصفص گل ارمنی
کهربا کافور کندر لسان الحمل زره مصطکی نعناع نشاسته به قاطوریون
ریوند شادنه جوز سرو کشنیز بزر البنج ادویه که قروح را مندمل کردانند گلنار
اثمد صمغ الوا انزروت اسفیداج ورق بلوط دم الاخوین نفت زراوند لسان الحمل
زره ابرسا صبر طین مختوم ادویه که قروح و وسخه را پاک کند اهلیلج
نمک الکابه ایرسا عسل زرنیخ حب بلسان ادویه که گوشت زیاده آرد و
زایل کند انزروت اشنان نمک مرداسنگ توبال مس صدف سوخته
زنگار ادویه که قروح را خشک کند توتیا صبر صدف سوخته انزروت اسفنج
سوخته آهک شسته ادویه قلبیه مقویات دل و مفرحات بود یاقوت کهربا لولو

لازورد

لازورد کافور کاوزبان به سیب امرود کشنیز خشک طباشیر طین مختوم
زرنباد زعفران دارچینی گل سرخ درونج هلیله لسد بالنکو بادروج تمر
هندی انار شیرین صندلین ریباس شقاقل قرنفل فستق زرنقوه عنبر عود نعناع
سوسن سنبل سعد سلیخه زنجبیل عود فاوانیا تمام نیلوفر مورد اسطوخودوس
اترج ابریشم آمله بهمنین بنفلج حبه دار نار مشک نارنج پوست ترنج ادویه
که مقوی معده باشد پوست ترنج آمله هلیله بالنگو جوزبویا دارچینی هلیله
گل سرخ زرنباد طباشیر کندر کرویا مصطکی مشک طراثیث نعناع سعد
سلیخه سماق سعد جل قرنفل قرفه قاقله اذخر سافج هندی مقویات کبد
اشنه الطفار الطیب حب البلسان جوزبویا دارچینی حماما کشوث مصطکی ناردین
قرنفل عرفه غافت ادویه باهیه کزرجرجیر بهلیون حب الخضراء کرفس کنجد حب
الزلم باقلا نخود لوبیا ترفه خولنجان دارچینی بسباسه چلغوزه فندق فستق
کثیرا حلتیث قسط زرنباد خصیه الثعلب شقاقل زنجبیل سورنجان سقنقور بیضه
کبوتر گنجشک کبک مغز گنجشک و بره و پنیر و پایه شتر شیر میش انگور انجیر
نارجیل مغز بادام مغز خوخ باب دویم در حبوب گندم گرم و تر است در درجه
اول و نان او بهترین نانها بود و غذا تمام و نیکو دهد و نان تنک غذا
کمتر دهد و دیر گوارد بخلاف گرده نان و نان تازی غذا تمام دهد و دیر گوارد
و کلیچه فربه کند اما سده آرد و معده را مضر باشد جو سرد و خشک است

به درجه اول و غذا کمتر از گندم دهد و پیت جو قابض و مبرد بود و کشکاب سرد و
مرطب بود **برنج** خشک است به درجه اول و در حرارت و برودت او خلاف است
و او غذا لطیف بسیار دهد و زود گوارد و او را با زعفران و روغن بادام
پزند یا با شیر و شیرینی خورند **گاورس ارزن** بارد یابس است و غذا اندک
دهد و قابض باشد و مصلح او شیر و روغن بود **عدس** بارد یابس است تسکین و
تغلیظ خون کند و دیر گوارد و سوداوی بود و خوابهای آشفته آرد و آب
آن مطلق و جرم آن قابض بود و آن را با چغندر خورند **باقلی** بارد یابس بود
غذا اندک دهد و آب او لطیف بود و ریه و حلق و امراض سینه را مفید
بود اما نفاخ باشد مصلح آن نمک و صعتر باشد **نخود** حار رطب است
غذا بسیار دهد و تقویت باه و ادرار و تفتیح کند و صفاء لون و تسمین
بدن بهم آورد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم تر باشد و ادرار بیشتر کند
لوبیا قریب نخود و در ادرار بول اقوی بود **ماش** بارد رطب است
و کیموس او محمود بود تنها گرم و سرفه را مفید بود و دندان را مضر باشد
و مصلح آن مغز بادام است **کنجد** حار رطب است دیر گوارد و اندک
غذا کند و معده را زیان دهد اما دفع بثور کند و فربهی آرد و قوت باه
دهد و مصلح آن شیرینی است **خشخاش** بارد رطب است سعال و خشونت
حلق و نزله و سهر و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آرد

بزرگ حار رطب است نزله و سعال را مفید است و قوت باه دهد **شاهدانه** حار
یابس است مجفف و مصدع بود شهوت جماع ضعیف کند سلس البول را
مفید بود و مصلح آن شیرینی باشد **قرطم** خشک دانه باشد حار یابس بود
مسهل بلغم باشد و بادها بشکند **تخم ریحان** حار یابس بود مفرح و
مقوی قلب بود و دوار و رعاف باز دارد **باب سیوم** در لحوم و البان
بهترین گوشتها گوشت گوسفند است و خصی بهتر از فحل بود و نر به از ماده
و بسیار موی به از اندک موی و چراکننده به از معلوف بود و گوشت
گوسفند حار رطب است و گوشت بره را رطوبت بیش بود و گوشت
بز را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغاله سرد و تر باشد و
گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین بز ماده یکساله بود و گوشت گاومیش
بغایت بد باشد گوشت گاو سرد و خشک و غلیظ بود و گوشت گوساله
معتدل و زودتر هضم شود گوشت شتر گرم و خشک باشد و
بهترین آن جزور است گوشت گوسفندان کوهی گرم و خشک است لقوه
و فالج را مفید بود و گوشت اسب گرم و خشک بود و سردورا اشتهی
باه بخت و گوشت خرگور گرم و تر بود و غلیظ باشد و آن را با توابل خورند
گوشت خرگوش گرم و خشک است و قابض باشد و گوشت گاو کوهی سرد
و خشک و غلیظ بود و اولی آنست که از آن اجتناب نمایند گوشت مرغ

جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس از رطوبت کمتر بود گوشت
کبوتر گرم و تر باشد و مقوی باه بود گوشت کبک و گنجشک و فاخته و
تیهو و دراج گرم و خشک باشد و مقوی باه گوشت مرغابی و بط گرم باشد
و غلیظ گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیر گوارد و ماهی شور گرم و
خشک و ثقیل بود **شیر** هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان بود بلکه از رطب
و شیر گاو خوبتر و غلیظ تر بود و شیر شتر صاحب بعکس این و شیر بز معتدل
بود و شیر میش چربتر از و بود **مسکه** حار رطب است و تلیین کند و فربه
گرداند و سعال و خشونت سینه را مفید بود **روغن** گرم تر از و بود **پنیر تر** سرد و
تر باشد ترطیب بدن و تسمین کند و مصلح او شیرینی باشد **پنیر خشک** گرم و تر
و خشک و قابض بود و مصلح آن جوز و بادام باشد **کشک** معده
را قوت دهد و قابض باشد **ماست** سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند
و معده و دماغ را مضر بود و مصلح او نمک و نعناع بود اما آنچه شیرین باشد
سینه و ریه را مفید بود و ترطیب بدن کند **دوغ** تبرید کند و قابض باشد
و غذا نیک دهد **بیضها** خایه هر مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین آن
خایه مرغ خانگیست خصوص زرده نیم برشت که غذا تمام دهد و تقویت
باه کند و سفیده بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد و بیضه گنجشک و کبوتر
مقوی باه باشد **باب چهارم** در فواکه و شیرینی **انگور** حار رطب است

خون نیک از آن حاصل شود و فربه کند و سینه و شش را نافع است اما
بمثانه بد است و تشنگی آرد و بجگر و سپرز خوب نیست و قوت باه
دهد و بهترین آن انگور سفید بود که پوست آن تنک بود و آنچه دو سه روز
از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انگور سرد و خشک باشد
و آب انگور گرم و تر و پوست انگور هم سرد و خشک است **مویز** به پوست
مایل باشد معده و جگر را مفید بود کشمش ازین لطیفتر بود **غوره** سرد و خشک
است تسکین صفرا کند و حبس طبیعت کند **انجیر** گرم و تر بود و غذا بسیار دهد
و مجاری را پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و شپش
پیدا آرد و مصلح آن جوز و بادام باشد و انجیر خشک از رطوبت کمتر
بود **ثمره نخل** بسر و قصب گرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد و قابض
بود **رطب** گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ کند و تسمین بدن کند
و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش باشد و خرما گرم و خشک
باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود و از و سودا تولد کند
و مصلح آن سکنجبین باشد **تمر هندی** سرد و خشک باشد تسکین صفرا
و تلیین و دفع خمار و صداع و تشنگی کند **انار شیرین** گرم و تر باشد و مقوی
قلب و مفرح بود و دفع سعال کند و مجاری را پاک گرداند **انار ترش** سرد و
خشک باشد و مقوی معده و مسکن صفرا بود و دافع عطش و اگر با تخم بیفشارند

مسهل صفرا بود به ترش بارد یابس است و مفرح و مقوی معده و دافع خمار و
قابض بود و تولید قولنج کند و آنچه شیرین باشد با اعتدال اقرب بود سیب
شیرین معتدل بود و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت بود و
با سموم مقاومت کند و آنچه ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد و
سرد و خشک بود امرود بارد یابس بود و از سیب و به غذا بیشتر دهد و
ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین عطش و غثیان کند شفتالو بارد
رطب است دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه
و بلغم باشد زردالو بارد رطب است دفع حرارت و بخار و تلیین سودا کند
اما در معده فاسد شود و خون بد از او حاصل گردد آلو بارد رطب است
و تلیین کند و معده را مضر باشد قراسیا آلوبالو را گویند بارد یابس بود
آنچه شیرین بود تلیین طبعت کند و آنچه ترش بود معده را مفید بود
توت بارد رطب است تسکین عطش و خون و دفع خمار کند و در معده فاسد
شود و معده را مضر بود ترنج مفرح است و پوست آن حار یابس
مقوی معده و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و گوشت آن حار رطب بود و
غذا بسیار دهد و دیر گوارد و حماض آن بارد یابس بود و تقویت معده و دل
و منع خفقان و غشی و غلیان صفرا کند و تخم آن حار رطب است مقاومت
با جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت وبا کند و پوست آن اگر در پیشانی

مالند

مالند دفع صداع خماری کند نارنج لطیف‌تر بود و خواص آن همین باشد
و پوست آن هم چون بر پیشانی بمالند دفع صداع خماری کند لیمو
در طبیعت و خاصیت همچون ترنج بود زیتون و آنچه نارسیده باشد بارد
یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت مایل بود و اعصاب
و اوجاع مفاصل را مفید بود جوز گرم و خشک و مقوی باه و مصدع و مولد
اخلاط و سده معده باشد جوز هندی نارجیل است و حار یابس است
لکن حرارت آن بیشتر از پوست بود و آنچه تر باشد حار رطب بود
و مقوی باه و دافع برودت باشد و آنچه کهنه باشد کرم شکم بکشد
فندق حار رطب است و بقولی گرم و خشک است غذا اندک دهد و تقویت
باه و دفع مضرت زهرها کند بادام حار رطب است غذا بسیار دهد و
منی بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و مصلح او شیرینی باشد و آنچه تلخ
باشد به پوست مایل بود و مفتح و مقطع و دافع فضول بود فستق گرم و
خشک است و مقوی باه بود و سعال بلغمی و گزیدن هوام را مفید بود و پوست
آن مقوی معده و دافع غثیان بود بن گرم و خشک بود و مقوی باه
و گرده بود و معده و طحال را مضر باشد و بخار آرد غبیرا سنجد باشد
بارد یابس و مانع اسهال و قی بود نبق کنار است و طبع او بارد یابس بود
و فایده او تبرید و قبض باشد عناب بقولی معتدلست در کیفیات اربعه

و بقولی بارد است در درجه اول و معتدل در رطوبت و یبوست و منفخ است و در سینه
و غلیان دم را مفید بود و حبس و تغلیظ دم کند **سپستان** بارد و رطب بود و ملین حلق
و سینه و مسهل سودا بود **زرشک** بارد و یابس است تقویت معده کند و کبد و قطع
و تسکین عطش و منع قی و اسهال کند و سده بگشاید **زعرور** بارد و یابس است مقوی
معده و مانع قی و مسکن صفرا بود **خربزه** آنچه شیرین بود گرم و تر باشد و ادرار
و سرعت انحدار و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد و رطب بود و تولید
رطوبات فضلی کند و مصلح خربزه سکنجبین است **خیار و خیارزه** بارد و رطب است
بوییدن آن تقویت دماغ کند و تخم آن مدر باشد و معده را مضر بود **هندوانه**
بارد و رطب است تب محرق و جگر گرم را نافع بود و معده را مضر بود و مصلح آن
شیرینی بود **نیشکر** حار و رطب است حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار
و تقطیع بلغم کند و اگر بعد از آن قی کند دفع بلغم کند **قند** حار و رطب است منقیه آلات
سینه و مثانه و مجاری کند و مولد صفرا بود و تشنگی آرد **فانید** مقوی باه بود
و بلغم را مفید بود **نبات** از همه لطیفتر باشد **ترنجبین** معتدل است در حرارت و برودت
و رطب است در درجه دوم سعال و خشونت حلق و امراض ریه و آلات نفس را
مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد **شیرخشت** در حرارت از ترنجبین
کمتر است و در تلیین بیشتر **گزانگبین** حار و رطب و مقوی معده و مقطع بلغم بود و تفتیح
مجاری کند و بادشکند **عسل** طبع آن حار و یابس بود و بهترین آن عسل سفید

خوش‌بوی بود و فایده آن جلا و تقطیع بلغم و منع برودت بود و مضرت آن
احداث سخونت و تولید صفرا بود و مصلح آن حموضات باشد **خشک انگبین**
حار و یابس است و فایده آن همچون فایده عسل بود بلکه اقوی و در کسر ریاح
و انفتاح قولنج نافع باشد والله اعلم **باب پنجم** در بقول **کاهو** بارد و رطب است
تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون نیک از آن متولد شود و خواب آرد و
منع تولد منی کند و چشم را مضر بود **کاسنی** بارد بود و مایل به یبوست و دفع
تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و ناشتا منفتح بود **اسفاناج**
بارد و رطب بود غذا نیکو دهد و زود گذرد و خشونت حلق و سرفه را مفید
کرنب حار و یابس است آب آن مسهل و مدر است و ملین آلات صدر و نافع
حمام و جرم آن قابض و معطش و مولد خون بود و مصلح آن گوشت فربه باشد
سرمق بارد و رطب است تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع یرقان کند **بقلة
الحمقا** نورک باشد و آن را بقله مبارکه نیز گویند بارد و رطب و دافع تشنگی
و حرارت بود و التهاب و تب محرقه را مفید بود و معده و باه را مضر
بود **مرزنجوش** حار و یابس است محلل و مفتح سده بود و ضماد آن گزیدن عقرب
را مفید بود **بالنگو** حار و یابس است و مقوی قلب و مفرح و مانع خفقان و
مالیخولیا و دافع سودا بود و بوی دهن خوش کند و معده را پاک گرداند
تره خراسانی نوعی از وی است مقوی معده و دافع بلغم بود **نعناع** حار و یابس است

ومقوی معده وکبد ومانع قی واسهال بود وکرم بکشد وتقویت باه کند **طرخون**
حار یابس است ونشف رطوبات کند والات صدر وسینه را مضر بود وحس
ذوق باطل کند **سپندان** حار یابس است وادرار بول وطمث کند ومعده را مضر بود
کرفس حار یابس ومفتح سده ومقوی معده بود صرع را مضر بود **کشنیز تر** بارد
یابس است تقویت دماغ ومنع بخارات کند وخفقان ومعده گرم را مفید بود
وباه را مضر باشد **گندنا** حار یابس است مقوی هضم ومقطع بلغم بود وصداع
آرد **سداب سعتر وشبت** گرم وخشک اند تقویت معده کنند وبادها بشکنند
شلغم حار رطب است مقوی باه وبصر بود والات صدر ومفاصل ونقرس
را مفید بود وغذا نیکو دهد **گزر** حار رطب است غذا بسیار دهد ومقوی
باه ومقطع بلغم بود وادرار بول کند وسینه وحلق را مفید باشد اما دیر
گوارد وردی الکیموس بود **ترب** حار رطب است آب آن مقطع وملطف بلغم
بود ومفتح ومقوی اشتها وجرم آن دیر گذرد وزود متعفن شود ومقیی
بود **چغندر** در طبع او خلاف است کبد وطحال را مفید بود ومحلل وملین ومفتح
بود بواسطه بورقیتی که در وست اما ردی الکیموس بود **پیاز** حار رطب است
مقطع بلغم بود والات صدر پاک کند ومقوی باه باشد ودر دفع ضرر
اختلاف آب وهوا بی نظیر بود **سیر** حار یابس است بادها بشکند وادرار
بول وتلیین طبیعت کند ومقطع بلغم ومحسن لون بود ومقاومت با ضرر سموم کند

وچشم

وچشم را مضر بود **کنگر** حار رطب است تقویت باه وتنقیه بدن ومجاری
آلات بول وتقطیع بلغم کند وبوی بدن خوش گرداند **ریباس** بارد یابس بود
تسکین صفرا وحرارت وتشنگی ومنع غثیان وبخارات واسهال کند وتقوی
معده وقلب باشد **کدو** بارد رطب بود وترطیب بدن ودماغ کند وطبیعت
نرم کند ومعده را زیان دارد **بادنجان** مختلف الاجزاست آب آن حار
یابس وملطف است وجرم آن بارد یابس است وقابض ومقوی معده بود
ومضرت آن فساد لون واحداث امراض سوداوی بود وجگر وطحال را زیان
دارد **کبر** حار یابس است محلل بود وعرق النسا وطحال را مفید بود وادرار
طمث کند وکرم شکم بکشد وتریاق سموم باشد وآنچه محلل باشد سده
طحال بگشاید وبلغم را از معده زایل کند واشتها آورد والله اعلم **باب ششم**
در توابل **نمک** حار یابس بود بتحلیل وتجفیف رطوبات ومنع عفونت
وتقویت هضم کند وکثرت استعمال آن مضعف باه وبصر بود **سرکه** بارد
یابس بود قمع صفرا ومنع عفونت وتصفیه حرارت وتسکین دم ودفع
تشنگی کند واعصاب ومبرود را مضر بود **فلفل** حار یابس است جگر و
معده را قوت دهد وبادها بشکند **زنجبیل** حار یابس است بادها بشکند
وبلغم ورطوبت را زایل کند ومعده را مفید بود ودفع ضرر سموم کند
دارچینی حار یابس است بتجفیف وتلطیف اخلاط وتقویت معده وتفتیح

مسام کند **زیره و کرویا** حار و یابس بوند بادها بشکنند و بلغم زایل کنند و مقوی معده
باشند **نانخواه** حار و یابس است رطوبت معده کم کند و جگر و گرده و مجاری بول
را مفید بود و ادرار بول کند **زعفران** حار و یابس است تقویت دل و جگر
و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را مضر بود **شونیز** حار و یابس
است قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصاة را زایل کند **کشنیز خشک** بارد و یابس بود
و قابض و مانع بخار و صداع بود و قی و جشاء حامض را مفید بود **رازیانه**
حار و یابس است و بادها بشکند و سده بگشاید و مقوی بصر بود والله اعلم

باب هشتم در ریاحین و طیوب **گل سرخ** سرد و خشک است و مقوی اعضاء
باطن و بوی آن مقوی قلب و دماغ بود **سوسن و نسرین** حار و یابس اند و صرع
و لقوه و فالج را مفید بوند **شاهسپرغم** گرم و خشک باشد و بوی آن خواب
خوش آرد و دل و دماغ را قوت دهد **نرگس** معتدل است و مایل بحرارت صداع
بارد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن گرداند **بنفشه و نیلوفر**
بارد و رطب اند صداع گرم را مفید بوند **مورد** بارد و یابس بود و روغن
آن موی سیاه کند **بستان افروز** بارد و یابس بود و صداع را مفید بود و
صفرا و تشنگی بنشاند و گزیدن عنکبوت را مفید بود **مشک** حار و یابس بود
و مقوی دماغ سرد و مفرح و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن تیز
کند و خفقان باز دارد **عنبر** گرم بود و در رطوبت و یبوست معتدل و مقوی

دماغ و حواس و مفرح بود **عود** حار و یابس است مفتح سده و مقوی قلب و دماغ
و مفرح بود و خاییدن آن بوی دهان خوش کند و خوردن آن رطوبات
معده کم کند و قابض باشد **غالیه** مفرح است بوییدن آن سکوت و
مصروع و صداع بارد را مفید بود و ضماد آن اورام صلب را نرم کند و
اختناق بدان و اوجاع رحم را مفید باشد **صندل** بارد و یابس است خفقان و
حمیات حاده و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود **سنبل** حار و یابس بود
و مقوی معده و دماغ بود و مفتح سده و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود
لادن حار و یابس است موی برویاند و چون بخورند ادرار بول کند و جنین
بیرون آرد و بلغم زایل کند **زرنباد** گرم است بدرجه سیم و در رطوبت
و یبوست معتدل بود

مقاله ثانیه در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر
هشت باب

باب اول در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان
تریاق بدانکه کسی که ترکیب ادویه می کند باید که ادویه نیک تازه حاصل
کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا بباید کوفت جدا
جدا بکوبد تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبد و بپزد وزن همه
درست گردانند و همه را با هم در هاون سحق کند تا با هم آمیخته شود
و اگر بعسل معجون کند عسل خوش طعم خوش بوی را کف بگیرد و ادویه
در آن میان ریزد و نیک بهم زنند و در ظرف ریزد و باید که ظرف مملو

بپاشند و سر ظرف بپوشانند تا سرد شود و تا هفته هر روز یکبار زمانی سر ظرف
بر می دارند تا بخار آن برود و از رفتن و غلیان ایمن شود و اگر قرصی سازند
اگر در آن صمغ باشد بجوشانند و ادویه در آن بسرشند و الا بآبی که
چنانچه ادویه بهم ملصق شود بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند
و تا خشک شدن هر روز آنرا باز می گردانند تا کره نگیرد و اگر مطبوخی ترتیب
کنند مثل عناب و آلو را بشویند و گیاهها و تخمها پاک کنند و اول چوبها و تخمها
نیم کوفته در دیگ بریزند و بعد از آن تخمها و بعد از آن فواکه و در عقب آن
گیاهها بریزند و بنفشه و نیلوفر و پر سیاوشان و شکوفها در آخر همه بهم
ریخت و اگر افتیمون در مطبوخ کنند آنرا در خرقه کتان به بندند و در وقت
فرو کردن در دیگ اندازند تا دو سه جوشی بزنند پس بفشارند و ترنجبین
و شیرخشت و خیارچنبر را بخیسانند یا به آب گرم حل کنند و بعد از آن
که مطبوخ را فرو گیرند و صافی کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ سرداروج
بود مثل ایارج و صبر و تربد و سورنجان و سقمونیا آنرا بکوبند و بسرشند
و حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا تخمه
از آن مطبوخ بردارند و سرداروج کوفته در آن بزنند و بیاشامند
و در عقب آن مطبوخ بخورند و اگر تخمی چند بریان کنند در ظرف نو
بریان کنند یا تاوه را نیک گرم کنند و از آتش فرو گیرند و تخمها در آن ریزند

و بر هم می زنند چندانکه بوی آن برود پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل
توتیا و کحل و حجر لاجورد و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند و
با آب سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب از و بریزند و خشک
کنند و بعد از آن بسابند و همچنین ادویه حجری مثل نکورات و اقلیمیا و جفت
حدید بدین طریق بشویند و ادویه که بباید سوخت مثل سرطان و بیضه و گوهرها
در کوزه آب نارسیده کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان نهری
اول دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند و با آب و نمک و خاکستر
زر بشویند و بعد از آن با آب خالص بشویند آنگاه استعمال کنند و
اگر در جواب پزند بکوبند و در دیگ اندازند و اگر خواهند که آبگینه بسوزانند
در کوره نهند تا گرم شود چنانکه نزدیک بگداختن باشد پس بردارند
در آب قلیه اندازند و بعد از آن بسابند و صدف و شبه چون
بسوزانند در گل گیرند و در تنور نهند و عقرب را که بسوزانند زنده
بگیرند و در ظرف مسین نهند و سر آن بخمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر
مس بسوزانند آنرا تنک سازند و هلیله و بلیله و آمله بجوشانند
و صافی کنند و آب آن در دیگ مسین می جوشانند و آن صفایح
مس را گرم می کنند و در آن آب می اندازند تا هفت و یکبار چنین کنند و
بعد از آن فرو گیرند و آنچه رسوب شده باشد بردارند و باز بر سر آتش

نهند و قدری بول گاو بران ریزند و بپزند و یکبار دیگر آن صفایح را گرم
کنند و دران اندازند و رسوب این دوا با آن رسوب ضم کنند و بسایند
و خولنجان هم چنین سوزانند اما سوختن نقره چنان بود که نقره بسوهان بسایند
و بعد از ان در آب نمک بجوشانند و در کفچهٔ آهنین کنند تا محرق شود
و اگر نسوزد اندکی کبریت بزنند و دران اندازند که سوخته شود و سرب را
نیز چنین سوزانند و اگر زر سوزانند آنرا بسوهان بسایند و پاره سرب
نیز با آن بسایند و با آن بگدازند پس رها کنند تا سرد شود و باز بسایند
و پاره دیگر سرب با آن بسایند و با آب نمک در کفچهٔ آهنین کنند و
می جوشانند تا آب نیست شود پس در هاون کنند و بسایند اما
مقدار زمان بقاء قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق فاروق
کبیر بعد از پنج سال تا هفت سال استعمال کنند زیرا که تاثیر و قوت این
مرکب بلا مضرت بعد ازین مدت بظهور می رسد و تا سی سال قوت او
در تزاید بود و بعد از آن قوی باشد اما بذیرد تا شصت سال پس آنگاه
همچون معاجین کبار بود اما تریاق او بغایت قوی باشد و استعمال آن در
سموم و ادویه قاتله و نهش هوام و افاعی کنند و تریاق اربعه و مثرودیطوس
بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی باشد و قرص
افاعی و اندروخورون و عنصلی بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو سال

موثر باشد و فلونیا رومی و برشعثا بعد از شش ماه استعمال کنند و تاثیر آن
تا سه سال باشد و دواء المسک و پنج دوش و ماده الحیات و اطریفلات
از دو ماه تا سه ماه نیکو بود و حبوب و معاجین و جوارشات مسهل مثل
معجون خیار چنبر و شهریاران و سفرجل فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان
کرد و تا دو ماه نیک باشد و وقت سفوف تا دو ماه نیک بود و قوت اقراص
تا شش ماه و مرهم نیز چنین بود و روغنها تا متغیر نشده باشد استعمال
توان کرد لیکن چون بوی او متغیر شود بهیچ کار نیاید الا روغن بلسان و
مومیائی که هرچند کهنه تر شود بهتر بود اما شیر در روزی که بسازند استعمال
توان کرد و قوت آن تا چهار سال باقی بود و مطبوخ فی الحال که بجوشانند
استعمال کنند و چون ده ساعت برو بگذرد ضعیف شود اما امتحان
تریاق بدانکه بتجربه تریاق بدان کنند که کسی دوائی مسهل قوی مثل سقمونیا
و شحم الحنظل بخورد و بعد از ان نیم درم تریاق بخورد و اگر اسهال بعد از
آنکه ابتدا کرده باشند منقطع شود تریاق نیک است نیم درم بخورد
خروسی دهند و مار افعی یا یکی از هوام قاتله بر وی مسلط کنند اگر خروس
نمیرد تریاق بقوت است والا یا ضعیف یا مغشوش بود و تریاق را تا استعمال
نکنند و قوت و ضعف آن ندانند استعمال نباید کرد اما مقدار شربت آن
در گزیدن مار افعی و کلب کلب یکمثقال و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن

معوّب نیم درم زنبور دانکی و نیم با سرکه و کسی که دوای سمی خورده باشد
نیم مثقال تا یک مثقال بخورد و کسی را که درد سینه و سعال مزمن باشد
یا درد معده و امعا و احشا و شهوت کلبی و نافض بی تب بود دو دانگ
بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود نیم درم تا یک درم
بخورد با آب سداب و کسی را که قولنج باشد نیم درم **باب دوم** در
تریاقها **تریاق کبیر** و آن را تریاق فاروق گویند تریاقی جلیل القدر عظیم المنفعه
باشد و مقاومت با زهرها و داروهای قتال کند و مقوی دل و دماغ
و کبد بود و قروح امعا و اسهال و نفث دم و بواسیر و مغص و قولنج و درد
سر و درد معده و استسقا و کرم شکم و صمم و ضعف بصر و ادرار بول
و طمث کند و ضعف بصر و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع
امراض سوداوی و بلغمی را مفید افتد صفت آن اقراص عنصل چهل و هشت
مثقال قرص افاعی و قرص اندروخون هر یک بیست و چهار مثقال فلفل و دار
فلفل هر یک بیست و چهار مثقال تخم شلغم بری سیر بری ورق گل ایرسا
غاریقون حب البلسان روغن بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران
زنجبیل ریوند فطراسالیون قطافلون فودنه جبلی فراسیون قسط مر
اسطوخودوس فلفل ابیض فلفل اسود کندر زنده شک طراثیث فقاح اذخر
صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب جعده هر یک شش مثقال میعه سایله لحم کرسنه

سیسالیوس

سیسالیوس عرف بابلی کمادریوس ناخواه کمافیطوس عصاره لحیة التیس
ناردین اقلیطی شیح جبلی سادج مر جنطیانا رازیانه طین مختوم زاج محرق
حماما وج حب البلسان قوصمغ عربی قرحانا و انیسون اقاقیا هر یک چهار مثقال
دوقوقه مقل الیهود جاوشیر سکبینج جندبیدستر بادآورد قنطوریون هر یک
زراوند مدحرج و طویل هر یک دو مثقال عسل کف گرفته ده رطل شراب
ریحانی بی غش سه رطل و نیم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغ و عصاره را
بجوشانند و ادویه کوفته را بروغن بلسان ملتوت کرده باشند و در عسل
و شراب بسرشند و در ظرفی نقره یا چینی کنند و ظرف ممتلی سازند و هر
دو روز سر آن بر می دارند و بعد از سال استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال
گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال **قرص اسقیل** و آنرا عنصل
نیز گویند طریق او آنست که عنصل را در خمیر گیرند و بریان کنند پس از خمیر
برگیرند و لباب آن را تنحی کنند و با هم چندان دقیق کرسنه بیامیزند و دست
بروغن گل چرب کنند و آنرا قرص سازند **قرص اندروخورون** مصطکی دارشیشعان
قصب الذریره سلیخه قواسارون عود بلسان هر یک شش مثقال فقاح
اذخر زعفران هر یک دوازده مثقال انخوان بیست مثقال دارچینی و حماما
از هر یک بیست و چهار مثقال بکوبند و به حریر ببیزند و بشراب ریحانی با هم
بیامیزی بسرشند و دست بروغن بلسان چرب کنند و از آن اقراص سازند

۲ قسط جعده ۴

ریوند چینی ۴

قرص افاعی یعنی جوان ماده افعی سر بهین حاصل کنند و ماده را بدان شناسند
که او را چهار نیش بود و جوان را بدان شناسند که بغایت متحرک بود و سر او دراز شکسته
و چشم او سرخ بود و باید که در بهار صید کنند و در روز از سر و دنبال او
مقدار چهار انگشت یک دفعه جدا کنند و چند زنند و باقی را پوست بکنند
و شکم بشکافند و پاک بشویند و در دیگ گوارده نهند و آب در ریزند و نمک
و شاخهای شبت در آن اندازند و می جوشانند تا جدا شود و گوشت
و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص در هاون سنگین نیک بکوبند
با ربع آن کف نان میزنند و باهم بسایند و با مرق لت شند و دست بروغن
بلسان چرب کنند و چون در و نداوتی نماید در ظرف آبگینه کنند و نگاه دارند
تریاق غرده قایم مقام تریاق کبیر باشد ص حماما سنبل هندی سلیخه
لک ماميثا قرنفل دارچینی ۲ قیصوم قسط مر خبطیانا هریک دوازده مثقال

۲ رسون چینی صح

فقاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق هریک هشت مثقال عاقرقرحا زراوند
کبریت خام تخم شبت اسارون قردمانا فرفیون افیون ناردین شکوفه
زر کل باقلا تخم کرفس دوقو افتیمون سنبل الطیب هریک سه مثقال کتیرا
خشخاش سفید فلفل سی مثقال بزر البنج هشت و هشت مثقال سلیخه ورق
گل قرص اندروخورون هریک نه مثقال تخم سداب یکمثقال و انیسون بز
سماق شامی هریک دو مثقال روغن بلسان هشت و چهار مثقال فقاح کرنب چهار

مثقال

مثقال و نیم عصاره قیصوم هشت مثقال ورق ترنج سیزده مثقال انچه
کوفتنی باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با سه چند ادویه عسل
لت شند و بعد از شش ماه نیم مثقال تناول کنند تریاق اربعه زهرها و بادهای
غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود ص خبطیانا رومی
حب الغار زراوند طویل مر ساوی بکوبند و با سه چندان عسل لت شند
شربتی یکمثقال باشد تریاق الانفع فلفل ابیض فرنجمشک قاقله هریک
ده درم مرافیون حب الغار هریک هفت درم خبطیانا زراوند طویل زعفران
جدوار عفص هریک چهار درم ناردین عاقرقرحا فرفیون هریک دو درم
جند بیدستر یک درم بکوبند و با سه چندان عسل لت شند و بعد از شش ماه
استعمال کنند مثرودیطوس از تریاقهای بزرگست و منافع بی شمار دارد سلیخه
قرنفل فلفل سفید و سیاه سورنجان جعده سیر بری دوقو اکلیل الملک
خبطیانا روغن بلسان مقل از هریک هفت درم اسارون بسبره سقنقور
چهار درم و نیم سنبل کندر هفت درم خردل سفید عود بلسان اسطوخودوس
اذخر قسط سیسالیوس کمافیطوس قنه دار فلفل عصاره لحیة التیس جندبیدستر
جاوشیر ساذج میعه هریک هشت درم مر زعفران غاریقون تخم سداب
زنجبیل دارچینی علک بطم کتیرا هریک ده درم فستق ناردین مصطکی
صمغ عربی قردمانا افیون بزرالبنج ورق گل سکنطرامشیع هریک پنج درم ادویه

بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و مثقالی
بعد از شش ماه بخورند **بزرگ دارو** شبیه است بتریاق و منافع بسیار دارد
ص زعفران بزر البنج سفید هریک چهار درم فلفل سفید دو درم افیون
فرفیون هریک هشت درم سنبل میعه سائله هریک هشت درم
سادج قرنفل هریک چهار درم لؤلؤ ناسفته نوشادر تخم سداب بری
مشک کافور قاقله دارچینی سلیخه هریک درمی تخم سپندان عاقرقرحا
دار فلفل هریک چهار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر هریک دو درم
زرنباد درونج عقربی روغن بلسان قسط هریک هشت درم چنانچه گفته
شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند **تریاقی** که دفع ضرر زهر
کند انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک سی درم سیر بری هشت
درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و سه درم تناول
کنند بی تأخیری **آخر** زراوند طویل و مدحرج هریک درمی و نیم افیون
مر سپندان زیره هریک درمی شونیز پنج درم خطبانا سه درم سداب
دو درم بکوبند و بعسل و آب جرجیر بسرشند و مثقالی تناول کنند **باب**
سیم در مفرحات **مفرح معتدل** لؤلؤ ناسفته بسد عود خام گاوزبان هریک
ده درم کهربا تخم کاسنی گشنیز هریک پنج درم صندلین طباشیر هریک هشت
درم فرنجمشک افتیمون ورق گل هریک شش درم درونج زعفران هریک

دو درم سادج هندی زرنباد بالنگو خشخاش بنفشه گل ارمنی هریک چهار
درم کافور یک درم مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و
مثقالی تناول کنند **مفرح یاقوتی** لؤلؤ ناسفته هشت درم بسد چهار درم
یاقوت رمانی دو درم بالنگو صندل سرخ بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی
هریک دو درم ورق زر مثقالی حجر لاجورد مثقالی و نیم لعل عقیق کهربا
نیلوفر زرشک گشنیز تخم گل عود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ
تخم کاسنی کافور عنبر اشهب هریک سه درم طباشیر صندل سفید
ورق گل هریک پنج درم سادج زرنباد درونج هریک درمی و نیم
مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یک درم املج هلیله کابلی هریک هشت درم
گلاب و قند از هریک منی شراب سیب و به آب انار شیرین هریک
هشت درم **مفرح حار** قرفه و قرنفل و دارچینی و سنبل و فرنجمشک و
درونج هریک ده درم زرنباد و کبابه و قاقله هریک پنج درم بادرنگ
عود ناشسته سادج هریک سه درم زعفران مصطکی هریک مثقالی
عنبر اشهب درمی مشک نیم مثقال ورق زر نیم درم آملج در آب
جوشانیده و خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته و بیخته و بعسل هلیله
بسرشند **مفرح بارد** ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هریک درمی
گشنیز خشک صندل از هریک نیم درم تخم تورک مغز تخم خیارین و کدو هر

دو درم زرشک دانه بیرون کرده سه درم لؤلؤ ناسفته کهربا بسد هریک دانگی بکوبند
و بشیره قند بسرشند آخر خفقان گرم را مفید بود بسد لؤلؤ کهربا گاوزبان گل
ارمنی هریک دو درم شکر یکدرم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند
آخر خفقان سرد را نافع بود گاوزبان درونج هریک شش درم زرنباد
شش درم بکوبند و بعسل بسرشند آخر ضعف قلب و خفقان و غشی را نافع
بود مصطکی دارچینی دارفلفل تمام فرنجمشک بادروج ساذج هریک پنج درم
کشنیز خشک سنبل هریک سه درم کهربا لؤلؤ و طباشیر هریک دو درم و نیم
بالنگو هشت درم مشک یکدرم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل هلیله بسرشند
دواء المسک حلو خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود زرنباد
درونج بهمنین ساذج سنبل قاقله قرفه قرنفل جندبیدستر هریک درمی لؤلؤ
ناسفته کهربا بسد ابریشم خام بمقراض چیده هریک درمی و نیم زنجبیل دار
فلفل هریک نیم درم مشک دانگی بکوبند و بعسل یا بشیره قند بسرشند دواء
المسک مر خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب را مفید بود سنبل مر مشک
ساذج هریک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس هریک چهار درم صبر اسقوطری
و افسنتین رومی هریک هشت درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر
درمی و نیم انوشدارو مقوی قلب و معده و کبد باشد و مفرح و مقوی نفس و دفع
بود و بوی دهان و رنگ روی نیکو کند ص ورق گل سرخ شش درم شکر

درم زعفران قرفه زرنب دارچینی قاقله هیل جوزبوا بسباسه هریک دو درم
مصطکی قرنفل اسارون سنبل هریک سه درم بکوبند و بهریه واملج یک رطل در
نه رطل آب بجوشانند تا بثلثی آید پس صافی کنند و با دو رطل قند بقوام
آرند و ادویه کوفته در آن ریزند و بچوب بید برزنند فلونیا رومی قولنج و خفقان
و اوجاع کبد و سعال را مفید بود زعفران پنج درم فلفل سفید بزر البنج هر
هشت درم افیون ده درم فطراسالیون سنبل هریک چهار درم تخم کرفس
سه درم ساذج سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هریک درمی بکوبند و
بروغن بلسان ملوث کرده اند و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه
درمی بخورند فلونیا فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را
نافع باشد ص فلفل سفید بزر البنج هریک هشت درم افیون ده درم
زعفران پنج درم سنبل مر عاقرقرحا فرفیون هریک دو درم جندبیدستر زرنباد
درونج هریک پنج درم لؤلؤ مشک هریک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند
و بعسل سه وزن ادویه بسرشند و درمی بعد از شش ماه تناول کنند باب
چهارم در معاجین و اطریفلات معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ
باشد هلیله سیاه بلیله آمله هریک ده درم اسطوخودوس زبد هریک
پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی پنج مثقال معجون تربد قولنج کهنه درد
پشت و بادها را مفید بود سقمونیا یک مثقال تربد ده مثقال خیربوا قاقله زنجبیل

دارچینی قرنفل نارمشک قرنفل از هریک درمی شکر ده مثقال مجموع بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی پنج درم **معجون خیار چنبر** تربد سپید چهار درم بنفشه ده درم نمک هندی
هفت درم رب السوس هفت درم رازیانه و افتیمون مصطکی هریک دو درم
و نیم مغز خیار چنبر پنجاه درم فانید پنجاه درم روغن بادام صد درم ادویه را
بکوبند و بعسل و فانید بسرشند **معجون حجر الیهود** کلیه و مثانه پاک کند و ادرار بول
کند تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع مقشر و حب کاکنج هریک پنج درم حجر الیهود
پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد **معجون عقرب** کلیه و مثانه
را از حصاة و رمل پاک کردن عقرب سوخته سه درم و نیم خیطیا یک درم و نیم
زنجبیل یک درم فلفل دار فلفل هریک دو درم تخم کاکنج پنج درم جندبیدستر چهار
درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دانگی باشد **معجون حلتیت** تب ربع و گزیدن
عقرب و رتیلا را مفید بود حلتیت و فلفل و مر و ورق سداب متساوی بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد **معجون کاکنج** قروح کلیه و مثانه را
مفید بود بزر البنج تخم کرفس رازیانه هریک سه درم حب کاکنج بیست و
پنج عدد کثیرا چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد
معجون شهریاران قولنج و نفخ معده و امعاء را مفید بود زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا
مصطکی قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان هریک چهار درم و نیم سقمونیا
سه درم تربد حب النیل هریک هشت درم شکر سفید هفتاد درم بکوبند و

با سه چندان ادویه عسل بیامیزند شربتی دو مثقال باشد **معجون فلاسفه** و آنرا
مادة الحیوة گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت
و مفاصل دفع کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند و عقل بیفزاید فلفل
و دار فلفل زنجبیل و دارچینی بلیله آمله شیطرج زراوند مدحرج اصل
بابونه چلغوزه جوز هندی خصیة الثعلب هریک ده درم مویز طایفی سی درم
مجموع کوفته بعسل سه چندان بسرشند **معجون برشعثا** اوجاع قولنج و رحم و سنگ مثانه را
مفید بود فلفل سفید و سیاه هریک بیست درم بزر البنج افیون مصری هریک
ده درم زعفران پنج درم فرفیون و سنبل و عاقرقرحا هریک مثقالی بکوبند
و با صد و پنجاه درم عسل بیامیزند و در ظرفی آبگینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی
بخورند **معجون مسک** وجع و برودت کبد را مفید بود و سده بگشاید فرنجمشک
سلیخه سنبل ساذج هندی لک ریوند خطایی هریک دو درم زعفران
نانخواه تخم کرفس مصطکی هریک سه درم عود قرنفل مر هریک نیم درم
بکوبند و با سه چند ادویه بعسل بسرشند و شربتی یک درم باشد **معجون
ورد** اورام صلب کبد را مفید بود ورق گل چهار درم سوسن آسمانگون
هفت درم ریوند چینی لک مغسول هریک سه درم و نیم مر زعفران هریک
نیم درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند و شربتی یک مثقال بود **معجون الرایحه** درد پشت
و ریاح را مفید بود و قولنج بگشاید **ص** مصطکی دار فلفل قرنفل زنجبیل جوزبوا

سقمونیا کمون سداب خولنجان قرفه را متساوی بکوبند و بعسل یا شیر و قند بسرشند
شربتی مثقالی بود **معجون وج** معده و سیلان اسگ را مفید بود وج حلتیت زنجبیل
رازیانه متساوی بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند **معجون لبوب**
منی بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ
روی نیکو گرداند مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب الزلم و فندق و فستق و
نارجیل و خشخاش و تودری سرخ و سفید و کنجد و تخم گزر و جرجیر و تخم پیاز و
شلغم و اسپست و بهمنین و زنجبیل و دار فلفل و کبابه و فلفل و قرفه و دار
چینی و شقاقل و خولنجان و تخم لیمون با عسل سه چند ادویه بیامیزند و مثقالی
یا دو مثقال تناول کنند **معجون بادریه** مزاج سرد را و اوجاع معده و کبد
و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن کند از
اخلاط غلیظه و بادها بشکند و سده بگشاید و ضیق النفس و اوجاع سینه
و صداع و صرع و جذام را مفید بود و صبر اسقوطری پانزده درم غاریقون
هفت درم زعفران دارچینی وج مصطکی حب بلسان روغن بلسان مقل ارزق
فلفل دار فلفل جنطیانا مر فقاح اذخر حماما هر یک دو درم قسط مر کمادریوس
افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش درم
سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل سه چند ادویه بسرشند و بعد از
شش ماه چهار مثقال تناول کنند **معجون سورنجان** اوجاع نقرس و مفاصل و

عرق النسا را مفید بود سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره
نوبت پنج کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت
درم تخم کرفس رازیانه فلفل سفید ورق خامک هندی سعتر هر یک دو درم
و نیم ورق گل گشنیز خشک محموده زنجبیل هر یک سه درم تربد پنج درم روغن
بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یک درم تا پنج درم باشد
معجون بلادری رعشه فالج سکته جمیع امراض بارده را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا
شونیز قسط فلفل وج هر یک ده درم ورق سداب حلتیت جنطیانا
زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر یک پنج درم عسل بلادر
پنج مثقال ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی مثقالی باشد **سنجرنیا**
جمیع امراض بارده و ریاح غلیظه و سوء الهضم و سوء الاستمراء و قولنج
و عسر البول و اوجاع اسنان را مفید بود جندبیدستر افیون دارچینی اسارون
دوقو فو هر یک درمی فلفل دار فلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران
نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه و نیم مثقالی تناول
کنند **اطریفل کبیر** ریاح بواسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ روی
نیکو کند و باه بیفزاید هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و فلفل و دار فلفل
هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه و شیطرج هندی شقاقل تودری
سرخ و سفید لسان العصافیر کنجد خشخاش بهمنین هر یک درمی بکوبند

و بروغن بادام ملتوت کرده شند و بعسل بسرشند شربتی دو درم **اطریفل صغیر**
هلیله زرد و سیاه و کابلی و بلیله و آمله متساوی بکوبند و بروغن بادام ملتوت
کرده شند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند **اطریفل کشنیزی** صداع و بخارات معده
را مفید بود هلیله کابلی و بلیله و آمله و گشنیز خشک متساوی بکوبند و بعسل
بسرشند **اطریفل افتیمونی** امراض سوداوی را مفید بود و موی سیاه دارد
و دیر سفید شود هلیله کابلی بلیله آمله هریک دو درم سنا مکی افتیمون تربد
هریک پنج درم شیطرج سه درم بسفایج درمی انیسون نمک هندی
هریک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی مثقالی باشد **اطریفل
مقل** بواسیر را مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله هریک دو درم بکوبند و
مقل شش درم در آب حل کنند و با عسل بیامیزند و ادویه بدان
بسرشند **اطریفلی** که بر جمیع امراض بلغمی را مفید بود هلیله کابلی بیست درم
بلیله آمله هریک ده درم برنج کابلی پانزده درم شیطرج سعد ساذج
زنجبیل هریک پنج درم بسفایج اسطوخودوس هریک هفت درم قسط
سه درم غاریقون شش درم مصطکی انیسون قرنفل جوزبوا خیربوا
هریک دو درم فلفل دار فلفل نارمشک هریک چهار درم بکوبند و
بعسل بسرشند و چهار درم شاول کنند **آخر** کرم دراز و کدو دانه را
بکشد برنج کابلی مقشر ده درم تربد قسط حب النیل هریک پنج درم قنبیل

ترمس شیح افسنتین افتیمون ملح نفطی فودنج سفید شحم الحنظل سعد راسن
هریک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی دو درم باشد **آخر** عرق
مدینی را مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله تربد زنجبیل قنبیل متساوی بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی سه مثقال باشد **باب پنجم** در اشربه و لعوقات
و مربیات و ربوب و سکنجبینات **شراب بنفشه** تب صفراوی و سعال
و ذات الجنب و ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبع و ادرار بول
کند بنفشه تازه یکمن در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و
هر یکمن آن را دو من قند بکاشتنی نهند و بقوام آرند **شراب نیلوفر**
مبرد و مرطب بود و صداع و سعال گرم و حمیات صفراوی را مفید بود
و صنعت آن همچون صنعت شراب بنفشه است **شراب عناب** محلل ورم و ناشرا
و حصبه و جدری را نافع بود عناب کرکانی یک رطل در چهار رطل آب
بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند **شراب به** مقوی قلب و
معده و قابض بود و تشنگی نشاند به رسیده پاره کنند و دانه از و
بیرون کنند و در هاون سنگین بکوبند و بجوشانند و صافی کنند و با قند
بقوام آرند **شراب سیب** مقوی قلب و معده و مفرح بود و قی و اسهال
باز دارد و او را همچنین ترتیب دهند **شراب انار ترش** صداع و تشنگی و قی
صفراوی را مفید بود و مقوی معده باشد آب انار بگیرند و با قند

ترنجبین و تمر هندی ...
و بقوام آرند و یکدرم سقمونیا
و نیمه آنک زعفران در وی
حل کنند شربتی چهل درم
باشد مثل شراب بنفشه

چندانکه مذاق را خوش آید بقوام آرند **شراب ورد** حمیات صفراوی را مفید بود
و تسکین عطش و تلیین طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره کنند و
ده من آب گرم بر سر آن ریزند و یک شبانروز بگذارند پس نیک
بمالند و در دیگ ریزند و می جوشانند تا طعم و بوی گل با آب دهد پس
صافی کنند و هر یکمن آب را دو من قند بچاشنی دهند و بقوام آرند و اگر
بعد از آنکه صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آن آب ریزند و بجوشانند
و صافی کنند پس با قند بقوام آرند آنرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال را
فایده او بیش بود **شراب فواکه** مقوی قلب و معده و احشا بود و قی صفراوی
را مفید باشد به و سیب ترش و سماق و امرود و انار ترش و زرشک و
زعرور و تمر هندی متساوی بسایند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند **شراب
ریباس** اسهال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی معده
باشد ریباس بکوبند و آب آنرا بگیرند و با قند بقوام آرند **شراب توت**
اوجاع حلق را مفید بود و آنرا همچنین سازند **شراب خشخاش** سعال و نزله
و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود خشخاش بکوبند و در خرقه کتان بندند
و در دیگ سنگین بجوشانند و هر دم بیرون آرند و بدست می مالند
تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند **شراب لیمو** مقوی قلب و معده
بود و صفرا و تشنگی بنشاند قند را جلاب سازند و بقوام آرند و زمانی فرو

گرفتن

گرفتن آب لیمو چندانکه احتیاج باشد بدان ریزند و برزنند و پس فرو گیرند
و شراب حماض و نارنج نیز همچنین سازند **شراب صندل** صندل مقاصری
بسوهان بسایند و پنجاه درم را از آن در یکمن گلاب یک شبانروز تر کنند
پس با آتش نرم بجوشانند و بدست می مالند تا بنیمه آید و صافی کنند و با
یکمن قند بقوام آرند **شراب نعناع** غثیان و قی و فواق را مفید بود **صفت**
یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید و با دو رطل قند
بقوام آرند **شراب زوفا** ضیق نفس و ربو و سعال را مفید بود و سینه از
اخلاط پاک کند انجیر سفید بیست عدد مویز طائفی پنجاه عدد بنفشه ده درم
پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنج درم بیخ [illegible] زوفا خشک هر یک
هفت درم مجموع در دو من آب بجوشانند تا بنیمه آید پس صافی کرده
و با یکمن قند بقوام آرند **شراب دیناری** شرابی بسیار منفعت است
سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود و ادرار بول و تلیین طبع کند
صفت پوست بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ کرفس پنج درم پوست
بیخ رازیانه ده درم تخم کاسنی پانزده درم تخم [illegible] ورق گل ده درم
ریوند چینی سه درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته
در خرقه بندند و در دیگ اندازند تا با چهار دانگ آید پس با دو من قند
بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته بر آن ریزند و [illegible]

پانزده درم

اقوی بود **شراب بزوری** پوست بیخ کرفس پنجدرم پوست بیخ کاسنی هشت درم
پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کاسنی هفت درم تخم رازیانه پنجدرم سه تخم
ده درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند تا بیکمن آید و با یکمن
قند بقوام آرند **شراب انجبار** اسهال دموی و نفث و نزف دم را مفید بود
و کبد و معده را تقویت کند انجبار هفت مثقال قرط پنج مثقال صندل سفید
و سرخ هریک چهار مثقال صندل لیموها را بنیند و باقی بکوبند و بجوشانند
و با یکمن قند بقوام آرند **شراب اسطوخودوس** امراض سوداوی و بلغمی را مفید
بود اسطوخودوس بسفایج بادیان هریک ده درم عود الصلیب و بیخ
گاوزبان رازیانه تخم کرفس خطمی هریک پنج درم سپستان سی عدد و تخم
خیارین هشت درم بنفشه ورق گل هریک هفت درم در شش رطل آب
بجوشانند تا بثلثی آید و با سه رطل قند بقوام آرند **نسخه اخری** صرع و
سده دماغ را مفید بود اسطوخودوس پنجدرم بسفایج پنجدرم بالنگو و
گاوزبان همچنین قند یا عسل رطل **شراب افسنتین** سقوط اشتها و ضعف
معده را مفید بود افسنتین صد درم در دو رطل آب بجوشانند
تا برطلی آید و صافی کنند و به در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند
ثلث رطلی و شراب و عسل هریک نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام
آرند **شراب بچه جوش** جهة ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و مفاصل

٣ **شراب غوره** آب غوره بگیرند و بجوشانند که تا بیک چهارم آید و دو درم قرنفل دران اندازند و با قند بقوام آورند صح

و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول را آب انگور نیک صد من گوشت
بره بچه فربه بیست من در دیگ کنند و می جوشانند و عود ده درم زعفران
و مصطکی و خولنجان و جوزبویا هریک پنجدرم و قرنفل و بسباسه و زرنباد
و سعد از هریک سه درم و سلیخه و زنجبیل و دارچینی و عاقرقرحا و سنبل
و کبابه هریک درمی مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و
می جوشانند تا گوشت هرا شود و بعضی بالنگو و نعناع نیز ریزند و لحظه
لحظه آن کیسه را بدست می مالند و می افشارند بعد از آن فرو گیرند و
صافی کنند و مشک دو دانگ و عنبر یکمثقال در رطلی گلاب حل کنند و
بر سر آن ریزند و با پنج من قند یا عسل بقوام آورند صح ضعف معده و کبد
و تشنگی را مفید بود به رسیده پاره کنند و از دانه پاک کرده در هاون
چوبین یا سنگین بکوبند و هشت من از آن آب بگیرند و ده من شراب
صافی بستانند و قرنفل ده شبانروزی دران بخیسانند و صافی کنند و آن
قرنفل را باب بشویند چنانچه در آن هیچ طعمی نماند و بریزند و آن آبها
با هم دیگر در دیگ سنگین می جوشانند تا نیمه آید پس دیگر بار بیست بالا
و با پنج من قند یا عسل در دیگ کنند و قرنفل دو درم و قاقله صغار
و کبار و زعفران و ریشه دارچینی هریک سه درم و مصطکی و زنجبیل هریک دو درم
و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم بدست می مالند

بریک

تا قوت آب در وی پس بیرون آرند و بقوام آرند و یکدرم مشک در گلاب حل
کنند و دران ریزند و برنشند **انار ربوب** ربوب انار که چنان باشد که
آب آن بگیرند و بی شیرینی بقوام آرند **رب آلوچه** التهاب حمیات و تهیج
طبع و عطش را مفید بود آلو سیاه در آب بخیسانند و صافی کنند و آن
آب صافی می جوشانند تا بقوام آید و بیشتر ربوب بدین طریق بود **سکنجبین
ساذج** حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید بود و قطع صفرا و بلغم کند شکر
سفید رطلی با نیم رطل آب و یکمن قند یا عسل بقوام آرند **سکنجبین بزوری بارد**
استسقا و سوء القنیه و حمیات حاده را مفید بود **ص** تخم کاشنی پنجدرم
سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاشنی ده درم بیخ رازیانه پنجدرم نیم کوفته
در سه رطل آب بخیسانند شبانروزی بعد ازان بجوشانند و ثفل بر
بمالند و صافی کنند و با یکمن قند و رطلی سرکه بقوام آرند **سکنجبین بزوری حار**
سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند تخم کرفس و
رازیانه و کاشنی و کشوث و انیسون هریک پنج درم پوست بیخ رازیانه و
کرفس و کبر هریک هفت درم غافث ریوند چینی هریک سه درم چنانچه
گفته شد بسازند **سکنجبین بزوری معتدل** تخم کاشنی و رازیانه و کرفس هر یک
سه درم تخم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاشنی هفت درم پوست بیخ
رازیانه پنجدرم **سکنجبین سفرجلی** تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد

و سده بگشاید و ناقه را مفید بود یکمن آب به و یکمن شهد و سرکه رطلی یا کمتر
بحسب ارادت بقوام آرند **سکنجبین عنصلی** ربو و سعال بلغمی و سده کبد
و طحال و فالج و لقوه و صرع و امراض بلغمی را مفید بود سرکه عنصل ده من
شراب صافی دو من عسل سه من در ظرفی کنند و زنجبیل و رازیانه و انیسون
و حلتیت و عاقرقرحا و فودنه و سداب و فلفل هریک ده درم و تخم کرفس
و کمون و قردمانا هریک پنج درم نیم کوفته در میان آن ریزند و هفته در آفتاب
نهند و بعد ازان صافی کنند و نگاه دارند **سرکه عنصلی** عنصل را بکارد چوبین
بشکافند و خارج و داخل آن پاک کنند و یکمن ازان آب باده من سرکه
شصت روز در آفتاب نهند **سکنجبین رمانی** حمیات محرقه و معده و کبد
را مفید بود آب انار مزمز من آب زرشک یا غوره یا ریباس یا سرکه
بحسب ارادت یکمن گلاب سی درم باهم بیامیزند و بهر یکمن ازان آب را
یکمن قند بچاشنی نهند و بقوام آرند **سکنجبین ریوندی** اوجاع و سده
کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریوند چهارده درم غاریقون ترنجبین پنج
تخم کاشنی هریک هفت درم زنجبیل یکدرم و نیم کوفته در چهار رطل آب
بجوشانند تا با دو رطل آید و با چهار رطل قند بقوام آرند **لعوق سپستان**
سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت را نرم کند سپستان
دویست عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده چهل درم مغز خیارچنبر پانزده

درم در سه من آب بجوشانند تا بیکمن آید و با رطلی شکر بقوام آرند لعوق
زوفا ربو و سعال مزمن را نافع بود و سینه و ریه پاک کند زوفا ایرسا
هریک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی قند
بقوام آرند لعوق سپستان سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند حب الرشاد
ده درم بیخ فنک چهار درم رازیانه انیسون هریک سه درم نیم کوفته در
دو رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی عسل بقوام آورند لعوق
طباشیر سل و قرحه ریه را نافع بود و صمغ عربی فاقله هریک شش درم پسته
کثیرا هریک ده درم طباشیر چهار درم جلغوزه هفت درم تخم خیار شش درم
قند سفید ده درم بکوبند و با رطلی عسل و پنج درم روغن بادام بیامیزند
لعوق حلبه سعال و خشونت حلق و حنجره را نافع بود صمغ عربی کثیرا
و بیخ فنک نشاسته هریک ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر هریک پنج درم
حلبه چهار درم قند پنج درم بکوبند و در میان رطلی شیره قند کنند
لعوق عنصل سعال رطب و ربو را مفید بود عنصل بریان کرده سه درم
ایرسا دو درم فراسیون زوفا هریکی درمی بکوبند و در میان رطلی عسل
کنند لعوق جلغوزه قروح ریه و نفث دم و سعال بلغمی را نافع بود جلغوزه
مقشر کثیرا ایرسا صمغ عربی هریک ده درم مویز بزرگ بریان کرده خرما دانه
بیرون کرده هریک دو درم باهم بسایند و بروغن گاو چرب کنند و در

میان

میان عسل گرم زنند لعوق رب السوس سعال مزمن را نافع بود رب السوس
کثیرا قند مغز بادام تخم رازیانه متساوی بکوبند و در میان عسل زنند ماء
الاصول فالج و لقوه و صرع و استسقا و اوجاع مفاصل را مفید بود پوست
بیخ کرفس و رازیانه هریک ده درم بیخ اذخر پنج درم تخم کرفس و بادیان
انیسون هریک چهار درم مصطکی سنبل قشور اذخر حب البلسان اسارون
خیطیان هریک دو درم عود بلسان بوزیدان هریک سه درم سلیخه تخم سپندان
هریک سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده پنج درم در سه رطل آب بجوشانند
تا بیکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند آخر اختناق رحم را نافع بود و
ظلمت کشاید پوست بیخ کرفس و کبر هریک هفت درم پوست بیخ رازیانه
ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و قنطوریون دقیق
عود فاوانیا حب الرشاد هریک سه درم مویز طایفی پانزده درم آخر
حصاة کلیه و مثانه را نافع بود بیخ کرفس و کبر هریک پنج درم و ماش
هندی و تخم خیار هریک هفت درم پرسیاوشان بادیان دشتی هریک
سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده عدد در سه رطل آب بجوشانند
تا بثلثی آید و با رطلی قند بقوام آرند و پنج درم حجر الیهود بکوبند و
با آن بیامیزند آخر سده و برودت کبد و طحال و برودت معده و استسقا
و حمیات بلغمی را نافع بود پوست بیخ رازیانه هریک هفت درم بیخ اذخر

کرفس دو م

نعناع اذخر هریک پنج درم مصطکی سنبل هریک درمی و نیم لک عود بلسان
از هریک دو درم بادآورد غافت پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل سرخ
سه درم مویز طایفی بیست درم انجیر ده عدد در ده من آب بجوشانند
تا با یکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند **گلقند** مقوی معده و دافع بلغم
بود ورق گل سرخ یکمن در دست بمالند تا پژمرده شود و یکمن قند جلاب
سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند و هرگاه که کم می شود باز قند
میریزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین نیز چنین سازند **بنفشه شکر** بنفشه
نیک بمالند و همین اندازه یکمن شیره قند بر سرش کنند و در آفتاب نهند
سیب مربی مقوی قلب و معده بود سیب شیرین پنجاه عدد پوست باز کنند
و در دیگ سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند و به مربی نیز چنین
سازند اما آنرا پاره کنند و اندرون آن پاک کنند **بادام مربی** سرفه و نقصان
باه را مفید بود مغز بادام مقشر در دوشاب بجوشانند و سه روز
کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند **هلیله پرورده**
معده را تقویت دهد و دفع بخار و ریاح و بواسیر و تقویت بصر کند و ذهن
را تیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود هلیله کابلی صد عدد در
ظرفی کنند و آب و خاکستر زر بر سر آن ریزند و هر سه روز آب و خاکستر
تازه می کنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگی سنگین با کفی جو نیم کوفته

بجوشانند تا پخته شود انگاه هلیله بیرون آرند و درو مسله سوراخها کنند
و در ظرفی چینی یا کاشی نهند و عسل کف گرفته یا شیره قند بر سر آن ریزند و
بگذارند و بعد از بیست روز باز عسل بر سر آن ریزند و یکبار دیگر بجوشانند
زنجبیل پرورده زنجبیل را بیست روز در آب بخیسانند و انگاه پاره
کنند و در آب و عسل بجوشانند تا آب تلخی شود و در ظرفی کنند و عسل
بر سر آن می ریزند تا پرورده شود **شقاقل مربی** باه بیفزاید و کلیه و مثانه
را مفید بود شقاقل ده روز در آب خیسانند پس بیرون آرند
و با عسل بجوشانند و در ظرفی بریزند **ترنج مربی** مقوی معده و مفرح
باشد ترنج را پاره کنند و ترشی از و بیرون کنند و بعضی پوست آن نیز
باز کنند اما اگر باشد بهتر بود و در دیگ سنگین با آب و عسل بجوشانند
تا ماهیت او نیست شود پس در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند **جوز
مربی** مقوی باه بود جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد [illegible]
و پوست داخل و خارج از آن باز کنند و در عسل بجوشانند و در ظرفی
کنند **باب ششم** در جوارشات **جوارش عنبر** خفقان و سوء هضم
و اوجاع رحم را مفید بود قاقله صغار و کبار بسباسه دارچینی هریک
چهار درم زنجبیل دارفلفل قرفه قرنفل زعفران هریک ده درم [illegible] عنبر
سنبل مصطکی هریک دو درم جوزبوا پنج درم مشک یک درم بکوبند و

وبعسل بسرشند و شربتی یکمثقال باشد **جوارش سفرجلی** مسهل و مقوی معده بود و قولنج
بگشاید و بادها بشکند به رسیده ده رطل پاره کنند و در دو من خل خمر با آب
بجوشانند و بعد از ان بکوبند و بیفشارند و صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام
آرند انگاه زنجبیل و دار فلفل و دارچینی هر یک دو درم و هیل و قاقله و زعفران
هر یک سه درم و مصطکی تخم کرفس و سقمونیا نیم درم و تربد سی درم بکوبند و در ان
میان بریزند تا با هم آمیخته شود انگاه فرو گیرند و در برنیکی یا پخته که برای
این کار نیک باشد پهن کنند و بعد از ان آنرا چرب کرده باشند بگذارند
تا خشک شود پس بکارد پاره کنند و شربتی پنجمثقال باشد **آخر** به رادر خمیر
گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود انگاه چهار درم از ان با یکدرم
سقمونیا و نیم درم فلفل و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی
از ان یکدرم باشد **سفرجلی قابض** ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود
به رسیده ده من کوفته در خل خمر بجوشانند چنانچه هرا شود پس صافی کنند
و با یکمن قند بقوام آرند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک چهار درم و تخم کرفس
و نانخواه هر یک درمی زعفران دو درم بکوبند و با ان بیامیزند چنانکه گفته شد
و شربتی مثقالی باشد **جوارش تمری** قولنج و درد و جاع معده را مفید بود بوره
ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل هر یک دو درم و نیم سقمونیا بریان
کرده پنج درم مغز بادام برگ سداب هر یک ده درم بکوبند و خرما نیک دانه

بیرون کرده بیست درم شبا روزی در خل خمر خوب بخیسانند تا حل شود پس بپالایند
و با عسل بیامیزند و ادویه بدان بسرشند و شربتی پنج مثقال باشد **آخر** ده درم
دار فلفل سی درم فانیذ یکمن و نیم جوز و کنجد مقشر هر یک پنجاه درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی یکمثقال بود **جوارش عود** تقویت معده و ازاله رطوبت و بلغم
کند قاقله صغار و کبار و قرنفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران هر یک درمی
عود فلفل هر یک نیم درم بکوبند و با شیره قند یا عسل بسرشند شربتی
یکمثقال بود **آخر** سنبل تخم کرفس انیسون مصطکی هر یک درمی عود سه درم جوز بویا
یکدرم مربا چوب سه درم ورق گل قصب الذریره هر یک دو درم **جوارش بسباسه**
برودت معده و سوء هضم و ریاح غلیظ و بواسیر را مفید بود بسباسه قرنفل قاقله
صغار و کبار زنجبیل دارچینی دار فلفل اسارون هر یک پنجدرم فلفل قرنفل
هر یک دو درم **جوارش مصطکی** برودت معده و کبد و ریاح و سیلان لعاب
را مفید بود مصطکی هفت درم بکوبند و با رطلی قند بقوام آرند **جوارش کمونی**
حمیات بلغمی و سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود زیره کرمانی
شبا روزی در سرکه خوب بنهند و خشک کرده بریان کنند و چهار
درم از ان با ورق سداب و فلفل و زنجبیل هر یک سی درم و بوره ارمنی
ده درم بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند یکمثقال شربتی بود **جوارش بلادر**
ذهن و فکر صافی کند و رنگ روی نیکو گرداند فلفل دار فلفل هلیله کابلی

[illegible]
[illegible]

بلیله آمله حبه بسباسه ستر هریک چهار درم قسط سعد حب الغار هریک پانزده درم بکوبند
و با عسل طبرزد و روغن گاو هریک پانزده درم بیامیزند و بعسل بسرشند جوارش
اترج هضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند پوست ترنج سی
درم فلفل جوزبویا دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان زنجبیل هریک درمی [illegible]
دانگی بکوبند و بعسل بسرشند جوارش مقلیاثا لواسیر و مغص و زحیر را مفید بود
حرف بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هریک ده درم مصطکی
سه درم پوست هلیله کابلی بروغن گاو بریان کرده نیم درم بکوبند و بگلاب بسرشند
جوارش سماق اسهال باز دارد سماق ده درم دانه مورد پنج درم انار دانه ترش
و شیرین هریک سه درم صمغ عربی گلنار هریک سه درم بکوبند و بگلاب
بسرشند شربتی یکمثقال بود جوارش مشک خفقان و ضعف قلب و معده را مفید بود
مشک نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل زنجبیل دارفلفل عود هریک ده درم دارچینی
سه درم زعفران دو درم قند مثل جمیع بکوبند و بعسل بسرشند جوارش
سقنقور مقوی باه و کلیه بود تخم هلیون و پیاز و شلغم و اسپست و کندنا
و جرجیر و انجره و زرب هریک سه درم حب الخضرا لسان العصافیر تنجده جلغوزه
حب الرشاد اسقیل بریان کرده هریک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دار
فلفل هریک پنج درم جوزبویا بهمنین هریک دو درم سقنقور پنج درم قند سفید
بوزن جمیع ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم با شراب جوارش کمونی ضعف

جوارش ... طعام را هضم ... بود [illegible]

معده

معده و سوء استمرار و بلغم غلیظ را مفید بود فلفل جوزبویا زنجبیل دارچینی
بسباسه قرفه نارمشک فرنجمشک قرنفل کافور زعفران مساوی بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی یکمثقال بود جوارش شهریاران برودت معده و کبد را مفید
بود و قولنج را بگشاید و طبع نرم کند ص شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل
قرفه قاقله صغار و کبار قرنفل ساذج بسباسه دارچینی مصطکی سنبل
سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هریک شش درم افتیمون تربد هریک
دوازده درم سقمونیا ده درم قند سفید شصت درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی یکمثقال جوارش کندر وجع و برودت و ضعف معده را مفید بود
ص فلفل دارفلفل قرنفل جوزبویا هریک سه درم کندر پانزده درم
زنجبیل خولنجان هریک دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی مثقال جوارش کندر وجع و برودت و ضعف معده را مفید
بود ص فلفل دارفلفل قرنفل جوزبویا هریک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل
خولنجان هریک دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند و بعسل بسرشند
آخر کندر شصت درم فلفل دارفلفل هریک ده درم زنجبیل خولنجان هریک
دوازده درم جوزبویا قرنفل هریک پنج درم مشک نیم درم جوارش فلافلی
برودت و اوجاع معده و سوء استمراء و جشاء حامض و شهوة کلبیه و ریاح
غلیظه را مفید بود فلفل سفید و سیاه دارفلفل هریک هشت درم انیسون

و عود و طباشیر دو درم حماما سنبل هریک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون
راسن هریک درمی بکوبند و بعسل سرشته شربتی دو درم باب چهارم در قرصهای
مسهله و غیره قرص طباشیر ممسک بزرگ را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را
مفید بود طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هریک درمی و نیم نشاسته
صمغ عربی خشخاش سفید کثیرا هریک نیم درم بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته شربتی
مثقالی آخر ورق گل سرخ ترنجبین هریک شش درم طباشیر کثیرا هریک دو درم
نشاسته سه درم بکوبند و بآب ترنجبین سرشته قرص طباشیر معتدل حمیات حاده
و لهیب و عطش را مفید بود ص طباشیر زرشک ورق گل سرخ هریک درمی
و نیم تخم خیارین و کدو و کاهو و کاسنی و نورک و صندل هریک نیم درم
کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب اسبغول سرشته قرص طباشیر ب ورق گل پنج درم
تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هریک سه درم
بکوبند و بگلاب سرشته شربتی یکمثقال بود آخر صمغ عربی تخم حماض بریان کرده
نشاسته هریک دو درم ورق گل سه درم طباشیر سماق زرشک گلنار منقی
هریک درمی و نیم قرص زرشک کبیر حمیات بلغمی دائم و مزمن کبد و معده را مفید
بود عصاره زرشک مغز سه تخم هریک سه درم ورق گل ترنجبین هریک شش
درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث
رواس لک ریوند چینی هریک دو درم زعفران یکدرم بکوبند و بآب ترنجبین

سرشته آخر زرشک دانه بیرون کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین
هریک سه درم ورق گل پنج درم ریوند چینی سنبل هریک درمی بکوبند و
بسکنجبین سرشته قرص کهربا نفث و قذف دم را مفید بود خشخاش سفید
مصطکی کهربا هریک ده درم زعفران دو درم بکوبند و بآب سرشته قرص
گلنار اسهال و نزف دم را مفید بود سلیخه و طین مختوم و صمغ عربی متساوی
بکوبند و بآب گلنار سرشته قرص بنجنکشت سده کبد و طحال را نافع بود تخم
بنجنکشت و تخم کاسنی و نورک و مغز تخم کدو متساوی بکوبند و بسکنجبین سرشته
قرص افسنتین سده کبد و طحال و حصر بول و امراض بلغمی را مفید بود افسنتین
تخم کرفس انیسون اسارون بادام تلخ متساوی بکوبند و بآب قراح
قرص سازند قرص ورد حمیات بلغمی و صفراوی را مفید بود ورق گل هفت
درم عصاره غافث طباشیر سنبل رب السوس هریک درمی بکوبند
و بآب سرشته آخر اوجاع معده و حمیات بلغمی را مفید بود ورق
گل شش درم بیخ مهک چهار درم سنبل یکدرم قرص لونیه حمیات مزمنه
و امراض کبد و طحال را مفید بود ص ریوند چینی شش درم رواس لک
هریک سه درم تخم کرفس انیسون عصاره غافث هریک دو درم بکوبند و
بآب سرشته قرص کافور حمیات حاده و دق را مفید بود ورق گل شش
درم صمغ عربی طباشیر هریک چهار درم مغز تخم خیار و کدو و تخم کوکنار

بهک هریک هشت درم نشاسته سه درم زعفران ده درم کافور نیم درم بکوبند بلعاب
بگیرند و چنان بسرشند **قرص بنفشه** مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و درد سر را مفید بود
بنفشه دو درم تربد یکدرم پنج تهک یکدرم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان
کرده نیم دانگ رب السوس نیم درم بکوبند و باب بسرشند و این شربتی باشد
آخر بنفشه سه درم تربد پنج تهک هریک سه درم بکوبند و باب بسرشند شربتی
دو درم باشد **قرص کاکنج** قروح کلیه و مثانه را مفید بود تخم کرفس نشاسته
هریک سه درم حب کاکنج هفت و پنج عدد تخم خیارین مقشر هفت درم بکوبند و
باب رازیانه بسرشند شربتی مثقالی بود **قرص خشخاش** قروح ریه و درد سینه
را مفید بود رب کل صمغ عربی هریک چهار درم نشاسته کتیرا پنج تهک
هریک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هریک سه درم
طباشیر پنج درم **قرصی** که سل و نفث دم را نافع بود گل ارمنی نشاسته
گل سرخ هریک شش درم سرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر ساذج تخم
پنجدرم پنج تهک سه درم بکوبند و باب کاوزبان بسرشند شربتی دو درم
آخر تخم خیارین مقشر پنجدرم تخم تورک پنج تهک هریک چهار درم طباشیر
سرطان سوخته هریک دو درم نشاسته کتیرا هریک درمی **قرص فلنفولیا** آکله
ناصور و بذرون و گوشت بن دندان را مفید بود ص آهک آب ندیده
و صبر هریک سه درم شب یمانی و اقاقیا هریک دو درم و نیم زرنیخ سرخ

هریک شش درم
رازیانج دو درم
حب الصنوبر زعفران
تخم حماض مغز بادام
افیون ۴
سرطان

و زرنیخ

و زرنیخ زرد هریک دو درم نوشادر چهار دانگ مجموع بسرکه بکوبند و ظرفی
سفال در آفتاب خشک کنند و وقت حاجت بسرکه حل کرده طلا کنند تا خون
برود **آخر** زرنیخ سرخ و زرد و آهک و مازو و شب یمانی مجموع را بسرکه
بسایند و دو ماه در آفتاب صیف نهند و هر روز بهم می‌سایند تا
منجمد شود و قرص سازند **باب هشتم** در حبها **حب ایارج** منقیه دماغ کند
از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته و سبل و غشاوه را مفید بود ص
ایارج فیقرا تربد سفید حب النیل هریک درمی غاریقون افتیمون هریک نیم درم
شحم الحنظل نمک هندی هریک دانگی و نیم بکوبند و باب رازیانه بسرشند
و این شربتی باشد **حب ذهب** اوجاع معده و امراض دماغ و ظلمت عین
را نافع بود صبر اسقوطری هفت درم پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ
پنجدرم کتیرا مصطکی سقمونیا زعفران هریک سه درم بکوبند و باب گرم
بسرشند و شربتی دو درم باشد **حب شبیار** صبر اسقوطری سه درم
تربد مصطکی پوست هلیله زرد و رق گل هریک درمی بکوبند و باب
بسرشند شربتی مثقالی باشد **حب قوقایا** صبر اسقوطری مصطکی عاقرقرحا
افسنتین هریک دو درم سقمونیا شحم الحنظل هریک درمی بکوبند و باب کرفس
بسرشند شربتی یک مثقال **حب صبر** اوجاع نقرس و مفاصل و فالج و لقوه
را مفید بود و تنقیه دماغ و معده کند از بلغم ص صبر اسقوطری مثقالی تربد

یکدرم حب النیل غاریقون افیسون هریک نیم درم شحم الحنظل ملح هندی هریک دو دانگی
و نیم مثقال کثیرا هریک دانگی بکوبند و باب کرفس حب سازند **حب سورنجان**
مفاصل و عرق النسا را مفید بود صبر اسقوطری زرد سفید ماهی زهره هریک
درمی سورنجان یکمثقال کثیرا شحم الحنظل هریک دانگی حب النیل غاریقون
هریک نیم درم ملح هندی دانگی و نیم بکوبند و باب کرفس بسرشند و
این شربتی باشد **حب بنفشه** تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر
معده را مفید بود بنفشه دو درم تربد یکدرم رب السوس هلیله زرد هریک
نیم درم افیسون دانگی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و باب قرانج
بسرشند و این شربتی باشد **حب اسطوخودوس** صرع و مالیخولیا و امراض
بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد و کابلی هریک پنج درم تربد هفت
درم صبر اسقوطری شش درم اسطوخودوس افیتمون بسفایج غاریقون
هریک سه درم شحم حنظل یکدرم و نیم قرنفل فودنه هریک درمی بکوبند و
باب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد **حب مقل** بواسیر و
اوجاع معده را مفید بود هلیله سیاه بلیله آمله هریک دو درم بکوبند
و مقل شش درم در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم
باشد **حب غافت** حمیات بلغمیه و سوداویه را مفید بود صبر اسقوطری هلیله
زرد و عصاره غافت متساوی بکوبند و باب بسرشند شربتی یکمثقال

بود **حب سکبینج** قولنج و اوجاع امعا و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید
سکبینج تخم کرفس انزروت هلیله زرد هریک پنجدرم و زنجبیل درم
شحم الحنظل سه درم بکوبند و باب بسرشند شربتی سه درم باشد
حب اصطمخیقون کبیر صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند هلیله کابلی
شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هریک سه درم افتیمون پنجدرم
ایارج فیقرا تربد هریک هفت درم قرنفل یکدرم تخم کرفس و اسارون
و افیسون هریک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی یکمثقال باشد
آخر تربد دو درم صبر اسقوطری حب النیل هریک درمی شحم حنظل سقمونیا
هریک دو دانگ بکوبند و باب بسرشند و شربتی مثقالی بود **حب افیتمون**
مسهل سودا بود افیتمون ده درم غاریقون تربد خراشیده بروغن بادام
چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هریک درمی بکوبند و باب رازیانه
بسرشند و این شربتی باشد **حب فاویه** قولنج بگشاید و نفخ بشکند و طبیعت
نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل نانخواه مصطکی هریک
درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند
بمقدار نخودی و هریک حب از آن نوبتی اسهال کند **حب شیطرج** اوجاع
مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود وثلث کشاید تربد ده درم صبر اسقوطری
بیست درم زنجبیل خردل سفید شیطرج وج هریک دو درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا

آخر ایارج بسفایج از هریک
دو درم افیتمون سه درم
غاریقون و اسطوخودوس
نمک هندی باب ملک
حب سازند و شربتی
سه درم بوده باشد صح

هریک درمی فانیذ چهار درم بکوبند و باب کنند تا ببرشند شربتی سه درم باشد
حب ایارج فیقرا علل سر و معده را نافع بود ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد
چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و باب کرفس ببرشند شربتی
دو درم و نیم باشد اخر بتهدا ایارج فیقرا هریکی درمی نمک هندی نیم درم
سقمونیا دانکی شحم الحنظل دانکی و نیم بکوبند و باب ببرشند و این شربتی باشد
حب سعال سعال را که از حرارت بی منفعه بود مغز بادام مقشر تخم خیاری
مقشر نشاسته صمغ عربی خشخاش هریک درمی رب السوس دو درم باقلی
سه درم بکوبند و بلعاب اسبغول ببرشند و حب سازند و در زیر زبان بنهند
اخر سعال را که از برودت بود حب مغز بادام تلخ پرسیاوشان رب
السوس تخم کرفس و نخود را از بانه مساوی بکوبند و بلعاب اسبغول ببرشند حبی
که بوی دهن خوش کند جوز بوا قاقله قرنفل کافور دارچینی خولنجان
هریک درمی بکوبند مشک دانکی بکلاب حل کنند و ادویه بدان ببرشند
و حب سازند اخر پوست ترنج ورق ترنج فرنجمشک سنبل قرنفل جوز بوا
نارمشک هیل زنجبیل کبابه لسان سعد هریک ده درم مشک یک درم باب
نهم در ایارجات ایارج فیقرا امراض سر و معده و قولنج و درد و جع
مفاصل و لقوه را نافع بود مصطکی زعفران حب بلسان سنبل اسارون
سلیخه دار فلفل دارچینی عود بلسان هریک دو درم صبر اسقوطری هجده درم مجموع

بکوبند و با هم بیامیزند و یکمثقال از ان تناول کنند ایارج جالینوس شحم الحنظل غاریقون
بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا فرفیون هریک شانزده درم بسفایج
افتیمون مقل کمادریوس سلیخه فراسیون هریک سه درم مر سکبینج زراوند
طویل فلفل دار فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون هر
چهار درم بکوبند و دو مثقال از ان شربتی باشد و در نسخه دیگر مقل
بسفایج افتیمون کمادریوس و سلیخه مت و باقیات هریک چهار درم و شربتی
یکمثقال است ایارج غاذیا تنقیه بدن از فضلات غلیظ کند و سکته و
فالج و لقوه و رعشه و صرع و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را نافع بود
و درد مفاصل و برص بهق و سعفه و حصم و دوار و تغیر عقل و وسواس
و امراض کلیه و مثانه را نافع بود شحم الحنظل پنج درم اسقیل بریان کرده
غاریقون سقمونیا حاشا وج خرقی سیاه مبرری موفاریقون فراسیون
جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی بسفایج
سکبینج جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل قسطین فربیون
سنبل حماما زنجبیل خبطیانا اسطوخودوس از هریک دو درم افتیمون
کمادریوس مقل صبر اسقوطری از هریک سه درم بکوبند و بعسل ببرشند
شربتی چهار مثقال بود یا جالی از افتیمون و بسفایج سه درم و زوفا و
هلیله کابلی و کاوزبان و اسطوخودوس ایارج روفس داء الثعلب را

مفید بود و تنقیهٔ بدن از سودا و بلغم کند شحم الحنظل کمادریوس از هر یک ... درم صبر اسقوطری پنج درم خولنجان سکبینج جاوشیر هر یک هشت درم فطر اسالیون زراوند مدحرج فلفل انیسون دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر هر یک دو درم و چنانچه گفته شد سازند دهند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود

ایارهٔ ارکاغانیس امراض مزمنه دوار و اوجاع مفاصل و جرب و کلب و عضل و تشنج و قولنج را مفید بود شحم الحنظل ... ده درم فراسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل دارفلفل فربیون سیاه هر یک ... درم بصل الفار بریان کرده کمادریوس صبر فربیون زعفران جنطیانا فطراسالیون انیسون جاوشیر هر یک ده درم و جعده دارچینی وج ... مر سنبل اذخر ... حلبی زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه شربتی یکمثقال باشد

ایارهٔ [illegible] فربیون سیاه یکدرم شحم الحنظل مثقالی صبر پنج درم بلخ هندی درمی و نیم غاریقون مثقالی ... نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال ... اسارون ... تخم کرفس ... تخم گزر هر یک سه درم گاوزبان ده درم تخم شاهسفرم تخم ... بالنگو تخم اترج نعناع هر یک دو درم افیون درمی و نیم بکوبند و بعسل ... بسرشند شربتی یکمثقال باشد بعد از شش ماه

ایاره که مقوی بصر باشد و معده و دماغ و علل کبد و معده و طحال را مفید بود **صفت** شحم الحنظل ده درم کمادریوس

سلیخه

سلیخه فلفل سفید و سیاه هر یک دو درم صبر اسقوطری ... زعفران هر یک درمی سقمونیا شش درم عصارهٔ افسنتین دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار درم باشد

باب دهم در سفوفها

سفوف انار دانه ضعف معده و امعا و تشنگی و قی و اسهال را مفید بود انار دانه بریان کرده پانزده درم زیرهٔ کرمانی در سرکه خوب ... بریان کرده خرنوب سماق دانهٔ مورد ... کنار ... بلوط گشنیز بریان کرده قرظ هر یک پنج درم بکوبند و باهم بیامیزند

اخر انار دانه ده درم بلوط سماق دانهٔ مورد زیره ... کنار گشنیز بریان کرده خرنوب هر یک پنجدرم ... هر یک دو درم و نیم

سفوف مقلیاثا اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده و ... را مفید بود ... بریان کرده سی درم زیرهٔ موصوف ده درم ... تخم کندنا هلیلهٔ سیاه در زیت خوب ... هر یک پنجدرم مصطکی دو درم مجموع بکوبند و مثقالی با آب سرد بخورند

سفوف نشاسته اسهال و پیچ را مفید بود ... تخم ... شاهسفرم هر یک یکدرم مجموع بریان کرده نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هر یک دو درم بکوبند و پنج درم با گلاب بخورند

سفوف سماق اسهال و تشنگی را مفید بود **صفت** سماق انار دانه ... بریان کرده ده درم دانهٔ مورد پنجدرم خرنوب سی درم صمغ عربی گلنار درمی بکوبند و مثقالی بخورند

سفوف [illegible] مقوی معده

وحابس بود زرشک و انار دانه و سماق بریان کرده و نانخواه و زنجبیل آرد ستوده هر یک
دو درم بکوبند سفوف دیگر بادها بشکند نانخواه کرویا انیسون تخم کرفس هر یک دو
درم قرنفل قاقله صغار زنجبیل دار فلفل هر یک نیم درم قند ده مثقال آخر
اشتها آرد و رنگ روی نیکو کند و زنان را که آبستن باشند مفید بود و زیاد
تخم کرفس هر یک درمی نانخواه کندر هر یک سه درم جند بیدستر نیم درم زیره کرمانی
دو درم کنجد ده درم قند بیست درم آخر سرعت خروج منی را که از حرارت بود
مفید بود تنکو دو درم تخم تورک سه درم گشنیز یک درم بکوبند و مثقالی بخورند آخر
لذع عصارت را مفید بود ریوند چینی ربداونه طویل پنج گرم عاقرقرحا هر یک ده
درم بکوبند شربتی سه درم باشد آخر نقرس و وجع مفاصل را مفید بود سورنجان
ده درم قند پنج درم زعفران دانگی آخر اوجاع و ضعف معده را نافع
بود نعناع قاقله سنبل مرماخور سعد هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس و زنجبیل
کهربا هر یک سه درم نبات اذخر هر یک درمی بکوبند و سه درم بخورند
آخر فواقی که از امتلا باشد زایل کند فطراسالیون سعد کمون هر یک سه درم
آخر سده و صلابت طحال را مفید بود تخم کاشنی کرفس هر یک پنج درم
تخم فنجنکشت یک درم و نیم بکوبند و سه درم بخورند باب یازدهم در مطبوخات
و منقوعات مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده را مفید
بود سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم تخم کاشنی نیلوفر هر یک سه درم عناب ده

عدد

عدد سپستان آلو سیاه آلو گیلی هر یک بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار
درم ترنجبین و خیارشنبر هر یک پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنا
پنج درم بیخ بهک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم تخم کاشنی
نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان
آلو سیاه هر یک بیست عدد خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ افتیمون
مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی را نافع بود سنا پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی و سیاه و ورق گل افتیمون هر یک هفت درم بنفشه
نیلوفر تخم کاشنی از هر یک چهار درم بالنگو و گاوزبان بلیله آمله اسطوخودوس
بسفایج بیخ بهک تخم کشوث شاهتره هر یک سه درم تربد دو درم مویز
طایفی ده درم مجموع غیر از افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا با دو
رطل آید و در وقت فرو گرفتن افتیمون در خرقه کتان ببندند و در آن اندازند
تا دو سه جوش زند پس ترنجبین پانزده درم و خیارشنبر بیست درم در آن
حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد پوست هلیله زرد
دو درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک هفت درم بلیله آمله
هر یک چهار درم مویز طایفی ده عدد آلو سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو
غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون
یک درم افتیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی و سیاه و تمر هندی هر یک ده

درم بلیله آمله خافث افسنتین گاوزبان بالنگو هریک چهار درم آلو سیاه
بیست عدد مویز طائفی بیست درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس گاوزبان زوفا
بسفایج هریک سه درم رازیانه قرنفل انیسون بادرنج هریک درمی تخم کرفس تخم کشوث هریک
دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صافی کنند و غاریقون و صبر سقوطری
هریک درمی ملح نفطی حجر لاجورد هریک دو دانگ شحم الحنظل دانگی و نیم شکر
ده درم بر سر آن بریزند و بیاشامند **مطبوخ خیارچنبر** اخلاط رقیق و
صفرا را دفع کند پوست هلیله زرد هفت درم تمرهندی مویز طائفی هریک
پانزده درم آلو سیاه عناب هریک ده عدد ورق گل پنج درم خیارچنبر
پانزده درم **مطبوخ زوفا** ذات الجنب و اوجاع صدر و سعال را مفید
بود سنا پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر سفید ده عدد
مویز طائفی پانزده درم بیخ … سه درم پرسیاوشان تخم خطمی و زوفا
و خبازی هریک چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم شکر ده درم
مطبوخ سورنجان اخلاط محرقه و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید
بود سنا هفت درم بیخ … سورنجان روباه تربک هریک پنج درم بیخ
رازیانه تخم کاشنی بنفشه هریک سه درم انجیر و عناب هریک ده عدد سپستان
بیست عدد گلقند خیارچنبر ترنجبین هریک ده درم **مطبوخی** که حمیات محرقه
و ذات الجنب را مفید بود سنا مکی بنفشه هریک پنج درم نیلوفر چهار درم عناب ده

عدد سپستان بیست عدد تخم کاشنی و خبازی هریک سه درم شیرخشت ترنجبین
هریک پانزده درم **مطبوخ صبر** صداع سوداوی را مفید بود افتیمون ده
درم صبر اسقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم در ظرفی کنند
و روز در آفتاب می نهند و شب جایی گرم و بعد از سه روز صافی کنند و
بیست درم از آن با ده درم روغن بادام بیاشامند **نقوع هلیله**
مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید باشد پوست هلیله زرد ده درم آلو
سیاه عناب هریک بیست عدد سپستان سی عدد تمرهندی بیست درم
بنفشه تخم کاشنی تخم کاهو هریک سه درم خیارچنبر ده درم ترنجبین ده درم
در سه رطل آب گرم شبانروزی بخیسانند و رطلی از آن بیاشامند
نقوع فواکه مسهل صفرا بود آلو سیاه آلو گیلی هریک بیست عدد عناب ده
عدد تمرهندی بیست درم زرد آلوی خشک سی درم ترنجبین و نبات هریک
ده درم در یکمن آب خیسانند **نقوعی** که ادرار بول و طمث کند تخم
خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هریک دو درم و نیم
بکوبند و با سه رطل آب در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل
درم از آن بیاشامند **آخر** تنقیه را امراض حادثه را مفید بود و عروق
را از فضول پاک کند آلو سیاه سپستان هریک سی دانه مویز طائفی بیست درم
تمرهندی سی درم تخم کاشنی کشوث کشنیز همه نیم کوفته هریک سه درم

بر طرفی کنند و آب بدان بریزند و در آفتاب نهند و شب جایی گرم نهند و بعد از
سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند باب
دوازدهم در حقنها حقنه که در امراض حاده استعمال کنند ص انجیر ده عدد
عناب بیست عدد سپستان سی عدد سنا هفت درم جو نیم کوفته ده درم
سپوس خشک هر یک کفی بنفشه پنج درم بجوشانند در سه رطل آب تا به نیمه
آید و صافی کنند و شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و ناگاه و روغن بنفشه
یا کنجد بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قولنج را مفید بود
حلبه بزرگ هر یک ده درم عناب انجیر هر یک ده عدد سپستان بیست عدد
خطمی خشک بابونه شبت هر یک کفی نانخواه رازیانه هر یک سه درم در چهار
رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید و صافی کنند و بوره یک درم و نمک دو درم
و مقل نیم درم و عسل و روغن کنجد هر یک ده درم با آن ضم کنند حقنه
نیکو که ورم و برودت اعضا را مفید بود مقل اشق سکبینج هر یک نیم
درم جاوشیر جندبیدستر هر یک درمی نانخواه رازیانه تخم کرفس سپستان
از هر یک دو درم حلبه خشک شبت بابونه هر یک هفت درم در سه رطل
آب و سه رطل شیر بجوشانند تا به ثلثی آید و صافی کنند و با روغن کنجد
و روغن گاو و عسل از هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند حقنه که حمیات
حاده را مفید بود جو مقشر نیم کوفته خطمی بنفشه هر یک کفی عناب ده عدد

سفلی م

سپستان

سپستان سوز طالقی هر یک بیست دانه روغن کنجد و بنفشه و ترنجبین هر یک
ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم حقنه که نقرس و مفاصل را مفید بود
شاهتره قیصوم زراوند مدحرج کبر قنطوریون ورق سپندان سعتر سورنجان
حاشا هر یک ده درم شحم الحنظل مازریون هر یک نیم درم روغن کنجد بیست
درم حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود خشک بابونه اکلیل الملک شبت
هر یک کفی حلبه حرمل هر یک هفت درم گندم بیدانجیر خشک دانه مجموع
نیم کوفته هر یک ده درم رازیانه تخم کرفس درمی سپوس خطمی قنطوریون
هر یک پنج درم انجیر ده عدد سداب تر و سلق هر یک دسته عسل روغن
زیت و خیری الجامه هر یک ده درم بوره ارمنی یک مثقال سکبینج یک درم
جاوشیر نیم درم حقنه که سحج و قروح امعا را مفید بود بیست کنار بلوط
هر یک ده درم گلنار دانه مورد و ورق گل هر یک پنج درم ورق مورد دوازده
درم بجوشانند و در آب لسان الحمل پانزده درم زرده بیضه بریان کرده
ده درم با روغن گل ده درم بزنند و اقاقیا یک درم و لبه و کاغذ سوخته
هر یک درمی و نشاسته بریان کرده و دم الاخوین هر یک نیم درم
عصاره لحیة التیس نیم درم بکوبند و با آن ضم کنند حقنه که قولنج ریحی
را مفید بود شحم الحنظل یک درم قنطوریون باریک پنج درم ورق سداب و
بابونه هر یک شش درم سعتر پنج درم بجوشانند و صافی کنند و عسل ده درم

وجندبیدستر و سکبینج و جاوشیر هریک نیم درم با آن ضم کنند آخر بابونه شبت
هریک ده درم سداب خشک دانه سپوس زیره سداب انجره هریک هفت درم
سکبینج سه درم مقل چهار درم شحم الحنظل یک درم بوره نیم درم انگاه ده درم روغن
زیت پانزده درم حقنه که در امراض حاده استعمال کنند عناب ده عدد سپستان
بیست عدد بنفشه چهار درم انجره ده عدد خطمی و سپوس هریک کفی بجوشانند
و آب چغندر سی درم روغن کنجد بیست درم انگاه ده درم با ان ضم کرده
استعمال کنند باب سیزدهم در شیاف و فرزجها شیافی که قولنج بگشاید جندبیدستر
زهره گاو و بوره و قثاء الحمار متساوی بکوبند و شیاف سازند آخر
بوره ارمنی نمک هندی شحم الحنظل متساوی بکوبند آخر ریاح غلیظ را مفید بود
زهره گاو و بوره قثاء الحمار هریک دو درم بکوبند و بشکر سرخ بسرشند آخر
محروری مزاج را مفید بود در عقب مسهل که تقصیر کند بکار دارند در تحلیل
پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هریک دو درم بکوبند و بشکر معقود
بسرشند آخر قولنج بلغمی را مفید بود سکبینج مقل بوره شحم الحنظل را متساوی
بکوبند و بشکر بسرشند آخر در حمیات و امراض حاده بکار دارند نمک
هندی بوره خطمی متساوی بکوبند و به آب گشنیز بسرشند آخر زحیر و منع
خون از مقعد بازدارد مرافیون کندر زعفران متساوی بکوبند و باب گشنیز
بسرشند آخر مرافاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بریان کرده هریک درمی

بکوبند

بکوبند و باب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و اوجاع رحم را که از
برودت بود نافع باشد کندر مقل فقه هریک دو درم جاوشیر اشق
زعفران جندبیدستر هریک درمی مصطکی میعه روغن سوسن بابونه و حب غار میعه
مرغ و بط هریک سه درم صمغها بجوشانند و میعه بگدازند و باقی بکوبند
و باهم بیامیزند و لصوفه بردارند فرزجه که اختناق رحم را مفید بود پیه
مرغ و بط زعفران سنبل حاما مصطکی هریک درمی روغن بلسان و سوسن
هریک سه درم شمع شش درم فرزجه که رفتن خون را مفید بود مرافاقیا
هریک دو درم صدف سوخته گلنار شاشه قرطاس سوخته شب یمانی زعفران
هریک درمی افیون نیم درم بکوبند و باب بسرشند و بردارند آخر مرافاقیا
ریوند لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی بکوبند و باب لسان
الحمل بیامیزند فرزجه که دم طمث بازدارد ورق گل پوست انار مورد و عفص
پوست طلع بجوشانند و با عصاره لحیه التیس استعمال کنند فرزجه که ضعف
رحم را مفید بود حب بلسان روغن ناردین هریک سه درم قرنفل خولنجان
کتان سوخته هریک درمی زیره دو درم جندبیدستر نیم درم فرزجه که ریاح
را مفید بود تخم شبت و کرفس و سداب و فقه سکبینج مصطکی زیره حاما قسط
میعه سایله سنبل ملک انباط اشق جندبیدستر متساوی بکوبند و بروغن
شبت و بابونه استعمال کنند فرزجه که دم طمث بازدارد شب یمانی نیم درم افیون

فرزج

برزالبنج هر یک دو دانگی **آخر** مرداسنگ زاج گلنار طین مختوم و گل ارمنی هر یک بکوبند
و شیاف سازند و بر دارند **فرزجه** که فرج را گرم کند تخم بادروج بروغن زنبق
بیامیزند و بر دارند **فرزجه** که فرج تنگ کند و خوش کند شکر و زعفران در شراب
بجوشانند و خرقهای کتان در آن اندازند تا آب آن بخود چینند و خشک
شود و آنرا پاره پاره کنند و بوقت حاجت پاره از آن بر دارند پیش
از جماع **فرزجه** که فرج تنگ کند قطاع اقاقیا درم مازو دو درم بکوبند و
خرقه بشراب تر کنند و بدان بیالایند و خشک کنند و پاره از آن بکار دارند
فرزجه که رطوبت فرج باز دارد مازو و تخم حماض هر یک دو درم سرخ جبل الکیه
از هر یک نیم درم بکوبند و جفت و گلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و
بر آن ادویه بیالایند و استعمال کنند **باب چهار دهم** در روغنها روغن
ناردین منافع بسیار دارد و جمیع اوجاع و امراض بارده را معین بود
و شرب و ضماد آن اوجاع امعا و قی را نافع است و اختناق رحم
و اوجاع رحم را و درد اطفال چکانیدن کلیه و مثانه را نفع دهد قصب الذریره
ورق تمار سعد عود بلسان سادج اذخر اسارون ابهل مورد قردمانا فرنجمشک
هر یک بیست درم بکوبند و در دیگی کنند با شراب و آب چندانکه بر سر آن
بایستد و پنج رطل روغن کنجد بدان ریزند و بر آتش می جوشانند پس صافی
کنند و سنبل رومی و قرنفل و میعه هر یک سی درم نیم کوفته کنند و با آب و شراب

و این روغن صافی بجوشانند پس صافی کنند و این روغن بلسان را شصت درم
با آن ضم کنند و می جوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن قسط** مقوی
عصب و اوجاع بارده را مفید بود قسط قرفه اشنه ابهل سلیخه سادج
هر یک ده درم مر پنج درم مجموع نیم کوفته شبی در سرکه خیسانیده در پنج
رطل آب بجوشانند تا با نیمه آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند
و می جوشانند تا روغن بماند **آخر** قسط ده درم سلیخه شش درم ورق
صرماخور شصت درم نیم کوفته شبی در شراب خوب خیسانیده و رطلی و نیم
روغن کنجد بر سر آن کنند و می جوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس
صافی کنند **روغن مورد** موی را برویاند و تقویت کند ورق مورد تازه
دوازده من بکوبند و در ده من آب بجوشانند و روغن کنجد دو من
و نیم بر آن ریزند و می جوشانند تا روغن باقی ماند **روغن بابونه** بابونه تازه
بجوشانند و در سایه خشک کنند و یک رطل از آن در ده رطل روغن
کنجد اندازند و در آفتاب نهند و روغن افسنتین همچنین گیرند **آخر**
بابونه تر یا خشک یکمن در چهار من آب بجوشانند تا با یکمن آید و صافی
کنند و با یکمن روغن کنجد بجوشانند **روغن گل** ورق گل تازه یکمن و بادام
مقشر با کنجد مقشر چهار من در خم کنند و در زیر آفتاب نهند تا ورق گل
خشک شود آنگاه بادام را روغن بگیرند و این را روغن گل بادام گویند

و بعضی گفته‌اند رطلی ورق گل جهت بمالند و با یک من روغن کنجد در شیشه کنند و
با آفتاب نهند **روغن بنفشه** بنفشه تازه یک من با دو من بادام چنانکه گفته شد سازند و همچنین
روغن نیلوفر و نرگس و شقایق همچنین گیرند **روغن کدو** که در او پوست بگرداشته و
مغز آنان بر کشند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من از آن آب در یک من
روغن کنجد بجوشانند **روغن مصطکی** ضعف و اورام معده را مفید بود و صلابت
نرم کند یک رطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن می جوشانند
تا گداخته شود **روغن آمله** تقویت و تسوید شعر کند آمله پوست بیخ صنوبر مساوی
هم کوفته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند
روغن غار داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود ورق حب غار در روغن
شیره بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در آفتاب نهند **روغن خربق**
عسر بول و درد گرده را مفید بود زنجبیل چهار درم خسک ده درم در رطلی
آب بجوشانند تا به نیمه آید در رطلی روغن کنجد بر آن ریزند و می جوشانند
روغن زنبق امراض بارده را مفید بود گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند
و در آفتاب نهند و روغن یاسمین و خیری و اذخر همچنین گیرند **روغن سوسن** اورام
را تحلیل برد و صلابات نرم کند سلیخه قسط حب البان مصطکی هر یک
ده درم قرنفل قرفه هر یک پنج درم زعفران سه درم نیم کوفته با سی عدد گل

سوسن ورق کرده با روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه
نهند و بعد از ده روز دیگر استعمال کنند **روغن سداب** برودت کلیه و مثانه
و رحم و استرخاء اعصاب و ریاح را مفید بود یک من ورق سداب را با
چهار من روغن کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند و روغن
مرزنجوش همچنین گیرند **روغنی** که موی ستبر و دراز گرداند سادج
حماما و قسط هر یک سه درم لادن یک درم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند
تا به نیمه آید و صافی کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند **آخر** دا
مورد تخم کرفس برگ مورد تخم خطمی گل شقایق پوست جوز تر لادن
سیاه دشان متساوی بکوبند و چنانکه گفته شد بسازند **روغنی** که اکثر
امراض بارده را مفید بود مقل ده درم اشق جاوشیر سکبینج حب البان
مغز بادام تلخ هر یک پنج درم نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند

تا با رطلی آید با رطلی روغن کنجد با هم بجوشانند

باب پانزدهم در سعوطات و عطوسات و غراغر و سنونات

سعوطی که سر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهو روغن بنفشه یا نیلوفر و شیر زنان
متساوی با هم بیامیزند و در بینی کشند **آخر** صداع گرم را مفید بود طباشیر
ده درم نشاسته کافور هر یک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه بر کشند
آخر صداع بارد و لقوه را مفید بود جندبیدستر جاوشیر زعفران
زهره گرگ متساوی لب بند **آخر** فالج و لقوه را مفید بود صبر شونیز بوره

متساوی بکوبند آخر جذام را مفید بود دار فلفل با مبر آن شیطرج هر یک درمی
مشک طرامشیع تحلکت هر یک سه درم بکوبند و با روغن کنجد بکشند سعوطی
که لقوه و فالج را مفید بود شحم الحنظل فلفل اسطوخودوس جند بیدستر کندش
متساوی بکوبند و در خرقه تنک ببندند و به بویند آخر شونیز جند بیدستر شحم
الحنظل فلفل هر یک درمی کندش صبر هر یک دو درم مرزنجوش سه درم
آخر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر دارچینی مرزنجوش
خربق سفید جند بیدستر متساوی بکوبند آخر سبات و صداع را مفید بود
خربق سیاه مرزنجوش هر یک ده درم اشنان خردل کندش شونیز تخم
کل هر یک پنج درم مشک دانگی فلفل دار فلفل هر یک سه درم غرغره که فضلات
از دماغ فرود آرد عاقرقرحا زنجبیل دار فلفل هر یک دو درم خردل فلفل
هر یک چهار درم انار دانه پنج درم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند
و بدان غرغره کنند غرغره که خناق و ذبحه را مفید بود عدس کفی عناب
ده عدد روباه تربک یک درم بجوشانند و با ده درم آب کشنیز تر بیامیزند
و رب توت ده درم در آن حل کنند غرغره که ذبحه و خناق را نفع دهد
و منفجر گرداند شیر سه درم خمیر ترش ده درم مرور شک پنج درم غرغره
که سقوط لهات و اوجاع حلق را مفید بود شبت ورق گل عصاره لحیة التیس
ورد ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود گشنیز

خشک

خشک و عدس هر یک ده درم طباشیر یک درم بکوبند و با آب کشنیز بیامیزند
و بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود شب یمانی
مازو هر یک دو درم تخم گل چهار درم مر یک درم بکوبند و با ماء العسل بیامیزند
مضمضه که ثقل زبان را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل متساوی
بکوبند و با آب گرم و سرکه بیامیزند مضمضه که درد دندان را مفید بود ورق
غار با حب غار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند سنونی که دندان
را از چرک پاک کند شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم نوشادر
او خر مصطکی هر یک دو درم و نیم نشادر یک درم عاقرقرحا نیم درم بکوبند
و مسواک در دندان مالند سنونی که دندان سیاه شده را پاک کند
قبیل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم سادج دو درم مازو
سوخته هشت درم سنونی دیگر صدف شاخ گاو کوهی سرطان بحری
سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته سه درم
بکوبند سنونی که بوی دهن خوش کند و لثه سخت گرداند و دندان پاک
کند شیح چوب رزجو نیم کوفته همه سوخته ملح اندرانی زبد البحر هر یک
ده درم عاقرقرحا کبابه ثمره گز هر یک پنج درم شب یمانی دو درم قرنفل یک درم
سماق چهار درم سنونی که لثه سخت گرداند و رطوبات ازو زایل کند گلنار
فوذنه نمک سوخته هر یک ده درم نوشادر دو درم مورنج سه درم مازو یک درم

سنونی که قروح لثه را و سیلان خون ازان باز دارد ثمره گز ماسک هریک
درم لحیة التیس طین مختوم اهلیلج هریک درمی دارچینی نیم درم آخر فوه دو درم
شب یمانی پنج درم سنونی که دندان متحرک را سخت کند شاخ گاو کوهی
ده درم نمک سوخته پنج درم زعفران مر سنبل مصطکی سداب هریک دو درم
سماق گلنار هریک درمی سنونی که بن دندان سخت کند فحم عود گزمازج بوره
ارمنی زبد البحر متساوی سنونی که درد دندان را که از برودت بود مفید
افتد فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا میویزج زنجبیل هریک چهار
درم آخر سیر شونیز هریک دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند نافع بود.
آخته میویزج پنج شبث قسط دوای که قلع اسنان کند شب یمانی ومر متساوی
بکوبند و بران دندان نهند چنانکه بدندانهای دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که
برآید آخر نیشتر در اطراف دندان فرو برد و زراج و مازو و میویزج و شب
یمانی و دار فلفل بسایند و بشمع و قطران سرشته کنند و بدان نهند آخر عاقرقرحا
در سرکه خوب بنهند چهل روز و بعد ازان بسایند و نیشتر در حوالی دندان
فرو برند و این دوا نهند باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات و لطوخات
طلائی که کلف و نمش را مفید بود پوست بیضه اشنان آب خربزه
بردهوار د جو پنج نی پوست عدس ارد باقلا قوفل زبد البحر مامیران نخود
بادام تلخ متساوی بکوبند و باب ترب و شیره حران سرشته کنند وطلا کنند

اخر ترمس باقلا نخود جو کرسنه تخم خربزه هریک چهار درم قسط بادام
تلخ ایرسا حب بلسان زبد البحر زراوند دحرج هریک دو درم فلفل
تخم ترب کندس هریک درمی سرگین گنجشک انزروت هریک درمی و نیم
بکوبند و باب سبوس سرشته کنند طلاء که بهق سفید را مفید بود زرنیخ
ده درم کندش شیطرج هریک پنج درم بکوبند و بروغن زیت سرشته
طلائی که برص را ببرد شیطرج خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب روناس
خردل متساوی بکوبند و با سرکه و آب مورد طلا کنند طلاء که بهق سیاه
و سفید را مفید بود کندش خربق سفید میویزج سقمونیا هریک ده درم
شقایق هفت درم روناس شیطرج خردل مازریون تخم ترب تخم الحنظل
از هریک هشت درم بکوبند و بسرکه سرشته کنند طلاء که جرب را مفید بود
کبریت فلفل مرداسنج چرک نقره زراوند خرزهره متساوی بکوبند و
زیبق در زیت بکشند و همه باهم بیامیزند و طلا کنند و در آفتاب شش
ساعت رها کنند و باب اشنان بشویند طلاء که جرب و قوبا را مفید بود
زرنیخ اقلیمیا زرصبر مر اقاقیا حضض سعد شیاف مامیثا زعفران و
گل ارمنی بکوبند و باب گشنیز سرشته کنند ضمادی که اورام حاده را
مفید بود صندلین بابونه اکلیل الملک هریک سی درم ورق گل و گل
بنفشه آرد جو هریک چهل درم بکوبند و بروغن گل سرشته کنند و بدان نهند

ضمادی که ضعف کبد و استسقا را مفید بود سنبل مصطکی افسنتین صبر حضض فقاح اذخر
عود چهار درم لادن هر یک دو درم بکوبند و شمع ده درم بگدازند و ادویه در آن بسرشند ضمادی
که حرارت قلب و کبد را ساکن کند شمع سفید سی درم روغن گل و بنفشه
هر یک بیست درم بگدازند و در هاون کنند و با گلاب و آب تره و آب کشنیز
و کاسنی و بستان افروز و خل خمر نیک بمالند و بدان موضع نهند ضمادی
که صلابت طحال را مفید بود مقل ازرق بیست درم اشق ده درم و باقی ارمنی
کرسنه تخم اکلیل الملک حلبه بزرگ بابونه سنبل هر یک پنج درم بکوبند و طلی
انجیر در سرکه خوب بپزند تا حل شود و این ادویه بدان بسرشند و اندکی روغن
شبت و بابونه با آن ضم کنند و طلا کنند و اگر اشق در خل خمر بگدازند و طلا کنند
مفید بود اخر انجیر سیاه پنجاه عدد در سرکه خوب بپزند و قسط چهار درم
و بادام تلخ ده درم و بیخ کبر سه درم بکوبند با روغن خیری و آن سرکه و
انجیر بسرشند و در حال چون معده طلا کنند و دو ساعت بگذارند ضمادی
که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود بنفشه صندل سفید مغاث خطمی بکو آرد
جو سورنجان مساوی بکوبند و با روغن کنجد و سفیده بیضه و سرکه بسرشند
ضماد بیلمونه اگر بر فم معده نهند قی آرد و اگر بر ناف نهند اسهال آرد و اگر بر زهار
نهند ادرار بول کند برنج کابلی و قثاء الحمار هر یک سه درم خربق سفید مرداسنگ
از هر یک چهار درم پیه بز پنج درم دردی زیت ده درم شمع پنج درم با هم بزنند

واستعمال

واستعمال کنند ضمادی که کسر و قلع را مفید بود مغاث گل ارمنی هر یک بیست درم
برگ خطمی از هر یک ده درم اقاقیا پنج درم بکوبند و با سفیده بیضه بسرشند آخر
ماش مغاث خطمی گل ارمنی صبر هر یک ده درم شب یمانی را سحق کنند کندر
زعفران هر یک پنج درم بکوبند و با آب مورد بسرشند اخر ماش بیست درم لادن
و گل ارمنی هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و با آب کدو و گلاب بسرشند
ضمادی که پستان را بر حال خود بگذارد و بزرگ نشود آرد جو و ودع سوخته
مساوی بکوبند و بسرکه بسرشند و هر ماه سه روز بر پای طلا کنند ضمادی
که شیر از پستان کم کند دردی سرکه اکلیل الملک و آرد باقلا با آب فودنه
بسرشند ضمادی که ورم پستان را مفید بود باقلا جو حلبه خطمی کعک هر یک
ده درم زعفران نیم درم بکوبند و بسفیده تخم مرغ بسرشند ضمادی که سعفه را
مفید بود زنگار اشق زراوند مقل خردل زاج مساوی بکوبند و با روغن گندم
و سرکه و عسل بسرشند ضمادی که سعفه مزمنه را مفید بود نمک سوخته
زاج سوخته کبریت مازو زرده چوبه مرداسنگ زراوند نطولی که سهر و ورم
گرم را مفید بود بنفشه تخم کاهو هر یک پنج درم نیلوفر پوست خشخاش ورق
گل بابونه هر یک کفی بجوشانند و سر بدان فرو دارند و بر سر ریزند نطولی
که صداع بارد را مفید بود بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک هفت
درم نمام ورق غار شیح هر یک چهار درم اخر مالیخولیا را مفید بود بنفشه نیلوفر

خطمی ورق سپند ورق کاهو خبازی روباه ترنگ تخم خشخاش گل سفید بابونه هر یک
پنج درم پستان پت عدد بجوشانند و سر را به بخار آن دارند و آب صافی آن
با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند **ضمادی** که صداع ریحی را مفید بود بابونه اکلیل
الملک تخم کرفس رازیانه زیره سعتر مرزنجوش شبت سداب متساوی بکوبند
ضمادی که قولنج و عسر البول و ریاح بارده را نافع بود خشک بابونه اکلیل الملک
شبت حلبه روماه ترنگ خطمی رازیانه سوسن بنفشه پوست خشخاش هر یک
کفی بجوشانند و در آن نشینند **باب پنجم** در ادویه چشم که از ابتداء
نزول و انتشار ضعف بصر و غشاوه و سبلات را مفید بود و مقوی بصر باشد
و رطوبت چشم زایل کند توتیای هندی توبال مس و مس سوخته لؤلؤ ناسفته
لبد ساذج اقلیمیا زر صبر اسقوطری سرطان بحری زعفران سنبل هر یک
دو درم ساذج مغسول شش درم فلفل سفید دار فلفل نوشادر هر یک
درمی و نیم مشک دانگ کافور نیم دانگ **شنجافری** اقلیمیا زر توتیا و صبر مس سوخته
توبال مس شادنه مغسول هر یک درمی و نیم مشک دانگی **باسلیقون کبیر**
جرب و سبل و ظفره و دمعه و حکه چشم را مفید بود اقلیمیا نقره زبد البحر هر یک
ده درم مس سوخته پانزده درم نمک اندرانی و ساذج هندی اسفیداج
رصاص فلفل دار فلفل جندبیدستر سنبل اثمد هر یک دو درم قرنفل یکدرم
صبر اسقوطری پنجدرم اشنه نمک هندی هر یک درمی ماميران نوشادر

دواء

زردچوبه

زردچوبه هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم نمک طعام پنج درم دو مثقال
عصاره ماميثا پنجدرم سحق کنند تا همچو غبار شود **باسلیقون صغیر** اقلیمیا زر زبد البحر
هر یک ده درم مس سوخته پنجدرم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر [illegible]
فلفل دار فلفل هر یک دو درم شحم الحنظل نیم درم قرنفل اشنه هر یک درمی
روشنایی سبل و ظفره و جرب و بیاض و ظلمت و دمعه و عشا را مفید بود
ساذج مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی توبره ارمنی زنجار دار فلفل
هر یک چهار درم فلفل سفید و سیاه و زبد البحر هر یک هشت درم زعفران
نوشادر از هر یک درمی **شنجافری** مس سوخته ساذج هر یک پنج درم فلفل
زعفران شحم الحنظل هر یک نیم درم زنجار صبر توبره ارمنی هر یک درمی اقلیمیا
زر دو درم **کحل زعفران** تاریکی و خاریدن و آب ریختن چشم را مفید بود
زعفران سنبل هر یک دو درم فلفل سفید دانگی و نیم دار فلفل یکدرم نوشادر
نیم درم مازو سوخته سه درم کافور نیم دانگ **کحل الجواهر** مقوی بصر بود
هفت درم مارقشیشا پنجدرم اقلیمیا ذهب مغسول لبد لؤلؤ ناسفته هر یک
سه درم زعفران نیم درم شادنه دو درم **کحل ساذج** تقویت چشم کند
مره برد یانه سره(?) شش درم مارقشیشا چهار درم اقلیمیا ذهب دو درم
زعفران و لبد هر یک نیم درم ساذج یکدرم قرنجبک(?) قیراطی لؤلؤ دانگی
و نیم **کحل بنفسجی**(?) ظلمت و حکه و دمعه را مفید بود شادنه دو درم خون سیاوشان

هر یک

صبر و سنبل و قرنفل هر یک چهار درم و کحل تخم هلیله هر یک دو درم

قاقله مشک هریک دانگی زر بسباسه وشان مس سوخته مازو هریک درمی ساذج
دو دانگ سنبل دارفلفل هریک نیم درم کافور دانگی **کحل توتیا** بیاض را زایل
کند زبد البحر اقلیمیا ذهب سرگین سوسمار مرجان مرقشیشا سرطان بحری
هریک چهار دانگ اثمد پنج درم شادنه لولو ناسفته هریک نیم درم توتیای
هندی سه درم زنگار نوشادر فلفل دارفلفل سنبل قرنفل هریک دانگی
ونیم مامیران نمک هندی هریک دو دانگ **کحل اغبر** جرب و قروح را مفید بود
توتیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یکدرم ونیم شیح سوخته لولو اقلیمیا
زر نقره هریک درمی **کحل رمادی** مقوی بصر و ناشف رطوبت بود و جرب
و سبل را نافع بود اثمد و توتیا هندی و توبال مس و شیح سوخته هریک
چهار درم مامیران یکدرم **کحلی** که سبل را مفید بود پوست هلیله زرد و زنجبیل
هریک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم شادنه مغسول ده درم
برود حصرم جرب و سبل و سلاق و دمعه را مفید بود توتیای کرمانی و
پوست هلیله زرد هریک پنج درم زنجبیل دارفلفل سه درم ونیم املج مامیران
هریک دو درم بکوبند و باب غوره هفت روز بپرورند بعد ازان
خشک کنند و بسایند **اخر** توتیا زرد چوبه هریک ده درم هلیله زرد
زنجبیل هریک دو درم ونیم نمک هندی یکدرم **برودی** که حرارت عین
را ساکن کند اقلیمیا ذهب چهار درم توتیا هندی سره هریک پنج درم

بسایند و بگلاب و خل خمر بسرشند و در خرقه کنند و می شویند و می مالند
و بعد ازان خشک کنند و با دو دانگ کافور سحق کنند **برودی** که رمد را
مفید بود ساذج هندی مس سوخته افیون بسباسه هریک هفت درم
صمغ عربی سی درم اسفیداج شصت درم بسایند **برود اسود** اوجاع
چشم را مفید بود افیون ده درم کافور دو درم مشک یکدرم زعفران
دو دانگ مرینج درم مس سوخته درمی اقلیمیا ذهب پنج درم صمغ عربی
چهل درم توتیا هندی قاقله مرقشیشا هریک درمی سرمه هشت درم نبات
دو دانگ حضض حب کلنار و ساذج هریک دانگی **برود کافوری** توتیای کرمانی
مغسول پنج درم کافور دو حبه **برودی** که بیاض و رمد را مفید بود اقلیمیا
شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون کثیرا صمغ نشاسته هریک
دو درم انزروت هشت درم **ذرور اصفر کبیر** اوجاع عین را که از رطوبت
بود مفید باشد انزروت بشیر خر پرورده پنج درم مامیثا دو درم صبر
تخم گل زعفران هریک نیم درم افیون چهار دانگ **ذرور ابیض صغیر** رمد را
مفید بود انزروت پنج درم و نشاسته دو درم نبات صمغ عربی هریک
درمی **ذرور اصفر صغیر** رمد صبیان و ریاح و درد چشم را مفید بود انزروت
پرورده دو درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چهار درم ذرور اصفر
کبیر سه درم باهم بسایند **ذروری که رمد کهنه را مفید بود** اسفیداج

اقلیمیا چهل درم

اقلیمیا فضه هریک ده درم شادنه مغسول مس سوخته هریک سه درم ونیم کثیرا
شش درم اسرب درونج هریک دو درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم
درم لؤلؤ زبد البحر نبات نشاسته هریک چهار درم ذرور دیگر که دمعه
وظلمت وحکه را مفید بود آب رازیانه پنجاه درم فیلزهره زهره کلنگ
وخروس وکبک هریک سه درم مشک کافور هریک نیم مثقال آب هندبا
ودر آب رازیانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند ملکایا
رمد را مفید بود انزروت پرورده نشاسته نبات متساوی بسایند
اکیبران قروح عین را مفید بود ساذنج مغسول لؤلؤ اسرب توتیا
برنج مس سوخته اقلیمیا ذهب هریک دو درم سرمه قرنفل زبد البحر
هریک درمی ذرور وردی قروح عین را مفید بود شادنه مغسول اسنج
سوخته هریک ده درم پوست بیضه شترمرغ شسته پنجدرم ذرور دیگر
که بیاض را مفید است سرطان بحری اقلیمیا ذهب سرگین سوسمار اسنج
سوخته زبد البحر متساوی بسایند شیاف قیصر ظفره را مفید بود شادنه
دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هریک شش درم قلقطار سوخته
زنجار هریک ثلث درم افیون دو درم ونیم بکوبند وببیزند وبآب
رازیانه بسرشند وشیاف سازند ودر سایه خشک کنند ووقت
حاجت بسنگی بمالند ودرچشم کشند شیاف دینارجون قرح وآثار وظفره

را مفید بود اقلیمیا ذهب اسفیداج هریک ده درم کثیرا مر هریک پنجدرم
اسرب لؤلؤ خون سیاوشان هریک چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته
هریک دو درم زرد چوبه یکدرم زرنیخ سرخ نبات افیون اقاقیا
هریک نیم درم بکوبند وبآب بسرشند وشیاف سازند شیاف مرارات
ظلمت وضعف عین را مفید بود انزروت صبر زعفران هریک دو درم
زهره کفتار زهره کبک روغن بلسان هریک درمی بسایند وبآب
سداب بسرشند وشیاف سازند اخر زهره عقاب وباشه وروباه
وخروس وشباط مساوی بسایند وبآب رازیانه بسرشند شیاف دیرج
ظفره وسبل وبیاض را مفید بود کحل زنگار ساذج هریک درمی ونیم
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دارفلفل هریک نیم درم اشق وسکبینج
بخیسانند وباقی بکوبند وبدان بسرشند شیاف اسود جرح وسبل
را مفید بود اسفیداج چهار درم صمغ عربی کثیرا هریک درمی اقاقیا
مغسول پنجدرم سنبل افیون هریک چهار دانگ مر نیم درم شیاف
که درد عین ورمد ودمعه را نافع باشد وحرقت وسبل را مفید
بود اقلیمیا ذهب اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هریک چهار
درم مر سنبل نشاسته هریک درمی ونیم اقاقیا مغسول سه وچهار
درم بکوبند وبآب دو باره نرمک بسرشند شیاف ابیض حرقت وابتداء رمد را

سفید بود صمغ نشاسته کثیرا هر یک دو درم اقلیمیا فضه درمی افیون یک درم اسفیداج
شش درم بکوبند و بسفیده تخم مرغ لبرشند **شیاف احمر** رمد را مفید بود شادنه
مغسول شش درم مس سوخته چهار درم لبد لؤلؤ کهربا سرنج هر یک دو درم
صمغ عربی کثیرا هر یک پنج درم و خون سیاوشان زعفران هر یک نیم درم
صمغ بخوبی بسایند و باقی بسایند و بدان لبرشند **اخر** جرب و سلاق و سبل
و استرخاء جفن را نافع بود شادنج شانزده درم زنجار دوازده درم
قلقطار سوخته هشت درم شب یمانی دو درم مس سوخته چهار درم نبات
و بشراب لبرشند **شیاف اخضر** بیاض زایل کند زنجار درمی و نیم اسفیداج
اشق نشاسته صمغ عربی هر یک درمی بکوبند و باب سداب لبرشند
اخر جرب و سبل و بیاض و آثار قروح و غشاوه را مفید بود اقلیمیا
فضه طلا افیون هر یک درمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق هر یک
دو درم اشق بخوبی بسایند و ادویه کوفته بدان لبرشند **شیاف اصفر**
غشاوه و ابتدا آب را مفید افتد عنزروت شیاف مامیثا هر یک
هشت درم مر بورق ارمنی فلفل سفید هر یک چهار درم زرنیخ سرخ دو
دو درم زعفران درمی و نیم **اخر** غشاوه و سلاق را مفید بود و مژه بر دیانه
و مقوی بصر باشد اقلیمیا ذهب اقاقیا هر یک پنج درم روسختج
دو درم افیون مر هر یک نیم درم صمغ عربی و زنجار هر یک چهار درم اثمد یک درم

شیافی که در ابتدا رمد مفید بود و وجع ساکن کند شیاف مامیثا هفت درم
زعفران افیون حضض صمغ عربی هر یک دو درم کثیرا انزروت هر یک چهار
درم جندبیدستر درمی بسایند و باب لبرشند و شیاف سازند **باب**
پنجم در مرهمها و ذرورها **مرهم داخلیون** خنازیر و اورام صلبه را تحلیل برد
مرداسنج ده درم بسایند و با هشت درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب
حلبه و بزر کتان و خطمی از هر یک هشت درم بر سر آن ریزند و می جوشانند
تا غلیظ گردد و پس فرود گیرند و بر هم می زنند تا اجزا متشابه حاصل شود
مرهم کافور گوشت برویاند و ریش خشک کند شمع سفید و اسفیداج
هر یک دو درم روغن گل چهار درم کافور دانگی سفیده تخم مرغ درمی با هم
بیامیزند **مرهم باسلیقون** گوشت برویاند زفت راتینج شمع هر یک پنج درم
قنه چهار درم با زیت بگدازند **اخر** مرداسنگ خون سیاوشان انزروت
زراوند مدحرج هر یک نیم درم صبر زفت رومی راتینج شمع هر یک پنج درم
روغن گنجد **مرهم زنجفر** خنازیر و سرطان را مفید افتد مرداسنگ پنج درم
قنه اشق هر یک ده درم علک بطم شش درم شمع ده درم زنجفر چهار
درم با زیت یا روغن گنجد مرهم سازند **مرهم خل** قروح را خشک
کند و گوشت برویاند مرداسنگ ده درم با زیت و سرکه هر یک چهار
درم بسایند و دو درم زرد چوبه بسایند و با آن ضم کنند و بزنند **مرهم زنگار ب**

پانزده درم

گوشت زاید زایل کند و قرحه خشک گرداند علک بطم راتینج هر یک پنجدرم زنجار
دو درم با روغن زیت بیامیزند مرهم نوره آنکه حرقت آتش را مفید بود آهک
بشویند و با روغن زیت بیامیزند آخر آهک شسته چهل درم تخم چغندر و برگ
و شمع هر یک سی درم روغن گل نیم رطل مرهم رسل اورام صلبه و خنازیر
و سرطان و طاعون را مفید بود شمع راتینج مقل ازرق مرداسنگ هر یک
پنجدرم جاوشیر زنجار قنه هر یک ده درم اشق هفت درم زراوند طویل
میعه هر یک سه درم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و باقی با زیت بگدازند و مرهم
سازند مرهم اسفیداج گوشت برویاند شمع ده درم روغن گل پنجدرم بگدازند
و اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم قلقطار قروح مزمنه و سرطان و
اورام جاسیه را مفید بود پیه خوک و زیت هر یک رطلی مرداسنگ
نیم رطل قلقطار چهار درم با هم بسایند مرهم سابونج ترقد و شقاق و قروح
فرج و قضیب را مفید بود روغن گل و بنفشه هر یک بیست درم شمع شش
درم اسفیداج عصاره لحیة التیس شاذنه مغسول گل ارمنی هر یک دو درم
افیون مصری پنجدرم مرهمی که گوشت برویاند و قروح رطبه را خشک کند
مرداسنگ شش درم گلنار روسنج سرمه زرد چوبه خون سیاوشان
شنج سوخته شب یمانی اقلیمیا فضه هر یک درمی با شمع و زیت مرهم سازند
اخته مرداسنگ ده درم بسایند و با سی درم زیت بجوشانند پس کندر

دفنه

دفنه و انزروت و خون سیاوشان و زفت هر یک دو درم بسایند و با آن
بیامیزند مرهمی که احتراق قروح معده و کرفتن دواب را مفید بود
مرداسنگ یکدرم اسفیداج پنجدرم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند
و چون از آتش فرو گیرند سفیده تخم مرغ با آن بزنند نوعی مرهم که او
را مفید بود شمع سفید و کوهان شتر گداخته هر یک پنجدرم زفت رومی
دو درم قطراسالیون در می آب کنند تا ده درم مرهمی که حرقت آتش را
مفید بود خبث نقره اسفیداج قیمولیا بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه با
هم بزنند مرهمی که گوشت زاید ببرد و اورام منفجر گرداند و تن ورا
خوب بینده و با هم چندان صابون در هاون بسایند و با ربع آن زرد چوبه
بیامیزند دیکبریک دوای اکال بود و عفونت و آکله و گوشت زاید را زایل
کند زرنیخ سرخ و زرد هر یک شش درم آهک آب نرده پانزده درم
زنجار دو درم و بخل خمر بسرشند و قرص سازند و خشک کنند ذروری
که گوشت زاید بخورد آهک آب نرده ده درم زرنیخ سرخ و زرد و
قلقطار هر یک دو درم کندر اقلیمیا فضه خرنوب هر یک سه درم بسایند
و نمک دو درم اخر آهک پنجدرم زاج دو درم قلقطار توتیا مس مرداسنگ
خبث رصاص هر یک مثقالی ذروری که بواسیر و قروح را مفید بود انزروت
دم الاخوین سماوی ذروری که گوشت برویاند و قروح خشک گرداند صبر

ده درم کندر کلنار هر یک پنج درم **ذروری** که خون باز دارد و جراحات خشک کند
انزروت دم الاخوین کلنار کندر **ذروری** که زخم شمشیر و کارد را مفید بود
و خون باز دارد مر صبر انزروت دم الاخوین زنگار را بیخ اشنان متساوی
ذروری که قروح را مندمل گرداند صبر کلنار روسخته مغسول اقلیمیا مغسول
متساوی **اخر** صبر کلنار مرماز و زرد چوبه **باب نوزدهم** در حلاوی و مشهیات
حلوایی که تقویت دماغ کند و فربه گرداند نافه را مفید افتد قند یکمن با چهار
آب در دیگ کنند و بجوشانند تا منعقد گردد پس بردارند و یک وقیه
بادام مقشر کوفته در آن ریزند و بزنند و بر تخته پهن کنند تا خشک شود **حلوایی**
که گرده و باه را تقویت کند رطلی آرد سفید با یکمن روغن گاو بریان کنند و
سه رطل عسل و بیست درم گلاب و یکدرم زعفران در رطلی آب باهم بیامیزند
و بر آن ریزند و بریان کنند پس خشخاش و مغز فستق در آن ریزند و فرو گیرند
اخر آرد رشته یکمن در سه رطل آب و ده درم گلاب و یک رطل روغن
کنجد بجوشانند پس دو من قند بر آن کنند و بریزند **عصیده** مقوی باه
بعد خرما خوب دانه بیرون کرده ده من با دو من آب بجوشانند تا
حل شود پس فرو گیرند و بیست بمالند و پالا بیند و با رطلی قند در رطلی عسل و
یکدرم زعفران بجوشانند و کاک خرد کرده بپخته آن قدر که باید در آن کنند.
و با یکمن روغن کنجد بریان کنند و جوز و بادام و فستق مجموع مقشر در آن

میان کنند **مسمن** مغز بادام فندق و فستق و بن و چلغوزه و شهدانه بکوبند
و بعسل لت بسرشند و هر روز مقدار بیست درم با سی درم نخود بخورند **سفوفی** که فربه کند
بادام فندق مغز بن کنجد خشخاش هر یک بیست درم کثیرا ده درم قند
مثل مجموع بکوبند و بیست درم شاول کنند **سمنه** که مغز ورسی را مفید بود نخود
شبانروزی در شیر گاو خیسانیده و سی درم از آن با برنج شسته
و خشخاش و گندم و جوز و کشمشات و قند هر یک سی درم و بادام مقشر پنجاه
درم بکوبند و هر روز سی درم تا چهل درم از آن در شیر بجوشانند و بخورند
و بکام روند **اخر** نخود باقلی عرف سفید ناخواه هر یک ده درم کثیرا چهار
درم زیره کرمانی فلفل هر یک درمی بکوبند و با مثل آن آرد سفید بسرشند
و نانی بپزند و با شیر و قند حلوا سازند **اخر** مغاث جوز گندم بهمن زرد
کثیرا خشخاش که با هر یک سه درم بکوبند و با آرد گندم و شکر بیامیزند
و هر روز بیست درم از آن با شیر و شکر و روغن حلوا سازند **مسمنی** که هزالی
که از اکل طین حاصل شود باز دارد خشخاش کثیرا بهمن زرد بادام بکوبند و
با شیر و شکر حلوا سازند و بعد از آن بکام روند **حقنه** که فربه کند کله میش فربه
بستانند و بکوبند و نیم رطل دنبه و دو رطل شیر و نخود و برنج شسته و گندم
هر یک دو رطل نیم کوفته کنند و بجوشانند تا مجموع مهرا شود و پنجاه درم
از آن آب صافی کرده با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال

کنند بعد از آن که دفع برآز کرده باشند و بخواب روند در ماهی پنج نوبت چنین کنند
که موجب فربهی باشد والله اعلم **باب بیستم** در معرفات حابسات
رعاف کاغذ سوخته شاخ گاو کوهی سوخته انزروت گلنار خون سیاوشان
کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا مرمازو سوخته شب یمانی هریک درمی کافور دانگی
بکوبند و در بینی دمند **اخر** پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته
هریک دو درم بکوبند و بآب مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند
اخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی کافور هریک پنج درم زاج را که لسان
الحمل مازو سوخته بسر که بازنشانده هریک ده درم عصاره لحیه التیس ساذج
هریک هفت درم کشنیز خشک سوخته هریک حبت درم بکوبند و بآب
لسان الحمل بسرشند **حابسات قی** ادویه که قی صفراوی باز دارد زرشک
انار دانه سماق گلنار طباشیر ورق گل دانه غوره هریک درمی پسته نیم درم
بکوبند و مثقالی از آن بآب سیب یا به بخورند **اخر** قی بلغمی و سوداوی باز
دارد ورق گل چهار درم زرشک سه درم نعناع پوست فستق مصطکی عود
خام سنبل سعد قرنفل قرنجبک زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هریک دو
درم بکوبند دو درم از آن با بیه بخورند **اخر** قی و هیضه را مفید بود انار
دانه ترش ده درم مصطکی نعناع هریک درمی در رطلی آب بجوشانند تا
بانیمه آید و صافی کنند و عود و مسک هریک درمی بیامیزند در سر آن زیر

سوخته

و بخورند **اخر** مسک قرنفل سعد هریک ده درم کرمانج مازو پوست انار کندر
هریک پنج درم افیون دانگی بکوبند و به رب به بسرشند شربتی یک درم باشد
ادویه که اشتهاء گل خوردن قطع کند زیره کرمانی نانخواه افیون تخم کرفس
هریک دو درم فلفل دو درم و نیم قرنفل پنج درم بکوبند و مثقالی بخورند
اخر قاقله صغار و کبار قرنفل زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هریک سه درم
سی درم بکوبند و چهار درم یا پنج درم بخورند **اخر** مصطکی دو درم عود خام
درمی زیره کرمانی نیم درم بکوبند و با ده درم گلنگبین یا مبیز دو بدو نوبت
بخورند **ادویه عرق** اگر بوره ارمنی بروغن بابونه حل کنند و در بدن مالند
عرق بیاید و آب شیکر نیز چنین بود **اخری** عاقرقرحا در روغن کنجد بجوشانند
و بمالند **اخری** زنجبیل و آب سیر و پیاز و اگر مازوی سوخته با روغن گل در بدن
مالند عرق ببندد **اخری** گل ارمنی مرداسنج بروغن گل پرورده بت
و با آب مورد در بدن مالند عرق باز دارد **اخری** گلنار مورد مازو متساوی
بکوبند و با آب غوره بمالند **اخری** گل ارمنی ورق گز بکوبند و بروغن مورد
بمالند **ادویه حمل** بهمن سرخ کثیرا اشقنقور زهره گاو زرنباد درونج هریک
مثقالی لولی نا سفته فودل سفید فلفل سفید از هریک نیم مثقال بکوبند و بعسل
بسرشند و سه روز پیاپی هر روز مثقالی بخورند بعد از آن مجامعت کنند که
موجب حمل شود **فرزجه** مقل چهار درم روغن بان دو درم جاوشیر ترکیبس

هر یک درمی عسل سه درم با هم بیامیزند و بصوفه بردارند اخری پنیر مایه خرگوش و
سرگین ادسماق مر زعفران عود هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و بردارند
اخری زعفران حماما سنبل ساذج اکلیل الملک هر یک سه درم قردمانا نیم درم
پیه بط و مرغ و شمع و روغن سنبل هر یک دو درم با سفیده بیضه بیامیزند و
بعد از طهر بردارند بخوری که نافع بود موی خرگوش سداب دارشیشعان مقل ازرقی
بکوبند و با روغن گاو بسرشند و در مجمره آتش نهند و بزیر گیرند اخری از بیخ
جوز سرو میعه مروح دمارزد هر یک پنج درم حب الغار هشت درم بکوبند و بشراب
کهنه بسرشند و حب سازند و بعد از طهر بدان بخور کنند دوایی که چون استعمال
کنند جنین مسقط نشود زرنباد درونج مازو چند بیدستر حلتیت ابهل هر یک
درمی زنجبیل ده درم صد دوازده درم مشک نیم مثقال بکوبند و بعسل بسرشند
دو درم تا دو مثقال بخورند فرزجه که درین باب نافع بود قسط افلیون شیح
هر یک دو درم افیون نیم درم مر فلفل هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و پیش از
مجامعت بردارند بخوری که در استعمال آن استدلال جویند که آبستن خواهد شد یا نه
کندر حب بلسان هر یک دو درم مر یکدرم و نیم میعه قرنفل دارچینی هر یک دانگی سنبل
چهار درم ساذج هندی نیم درم بکوبند بکوبند و بسرشند و حب سازند و در مجمره
آتش نهند و در زیر گیرند اگر بوی آن و بخار از دهان و بینی بیرون آید آبستن
خواهد شد ادویه که مسکر باشند و گاه باشد که جهت اخراج پیکانی یا داغی یا شقی که

در حالت

در حالت هشیاری طاقت نمی دارند بدان محتاج میشوند افیون پنج درم خشخاش سیاه ده
درم تخم کاهو هشت درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و نیم رطل
گندم پاک بجوشانند تا آب تمام نیست شود پس گندم خشک کنند و بکوبند و
مثقالی از آن هر که را بدهند بیخود شود اخری خشخاش سیاه تخم کاهو هر یک پنج
مثقال بزر البنج دو مثقال بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند مثقالی
از آن مسکر بود و اگر اشتنه در شراب بجوشانند بیخود کند و چون خواهند
که افاقت شود شبت بجوشانند و بدهند یا درازیانه در شراب بجوشانند و اگر
متاذی شود از آن تریاق اربعه یا تریاق کبیر بدهند که مست زود هشیار شود
سرکه کهنه با گلاب بدهند یا دوغ گاو با برف یا شربتی از شراب غوره
ببرف سرد کرده اگر چهار روز نان در شراب جوشانند و از آن شراب
کسی را بدهند دشمن شراب گردد و اگر مگس خشک شده و انگبین بیامیزند
و در میان شراب کنند همین عمل کند و اگر سکنجبین و مقل هر یک مثقالی و
شب یمانی و شیح و کعب خوک و درازیانه هر یک مثقالی سوخته با هم بیامیزند
و با آب درازیانه بسرشند و بر احلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود با
هر که مجامعت کند موجب دوستی شود و عسل و زنجبیل اگر بر قضیب مالند
همین عمل کند و اگر اسفیداج و مامیران و مغز ان پلنگ سوخته و سرگین
کبوتر و زهره خرس و اشنان سوخته هر کدام که باشد دانگی را با یکدیگر وزن [illegible]

بجود بر دارد موجب دشمنی گردد و اگر بانگو دکاوزبان و لولو و ماميران و مرغ جور

و مرزنجوش و سعتر فارسی و عود خام و لسد هر یک مثقالی بکوبند و بشراب سیب ترمی

بسرشند و مثقالی بناشتا بکسی دهند که عاشق باشد عشقش زایل شود

و اگر بهمن سرخ و طالیسفر و بستان افروز و تخم نام و کشوث و نیچکشت و

فراسیون و فاوانیا و قیصوم و کندش هر یک مثقالی بکوبند و باب خباری

بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم از ان بسایند و

کسی را دهند که عاشق نباشد عاشق شود و اگر علق و خراطین بکوبند و با روغن

کنجد بر ذکر طلا کنند بعد از انکه بسیار مالیده باشند بزرگ شود و اگر قضیب بحر

درشت بمالند و بعد از ان نفت رومی یا روغن یاسمین طلا کنند همچنین

بود و اگر عاقرقرحا دو درم با ده درم آب عنصل بسایند و بر ذکر طلا کنند

همین عمل کند و اگر شیر شتر در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه چند در ان

اندازند و بر می گیرند و بر ذکر می نهند و چون خشک شود دیگری بر دارند و دیگر

کنند و اگر عود و سورد و دراسن و قرنفل و راماک هر یک درمی خشک داکنی

بسایند و صوف بشراب تر کنند و بر این ادویه پالایند و بجود بر دارند

فرج را تنگ گرداند و اگر مشک و شکر و زعفران در شراب ریحانی

بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و بر دارند فرج گرم گرداند و اگر کبابه با حلتیت

در دهن گیرند و اب آن بر قضیب مالند موجب لذت شود و اگر فلفل و زنجبیل

یا سقمونیا یا عسل بر ذکر طلا کنند همین عمل کند والله اعلم بحقایق الامور و منه الفرح

والسرور قد تمت النسخة الشریفة فی اواخر شهر

ربیع الثانی و کتب العبد الحقیر الفقیر

المذنب محمد محسن خاتون آبادی

تم بالخیر

هو الله المیسر لحصول الامور

در قسمت عالم و عاملان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسه وجهی است [illegible] ممکنه و الفاظ که در زبان مصنف [illegible] و در جمله [illegible] [illegible] اکثر
از مصنف [illegible] [illegible] فصل که الفاظ [illegible] صنعت [illegible] در مصنف تمام [illegible] [illegible] تمام میکند
[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصنف
[illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] مصنف [illegible] [illegible] اگر از مصنف
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصنف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اگر [illegible] مصنف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۱۲۳۶

در حد قدیم

فایده قدیم دو گونه بود یکی بقیاس و دیگری مطلق قدیم بقیاس چیزی باشد
که زمان او پیشتر از زمان دیگر بوده باشد اما قدیم مطلق بدو وجه باشد
یکی قدیم بود بحسب زمان دویم قدیم بود بحسب ذات آنچه قدیم بود بحسب
زمان چیزی بود که وجود او در زمان یافت نشود نامتناهی چون وجود عقل و
قدیم بحسب ذات آن هستی بود که وجود او را ابتدا نشود و آن واجب
الوجود است حد باطل باطل رایی بود بر خلاف آنچه پسندیده عقل باشد حد
رجا رجا شوق بچیزی بود که در آن نفعی رسد حد خوف خوف باز پس شدن
دل باشد بجانب پشت از هر چیزی که بوی خواهد رسیدن حد اراده
اراده شوق نفس ناطقه بود بچیزی که در خوردی بود

مضر

هر که خواهد که صحت بروی باقی باشد باید که بر غذای حقیقی ملازمت کند چون
نان گندم پاکیزه که بدان آفت نرسیده باشد و گوشت گوسفند یکساله و از
میوه های تر آنکه اخلاط را بسوزاند یا خون غلیظ تولد کند دوری نماید و از
میوه ها بانجیر و انگور شیرین اکتفا کند و طعام نخورد الا وقتی که اشتها صادق
باشد و غذا درین وقت منع نکند و بر گرسنگی صبر نکند و چون در بدن
خلطی فاسد پیدا گردد به تنقیه آن مشغول شود و از امتلا دوری نماید
خاصه از غذا های غلیظ از ابو علی منقولست که امتلا کشنده است خواه از

طعام و خواه از شراب و چون خطایی واقع شود باید که بتقلیل تدارک کند
و از بقراط منقولست که افراط در خفتن و ناخوردن و در چیزی گرم کننده
یا سرد کننده یا در حرکت خطرست بجهة آنکه هر بسیاری دشمن طبیعت است
از جالینوس منقولست که بسیار کسان بواسطه تدبیرهای بد مزاج های
خوب خود را افساد دهند همچنانکه بسیار کسان مزاج های بد خود را بتدبیرهای
خوب باصلاح آرند از حکیمی عرب پرسیدند که طب چیست گفت
پرهیز کردن و رعایت اعتدال بجای آوردن جالینوس گفته که باید
که غرض تو در همه حالات اعتدال بود و بدترین چیزی بدن ادخال
طعام بود خاصه تخمه که از غذای بد بود و اگر در شب امتلا واقع شود
و خواهد که خواب کند پیش از خواب حرکتی لطیف باید کرد تا غذا از
فم معده بقعر معده رود و شیخ رئیس گفته که حرکت خفیف بعد از خوردن
طعام غذا را در معده بنشاند و مرویست که در زمان انوشیروان
حکیمی بود از و سوال کردند که ما را نصیحتی کن که چون بدان عمل کنیم ما را
بطبیب احتیاج نباشد پس آن حکیم ده وصیت کرد اول آنکه پیش از آنکه بجای
خواب در آید فضلات خود را دفع کند دویم آنکه در هر ده روز یکبار بحمام
رود که حمام خلطی چند را از تن بکاهد که قوت دارو بدان نرسد سیوم آنکه
در هر ماه یکبار یا دوبار قی کنید چهارم باید که میوه خام نخورید پنجم بداروی مسهل

عادت نکنند و دارو چون صابون که جامه پاک کرده اند اما زود از هم فرو ریزد ششم
جماع بسیار نکنند که آب زندگانی را در رحم ریزند هفتم جوانان با پیرزنان مجامعت
نکنند که جماع ایشان چون زهر است هشتم فصد نکنند الا وقتی که ضرور باشد نهم
طعام نخورند الا وقتی که اشتها صادق باشد دهم باید که هنوز اشتها باقی باشد
که دست از طعام باز دارند پس این کلمات را به آب زر نوشتند و بدان
عمل نمودند اصحاب تجربه گفته اند که چیزی چند هست از ماکولات که میان
ایشان در اکله واحده بلکه در روز واحد جمع نتوان کرد گفته اند ماهی تازه
با گوشت مرغ جمع نتوان کرد زیرا که خوف آن هست که در دردمندان تولد کند
و یا به ناسور انجامد و گفته اند که اکل سمک را با مباشرت جمع نکنند که
خوف حدوث لقوه است و سمک و لبن را جمع نکنند که مورث قولنج بود
و لبن و حمام رفتن را جمع نکنند که خوف حدوث لقوه است و ماست
و حامض را جمع نکنند که مورث جرب است و بعد از طعام از شرب آب بسیار
اجتناب کنند که موجب فساد طعام میشود در معده و بپا ایستاده مجامعت نکنند
که موجب لقوه و صداع است و در حمام مباشرت نکنند که خوف نزول آب است در
چشم و باید که در اکله واحده بلکه در روز واحد دوغ و غوره و ترش غوره
نخورند و جمع نکنند و همچنین دوغ و غوره با شفتالو و مشمش و انار ترش جمع
نکنند و نمک سوده را با کوامیخ جمع نکنند و بقول رطبه را با فواکه رطبه جمع نکنند

مگر که

مگر که بقول خریف باشد که جمع کردن جایز است و پنیر و شیر و فواکه رطبه را جمع
نکنند و خربزه را با حامض و قابض یعنی مثل حصرمیه و سکباج جمع نکنند و سمک
تازه و پنیر تازه با شیر جمع نکنند و ثوم و بصل و خردل جمع نکنند و ماست و عسل
با هم جمع نکنند و از سرکه که در ظرف مسین کرده باشند اجتناب کنند و از شیر
و روغن که در ظرفی که قلعی کرده باشند بوده باشد اجتناب کنند و باید که
نمک سوده با سرکه و شیر نپزد و با آش اسفیدباج بیض مطبوخ جمع نکنند و
گوشت مرغ با ماست نخورند و رطب با ماست نخورند و سیر و پیاز با هم جمع
نکنند و خربزه با عسل جمع نکنند و انگور بر بالای کله نخورند و انار بر بالای هریسه
نخورند یکی از ستة ضروریه اعتدال هوا است پس باید که چنان سرد
بود که بدن را بلرزاند و نه چنان گرم بود که عرق کند و باید دانست که هر طعام
که لذیذتر بود زود هضم شود و از معده زود بگذرد و بجگر رسد و بر عکس
و گوشت هر حیوان که در خاییدن صلب بود دیر هضم شود و میوه نیز همچنین است
و حکما گفته اند که چون آدمی صحیح بود مزاج وی معتدل بود پس حافظ صحت
را واجب است که از چیزهایی که از حد اعتدال تجاوز کرده باشد دوری نماید که
بنای حفظ صحت بر اعتدال نهاده اند و اگر کسی تواند که بکلی از میوه ها احتراز
کند از بسیاری مرض ایمن گردد و اگر نتواند از میوه ها با نخم پخته و انگور شیرین
اختصار کند و میوه بر بالای طعام نخورد و هرگاه که امتلای واقع شود باید دید که از

خونست فصد باید کرد و اگر خلطی دیگر باشد مسهلی که مخصوص او بود مستفرغ کند
و در استفراغ مواد فاسده تقصیر ننماید **آبها** تدبیر مشروب بس معلوم باشد
که آب بجهت آنکه بسیط است جزو بدن نمی گردد بلکه غذای غلیظ را تنک می گرداند
و بدرقه آن می شود تا در رگها بگذراند و به بدن برساند و بهترین آبها آب
چشمه بود خاصه وقتی که آفتاب برآید بر آن تابد و از چشمه بقوت بیرون آید
و برابر شمال گذرد و تیز گذرد و از دور آید و بر ریشه و منبعها فیح درختان
نگذرد خاصه درخت گردکان و انجیر و دره و جوان نباشد و بر سنگریزه
گذرد و صافی بود و در وزن سبک بود و سرش پوشیده نبود و آنرا طعمی
غالب نبود و چون آفتاب بر وی افتد زود گرم گردد و چون آفتاب از وی
گذرد زود سرد شود و از معده زود گذرد و بر معده سبک باشد از چنین
آب بقدر اعتدال بکار دارد و وقتی که غذا از معده هضم شده باشد چه
اگر پیش از هضم آب خورد غذا را خام کند و خام در رگها بگذراند و سده
پدید آید مگر غذایی که خشک بود چون نان و پنیر که طبیعت بجهت هضم آن احتیاج
رطوبت دارد و اندک جایز بود و چون آب خورد آب سرد باید که حکما گفته
اند که آب سرد بعد از طعام قایم مقام گوارش است الا کسی را که معده و
جگر او سرد باشد یا او را علت عصبانی باشد یا سعال داشته باشد
که ننوشد و باید که بعد از حرکات سخت یا اعراض نفسانی آب نخورد و وقتی

که از

که از جامه خواب گرم برخیزد و وقتی که در حمام گرم بود و بعد از طعام گرم آب
نشاید خوردن **در تدبیر** حفظ صحت بتعدیل حرکت و سکون بدانکه حرکت بر دو
قسم است حرکت نفسانی و جسمانی حرکت نفسانی آنست که اعراض نفسانی گویند
چون غضب و غم و ترس و فرح و امثال اینها اما حرکات جسمانی که آنرا
ریاضت خوانند بقراط گفته که فایده ریاضت بهتر از منفعت دارو خوردن
که مسهل اخلاط نیک و بد را دفع کند و ریاضت اخلاط فضلی را دفع کند بی
آنکه مضرت ببدن رساند اما گرم و خشک مزاجان را نشاید ریاضت
کردن چنانچه بقراط گفته است که مزاجهای گرم را واجب بود که راحت اختیار
کنند و ریاضت نکنند و اگر ریاضت کنند باید که غذا نرم و لطیف باشد
و ریاضت باعتدال باشد که اگر از اعتدال تجاوز کند رطوبت غریزی تحلیل
پذیرد و موجب ضعف و لاغری بدن شود و اگر بریاضت مشغول گردد و دایم
سکون ورزد بدن را سرد گرداند و بلغم متولد شود و هضم قاصر گردد و حرارت
غریزی ضعیف شود و موجب امراض گردد **در تدبیر** حفظ صحت بتعدیل اعراض
نفسانی اما فرح روح نفسانی را قوت دهد و خلطها باعتدال بیاورد
و خون را زیاده کند و بدن را فربه کند و باین واسطه همه بدن را موافق
بود اما فرح ناگاه موجب مرگ مفاجات بود و از جمله اعراض نفسانی یکی
غضب بدن را گرم و خشک گرداند و صفرا در حرکت آرد و تنک سازد

و وقت باشد که تب آرد و تنها که از عفونت اخلاط بود و رعشه و غشی آرد
و سرد مزاجان را مضر بود اما غم همه دل را زیان دارد خاصه سرد
مزاجان را و در کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود هم آن باشد
که دق پیدا کند و سرد مزاجان را سردتر گرداند و حکم ترس و حزن و وهم
و غم نزدیک است بهم در تدبیر حفظ صحت بتعدیل استفراغات و احتقان
و انواع استفراغ کسانی را شاید که بدن ایشان قوی بود و خون در تن
ایشان بسیار بود و رنگ و روی ایشان سرخ بود و رگها سطبر بود و در خفتن
افراط کرده باشند این قسم کسان را شاید که باستفراغات مشغول شوند
اما پیران و کودکان و ضعیف مزاجان را و لاغران و کسانی که معده و جگر
ایشان ضعیف بود بفصد و استفراغ مبالغه نکنند مگر که ضرورت بود و در
تابستان و هوای گرم فصد نکنند و در سرما سرد نیز نشاید رگ زدن و
همچنین اسهال و استفراغ اما حمام را فواید بسیارست مسام را بگشاید
و از بدن فضلاتی چند که قوت دارو بدان نرسد دفع کند و حرارت غریزی
را برافزاید و بدن را پاک کند و بادها بشکند و خشکی بنشاند و اعیا
باز دارد و رنگ رو سرخ کند چون باعتدال بود و اگر از اعتدال تجاوز کند
روی را زرد کند و حرارت غریزی را ضعیف کند و غشی آرد و تب آورد
و گرسنگی بحمام نرود و وقتی که سخت سیر باشد نرود بلکه غذا تناول کند تا

هضم

هضم معده بیابد بعد از آن بحمام رود و چون فایده حمام منحصرست در آنکه بدن از
هوای آن حرارت لطیف اکتساب کند باید که عرق بسیار نکند و آب معتدل را
سازد و چون از حمام بیرون آید بروغن گل بادام یا روغن گل کدو بدن را
چرب کند و بخواب مشغول گردد و بعد از خواب شربتی مفرح مقوی چون شربت
حماض و عرق بیدمشک بتجرع کند در تدبیر حفظ صحت بتعدیل خواب و بیداری
ابو علی گوید که فایده خواب آنست که حواس ظاهر و باطن را سکونی بخشد
و در هضم زیادت کند و همه خستگیها زایل کند و خواب خوب آنست که
بعد از هضم طعام باشد و اگر غذا از معده فرو نرفته باشد قدری حرکت
کند تا غذا از معده فرو رود بعد از آن بخواب رود و بگرسنگی خواب نکند
و از خواب روز احتراز کند و بهتر آنست که اول بدست راست خوابد
بعد از آن بدست چپ و بر شکم خفتن هضم را نیک باشد و بدترین
خواب بر پشت باز خفتن است که رنجهای مختلف آرد مثل سکته و فالج و کابوس
و از بیداری بافراط دوری کند که دماغ را ضعیف کند و چشم را تاریک
کند و اشتها زایل کند در تدبیر حفظ صحت در فصل بهار بقراط گفته که در فصل بهار
خون زیاده گردد و از آنچه باید زیادتی کند و در جوش آید و در رگها فراخ
گرداند و در اعضا ریزد و موجب رنجها گردد پس بر حافظ صحت واجبست
که بتنقیه بدن مشغول گردد جالینوس گفته هر کس در بدن او فضول بسیار متولد شود

باید کرد و در اول بهار به تنقیه مشغول گردد پیش از آنکه خلطها در بدن منجمد گردد و در زمستان
بگدازد و با عضا ریزد و موجب رنج و الم گردد و در فصول بهار از هر چه
تیز و شور بود دوری جوید و هر چه گرم و تر بود نشاید بکار داشتن چون
مزاج فصل بهار گرم و تر بود و تری زیاده کند در بدن و از اعتدال بدر برد پس
غذای لطیف باید و میل بچیزهای معتدل باید نمود و زود هضم و از امتلا پرهیز
کند و شربتهای سرد بکار دارد **در تدبیر** حفظ صحت در فصل تابستان بدانکه
هوای تابستان گرم و خشک است درین فصل میل بچیزهای گرم و تر باید کرد
و غذا اندک و لطیف باید خورد که زود هضم گردد و از معده زود بگذرد
و درین فصل حرارت میل بظاهر بدن دارد و در اندرون کمتر باشد
بواسطه آن هضم ضعیف گردد و احتمال غذای غلیظ نکند پس غذای لطیف
باید چون گوشت بزغاله و مرغ خانگی که بسرکه پخته شود یا بآب غوره یا سیب
ترش و از بقول مثل کاهو و تره های سرد و از میوه ها سیب ترش و شیرین و
آلو و انگور میل کند که شیخ فرموده که درین فصل تقلیل غذا واجبست و ترک
ریاضت کند و آسایش اختیار کند و جامهای تنک و نازک و سپید نرم
پوشد و درین فصل جماع مضر بود و از قی و اسهال و شرب دارو اجتناب
باید کرد **در تدبیر** حفظ صحت در فصل خریف درین فصل جهد باید کرد که از امراض
مختلف ایمن گردد و باید که غذاهای که اخلاط محموده از آن تولد کنند بکار دارد و

غذای که در وی حرارت اندک و رطوبت لطیف بود بکار دارد چون گوشت
گوسفند یکساله و اجتناب از چیزهای خشک باید کرد که طبیعت این فصل سرد
و خشک است اگر درین فصل چیزهای سرد و خشک بکار دارد مزاج از اعتدال
بیرون رود و درین فصل حرارت غریزی بواسطه گرمی تابستان ضعیف شده
باشد باید که از خوردن آب سرد احتراز کند که حرارت غریزی را ضعیف
گرداند و در حمام بآب سرد غسل نکند که دماغ را زیان دارد و موجب نزله
و زکام گردد و استنجا بآب شیرین فاتر کند تا در رطوبت افزاید و بدن را
قوت بخشد و در خانهای سرد خواب نکند که هوای سرد بدن را لاغر
کند و درین فصل از میوه ها دوری نماید که از میوه خون تنک متولد گردد
و قابل عفونت و فساد بود و از فساد آن فساد مزاج لازم آید و اگر از
میوه ناگزیر بود بر انگور شیرین و سیب شیرین و کشمش و انجیر و مویز
اختصار کند و درین فصل استفراغ فضول از بدن واجبست خاصه کهول
و کسانی را که مزاج ایشان گرم و خشک باشد و از قی درین فصل
احتراز کند و شیخ رئیس گفته که قی درین فصل موجب تب بود و در شرب [illegible]
[illegible] مبالغه نماید **در تدبیر** حفظ صحت در فصل زمستان درین فصل برودت
و رطوبت غالب باشد باید که درین فصل از چیزهای سرد و تر احتراز
کند تا در مزاج برودت و رطوبت غالب نشود و از حد اعتدال بیرون نرود

غذایان که درین فصل بکار دارند گوشت گوسفند یک ساله با داروهای گرم مطبخ آب
و حلاوه عسلی و از فواکه بانجیر و فستق و فندق و صباح پیش از غذا بحمام
رود و بنشیند چندانکه بدن از هوا حرارت لطیفه اکتساب کند و چون بیرون
اید جامهای خوش بوی بعود و مشک و عنبر در پوشد و گوشت بریان
و قلیهای لطیف بکار دارد و بقراط گفته که اندرون انسان در زمستان
گرمتر باشد باید که غذا در زمستان غلیظتر باشد از غذای تابستان
و از هر چیز که متولد بلغم بود احتراز کند و از ترها بکرفس و کرنب و سلق و
پیاز اختصار کند و درین فصل از قی و فصد و اسهال احتراز کند و همچنین از
جماع الا بقدر حاجت در حفظ صحت دل بدانکه حفظ صحت دل از جمله
لوازم است که دل چون پادشاهیست چون بصحت و سلامت بود
جمیع اعضا بصحت و سلامت بود و چون متغیر گردد جمیع اعضا متغیر گردد
و نگاه داشتن او چنان بود که از اعراض نفسانی نگاه دارند و از هر چه
مولد سودا باشد و از مجادله و منازعه و مخاصمه و غضب و حقد و حسد
نگاه دارند که این جمله رنج دلست و بهران دل که با اینها عادت کند دایم
در رنج بود و فرح معتدل و لذت و راحت اختیار کند و صحبت دوستان
یکدل و گفتن و شنیدن آوازهای خوش شنیدن و نشستن و خاستن
با ایشان غنیمت شمرد و رویهای خوب اختیار کند و اگر گاه گاهی خفقان

احساس کند یک مثقال مفرح یاقوتی در یک درم شربت حماض و یک درم عرق
کاشنی در هم حل کند و بکار دارد و غذا مزوره نارنج یا لیمو یا زیرباج
خورد فایده بدانکه از سی سالگی تا چهل سالگی مع بقاء القوة انتهاء نشو
و نماست و همچنین تا شصت انتهاء کهولت و بعد از ان ابتدای شیخوخت
و ظهور ضعف باشد بدانکه حفظ صحت امری ضروری باشد که بنای
حفظ صحت بر انست اول آب و هوا دویم ماکول و مشروب سیم حرکت
و سکون چهارم اعراض نفسانی پنجم خواب و بیداری ششم احتباس و
استفراغ پند حکما یکی آنکه تا معده ات از طعام نگردد تهی و غذای تمام نیابی
از هیچ گونه طعام • شوی گشته با انتظار تمام • مخور هیچ از آن تا نیابی
زیان • گزان رنج یابی و آزار جان • سیم آنکه هرگز مدار وی کار
بکن التفات و بهر زور کار • که خون را مبالغت در ملک تن • چو شش
روز و شب بگذرد فی بکن • درین کار نیکو تعلل مکن • هفتم نصیحت
بسمع رضا • نگو بگرودی عاقل با صفا • بهر شب که خواب
آیدت ای جوان • گذر کن بمرز تو کاهل ممان • ز جانان نقلی و کرهت خوب
که در قول اویست بی شک عیوب • هر انکو شراب و سفیدی خورد •
بروغن برشته بهی زو برد • هر انکو حجامت کند از قفا • نباید که
ترشی خورد او جدا • هر انکو بمرز نماید ز نک • کند مقعدش را

بواسیر ببک • هر آن کس که با اشتهای از طعام • کند دست کوتاه آن
نیک نام • مزاجش قوی گردد و رنگ پاک • نه بیند دگر زحمت سهم
ناک • وگر خود غذا خورد او برگزاف • شود ممتلی و کشد درد ناف
هر آن کس که او راست ناصور ریش • مداوای او هست گفته به پیش
ز زیتون بگیرد یکی روغنی • بخون سیاوش کند مرهمی • سه نوبت
بمالد بناصور خویش • شفا یابد از رنج ناصور ریش بدانکه اوقات
مجامعت وقتیست که قمر در حمل باشد که برج ذکورست غیر اناث و بباید
دانست که منی در غیر مجامعت از خود جدا کردن موجب علت دق می‌شود
فایده اخوی آورده‌اند که در اول شب جماع نباید کرد که موجب امراض منه
گردد بلکه در آخر شب خوب باشد و چون فارغ شوند نشسته تکیه باید
کرد بر جانب راست اندک زمانی تا از سنگ گرده و مثانه سالم ماند
وبعد از آن شربتی از نبات یا عسل و مومیایی بنوشد فایده هر که خواهد
که خون کم کند قبل از فصد بدوازده ساعت مجامعت نکند و در آن
روز بحمام نرود که مورث الالم و امراض گردد و بعد از فصد هیچ طعام
شور نخورد که موجب جرب و حکه گردد فایده هر که حجامت کند و آب گرم
بر سر ریزد موجب حمی دایمه گردد و باید که بعد از حجامت خرقه تر نهد بر
موضع حجامت اندازد و بقدر نخودی تریاق اکبر بنوشد اگر در زمستان

افیمی

بوده واگر در تابستان بود سکنجبین ساده خورد ۳ • سهر بلغمی یا تاریکی چشم
بوقت برخواستن چون از بخار بلغمی بود علامتش سستی اعضا و کاهلی و
فراموشی بود قلیا و کباب وی را مفیدست و از سیر و پیاز پرهیزد

ذخیره

فایده مالی نام سوداست و خولی نام خلطست چون خواستند که گویند
خلط سودا گفتند مالیخولیا صاحب این علت همیشه از چیزی ترسان
و اندیشه و اندوه ناک باشد ۳ تشنج دو گونه بود یکی با ماده است و
یکبار افتد و یکی خشک و اندک اندک افتد و در پس استفراغ افتد
انچه با ماده بود علاج ان مثل علاج فالج است و علاج خشک و کزاز یک

و برگ کنجدم

نوع بود اما از جهت تشنج خشک بگیرند بنفشه و خطمی و برگ کدو و پیه
و در این آب نیم گرم می‌نهند و پشت علیل برابر روغن کدو و روغن بنفشه
چرب دارند و بگیرند بنفشه و خطمی و هر دو را خشک کنند و بکوبند و پیه
و موم روغن که از روغن بنفشه ساخته باشند بسرشند و مهرهای
گردن و پشت او را بدین ضماد کنند نیم گرم و گلاب دهند با روغن
بادام و شکر و شوربای مرغ فربه و علاج کزاز همین است ۴ صفت
دارویی که در بینی چکانند بعد از چهل روز در مرض لقوه جندبیدستر
شحم حنظل فلفل از هر یک جزو و کندش دو جزو کوفته و بیخته با آب مرزنگوش
بسرشند و حب کنند و بوقت حاجت باب مرزنگوش حل کنند و در

بینی افکند و کندر و فلنجر خاییدن نافع بود ان شاء الله تعالی و پودنه و دار فلفل
خشک و حاشا و سعتر اندر سرکه پخته روغن و گردن مفلوج بدان سرکه
بمالند و خردل اندر سرکه بسایند و طلا کنند و بمالند بینی نافع باشد و
پوسته جوز بویا در دهان دارد خاصه در خواب علت و گوشت روباه
یا کفتار یا خرگور بپزند و بکوبند و بر سر و پس گردن نهند ضماد و باقی علاج
مثل علاج فالج کنند و بعد از استفراغ غرغره کنند بدین بوره و نوشادر
پوست بیخ کبر بیخ درم بکوبند و بپزند و با سکنجبین عسلی غرغره کنند و تا چهل روز
هیچ دارو در بینی نکنند در لقوه عاقرقرحا بجوشانند و مضمضه کنند که نافع
بود این علت لقوه ناگاه بدید آید و حس ذوق و قوت خاییدن چیزها
باطل گردد و باشد که مقدمه فالج بود یا مقدمه سکته و گاه باشد که در
عضلهای گردن آماسی بدید آید و از جمله اختناق باشد و به تبع آن
اماس لقوه تولد کند و گاه باشد که کشش ماده زایل نشود و به دشواری صلاح
پذیرد و اندر لقوه تا چهار روز علاج قوی نباید کرد از برای آنکه خطر مفاجات
باشد و بعد از چهار روز از این خطر بیرون آید و در فالج نیز چهار روز علاج
قوی نباید کرد و اگر علت سخت بود تا هفت روز لیکن اگر طبع خشک بود بعد از
دو روز حقنه نیز باید کرد و پس از چهار روز ایارج فیقرا دهند ۱۲ ا درم کابوس
و سر گشتن از غذاهای بخار کننده چون سیر و گندنا و پیاز و باقلا و ... آن

سماع

کابوس

بازدارند و حب شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا استفراغ
کنند و اگر در معده خلطی بود قی کنند از پس قی قدری گلشکر با نیم درم
مصطکی و نیم دانگ عود هندی و اطریفل کوچک بکار دارند و اگر دماغ
او ضعیف بود بامداد و شبانگاه پوست جو دهند با اندک کشنیز خشک
بریان کرده و قدری شکر ۱۲ ❁ روزگاری که تر از نزله و زکام
خون کم کن و بسیار در آ در حمام ❁ و رنیک می شوی دو شرط او گرانست
تحلیل طبیعت است و تقلیل طعام ۱۲ چار عضو شود از چار میوه قوی
باتفاق حکیمان بدان و یادش گیر ❁ دلت ز سیب قوی گردد و جگر ز انار
چنانکه معده ز آبی سپرز از انجیر ❁ علاج آخر سپوس و نمک گرم
کرده بر آنجا نهند و از چیزهای غلیظ و میوه و خمیر نیه و حجرات پرهیز نمایند
فایده بباید دانست که حمام در اول زکام سرد مضر است و در آخرش
مفید بود و در زکام گرم در اول و آخرش مفید لیکن هر یک مناسب آن
باید و نزله گرم را بشراب خشخاش و سرد را برگ شفتالو منع کنند و
اگر بسینه ریزد اگر نزله شور بود یا تیز واجب بود منع آن زیرا که در آن
خوف سل است سیاه دانه بریان کرده یک شبان روز در سرکه خوابانیده
بوی کنند که ماده را بجانب بینی کشد که اگر بینی گرفته بود چنانچه نفس از
دهان باید زد فی الحال بگشاید زکام و نزله سرد و سرفه علامتش ماده که از

زبدة العلاج

گر از بینی آید غلیظ باشد و به دشواری فرود آید علاجش قسط و شونیز و لادن و عود
هرکدام که باشد دود می کنند و تخم کتان بریان کرده کوفته باندکی پلپل با انگبین
سرشته وانگ می دهند و شونیز سبز که تر کرده می بویند و هر بار او شراب
زوفا یا معجون زوفا تمام دهند و اندر گلاب انجیر بستی و مویز منقی و تخم
بادیان می پزند و با عسل می خورند و گلنگبین عسلی با شراب زوفا سود دارد
جادارو چشم نبات گرد بزر قطونا عنزروت سماع عنزروت با نبات
حلایه کرده در دیده می کشند و مجربست ۱۲ زکام گرم نشانه او آنست که آنچه
از بینی فرود آید رقیق و سوزان باشد و بینی را بسوزاند گلاب دهند و
سبوس سات و تخم خشخاش با دانه آمیخته سود دارد و بعد از سه روز رگ زنند
و اگر سینه فرود آید شراب زوفا و گلاب دهند زکام سرد آنچه از بینی
فرود آید سطبر بود و دشوار فرود آید از زن گرم بر سر او نهند تا دماغ او را
گرم کند و از آب باز دارد و قسط و شونیز یا لادن یا عود بسوزانند و دود
آن به بینی برکشند و شربت زوفا یا معجون زوفا می دهند و در گلاب انجیر
خشک و مویز و تخم بادیان و پرسیاوشان و بیخ سوسن می پزند و با انگبین
می دهند یا فایده ۱۲ معجون قفی مویز دانه بیرون کرده بیست و نخود درم زعفران
سنبل سلیخه دارچینی دارشیشعان از هر یک یکدرم قصب الذریره فقاح
اذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک دو درم و نیم و چهار درم انگبین و

سماع

شانزده درم مقل را با مویز بکوبند و با انگبین بسرشند و بر پلک چشم گذارند
شربتی یکدرم با شراب زوفا ۱۲ گل قرطم که عصفور گویند بسایند و با زرده
تخم مرغ عجین کنند و بر روی پنبه گذاشته بر پلک چشم گذارند نافعست
سماع مغز تخم هندبانه بکوبند و با شیر دختران عجین کنند و بر روی پنبه گسترده
بر پلک چشم طلا کنند ۱۲ رمدی که از اثر موی بهم رسد در اوایل آن افیون
مقرراست به دور می کشد قهوه خوابت آشامیدن و غذا شله شیره خشخاش
و چون اشتداد کند فصد قیفال جانب موافق باید کردن و از ماست و غیره
اجتناب باید کردن و پنبه به دود چراغ داشتن تا سیاه شود و بر روی
چشم نهادن و سه نوبت و در نوبت سیوم بستن و گذاشتن عن قول
میرغیاث الله حکیم شیرازی ⁂ صاحب مطلق رمد باید که از دود و
غبار و سرما و گرما و روشنی و سپیدیها و در یک چیز بسیار نگاه کردن
بی آنکه نظر از آن بگرداند و مجامعت احتراز نماید مگر آنکه او تنقیه بدن باشد
و استفراغ آن عادت بوده باشد و از گرسنگی مفرط و امتلا خصوصا
در عشا و از چیزهای بخارناک مثل سیر و پیاز و کرنب و شورباها و تنقیه ها اگر
بسیار رشش باشد و بیداری و خواب مفرط زیده شبکوری این علت از رطوبت
است قوقا با بیابد خوردن و در فلفل خوب سودن و با آب بادیان و جگر
بز بر آتش کند تا کف برآرد و آن کف را بمیل بچشم در کشد و هیچ نیری

نخورد در روزکوری علامتش آن بود که هر دو چشم یکسان بود و در وقت سیری
دیگر سنگی بهتر باشد چون بدین صفت باشد مسهل باید خورد و قی باید کرد
مسهل حب شبیار در خارش چشم اگر چشم بسیار خارد آب غوره چکانند
و طلاهای خنک بر پشت چشم نهد و مغز سر را سرد گرداند بگلاب و گشنیز
و کاسنی و طعام بی گوشت خورد و شربت خشخاش مفید بود و گاهی هلیله
زرد بگلاب زند و بچشم کشد و طبع را نرم دارد و گلشکر خوردن نافع
است در انتشار فراخ شدن چشم است و هر چند به یک بار باشد
روشنایی چشم بیشتر باشد و هر چند حدقه فراختر باشد کمتر تواند دید
اگر سبب آن زخمی و ضربتی باشد و یا از جایی افتاده باشد و یا چیزی
در آمده باشد ارد باقلا با گلاب و آب به بر پشت چشم باید نهاد
و اگر سبب آنها نباشد که گفته شد حب قوقایا باید داد تا دماغ را صافی
کند و اگر از خواب بیدار شود و چشم را شوید گشوده باب گرم پیوسته
شوید و بگل بنفشه ضماد کند در غلظت پلک چشم از دیر وقت چیزی
خوردن و بعد از اکل طعام خفتن احتراز کند فایده ریش چشم اگر از جانب
راست بود بر چپ تکیه کنند و اگر چپ بود بر راست اگر چرک داشته باشد
باب عسل و شیر دختران بشویند و شیاف کندر می کشند ص اشتق مرد ت
حمه حمه کند عشره زعفران درهمین یعجن بلعاب الحلبة ویشیف من منصوری محمد

دیگر

دیگر باید جرب آنست که اندرون پلک درشت بود و با خارش و آب ریختن بود
یا جوشش کنند دانهای خرد که سر آن سفید بود و پوستی تنک از آن باز می شود
بار بجا بر صورت دانه انجیر بود زبده غرب در گوشه چشم از جانب بینی بود که
ناصور گردد و هر گاه دست بر پلک زیرین نهند چرک بیرون آید علاجش فصد
کردن اگر خون غالب بود و اسهال بقرص بنفشه و شیاف غرب بکار دارند
و اجزای آن اینست صبر کندر انزروت دم الاخوین سرمه اصفهانی شب
گلنار از هر یک یکدرم شیاف ساخته باب سوده در چکانند بعد از آنکه
از چرک پاک کرده باشند و برین مداومت نمایند ریش چشم اگر از جانب
راست بود بر چپ تکیه کنند و اگر چپ بود بر راست اگر چرک داشته باشد
باب عسل و شیر دختران شویند دمعه یعنی پرآب بودن چشم پیوسته و سیلان
آن علاجش اگر بدن ممتلی بود تنقیه کند و سرمه و توتیا باهم ضم کرده پیوسته می کشد
و از میوه ها و شوربا ها پرهیز نماید و پرشفتالو در این باب عاجل النفع
است زبده جهت رعاف نکسیر آب بادروج و آب برگ خرفه و با
کافور در بینی چکانند و یخ در دهان گیرند و تخت رگ قیفال زنند و
خون بقدر طاقت بگیرند قدر حاجت از آن جانب که خون آید و هیچ چیز برابر
آن نیست که سرگین تازه خر بفشرند و آب آن در بینی چکانند و طلا کنند
جهت جوشش دهان سماق یکمثقال نشاسته یکمثقال تخم خرفه یکمثقال عدس

مقل یکمثقال صندل سفید سوده یکمثقال خا یکمثقال کشنیز خشک یکمثقال کافور
یکدانک کوفته بیخته بدهان باشند ۰ بوی دهن اگر از معده بود اطریفل
کوچک و شراب افسنتین و ایارج فیقرا و زرده آلوی خام و پخته و ما
الفواکه سود دارد و اگر از دندان بود بخلال و مسواک پاک کنند معجونی که بوی
دهن را خوش کند برگ مورد تر و مویز بی دانه برابر بکوبند و هر بامداد
قدری بخورند گرانی زبان سبب آن یا خشکی بافراط باشد یا تری بافراط
اگر بسبب خشکی باشد علامت آنست که باستفراغ افتاده باشد یا
تبها محرقه بود یا چیزهای ترش قطاع بسیار خورده و علامت تری علامتهای
فالج باشد اما تر اگر سبب خشکی باشد بشیر خر و بطبیخ حلبه و طبیخ انجیر
غرغره باید کرد و بناگوش بروغن بنفشه باید مالید و اگر سبب استرخا باشد
علاج مثل علاج فالج باشد و استفراغ بایارج فیقرا و قوقایا و بکار داشتن
ماء الاصول و هر روز زیر زبان بنوشادر و فلفل و عاقرقرحا و خردل سوده
بمالند ۰ چون زبان گران شود و دیگر تن بسلامت باشد نوشادر و
فلفل و سپندان و عاقرقرحا و بوره و نمک هندی و مرزنگوش بجوشانند
و مادام بآن غرغره کنند و این اجزا کوفته بر آن بمالند و اگر کودک باشد
زیر زبان آورد اندک بجای بریدن تا بسخن آید و بعد از بریدن اندک نمک سپید
بدان باید مالید والله اعلم باب اندر سفید کردن دندان چون بچوب شفتالو

مسواک کنند دندان هرگز سفید چون سداب با روغن زیت بجوشانند
و در بناگوش طلا کنند درد دندان ببرد چون سداب با مویز بکوبند همین
عمل کند چون بدان طلا کنند و چون مرزنگوش را با سرکه بجوشانند
و بر دندان نهند درد ساکن کند و چون مرزنگوش بجوشانند و بر سر نهند
درد ساکن کند و چون آب سپیدار و سرکه و گلاب و کافور با هم بیامیزند و بر سر نهند
درد سر ساکن کند ۰ ترک زبان اگر زبان ترکد سپستان در دهان گیرند
و لعاب بزرقطونا جرعه جرعه می خورند و اگر زبان گران شود بگیرند نوشادر
و عاقرقرحا و فلفل و خردل متساوی بکوبند و بپزند و در بن دندان می مالند
و لعاب آن را می ریزند بآن درد خون آمدن از پای دندان گل سرخ و هلیله
و گلنار کوفته بر آن بپاشند یا بمالند و بآب مورد و گلاب مضمضه
کنند و از شیر و ترشیها پرهیز نمایند درد دندان اگر بآب سرد ساکن
شود رگ زنند و حجامت کنند و بآب انار و حب شپیار طبیخ کرده
و بسرکه و گلاب مضمضه کنند و چهار رگ نافع است و عاقرقرحا و کافور
در میان پنبه گیرند و دندان بر آن می نهند و اگر بآب گرم آرام گیرد
ایارج فیقرا دهند و شحم حنظل و سعتر و ورزنبا در سرکه بجوشانند و دهان
مضمضه کنند داروی دندان چنبده توتیا و شب یمانی سماق گل سرخ
پوست انار ترش استخوان هلیله زرشک گلنار مازو و گرمازو هر یک یکدیگر

بکوبند و به پزند و در بن دندان مالند **داروی** که دندان سوراخ شده کرم خورده
که درد کند نافع باشد و در سوراخ آن گذارند ساکن شود شونیز بریان
کرده بکوبند و با سرکه بیامیزند و لبریز شند و در کاوک دندان گذارند درد ساکن
کند و اگر در سوراخ دندان کرم باشد تخم گندنا و تخم بنج برابر یکدیگر بکوبند
و لبریز شند و دود کنند کرمها بریزند **در مرض** خناق اگر خون غالب بود رگ
زیر زبان یا قیفال زنند و بر ساق حجامت کنند و اگر درد صعب بود شیر
تازه و شراب بنفشه غرغره کنند و با خرما آب بادیان و خیار چنبر و بنفشه
غرغره کنند و اگر ماده بلغمی بود حلبه و انجیر بپزند و خمیر ترش در وی حل کنند
و غرغره کنند و چون گشاده شود و ورم برآید باید که مرهم و روغن گاو غرغره
کنند تا پاک شود و ریسمان ارغوانی کرده بر گردن افعی ببندند و لعنه ازان
بگردن بیمار ببندند بجاهت خناق را زایل کند و غذا آش جو دهند **علاج**
علق که بحلق شخصی فرو رود باید که چند نوبت سرکه و خردل غرغره کنند
تا بیرون آید و اگر بشکم فرو رفته باشد علاج او علاج حب القرع
کنند ۲ **در** بیرون آمدن خون از حلق با سعال گل ارمنی گل مختوم در
عصاره برگ لسان الحمل یا در عصاره برگ خرفه دهند در حالی که خون
برآید و مقدار یکدرم کنند سوده به دفعه بدهند و سرطان نهری در گلاب
پخته بدهند و سفوف الطین نیز مفید است ۲ **در** خون آمدن از گلو اگر

بتخبخ

به تبخیخ وقتی باشد خطری دارد گل ارمنی و صمغ عربی و گلنار و خون سیاوشان
اندکی کوفته و بیخته با شربت به یا شربت مورد بخورد و مزورها سماق و زرشک
و آب غوره و عدس مفید است و قرص کهربا با شربت به و گلنار مفید است
و صندل و گلاب و گل سرخ بر سینه طلا کنند که مفید است **حبی** که سعال
مزمن بارد را که منع خواب کند دفع کند مرو میعه و افیون حب کنند و
در دهن گیرند اما از محموضات و ترشیها پرهیز لازم بود **نوعی** دیگر بزرقطونا
بنفشه از هر یک پنجدرم پرسیاوشان ده درم به سه رطل آب بپزند تا
یک رطل آید و با خمیره بنفشه سه نوبت بخورند **معجون** که سعالی که با نفث
و خلط آمیخته باشد سود دارد پرسیاوشان ده درم بادام تلخ پنجدرم
تخم خربزه مقشر ده درم ایرسا سه درم تخم کرفس دو درم رازیانه
جطیانا زرد و نه هر یک پنجدرم بعسل لبریز شند **قرص** خشخاش که سعال خشک
و نزله و نفث زرد و باریک و سل را سود دارد خشخاش سفید و دانه کدو
و دانه خیار و خربزه از هر یک سی درم و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی از
هر یک پانزده درم لعاب بزرقطونا لبریز شند و اقراص کنند و شربتی
سه درم بشراب خشخاش یا با آب جو ۱۲ **فایده** انجیر و جوز منقا صاحب
سعال کهنه را مفید بود **بر** آمدن خون بسته قد گل ارمنی در عصاره برگ
خرفه و عصاره برگ لسان الحمل صلایه کرده می دهند و چون خون آغاز کند

فصد کنند و دو درم تخم لسان الحمل سوده در عصاره برگ او یا در عصاره بادروج
بدهند و یکدرم زهر مایه خرگوش در آب نهند و با اقراص الطین دهند ضیمران
گل ارمنی و مختوم و گل سرخ از هر یک چهار درم کهربا حب الآس از هر یک
شش درم سرطان پانزده درم کثیرا طباشیر نشاسته عدس مقشر از هر یک
پنج درم گل سرخ چهار درم صمغ عربی رب السوس از هر یک هفت درم آب
خرفه سرشته یا بعصاره گل تازه یا با آب باران و سرطان نهری در گلاب
می دهند و حریره نشاسته و برنج و باقلا نیز مفید بود ۱۲ پرسیاوشان
را عطاران کربلا شوشیر می گویند ۱۲ بدانکه جگر را هفت قوت است
چون جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و مولده و نامیه چنانکه
جاذبه آب خویشتن می کشد و ماسکه آنرا نگاه می دارد و هاضمه او را
طبخ می کند و دافعه ثفل خارج می دهد و غاذیه از آن کیموس سازد یعنی
مایه آنچه خواهد و مولده از شاخ بیرون رها کند و نامیه او را نما می دهد
من کتاب اخوان الصفا ۱۲ قرصی که بجهة خفقان و غشی بکار دارند مصطکی و
عود و دارچینی و سنبل و جوزبوا و کبابه و قاقله و پوست ترنج از هر یک
یکمثقال مشک و عنبر از هر یک دانگ بشراب ریحانی قرص کنند ۱۲
اگر طپیدن دل بسبب حرارت باشد از چربی احتراز کنند و رگ باسلیق
گشایند و خون چند نوبت کم کنند و قرص کافور درین مرض مفید بود و آب

سیب ترش و آب غوره و دوغ نیز مفید بود و اگر سبب آن حرارت نبوده
باشد عرق گاوزبان و شربت سیب و گوشت گوسفند و مرغ و تیهو و
تذرو و دراج و کبک و زرده تخم مرغ مفید است و اجتناب از ترشی
درین صورت لازم نیست ۱۲ معجونی که میل خوردن گل برطرف کند
بلیله بلیله آمله جوزبویا مصطکی قاقله زنجبیل کبابه بعسل سرشته و پیش از
طعام بخورند بقدر جوزی ۱۲ رُبّ رُمّان که ضعف را ببرد و قی باز دارد انار
ترش آب بگیرند و یکشب بگذارند و بزنند تا بقوام آید و شاخی چند
نعناع در وی اندازند و رب سیب و به نیز چنین سازند قرصی که قی
باز دارد گل و طباشیر از هر یک یکدرم سماق سه درم بسرکه سرشته و
قرص کنند دوائی که دفع قی دم کند گل ارمنی صمغ عربی گلنار کندر دم
الاخوین برابر شربتی سه درم برب به استعمال کنند قرص عود که قی و
غشی را ببرد کندر سه درم گل و عود هندی و قرنفل و شکر و سنبل و
طین خراسانی و طباشیر از هر یک یکدرم کبابه دو درم قرص کنند شربتی
یکمثقال برب انار یا سیب استعمال کنند ۱۲ نزف دم یعنی خونی که از
حلق آید علاج آن آب علف تا رنگ سیاه شده و غذا پاچه پخته
صمغ عربی بدو پاشند و بی نان خورند تا سیر شوند و آب و عرق بادرنگ
با سرکه آشامند و آش انار خورند و شربت انار مناسب است درین

مرض ورگ صافن زدن خوبست ۱۲ حب رودهای آدمی اندر عدد شش شمن
کردم از آن جمله در یک بیت منظوم ای حکیم ∴ اول آن اثنی عشر پس صایم وانگه دقاق
از پس آن اعور و قولون وانگه مستقیم ∴ نوعی از قولنج هست که سبب آن
تولد کرمان بود اندر روده و ثقل کرمان نشان کرمان زردی روی سطوت
صفت او زود گرسنه شود و بی طاقت بود از برای آنکه غذای او را کرمان
خورده بود روده او را اگر بدین گیرند بازین سبب پیچش ناف و منش گشتن
بدید آید بگیرند ترمس و سرخس و قنبیل از هر یک پنج درم شربتی پنج درم در شیر
تازه بوقت گرسنگی بدهند و بگیرند برنگ کابلی مقشر هفت درم بوزن
نمکه و خرما و جوز مغز از هر یک هفت درم بکوبند و بسرشند این حب یک
شربت بود و بوقت خواب خورند و بخوابند و بامداد استفراغ نیکو کنند
و شب دیگر بگیرند ایارج فیقرا با عسل بدهند تا روده از مانقی پاک شود و
اگر زود زود می آید پس از استفراغ یک هفته هر بامداد چهار درم الکاه
بخورند ناشتا و از جهة کرمان خورد بگیرند صبر و زهره گاو و آب پودینه
برابر و فتیله آلوده کنند و به خویشتن بردارند و طفل را برگ شفتالو کوفته
بر شکم نهند و شونیز بسرکه بسایند و بر شکم و ناف طلا کنند ۱۲ جهة
بیرون آمدن مقعده گل سرخ عنب الثعلب عدس سماق نار پوست بجوشانند
صفت شیاف که کرم معده را بکشد برگ شفتالو صبر سداب کوفته

دی:

و بپخته شیاف سازند و عمل کنند ۱۲ اطریفل از جهة صاحب حب القرع
بگیرند برنگ کابلی مقشر ده درم تربد حب النیل و قسط از هر یک پنج قنبیل و
شحم حنظل و سعد و راسن از هر یک سه درم و نیم بکوبند و به بیزند و
با انگبین مصفی بسرشند شربتی چهار درم در حلیه افسنتین و یا در افتیمون
و نعناع و شونیز و فودنج و پودینه چهار روز خوردن و ضماد کردن کرم را هلاک
کند و بیخ او را پاک کند ۱۲ از جهة زحیر زدده تخم مرغ خام با روغن گل بیامیزند
و مرداسنگ مغسول و صمغ عربی و اسفیداج بدان بسرشند و طلا کنند ۱۲
سفوف جهة پیچ و اسهال تخم خطمی مقشر بریان کرده پنج مثقال تخم خبازی مقشر
بریان کرده پنج مثقال نشاسته بریان کرده ده مثقال صمغ عربی بریان کرده ده
مثقال گل ارمنی ده مثقال همه را کوفته و بیخته دو مثقال از آن با پنج مثقال
رب مورد یا رب به بشربت یا جیزه خشخاش سرشته بلیسند و اگر رب
حاضر نباشد قدر سفوف کرده قدری آب گرم در عقب آن بیاشامند ۱۲
فایده اسهال که از سردی باشد و ضعف معده گرم با سعتری و مصطکی دو دو
بریان کرده و دارچینی و تخم زرشک و بقدر حاجت قند بکوبند و چنین
خورند و نیز اگر برخشکه پلاو باشند و خورند نافع است سماع ۱۲ دوا
مفتت سنگ مثانه خوردن آب نخود سیاه موجب ریختن سنگ مثانه
است ریوند چینی تناول کردن اندک از آن زایل کننده است شونیز را صلابه

سنگ مثانه

کرده با عسل مخلوط سازند و بخورند و بر بالای آن اندک آب گرم بیاشامند
تفتیت کند زیتون بنی اسرائیل را آب بیند و بقدر یک نخود با یک فانتق
آب گرم بیاشامند مثانه را پاک کند و مجموع اینها که مذکور شد سنگ را
بریزاند ۱۲ جهت احتباس و عسر بول شربت و شیره تخم خیارین و شربت بنفشه و
غذا یک وقیه نخود در دیگ کنند و طبخ کنند طبخ تمام و بعد از آن نخود بچه را
بیرون کنند و برنج در آن آب اندازند و شله پزند با اندک شیره
مغز بادام و بخورند نافع است ۱۲ در تقطیر بول یکمثقال کندر بکوبند و با آب
سرد بیاشامند نفع کند و اگر چه صاحب سلس باشد و دادوست باگل
سیر کردن نفع کند خصوصا پیران را و هر روز یکدرم خولنجان خوردن مثانه
را گرم سازد و قطع سلس البول کند اگر خرگوش را پوست ناکنده بسوزانند
و مقدار یکدرم از وی تناول کند نفع کند سلس را ۱۲ دفع بول پوذنه بچکان
خردل سه مثقال تخم تره تیزک سه مثقال کندر یکمثقال عسل بیست مثقال معجون کنند و
هر شب نیم مثقال فرو برند و از هندوانه و شفتالو و خربزه و تمامی اشیا احتراز
نمایند و اکثر اوقات قلیه و کباب و زرده تخم مرغ تناول نمایند ۱۲ جماع
بهترین وقت مجامعت آنست که طعام اندر معده نباشد و هضم اول هر کسی
یکسان نیست بعضی را زودتر و بعضی را دیرتر شود و این وقت را معین
نتوان کرد ولیکن بتقریب توان گفت که کسی را که عادت طعام خوردن نماز شام باشد

وقت خوابیدن مردمان وقت او باشد ابو علی گوید که وقتی که همه طعام هضم
شود در معده نباید کرد یعنی آن وقتی که گرسنه بود و دیگر می باید که شهوت صادق
بود و از پس ماندگی و ریاضت و غم و بی خوابی نشاید کرد و مدت میان جماع
گفته اند سه روز باید از بهر آنکه غذا کمتر از این منی نشود و احوال همه کس درین
باب یکسان است اعتماد بر شهوت صدق و بر امتلاء اوعیه منی باید کرد و هر که
قوت مجامعت بقوت اعضاء رئیسه تمام شود و اعضاء رئیسه دماغ و دل و جگر است
و اگر دماغ ضعیف بود شهوت جماع نبود و آلت سست بود و حس و حرکت باطل
بود ۱۲ در ضعیفی قوت مجامعت محرور مزاج هر چند داروهای گرم مهیج بخورند
ضعف او بیشتر می شود و لکن از دوغ تازه و جغرات و از امرود و نخود خام
در آب خیسانیده خورده و فشرده قوت یابد و قلیه جزر که در وی باقلا بود و ام
زنجبیل در وی افکنند و معتدل مزاج را نیز مفید بود و مبرود مزاج را قی
کردن بسیار نافع است و نوشدارو بسیار نافع است غذا قلیه خشک
و دارچینی و کباب و خولنجان برای گرده نافع بود ۱۲ در شناختن آنکه
بچه در شکم مادر نر است یا ماده هر گاه آب مرد گرمتر و قوی تر از آب زن بود
اگر جماع پس از پاکی حیض اتفاق افتد در شهرهای سرد فصل زمستان روزی
که باد شمال آید فرزند همه نرینه تولد کنند زیرا که حرارت میل اندرون دارد
و گفته اند که اگر جماع روز سی اتفاق افتد که زن از حیض پاک شود فرزند نرینه

بود و تا پنج روز همچنین بود و از پس پنج روز تا هشت روز ماده بود و از پس هشت روز
تا پانزده روز نرینه بود و از پس آن خنثی آید زنی را که حمل او ماده بود
و نرینه از سوی راست پدید آید و لقوام تر باشد و لون شیر پستان
بسبزی گراید نه بسیاهی و نبض دست راست او ممتلی تر و مستوی تر بود
چون ایستاده بود و خواهد که حرکت کند نخست پای راست را حرکت
دهد و چون برخیزد اعتماد بر دست راست کند و حرکت چشم راست او
سریعتر بود و نرینه از پس سه ماه جنبد و ماده از پس چهار ماه بجنبد اگر نرینه
ضعیف بود احوال مادر او مثل احوال زنی بود که از ماده آبستن بود ۱۲
باد باصور بادی بود غلیظ در ناف گاهی بجنبد و قضیب فرود آید و گاهی
بسر پهلوها و کتف برآید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی قولنج آرد و در دل
قرار دهد و صاحب این باد را در وقت برخاستن و نشستن از بندهای زانو
و غیران آواز آید صفت حب نافع بلیله سیاه بلیله آمله شیطرج هندی
عاقرقرحا نوشادر فلفل دارفلفل تخم گندنا مقل برابر همه مقل را در آب موثر
حل کنند و داروها بآن ضم کنند و شربتی سه درم هر هفته ۱۲ **برآنکه** از بامداد
تا چاشتگاه هر ساعت پادشاهی در بدن خون را بود اگر در آن وقت
حال بیمار را به تر بینی خون او را کم کنی یا از عدس خوردنی یا و به ... و از
چاشتگاه تا نماز پیشین پادشاهی صفرا را بود چون در آن وقت حال بیمار را

به تر بینی علاج او سردی و تری بود و خشکیها از وی دور باید کرد و از نماز پیشین
تا میان دو نماز پادشاهی سودا را بود اگر در آن وقت بیمار را به تر بینی علاج
بگرمی و تری باید کرد و سردی و خشکی از وی دور باید کرد و از میان دو نماز
تا شبانگاه پادشاهی بلغم را بود در آن علاج بگرمی و خشکی باید کرد و در علتی
که بیمار را شب رنجور کرده از سردی و خشکی بود بگرمی و تری علاج باید کرد
و چون آدمی بامداد برخیزد و دهان او شیرین بود علامت زیادتی خون
بود و اگر شور بود یا آب دارد علامت بلغم بود و اگر خشک بود علامت سودا
بود و اگر تلخ بود علامت صفرا بود ۱۲ **دفع** تب اگر کسی را تب آید بنویسند
سه پاره شکر و هر بامداد ناشتا یکی از آن بخورد و نافع بود اول الم
لا اله الا هو الحی القیوم دوم الله لا اله الا هو الحی القیوم سیوم و عنت
الوجوه للحی القیوم ۱۲ **داحس** آماسی بود که در بن ناخن پدید آید علاج
فصد باید کرد و بزر البنج و افیون و بزرقطونا بسرکه سوده طلا کنند و
خرقه تر کرده بآب سرد بر سر آن نهند و هر ساعت تر می کنند آن خرقه
را که بر سر وی پوشیده باشد و باز می پوشند ۱۲ اگر روی بشانه گوشت
کوفته شود چنانکه سرخ و مضمحل گردد یا زده کوفته هفت نوبت از زوال پنجه
و موم و شیرخشت موم روغن کرده بمالد که مفید است و بعضی گویند که
تا زوی نشسته می باید ۱۲ **پنجه** دفع ضربه و سقط مومیائی بروغن گل کند اخته بمالد

بکردد اگر ترسیده باشد مالیدن و خوردن آن مرده نافع است سماع ۱۲
گویند سگ دیوانه جراحت او را نباید گذاشت که درشت شود و محجمه باید
نهادن و مکیدن و مدت چهل روز جراحت کشاده باید داشت و گذاشت
تا زهر بالا بر و مطبوخ افتیمون طبع را نرم داشتن و تریاق فاروق
باید دادن و جگر همان سگ دیوانه که گزیده باشد خوردن سود دارد و
دوا الذراریح خوردن نهایت سودمند است و اگر خواهند که بدانند
که سگ دیوانه بوده است قدری جبن در آن موضع که سگ گزیده باشد
بمالند و بجوزد و سگ دهند اگر سگ دیگر نخورد دیوانه بوده است و اگر بخورد
خروس دهند و بمیرد دیوانه بوده است ۱۲ **صفت** مومیایی آدمی که در بلاد
چین می گیرند آدمی بدن سرخ موی سرخ چشم سرخ را می گیرند و بعد از آن
مار افعی زنده می آرند و برو رها می کنند تا او را می گزد بعد از آنکه این شخص
بدین صفت بمیرد او را سه شبان روز سرنگون می آویزند بعد از آن
فرو می گیرند و در تابوتی از آبگینه می گذارند و عسل شهد برو می ریزند و در سر
کوهی که محاذی آفتاب است می برند بعد از سیزده سال سر تابوت می گشایند
و دیگر عسل می ریزند تا سیزده سال دیگر همچنین تا سال چهلم بعد از آن
بیرون می آرند مومیایی حیوانی باشد ۱۲ **عنبر** بهترینش اشهب بود
بعد از آن ازرق و بعد از آن زرد گرم بود و مقوی دماغ و حواس و دل است و

مفرح روح را قوت دهد چون یکدانگ از آن بخورند و لیکن باشرا نقصانی دارد
اصلاحش بوکردن کافور و خیار کنند و حکیم اسحق گوید که برودة نقصان دارد
و اصلاحش بصمغ عربی کنند ۱۲ **عقرب** کژدم را گویند نر او قوی است از
ماده و علامت نر آنست که باریک و ضعیف است و ماده قوی و فربه تر
و خشک است و روغن او در درد گوش نافع است و چون عقرب را
بشکافند و بر محلی که نیش زده باشد بنهند درد ساکن شود و روغن که عقرب
در و جوشیده باشد همین حکم دارد و یکدانگ از عقرب سوخته دافع ریگ
مثانه بود و نیم درم از آن گزندگی مار را سود دارد و طریق سوختن او آنست
که چند عدد از و در دیگ مسین کنند و در خمیر گیرند و سرش بگل گیرند و بتنوری
بچوب تاک گرم سازند نهایت و آتش بیرون کنند و دیگ در اندرون
تنور نهند و سرش بگیرند یک شب بعد از آن بیرون آرند و سرد کنند و
عقربها بیرون آرند و در ظرف آبگینه کنند در آن زمان خاصیت بدهد ۱۲
عود قرب هفت قسم است بهترینش هندی بود و خاصیت هندی آنست که
دفع شپش کند و قماری سیاه نیز خوب است و عود گرم و خشک است
سده بگشاید و مقوی دماغ و حواس و دل است و مفرح است و از تو
عفونی از معده دور کند چون نیم درم از آن بخورند لیکن عرض دماغ که از گرمی
باشد بو کردن او مضرت رساند **عناب** معتدلست بسینه و شش خوب است

و خون را می بندد و آب کرنب که در وی پخته باشد بسردی و نرمی دارد و حدت
معده را تسکین کند و سرفه که از حرارت باشد دور کند و خشونت سینه
دفع کند لیکن بلغم پدید آرد و دیر هضم شود اصلاحش به کشمش کنند **فجل** ترب
را گویند تخم او بقوت تر است بعد از آن پوست او بعد از آن برگ او بعد از آن
گوشت او گرم و خشک است برد داء الثعلب و داء الحیه موی بیرون آید گاهی که
با آرد شلغم بر بدن طلا کنند و با عسل قلع آثار ریشها چشم می کند و آب آن
برای استسقا خوب است و چند قطره از آب او در چشم چکانند چشم را
جلا می دهد و سپرز را زیان کند ۱۲ **کبر** بسرکه سپرز را بگدازد و محرور
را موافق بود سده بگشاید و رطوبت دفع کند **پیاز** بسرکه بهتر از او باشد
سیر بسرکه از ترشیها و اچارها سیر معده را بهتر باشد اشترغاز و پیچ کدان
از همه بهتر بود **بادنجان** بسرکه صفرا بشکند و سده بگشاید **زیتون** گرانی
طعامهای چرب را ببرد و شهوت را بجنباند و سده بگشاید و طعام را
فرود آورد و معده را قوی کند و تشنگی آورد اما سرکه تشنگی او را باطل کند
الکامه از آرد جو کنند یا از جوشیده نان جو گرم و خشک است بلغم لزج
را از فم معده ببرد و شهوت را بجنباند و کرم معده را دفع کند و
ریش احشا را بشوید و تشنگی آرد و اگر با سرکه بیامیزند دفع تشنگی شود **انجیر**
او را بجنس خود طبعی است و برگ او را طبعی و شیر او را طبعی و بهترین او

سفیدست بعد از آن سرخ بعد از آن سیاه گرم و تر است و جلا دهنده چون
بر بهق طلا کنند سود دارد و انجیر رسیده از تمام میوه ها غذا بیشتر دهد
و بدن را فربه کند و صرع و خشونت حلق را نافع بود و موافق سینه است و
تشنگی را که از بلغم شور باشد می نشاند و مثانه را جلا دهد و او را تخلیص کند
و شیر انجیر گزیدن عقرب را خوب است و خوردن انجیر از زهرها ایمن
می گرداند و برگ او جلا دهنده است و شیر او دندانی را که کرم خورده باشد
نافع است و بمعده بد است و دفع مضرت او به سکنجبین و شربت لیمو کنند ۱۲
سرکه عفص و آن عرق النسا و ضیق نفس را نفع کند و بوی دهن را نیکو
کند و دفع ثقل گوش کند گاهی که گوش ریش نباشد و چون قدری از آن
بناشتا بیاشامند بصر را تیز گرداند و آواز و دندان را قوت دهد
و هاضم طعام است و دفع سنگ مثانه کند و سپرز را نفع کند و درد سر
را زایل کند و صفت او اینست قدری پیاز عفص بگیرند و پاره پاره کنند
و در ریسمانی کشند و در سایه بیاویزند تا خشک شود و تا چهل روز اگر
گذارند بهتر است بعد از آن آن را در میان سرکه انگوری خالص بیندازند و
باید که سرکه بسیار باشد و شصت روز در آفتاب بنهند بعد از آن از آنجا
بیرون آرند و بفشارند و پیاز را بیندازند و سرکه را صاف کنند و
ان شاء الله بعد از آن استعمال خواهند کرد ۱۲ **فو** در عرب فو و قرص همین

مشهورست برگ او برگ کرفس ماند و ساق او یک گز باشد و نزدیک بغلظی
یک انگشت غلیظ باشد و بهاری دارد مثل نرگس و بوی خوش ندارد
گرم و خشک است در دوم و پهلو را نیک است و ادرار بول کند و بیخ آن دا
الثعلب را نافع است و جالینوس گفته که گوشت مثل کبابه است در طعم و قوت
الا آنکه کبابه لطیفترست **خصیة الثعلب** شیرین است و گرم و ترست تشنج و فالج
را خوب است و باه را قوت دهد و قایم مقام سقنقورست **خطمی** سرد و
ترست و ورمها را نرم کند و خنازیر را نفع کند و درد مفاصل را ساکن
کند و حرق النار را خوبست و تخم خطمی را چون بپزند و بپاشند مانند
سوختن مجری بول را و درد وه را و سنگ گرده را و مثانه را سود دارد و
با سرکه و زیت بجای کرده طلا کنند نفع دهد و مثقالی از آن قولنج را نافعست
و چون بآن موی را بشویند نرم شود ۱۲ **دار فلفل** حرارت او از
حرارت فلفل سیاه کمترست گرم و خشک است هاضم است و از ریح
ورم سپرز خوبست و ادرار بول و اطلاق طبع کند و داخل تریاقات
می شود ۱۲ **فلفل سیاه** گرم و خشک است و گرمی او از فلفل سفید بیشترست
جذب کننده و تحلیل کننده است و بلغم را دور می کند و با قطرون بهق
را جلا می دهد و باز فت خنازیر میکند از آنکه و غذای غلیظ را لطیف میسازد
و ادرار بول می کند و اگر بعد از مباشرت زن بخود بردارد آبستن نشود و

و تاریکی چشم و آب آمدن از چشم را سود دارد ۱۲ **نوشادر** گرم و خشک است
خناق بلغمی را سود دارد و در چشم کشیدن آن سفیدی چشم را ببرد **سنبل**
گرم و خشک است بدرجه چهارم مفاصل و لقوه و فالج و سرفه کهنه را
سود دارد و بادها بشکند و پیچیدن شکم را سود دارد و جنین را فرو
آرد و کرم شکم بکشد نان بزنابه پخته خشک است طبع ببندد ۱۲ ورق
گزمازک کرم را سود دارد ۱۲ **قطران** و آن روغن درخت صنوبرست یا
زیتون کوهی یا سرو و بهترین آن اقسام آنست از سرو باشد قطران
گرم و خشک است جرب را نافع است حتی جرب سگ و شتر و تخم سفید
و داء الفیل را نافع است و صداع که از سردی باشد چون بر سر طلا کنند
نفع کند و بر دندانی که چند سود دارد و چشم را جلا دهد و اگر بآن تخته کنند
کرم را بکشد و اگر بزد کر طلا کنند پیش از مجامعت منع حمل کند و اگر بر جایی
مار گزیده باشد طلا کنند سود دارد ۱۲ **قرنفل** هندی کنپل است و
بهترینش رنده است و آن گرم و خشک است کرمها را می کشد و جرب را
سود دارد و پرورده آن به است **قنه** عربیست و آن صمغیست و آن
دو قسم است زبدی یعنی مانند کف و آن بوزن سبک است و بسیار
سفیدست و دوم ثقیل است و آن گرم است و نرم کننده و گدازنده است و
خنازیر را نافع است و گزاز و صرع و درد سر را سود دارد و اگر کسی را صرع

کرده باشد چون بو کند بیهوش باز آید و درد گوش را که از سردی باشد نفع
کند و تمام زهرها را سود دارد از مار و عقرب و غیر آن قیصوم بپارسی برنجاسب
را گویند بوی خوش دارد و آن گرم و خشک است مسهل صفراست و داء الثعلب
را نافع است و روغن آن جهة انضمام رحم و دشواری بول خوبست و چون
در خانه باشد گزندگان دور شوند و شربتی از آن یکمثقال دو فرزند را از
شکم بیرون آرد و لیکن تشنج بست و مصلح آن گل ارمنی است ریوند
و آن دو قسم است چینی و خراسانی و خراسانی مشهور است به ریوند الدواب
و اکثر بیطاران در ادویه دواب استعمال کنند و قوت آن کمتر از قوت
چینی بود نهایت و خوب آن اصفری بود که زعفرانی رنگ باشد و
بسیاهی زند و درو سوراخی نباشد و آن گرم است و اگر با سرکه بر پوست
اندام طلا کنند بر کلف نفع کند و از برای روشن خون از حلق و اسهال خوب است
شاهتره بیخ و برگ او از شاخ او بهتر است و معتدل است در گرمی و سردی
و خشک است خون را صاف کند و از برای خارش و جرب می خورند
و مقوی معده است و سده جگر کشاید و طبع را نرم کند و ادرار بول و
اسهال صفرا کند شادنج بپارسی شاذنه گویند باشسته گرم و خشک است و
ناشسته سرد و خشک و طریق شستن او آنست که او را خورد بکوبند
و بآب صاف سحق کنند و آنرا بگذارند تا درد در ته نشیند و آن آب را

در طرف دیگر کنند و باز آب صافی در روی وی کنند و سحق کنند و دیگر آن
آب را بروی آن آب که اول گرفته اند کنند همچنین تا آنکه بغیر از رنگ چیزی
دیگر نماند آن زمان بگذارند تا آن آب صاف شود و تمام شادنج در ته ظرف
نشیند آب را بریزند و آن شادنج را خشک کنند قبض بسیار دارد
و گوشت زیاده ببرد و ریش چشم را بر طرف کند خصوصا که با سفیده تخم
مرغ استعمال کنند و منع گوشت زیاده در جراحتها کند و خون که از جراحتها
آید ببندد و صحت چشم را نگاه می دارد ۱۲ تریاق فاروق گرم و خشک است
گزیدن گزندگان را هم نافع است و تمام زهرها را نافع است و شربتی از آن
از یک قیراط تا یکمثقال بر موضعی که گزیده باشد طلا باید کرد که نافع بود
و مقوی دل بود و جمیع امراض سرد را سود دارد و اخلاط فاسد
با صلاح آورد و ریش روده را نیک کند و روشن خون خصوصا خون
بواسیر را نفع کند و باز دارد و اسهال را ببندد و هر مرضی که
از سودا و بلغم باشد او را دفع کند و صاحب منهاج می گوید که بعضی
بر آنند که هر مرض گرم و سرد را سود دارد و لیکن صحیح آنست که امراض
دموی و صفراوی را سود دارد و مضر است جمعی را که مزاج ایشان
گرم و خشک باشد ۱۲ بدانکه گفته اند که اصل توتیا در معدن است
که بالا می آید از جاهی که نحاس می باشد و آن سفید و زرد و سبز می باشد

و توتیا هندی دو نوعست سبز و دیگری نباتست سفید
و تنک و آنرا توتیا طباشیری گویند و آن بهترین توتیاست بعد ازان
زرد و بعد ازان توتیاء کرمانی فستقی و تازه آن بهترست و سرد و خشک
است خشک کننده است و تمام ریشها را نفع کند و درد چشم را سود دارد
و صحت چشم را نگاه دارد ۱۲ فایده صاحب معده ضعیف بعد از خوردن
طعام قدری از بادیان و قند سائیده کف کند معین هضم گردد اما
باید که بادیان دو برابر قند بود ۱۲ سماع و بعضی اطبا کشیری می جوشانند
و بعضی آب به داخل می سازند از برای قوت معده و بعضی آب تنک
داخل می سازند از برای نفع جگر یعنی در نوشدارو آب به یا
آب زرشک داخل می سازند و در وقتی که نزدیک بقوام آید ۱۲
معجونی که حفظ زیاد کند باید دانست که کندی حفظ از دو علت می باشد
از تری و از خشکی اگر از خشکی بود خواب کم کند و تب داشته باشد
و باشد که فواق داشته باشد و سبات و سهر و اگر از تری بود علامت
او آن بود که رنگ رویش سفید بود و فراقر داده و چون بدین دو گونه
پنی سعد پرورده و زنجبیل پرورده و علک و فلفل هریک قدری بکوبند
باشکر سفید بهم نهد و اگر تری زیاده بود قی کنند و روغن قسط بدماغ
بمالند و این معجون که ذکر می شود موافق بود سعد و هلیله کابلی و بلیله و علک و

زنجبیل و آمله و مغز جوز بریان کرده از هریک دو درم معجون سازند و اگر
تری باقی باشد روغن قسط به دماغ مالند و اگر خشکی باشد روغن بنفشه
و روغن نیلوفر هر شب در بینی کنند ۱۲ معجون نانخواه این معجون را محمد زکریا
ستوده است دماغ و معده را قوت دهد و آب پشت بیفزاید و گونه
روی را نیکو کند و هضم طعام کند و بوی دهان خوش کند و بن دندان
را سخت کند و گرده را قوت دهد و مثانه را قوی گرداند و پاک کند و بواسیر
و درد مقعده را سود کند و ریگ مثانه و سنگ را پاک کند و قوت باه
دهد تخم کرفس نانخواه تخم شبت جدا از هریک دو درم علک رومی قرنفل و فقاح
عاقرقرحا اسارون بسباسه از هریک یکدرم عود نیم درم مشک نیمدانگ
زعفران نیم مثقال جمله را بکوبند و صد درم مویز در دیگ کنند و شسته
با آب و بعد ازان پنجاه درم عسل با وی بیامیزند و دیگر باره قوام دهند
و داروها در وی بیفشانند شربتی باید یکمثقال و شبانگاه یکدرم ۱۲
صفت سفرجلی مسهل که قولنج را بگشاید بگیرند آبی پاک کرده از دانه بیمن
و انگبین صافی بگیرند آبی را در خل خمیر کرده در شراب انگوری بپزند و بنهند تا
تری ترشی ازو جدا شود پس در هاون چوبی بکوبند و با انگبین بیامیزند
و بگیرند زنجبیل و دار فلفل از هریک چهار درم دارچینی دو درم فلفل
بیل قاقله زعفران از هریک سه درم مصطکی پنجدرم سقمونیا ده درم تربد

سی درم بکوبند و بپزند و با انگبین و آلی بچه بسرشند و شربتی چهار درم باشد ۱۲
صفت سفرجلی مسهل که محرور مزاج را شاید بگیرد سقمونیا دو درم و نیم
تربد ده درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین از هریک پنج درم گل سرخ
و طباشیر از هریک دو درم و نیم ترنجبین پاک کرده پنج درم عصاره و
ترنجبین در هم گدازند و قوام دهند و داروها بدان بسرشند این جمله ده
شربت بود ۱۲ صفت شربت بنفشه بنفشه تر بگیرند یکمن و اگر تر نیابند بنفشه
خشک صد درم و یک شبان روز در چهار من آب بخوابانند پس بجوش
دهند و بمالند و بپالایند و در همین آب دیگر باره بنفشه را بخوابانند یک
شبان روز دیگر و جوش دهند و بپالایند سه چهار بار چنین کنند پس شکر
بران کنند و بقوام آرند شربتی ده درم باشد ۱۲ در قند صاف کردن
اول قدری آب در دیگ کنند و آب و قند با نک آتشی حل کنند و آتشی
نرم می کنند تا هر کفی که در و باشد برآورد و باز قدری آب و شیر با یکدیگر
بیامیزند و چون قند بجوشش آید از آن شیر آب را اندک اندک در و میریزند تا
مجموع کف آن بگیرند و آتش را نیز تیز می کنند بعد از ان بپالایند و چون
خواهند که شربت بزنند دیگ استوار کنند و جلاب را در و ریزند و
آتش کنند که بجوشد تا آنکه بقوام آید باینکه چون انگشت بان نهند و تا
دیگر باز نهند کشیده شود پس دیگ از او جاع بزیر آرند و بعد از ان ادویه

در ان ریزند و سرد کرده بهند و آب حامض در و میریزند تا بمرتبه که ترشی آن
دلخواه شود ۱۲ سفوف ارسطاطالیس که از بهر سکندر ساخته بود
و درد معده و زردی روی و وسواس و فراموشکاری را ببرد و طعام
هضم کند و بوی دهن خوش دارد و فرح آورد قرفه ساذج هندی
عود هندی اسارون مصطکی هلیله کابلی مقشر خلنجان مشک زیره
کرمانی دار چینی فلفل اشنه دار فلفل زنجبیل قرنفل انار دانه گاوزبان
کافور قاقله از هریک دو درم عنبر یک جزو شکر بوزن جمله دارو و شربتی
یکدرم تا سه درم پیش از طعام و بعد از طعام روا باشد ۱۲ صفت روغن بنفشه
بادام در کیسه می باید کرد و گذاشت تا بنفشه بغایت خشک شود بعد از ان
هر قدر که خواهد آن را روغن گیرد و استعمال کند و باقی بادام پرورده
با بنفشه نگاه دارند و در وقت حاجت روغن گیرد و بکار برد تا آنکه
روغن بواسطه ماندن خراب نشود و بادام را چون هوا می دهند خراب
نمی شود بخلاف روغن که خراب می شود چون کهنه می شود ۱۲ فایده اگر
کسی چشم هدهد با خود دارد فهم او نیکو شود اگر پر هدهد در خانه دود
کند مار و کژدم بگریزند اگر کندر خشک با دانه کدو در خانه دود کنند
شب جمله موشان بگریزند و بمیرند اگر تخم کدو با شکر بخورد جماع بسیار کند
و اگر مورد با حنظل بپزند و سر بدان بشویند موی سیاه کند و شبوسه در سر

روغن بنفشه بادام

نهند اگر روغن کیک در سر مالد موی سفید نشود و سیاه بماند اگر سرگین خرگوش
بر آتش نهند در مجلس شراب جمله به تیز افتند اگر زهره گنجشک بر قضیب مالند
پیش هر زن که رود مدام آبستن شود اگر بچه خرگوش بنام هر که خواهند
در کوی نهند و در زیر بالین او نهند در خواب از رازهای خویش خبر
دهد و اگر زهره بز و نشادر بهم بیامیزند هر جای که طلا کنند هرگز موی
بر نیاید **مرهم بوجه** بوجوه را بجوشانند و صاف کنند و بعد از آن
شیرخشت قدری اضافه کنند و بجوشانند تا آب آن برود و قدری
کات هندی صلایه کرده و دو مثل آن عنزروت صلایه کرده بعد از آنکه
از بار بر دارند و اندکی بگذرد در او کنند و بهم یکدیگر بزنند که تمام شود
اگر اندک وقت خواهند گذاشت قبل از آنکه اجزاء مسحوقه را در او کنند
اندک مومی در او کنند تا بگدازد و بعد از آن از بار بر دارند و اندکی
گذارند و اجزای مسحوقه در او کنند که تمام شود ۱۲ **فایده** روغن کمان
و سفیداب قلعه را در او حل کرده بر سنگی شیشه و ظرف چینی بمالند و
در آفتاب گذارند تا خوب خشک شود بعد از آن که خوب خشک
شده باشد کاغذ بر آن بچسبانند که محکم می شود بتوفیق الله تعالی ۱۲
جهت رنگ کردن محاسن مرداسنگ صلایه کرده سه مثقال آهک پخته
سه مثقال گل سرشوی قدری صابون قدری مجموع را کوفته و بیخته خمیر کنند و بجای حنا

بمالند

بمالند و ساعتی بگذارند و بعد از آن بشویند و وسمه سه مثقال و حنا قدری
نرم کوفته و بیخته خمیر کنند و بمحاسن بمالند و ساعتی بگذارند و بعد از آن
بشویند که خاطر خواه خواهد بود ۱۲ **سماع** سری که جوشش کرده مثل کچلی
پنج مثقال زفت رومی با پنج مثقال بادام بادام پوست کنده و بریان کنند و نرم
بکوبند و با زفت ضم کرده در آتش گذارند و بر آن سر مالند و برگ تره
بر آن گذارند و ببندند و بعد از سه روز بشویند که نافع است ۱۲
فایده شاهسفرم چون برگ او را بسیار خورد و بوید درد سر و شقیقه را
سود دارد و مغز سر را نفع کند و چشم را روشنی دهد و چون از آب جو
و آتش بر سر کند زکام را ببرد و چون او را بجوشانند و خصیه که ورم
داشته باشد بر او بگیرد ورم را ببرد و کسی را که مقعد بیرون آمده باشد او را
بجوشانند و بر مقعد او ببندند باز بجای شود ۱۲ و چون پوست مار بسوزانند
و خاکسترش با روغن زیت بیامیزند همین نفع دهد و چون کسی را قولنج
بود یک درم سرگین موش در زیر وی دود کنند درد ساکن شود ۱۲
فایده چون کسی را زهر داده باشند لقلق با روغن بریان کنند و با
سرکه بخورد او دهند شفا یابد و زهر بدو کار نکند ۱۲ **سماع** سرکه
جوشش کند سوسن و حنا و توتیا و هلیله زرد بکوبند و بیزند و بروغن
شیرج معجون کنند و بر سر مالند نافع بود و مجرب ۱۲

